به عون خالق کون و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

المنة لله که درین ایام فرخی التیام کتاب مستطاب جامع احوال حضرت خواجه باقی بالله و حضرت شیخ احمد المعروف بمجدد الف ثانی با خلفای نامدار حضرت ایشان رضی الله عنهم سراپا افاضات المسمی



که مطبوع طبائع خاص و عام علی الخصوص حضرات صوفیه کرام است بنا برعلیه بنظر تفرج اصحاب تنزیه و تلوین و بغرض مشاهده اهل یقین با تمکین

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور بطبع مزین شد

فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات



بسم الله الرحمن الرحیم



الحمد لله الباقی بالبقاء الابدی والدوام السرمدی واصلی علی النور الاتم الاحدی اعنی
حضرت المحمدی وعلی آله واصحابه وسائر ابنائه الی یوم القیامة کلهم اهل الرحمة
والولایة والکرامة بر نقشبندان صحائف علم وعرفان وتونگران دفاین وکنوز
پنهان وخواجگان مائده تمکین وادب ودیوانگان حلقه سلسلة الذهب مخفی نماند
که این بنده از کار مانده واز خود شرمنده را باآنکه آبا واجداد از منتسبان
سلسله عالیه کبرویه بودند وحقیر نیز در آوان طفولیت به صحبت بعضی خلفاے
آن خانواده متبرکه رسیده لیکن بمناسبت فطری ورابطه جبلی هم در عنفوان
شباب از اشارت های نهانی وبشارت های یزدانی دل را بسلسله ذهبیه
خواجگان نقشبندیه بستگی دادند ودیده امید را چون باب رحمت ایشان بباب
رحمت ایشان کشادند امید انست که کدام راهبر از راه نمایان این شاهراه
دست این برخاک افتاده برگیرد وکدام یک از مقبلان این سلسله عالیشان

وی را با ہمہ ناقابلی کرم در پذیرد و در آوان کشاکش این اندیشہ وی را رنجوری فرا پیش آمد کہ در غلبات آن مقام بر زبانش ہمی رفتی کہ ہان برمرکب زین نہند کہ مرا بہ ہندوستان باید شد للمولوی المعنوی قدس سرہ؛ آنکہ پیلم دید ہندوستان بخواب + از خراج امید ہر دو شد خراب + بعد از شفا از آن رنج و پس از آن حرف ہای جنون سنج تقریبی چنان در میان آمد کہ ناچار سر از بالش ناختہ بہ مملکت ہندوستان آمد پس از سالی دران کشور شبی در محفلی حدیث حالات عجیبہ و تصرفات غریبہ گذشتگان مشائخ رحمہم اللہ ذکر یافت وی را بر دل رفت و دانم کہ بر زبان نیز بگذشت کہ این گروہ حقیقت شکوہ ہمانا مخصوص روزگار پیشین بودند و امروز کیسہ ایام ازین جواہر خالی ست یا خود بعہد ما نیز موجودند اما از دیدہ ادراک ما ناقابلان مستور و مفقود اند؎ خاطر خوبان بصید اہل دل مائل نماند + یا بشہر عشقبازان مرد صاحبدل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید کہ صاحبدلی در رسید و گفت برخیز کہ فلان بزرگ دین در موضعی چنان و چنین با جمعی از ارباب صفا و یقین نشستہ و ترا می طلبد مصحوب آیندہ آنجا شد بزرگی دید بحلیہ کذا و کذا بر صفہ کہ دران خانہ بود جالس و مراقب و اصحاب او بزیر آن صفہ سر پیش افگندہ و خاموش آن آیندہ مرا این بندہ را پیش برد آن بزرگ سر از گریبان برکشید و دست خود برکشاد و دست من گرفت و گفت برخوان بسم اللہ الرحمن الرحیم اذا جاء نصر اللہ والفتح تا آخر سورہ و من میخواندم و شک میراندم چون بیدار شدم از مضمون این سورہ و ہیئت نزول آن پی بردم بسوی انچہ اندیشیدہ بودم یعنی وقتیکہ فتح و نصرت الہی در رسد مشاہدہ نمائی کہ جمعی در جادہ طریقت و شہراہ حقیقت فوج فوج داخل شوند پس تسبیح گوی و راہ استغفار پوی کہ او سبحانہ تواب ست و چون خاتمہ کلام ملک العلام تواب بود از انجا اشارہ

بتوبه گرفتم بعد ازین رویا گلمتر از شهری در شهر برهان پور که بلده ایست از بلاد مشهوره برهان پور
هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممر و رهگذار حج روان و به یمن و انتساب نام
قطب الانام مسیح دلهای اسیران را طبیب شیخ برهان الدین غریب رحمه الله آرامگاه
غریبان و تکلم رویای یکی از اکابر ذو العلم والعمل والعرفان هذا انستی بخیر البلدان
صانها الله و جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بخدمت نتیجه سادات کبار زبده
مرشدان با بند مقدار سرچشمه ذوق و وجدان مردم دیده مردمان میر محمد نعمان سلمه الله میر محمد نعمان میر
المنان که دران بلده از خلفای این سلسله شریفه در مسند ارشاد بودند و از کاشفات
و جذبات دلهای طلاب میر بودند شتافتم و آن عزیز آینده که مرا از دو بزرگی برده بود
مر ایشان را با اتمم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالیه از ایشان بر داشتم و در خدمت
ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان مرا بخدمت او رسانیده بودند در
مزرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف بامر و طلب
آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصه دودمان سیادت بآستان آن
قدوه خداپرستان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در
حضر متشبث دامان فتراک ایشان گردیدم فوائدیکه این غریب دران مدت
قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه ازان آفتاب عالمتاب بر روزنه
دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر نتابد شعر لو ان فی کل منبت شعری
لسانا ینبت الشکر کنت مقصرا جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر الجزاء هر چند
که وفور ادب تصریح نام نامی ایشان را بر نتابد لیکن بی آن زبان کلک بیان
شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نپذیرد و دل دیوانه این سلسله
آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی تشیر به علیه لقبش بدر الدین و
کنیتش ابو البرکات و مذهبش مذهب امام الائمه نعمان ابن ثابت و شیوه اش ا

تمکین و ثبات و نسبتش فاروقی و نظرش تریاق فاروق زہر متعصب و مشربش
نقشبندی و کرمش ماحی نقوش غیر از قلوب ارباب ارادت منشاءاش کابل و
غزنه مشهور و مولد و موطنش سرہند دار الحضور و مرقدش دران بلده در محل نور
ساطع و آستانش مرارباب علم و عمل و عرفان را جامع قدس الله سره افاض
علی العالمین بره دران شهور و ایام که در جوار و سایه دیوار ایشان میگذرانند
فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم و اسرارند و هریک خلف رشید
آن بزرگوار و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مدظلهم العالی این
کمترین را اشاره فرمودند برانکه ترا باید که بعضی فوائد تازه و معارف بلند آوازه
که در خلال مجلس خلوات و جلوات بر زبان درفشان حضرت ایشان موافق
وقت و زمان حال و مال مستفیدان و مستعدان میگذرد و داخل مکتوبات
معارف الفتوحات نمیگردد با شمه از چگونگی اوضاع اطوار و انوار و برکات و خوارق
عادات ایشان نگاری و ایضاً احوال عالیه پیر بزرگوار ایشان قطب زمانه در یگانه
شاهباز بلند آشیانه وحید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن الیقین سراج
العارفین رضی الملة والدین مخدومنا خواجه محمد الباقی الاویسی النقشبندی اقدس
الله سره دران کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عروه و ثقی احوال و
کردار بود و از تو ایشان را یادگار با وجود قلت بضاعت خبر امتثال و اطاعت چاره
ندید چون اندکی ازین مقوله تحریر رسید درین اثنا از مقتضیات تقدیر و قضا این
حقیر را دوری ضروری ازان سده سنیه روی نمود دران دوری جهة تسکین ملالت
مهجوری بیش ازپیش بتحریر صحیفه مذکوره ماموره پرداخت هنوز ورقی چند از سواد مداد
سیاه نگردیده بود که واقعه هائله انتقال حضرت ایشان درویشان دلریشان را
سیاه پوش ساخت پس از ارتحال آنحضرت خود لازم ترگشت تسلی جستن بذکر احوال و

اقوال ایشان زیراکه لمؤلفه ماهی کان گشت محروم از فرات + ازکف آبی همی جوید حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نهد جزع بصر + چون نماند مر صفیه پستان طلب + بنهد از انگشت خود پستان بلب + چونکه شد ساقی و صافیهای خم + قوت مخموران چه باشد لای خم + چون برون شد ز انجمن شمع چگل + بوی او پروانه جست از تاب دل + از انجاکه این نسخه تیمن برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ احمد نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما آنرا به برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جاکه کلامی از کلمات و نکته از نکات این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشح داشت و نشان آنرا بای منفرده بگذاشت و چون از سروش غیب تاریخ آن هو زبدة المقامات بگوش هوش می آید اگر این نسخه زبدة المقامات نیز نامند مے شاید بعد از اتمام این نمیقه امید میدارد که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نگاشته آید و آن بحقیقت دفتر اول این کتاب گردد بعنایة الله الصمد و این کتاب مشتمل ست بر دو مقصد و هر مقصد متضمن فصولی چند **مقصد اول** در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الملة والدین خواجه محمد الباقی قدس الله تعالی سره العزیز و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول** در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت تا ایام سکونت ایشان به فیروزآباد دهلی و توجه ایشان بارشاد و هدایت طالبان معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ما قاضی عبدالسلام ست که از ارباب فضل و صفا بوده و از نرمی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیرا اولادت حضرت خواجه ما قدس سره در بلده کابل بظهور پیوسته فی حدود سنه احدی او اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار صبی سیمای بزرگی از جبهه اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار همت ارجمند و تفرید بلند از آئینه

کاروبار ایشان هویدا گاه دران ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی میکشیده اند
در تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و دانائی مولانای صادق حلوای که از علمای
اعلام آن ایام بود اختیار نموده برفاقت مولانا از کابل بماوراء النهر شده اند و باندک
روزگار از سمو فطرت مدرس آن علما ایشان را بین الاقران امتیازی پدید آمده
از فضائل بهره تمام روزی گشته اگرچه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که بسلوک
این راه در آمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
داشته چنانکه یکی از صافی دلان صادق القول گفت روزی خادمان حضرت خواجه
در بدایت ترک تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه بمحفل یکی از افاضل در آمدند
تقریبی را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم بودندی
تا مولویت ایشان بکمال و اکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه فرمودند مراد
از کمال مولویت نسبت کتب متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
افاده نمود بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدید البصر داند در میان آرند
امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق باین فقیر گفت چون
بسمع ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدرویشی رغبت نموده اند باهم میگفتیم که ما ازین
جوان فطرتی و همتی دیده ایم که نتواند بود که او بکاری قدم نهد و آنرا بانجام نرساند آخر
چنان شد که گمان برده بودیم بالجمله حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار
برنائی بود جوش مناسبت این راه گاه بصحبت باریافتگان محفل لی مع الله میسر آمده
تا آنکه در بلاد ماوراء النهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است بسیاری از کبار مشائخ
آن عهد را دریافته نزد بعضی بعروس توبه و انابت نیز هم آغوش گردیدند کما سیجیئ بیانه منقولا
عن کلامه الشریف همدران وقت در زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعض اقران
ایشان را که دران دیار اصحاب جاه بودند خیر خواهی صوری بران داشت که ایشان

٥٠

نیز در زمرهٔ ارباب عسکر بوند و از امتعهٔ دنیاویه توانگر باشند اما از انجا که روزی ایشان دولت
دین و توانگری متاع یقین بود سعی آنان بجایی نرسید سلطان جذبات الهیه در کنف خلت
خویش بگرفت تا برد بجایی که برد و چون جلوهٔ تقدیر همیخواست که نخست تعلقات کشیده
ایشان را هر یک تعلق باز آرد و از قنطرهٔ آن یک تعلق مجازی بام حقیقت بر آورد نخست
دل نازنین ایشان را بیکی از دلبران صوری گرفتاری فرا پیش آمد و پس از روزی چند
میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوقوع پیوست ع کان خال بجز
دانهٔ این دام نبود + و هم مقارن آن اوقات آلام مفارقت بعض کتب ارباب محبت
و معرفت بنظر ایشان در آمد تا بتاییدات آن بشکر الهی شوق حصول احوال این طائفه گریبان
دل ایشان بگرفت درویشی باین دل ریش گفت از زبان درفشان ایشان که فرموده
بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که برما تجلی نمودند و ما را از ما بر بودند کششهای روحانیت
متبرکه حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق و الملة و الدین قدس سره بتلقین ذکر و القای جذبات
بنواخت آستین همت بر همه افشانده تشمیر دامان طلب نموده بهمگی در سراغ ارباب
این معنی در آمدند درویشی از مصاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان تکاپو فرمودندی که زیاده
بران از قوت بشری متصور نباشد در بلدهٔ لاهور در ایام برشکال که از غلبهٔ لای و گل
طی کوچه از ان بس مشکل می بود با همه نازکی تن چندین گذرها و کوهها و خرابها و گورستانها
و بیابانها و بستانها را بقصد دریافت صاحبدلان قطع میفرمودند ناقل گفت
من نیز روزی برعایت آشناییها خواستم در ان سیر و تردد در رفیق ایشان باشم هر چند
بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیموده آمد از بسیاری گل
و لای مرا ماندگی و دردپایی دریافت حیا و ادب را یارای عرض نداشتم ایشان ازین
معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دانستم که ایشان بقوت پای دیگر درین [illegible]

ع قطع این راه بخر پای جنون نتوان کرد + دیگری از آشنایان ایشان گفت دران
اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلدهٔ مذکوره مجذوبی بود خدا و بغایت
شگرف حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره پیرامون او می شدند و او هرگاه حضرت
خواجه را دیدی جز بدشنام نپرداختی و گاه بودی که بر ایشان سنگها بینداختی و گاه
از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب با این همه تنفر
و توحش او روی بر نتافتندی ع سنگها دیده و دل از شیشه می روی نتافت تا
تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فرزانه در اهتزاز آمده ایشانرا نزد خویش
بخواند و نظرها و دعاها در حصول مراد ایشان بظهور رسانیده و از نظر و دعای او
ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بر زبان مبارک رانده اند اگرچه ما
ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل الله کشیده نکشیده ایم لیکن انتظارها و قلقهای
عظیم دیده ایم که ریاضتهای و سختیهای شگرف را متضمن بود و نیز فرموده دران ایام
حضرت والده ماجده چون کثرت بیقراری و بیداری و غایت ناتوانی و بیزاری ما را
میدیدند و بغایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بی نیاز
آورده بگریه و ناله تمام میگفتند خداوندا مرا فرزندم را که در طلب تو از همه گذشته و از لذات
جوانی دست شسته برآورده گردان یا مرا زنده مگذار که طاقت مشاهده این ناکامی و
بی آرامی وندارم و بسا بودی که درمیان شبها و سحرها مناجاتی چنین بحضرت برآرنده
حاجات میکردند از ان دعا و التماس ایشان مرا کشایشها روزی گردید جزاها الله عنها
خیر الجزاء مخفی نماند که والده ماجده آنحضرت از دودمان سیادت بود و از قانتات نساء
و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التجا و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرا بعضی
از ثقات اصحاب خواجه ما قدس سره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات درویشان
آستان ایشان را والده آنحضرت خود میکردند تا بجای که هم خود نان تنوری بستندی و بریگر فتند

و دیگ بر سیاندداشتند و فرود می آوردند و بسیار بوده که طعام را باهتمام تقسیم فرموده خود
بلقمه از نان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر پاره اضطجاع میفرمودند روزی
حضرت خواجه قدس سره بملاحظه ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشید که تکفل
امر طبخ و یگری گردد ان ام الفقرا ازین معنی چندگاه بگریه و زاری در آمده میفرموده اند
ندانم ازمن کدام جریمه بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید
زیرا که کاری که ازین فقیره می آمد این بود که برای حضرت ایشان و خادمان ایشان
طعامی می پخت آن را هم ازمن باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت ادب با ظهار
این معنی هم نیامدند تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجه قدس سره رسید ایشان
آن امر را همچنانکه بود بآن ولیه زمان باز گذاشتند رحمهما الله تعالی بالجمله حضرت
خواجه ما در جست وجوی سالکان و مجذوبان سیما بظهور رسانیدند و بسا پاکدلان
را در بلاد یافته بهر جا گرفتند در سیاحت به صحبت یکی از عظماء مشائخ سلسله رسیده
خواسته اند که اخذ طریقت وی نمایند و تفصل سلوک فرمایند استخاره نموده آن
حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک
بتفصل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میسر آمده بتفصل
سلوک نمودن تحصیل حاصل ست و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال
خویش چنین بر نگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجه
عبید کرده شد لیکن خیال رجوع و عزم ترک در باطن بود والتماس فاتحه در ظاهر
ایشان از خلفای مولانا لطف الله بودند و مولانا لطف الله خلیفه مولانا
خواجگی وهیدی علیه الرحمة چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت
بندگان افتخار شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانواده حضرت
خواجه احمد یسوی بودند کرده شد اگر چه جناب رضا نداشتند میفرمودند که شما

جوان اید لیکن چون عزیمت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خواندند و فرمودند خدا
استقامت بدهد موافق تفرس آن بزرگواران عزیمت برهم خورد و خرابی عجیب و داد
بار دیگر بے صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبدالله بلخی مدظله تجدید توبه بظهور
رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر مترقب امید که برکات آن مواهب الی
یوم القیام بماند القصه چندگاه دیگر در مقام نگاهداشت حدود بود بار تا ثیر اسم المضل
آن سد راه شکست عاقبت بهدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجه بزرگ
خواجه بهاؤ الحق والدین صورت توبه منعقد شد و میل طریقهٔ اهل الله بظهور رسید بحکم
الغریق یتعلق بکل حشیش بهر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضے از خادم فرمودند
ذکری که معنعن تا آن حضرت رسالت میرسد نتیجه مندست تعطش بران داشت که
از همان عزیز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبه و
اوراد سلسله آن عزیز مداومت نموده شد شنیده شده بود تا سالکی مدتی قریب
بچهل سال میدان لا اله قطع نکند بمنزل الا الله نخواهد رسید ساده لوحیها بران
میداشت که مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بهمان صورت عبادت قناعت
نماید هرچند درین بیان اشارات غیبیه در سلوک طریقه دیگر ظهور میکرد قدم استوار
را از جا بر نمیداشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقه تخم وقتها ما تشتهی الانفس
میکاشت انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جویبار ما لا عین رات
ولا اذن سمعت سیراب گرداند بالآخره بکشمیر رسیده شد و بملازمت حضرت شیخ
بابای والی قدس الله سره العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بهره مند
شده الحمد لله والمنة که آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ از
سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه پیر مجاز بودند و استعداد و طالب متوجهاشتان آن بزرگوار
نفحات ربانیه از دریچه همان خانواده اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدار القرار

نفحات

عینیت معہودہ حضرات خواجہا جلوہ گر شد و ارواح طیبات ایشان در مبشرات نمودن
گرفتند و تلقینات فرمودند و بہ یمن توجہ ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائرہ
عینیت وسعتی پیدا کردہ و راہ روشن شدہ فی الجملہ جمعیتی دست داد تا آن کہ بجذب
عنایات ایشان بخدمت مخدومی حقائق پناہی ارشاد دستگاہی حضرت مولانا
خواجگی امکنکی قدس اللہ سرہ العزیز رسیدہ شد و بطوع و رغبت خود بیعت و مصافحہ
بدست آورد و طریقہ خواجگان اخذ کردہ شد و بطفیل ملازمت آنحضرت و ارواح طیبہ
خواجہ نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راہ و نیازمندان این
درگاہ درآمدہ شد اللہم احیني مسکینا و امتني مسکینا و احشرني في زمرة المساکین و
السلام علی من اتبع الہدی انتہی کلامہ الشریف از فحوای این نمیقہ در افشان
دراتیان بدایت احوال ایشان کہ ما اندکی ازان لب کشودیم و کذلک از مضمون این
ابیات شریفہ ایشان کہ ؎ شنیدم کاشف راز نہانی + ابوالقاسم چراغ کبرکانی +
کہ بودی ورد جان نام اویسش + کہ باشد شربی از جام اویسش + کنم من لیکن ہوس
گیرد دماغم + نیابد نور این سودا چراغم + زبانم زین تلفظ گرچہ بندست + سرم بنخوت
صید این کمندست + چنان مستفاد گردیدہ کہ حضرت خواجہ ما اویسی بودند و تربیت
از روحانیت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و حضرت خواجہ بزرگ بہاء الحق
والدین و خلفای ایشان رضی اللہ عنہم یافتہ و بنظرات عنایات آن بزرگواران
کار را با نجام رسانیدہ بعد از حصول کمال چون از پیر ظاہر نیز چارہ نیست بماوراء النہر
رفتہ از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشتہ اند یکی از صاحبدلان صادق القول
کہ آن وقت حاضر بودہ باین حقیر گفت روزی پیش از انکہ حضرت خواجہ از
ہندوستان بماوراء النہر شوند در لاہور بمسجد برای ادای نماز فرض از فرائض
خمسہ درآمدند در اثنای نماز ناگاہ از سینہ سکینہ ایشان آوازی مہیب ظاہر شد

چنانکه اهل صف نماز را ازان حیرتها روی داد و بعد از ادای تسلیمتین حضرت خواجه بتعجیل
هر چه تمامتر از مسجد بیرون رفتند ازان پس دو سه تن از نزدیکان را فراهم آورده در
منزل خود ادای جماعه میفرمودند و ایضاً عزیزی حکایت کرد که من نیز ازان مقتدیان
مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم که حضرت خواجه را رو
بسوی قبله است بسوی ما نیز و بر ما مے نگرند از مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد
تا بلرزش و تحشیش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و آنچه دیده بودم معروض داشتم تبسم
نمودند و از افشای آن مرا منع فرمودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید این
دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
خواجه عالم صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم چه از انحضرت علیه الصلوة والتحیة مرویست
که در نماز جوش سینه انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت ست که هموار
از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیا را همه وقت و هر آنی
حاصل بوده این بزرگ است اورا از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز که معراج
مومن ست وقتی از اوقات این دولت روی داده محال نبود که بزرگان گفته اند
تابع کامل را از همه چیز متبوع پرتوی و نصیبی ست با وجود حصول این حالات و کمالات
و رجوع طلاب باستان ایشان حضرت خواجه از مین همت عالی و تفرید والا بر سر
مشیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النهر و بلخ و بدخشان شدند تا عزیزانرا
که ازین سلسله بزرگ و دیگر سلاسل دران دیار بر مسند ارشاد و اکمل بودند دریافته
نیز زائد فوائد مستفیض گردیده تصحیح احوال حاصله فرمایند دران سیر بصحبت مولانا
مولانا سیر عالی قدس سره نیز رسیده برخے از احوالات حاصله را بسمع ایشان
رسانیده از مولانا تحسینها دیده اند چنانکه در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
نسمات القدس ذکر خواهد یافت و ازان جا متوجه سمرقند شدند از راه بسوی

بعض دوستان بهندوستان مکتوبی برنگاشته اند که در مکتوبات شریفهٔ ایشان مسطور است
وادلش این بیت ست ؎ من از محیط محبت نشان همی دیدم ٭ که استخوان عزیزان
بساحل افتادست ٭ در اثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ما ورا النهر بوده اند حضرت
مولانای اعظم خواجگی انکیکی در واقعه بر ایشان ظاهر شده اند فرموده ای فرزند چشم ما
بر راه شماست حضرت خواجه را وقت بغایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
فرموده اند یا آنجا بر زبان رانده ؎ میگذشتم زغم آسوده که ناگه زکمین ٭ عالم
آشوب نگاهی سر راهم بگرفت ٭ چه حضرت مولانای متبرک بزرگی در ان وقت و دیار
از کبار مشائخ این علیه نقشبندیه بوده اند و معمر و بر طریقه خاصه خواجه بزرگ چون کوه
مستقیم و نسب ایشان بدو واسطه بحضرت خواجه احرار میرسید و چه ارادت ایشان
بو الد ماجد ایشان مولانا درویش محمد انکیکی بوده و ایشان را ارادت بخال
ذو الاحوال خود مولانا محمد زاهد وخشواری و ایشان را بحضرت قطب الاخیار خواجه
احرار رحمهم الله و چون امید ست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
کتاب نسمات القدس بعون الله تعالی بتفصیل مرقوم گردد تا این جا بهمین مقدار
اکتفا نموده اند بالجمله چون حضرت خواجه ما قدس سره بخدمت مولانای مذکور
رسیده اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع
احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیلاً و نهاراً در خلوت با ایشان صحبت داشته اند
و بر بعض زوائد فوائد اطلاع داده فرموده اند که کار شما بعنایت الله سبحانه و
به تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده شما را باید باز بهندوستان
شد که این سلسله علیه را آنجا از شما رونقی تمام پدیدار آید و مستفیدان عالیمقدار
آنجا از یمن تربیت شما بروی کار آیند خواجه ما هر چند بنیاز از راه انکسار و دید قصور
احوال عذرها در میان نهاده اند حضرت مولانا از الحاح باز نمانده اند و راه

استخاره نیز موافق فرموده حضرت مولانا کشوده عزیزی از اقربای حضرت مولانا که از حاضران آن وقت بوده گفت چون بعض یاران قدیم الخدمت صاحب النسبت حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجه را درین چند روزه صحبت خلافت و اجازت کامله داده رخصت کشور هندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند که یاران ندانسته اند که کار این جوان را تمام کرده نزد شما فرستادند جز این نه بود که نزد ما تصحیح احوال خود نمود لاجرم هر که چنان آید چنین رود پس حضرت خواجه ما از لال آسا بطالع لب تشنگان بیابان هندوستان متوجه آن کشاده بوستان گردیدند و زمانه بزبان حال مضمون این مقال را مترنم گشت ع شکر شکن شوند همه طوطیان هند + زین قند پارسی که به بنگاله میرود

چون بهند رسیدند سالی در بلده لاهور بماندند و بسا علما و فضلاے آن بلده شیفته محبت ایشان شدند لیکن از انجا که شهر دهلی بقعه ایست دار الاولیا و بیت الفقرا انجا آمده در قلعه فیروزی که سر منزلی ست بغایت دلکشا و مشرف بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نهایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند و تا زمان ارتحال ازین دار پر ملال بجاے دیگر انتقال نفرمودند فصل دوم

در بیان مجملات احوال شریفه آن حضرت از خشوع و افتقار و تصرفات و افاضات و تحمل و تفرید و تبتل و غیرها من الصفات الملکیه و الاطوار المرضیه با بیان قضیه انتقال ایشان ازین دار ملال شیوه مرضیه حضرت خواجه ما قدس الله سره همگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزوا بوده و از غایت انکسار همیشه دید قصور احوال و متهم داشتن نیات نصب عین ایشان و جز برای استمالت زائر و جواب سائل آن هم بقدر ضرورت تکلم کم مے فرمودند مگر آنکه مسئله از مسائل غامضه این طائفه کسے معروض میداشت انگاه ناچار در تنقیح آن

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میکردند و آنهم از وفور شفقت بود که
مبادا آن را کج فهمیده کج رود با همه حزن با آیندگان در کمال بشاشت تلقی میفرمودند
و در انجاح حاجات مباحه مسلمین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند و در تعظیم سادات
و علما مبالغه مے نمودند و در جزوے و کلے عملیات بفقهای متورع رجوع میفرمودند
چون طالبی بآستان ایشان میرسید از غایت انکسار خود را دور از این کار
عظیم وانموده عذرها مے فرمودند اگر آن آینده صادق بود و از خوان نوال
ایشان روزی مند می شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کار ایشان
پے مے برد و خود را بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت لمؤلفه
ازین در نداریم روی گذر + اگرچه از دو عالم گذر کرده ایم + بیان نمک های این
میگسار + حواله بریشی جگر کرده ایم + چون آن حضرت رسوخ طلب آن طالب
میدیدند در آغوش عنایت و کنف تربیتش می کشیدند گویند جوان خراسانی
مدتها مجاور مزار فائض الانوار خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس الله سره
بود و از روحانیه حضرت خواجه طلب پیر تکمیلے نمود که در قید حیات این جهانی باشد
بعد از رسیدن حضرت خواجه ما بدهلی آن جوان را در واقعه نمودند که بزرگی از طریقه
نقشبندیه اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر بخدمت ایشان رسیده
واقعه معروض داشته التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
دیگرے خواهد بود چون از وفور انکسار عذر بسیار فرمودند آن برنا بزاویه خود باز گشت
شب دیگر وے را گفتند آن بزرگ همانست که وے بخدمتش رسیدی و انکسار او
دیدی فرداش آن جوان چنان آمد که دیگر باز نگشت و بعز قبول رسید و دید آنچه
دیده بسا بودی که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه صادق العقیده ذوالاحوال
ملازم صحبت و خدمت خود را نیز مے فرمودند که این بجا حصل شما یان آنچه گمان برده اید نیست

بجاهای دیگر تردد نمائید و اگر راهنمای بیابید پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا من نیز
بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریف خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله علی رؤس المجتبین شنودم که فرمود مرا نیز آن حضرت
بجهد تمام چنین فرمودند چون الحاح ایشان بسیار شد توقف را دور از ادب دانسته
متوجه آگره شدم بعد از رسیدن بآن شهر حیران و سراسیمه بودم که چه چاره سازم و
باخود میگفتم تا بآستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال امر نمودم چنان
کسی که می فرمودند نیافتم درین حین براهی میگذشتم که از سرای سرودی دلربای
بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سعید
سعدی شیرازی رحمة الله بر زبان بود تو خواهی آستین افشان و خواهی
دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی + سماع این بیت
داغان برا خگرم زد سر از پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقعه دیده که ابلق سوار میگذرند و خلایق
بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب وقت ست بعد ازین رؤیا آن
فقیر بعتبهٔ والا رسیده التماس قبول کرد همان عذر مذکور سرایا نور در میان
آوردند آن بیچاره بمسجد آمده بگریه و افغان و خاطر پریشان در مجمع درویشان
در دل نهاد کرد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز ست که خود را بمن نموده است
و دلم را ربوده اکنون که ناشاد و خانه برباد آمده ام این می گویند و میرانند من
بیچاره چه کار کنم و کجا روم بنوعی این ماجرا بر زبان آورد که بسیاری از حاضران
را استیلای گریه و اندوه از هوش برد و شوری عجیب برخاست تا بگوش
حضرت خواجه رسید پرسیدند که چه شور ست معروض داشتند ع گر لب
شیرین تو شور بست در هر خانهٔ + تبسم نمودند و آن درویش را طلبیده بتلقین

ذکر و جذبهٔ الهی نواختند ع تا نگرید طفل کی جوشد لبن + تا نگرید ابر کی خندد چمن +
طریق آن حضرت قدس الله سره العزیز آن بود که هر گرامی پذیرفتند نخست
توجه اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق
رابطه و نگاهداشت صورت خود بحقیقت جامعه اش امر میکردند و بسیار کشایش
وی را ازین احضار و نگاهداشت صورت شریف پدیدار میگشت خواجه
برهان نام از خواجه های دهبیدی که از اکابر خود نسبتها و اجازتها یافته بود
بخدمت ایشان رسید و طلب افاده و افاضه نموده ایشان وی را
به نگاهداشت صورت خود دلالت نمودند وی در تعجب رفت و با محرمان خود
گفت این شغل مناسب حال جمعی ست که اول قدم درین راه نهاده باشند
مرا ایشان کرم نموده بمراقبهٔ عالی تر ازان اشاره نمایند دوستانش گفتند امتثال
امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ناچار به نگاهداشت
صورت مبارک پرداخت و دو روزی رفته بود که آن صورت اورا فرو گرفت و
نسبت عظیم بر وی استیلا نمود تا غلبه سکرش بجایی رسید که با وجود تمکین و کبر
سن مقدار دو ذراع از زمین می جست و هر سوی خود را بدیوار و اشجار میزد تا آنکه
چند تن که از جوانان وی را گرفته بودند قوت شان به نگاهداشت او وفا نمی کرد
تا دید انچه دید اما بیشتر طالبان را ذکر دل بطریقی که مقرر اکابر این سلسله است
دلالت می نمودند جمعی را بذکر نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر
ذات عز شانه و از غایت سریان نسبت آنحضرت قدس سره بسیاران بمجرد
دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بوده که نظر
بجمال ایشان کشوده نعره زده از منبر بزیر افتاده شبی از شبهای ماه رمضان
حضرت ایشان ما قدس سره بدست خادمی به آنحضرت فالوده فرستاده آ

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازه خاص رسیده حلقه در زده حضرت خواجه دیگری را بیدار نکرده خود برآمده اند وظرف فالوده را از دست او گرفته فرموده اند تمام توصیت معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد مائی بابائی بحجره مراجعت آن خادم ویرا جذبه سکر ونسبت فروگرفته وفریاد کنان وافتان وخیزان خود را بحضرت ایشان ما رسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال چیست بشورش ومستی تمام میگفته که همه جا چه در حجره چه در شجر وچه در زمین وچه در آسمان نوری بیرنگ بیغایت ونهایت می بینیم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابله آن آفتاب پرتوی برین ذره افتاده فرداش بخدمت خواجه رسانیده اند تبسم فرموده اند ؎ بروز حشر شهیدان چو خونبها طلبند + تبسمی کن وخاموش کن زبان همه + گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان به تقریب طهارت از مسجد بیرون رفتند خادم این سپاهی بیرون ورعنان اسپ گرفته ایستاده بود حین تنحنح واستبرا بکرات نظر کیمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بوده چون مسجد درآمده آمد خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذبه وبیخودی بر خاک افگنده است ومیان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست واز قبیل شام تا پاسی از شب همچنان در اضطراب بوده بناگاه بشوریده وروی ببازار نهاده وهمچنان در صحرا بیرون رفته دیگر هیچکس از وخبری نیافت سیّدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله فرمودند صبیه ام مرضعه داشت بکرات آن مرضعه را دلالت بمریدی حضرت خواجه کردیم دی ابا نمود تا روزی آن صبیه را بتقریبی بصحوب آن مرضعه بملازمت حضرت خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیرخواره را در کنار مبارک گرفته شفقتها نمودند آن طفل دستی بمحاسن شریف ایشان برده موی از لحیۀ مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیر از ما یادگاری میگیرد و در حدود همان ایام انتقال فرمودند و آن موی مبارک تا امروز به تبرک و یادگار ماند ه مرا از زلف تو موی بسند ست ÷ فضولی مکنم بوی بسند ست ÷ چون آن مرضعه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آثار مستی و جذبات بر وی پیچیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد و بیهوش بیفتاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معاینه می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت حضرت خواجه بصورت مهیب عجیب نمودار نظر من میشدند تا آنکه امری مرا از جان بوده دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را الله گومی یابم سیدی گفتند بحضرت خواجه قدس سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند و آن صالحه امروز در فیروزآباد از النساء صاحب احوال ست و آن صبیه سیدی که در خانه راقم ست نیز از میمن آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما او را بسر حلقگی بعض نساء ذاکرات مامور گردانیده اند و آئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و شفقت گستری آن بود که هر کرا التعلیم ذکر میفرمودند همدران اثنا تعلیم ذکر همت و توجه شریف شامل حال و حال او میداشتند و راه نقوش کونیه بر ادراک حقیقت جامعه او می بستند گویا سر خشیة نقشبندی را بظهور می آوردند لمحه زبان دلش بذکر گویا میشد و حضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطیدند و برخی از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضی را همدران کیفیت عوالم مثال با ارواح یا معانی منکشف میگردید و بروزها می کشید تا هم نظر ترتیب ایشان بصحو و افاقتش می آوردند و مصداق الشیخ یحیی و یمیت بظهور می پیوست و این عنایت ایشان بر سبیل تعمیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الاقدس روزے بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر و حصول جذبه و

بدایت تعلیم مر طالبان این طریقه را از الحاقات لازم البرکات حضرت خواجهٔ ماست
قدس سره بنده معروض داشت که فکر سابقا معمول این اکابر نبود فرمودند که بود اما
بدین تعمیم در بدایت نبود و نیز فرمودند که چون سرّ اختیار این شمول و عموم را از حضرت
خواجه خود پرسیدم فرمودند از آن روزگار تا حال در طلب و همت اهل ارادت
نقصان و فتور بسیار رفته و حوصله های طلاب راه تقلیل گرفته و فور شفقت بران
داشت که بی مجاهده و سعی و تردد ایشان شربی رسانیده شود تا بیادگان بادیهٔ طلب
را مرکبی باشد و برودت شان بحرارت مبدل گردد چون حضرت ایشان این حکایت
با خر رسانیدند آهی برکشیدند و این دعا بر زبان راندند که جزاه الله عن الطالبین خیر
الجزاء و هم حضرت ایشان طاب ثراه بتقریب قوت کامله پیر بزرگوار خود در افاضه
این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در
خدمت ایشان یکی از رسایل شریفهٔ ایشان را به نیت حصول حضور بگذراند حضرت
خواجه دو روزی آن رساله را بوی درس گفته درین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
ازان نزدیکتر ست که آنرا از رسائل توان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
خواجه ما قدس سره تا غایتی بود که وقتی در لاهور قحط و عسرت افتاده بود دران
عسرت حضرت خواجه دران شهر بودند تا چند روز نخوردند هرگاه طعام نزد ایشان
حاضر میکردند میگفتند از انصاف نباشد که یکی در کوچه از گرسنگی جان میداده باشد
و ما طعام بخوریم و آنچه حاضر می بوده همه را بر گرسنگان میفرستاده اند و خود بقوت
روحانی که میراث ابیت عند ربی ست میگذرانده چون از لاهور متوجه دهلی
شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی بل میلی طی ننموده بوده اند که عاجزی
در نظر ایشان می درآمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده وی را
سوار میکرده خود تا منزل پیاده می آمده اند و دستار بر سر میکشیده که آشنایی

بر این عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک بمنزل میرسیده اند به نیت اخفا باز
بر آن مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بوده
تا گویند شبی ایشان به تهجد برخاسته بودند گربه بر لحاف ایشان آمده خفته بود آنحضرت
تا روز همچنان از سرما محنت سخت کشیده اند و به بیداری آن گربه راضی نشده اند
و اگر خارقی هم از ایشان بظهور رسیده از وفور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
جملهٔ خوارق ایشان این سه خارق ست که بر نگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبهٔ شفقت بوده
خارق اول آنکه یکی از فضلای دهلی که بکری بعقد در آورده بود سالها رفته او را
فتحی روی نداده از ادعیه و داوویه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی
که ایشان بجای سواره میرفته اند و رعنان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
داشته التماس زوال غنیمت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت کشوده از
مرکب فرود آمده او را در کنار شریف کشیده معانقه سخت نموده اند فرموده اند
که رفته متوجه شوید که فتح ست وی همان لحظه و بر خود قوت غریب دیده رفته
و بسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفه را طفلی سه چهار ساله
از سر دیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین ست از ارتفاع عشق قریب
بسی ذراع بزیر افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون بر آمده و نفس
منقطع شده مادر آن طفل بگریه و زاری و بی آرامی و بیقراری چاره بجز آن ندیده
که سر در قدم محترم حضرت خواجه نهاده التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه و تصرف خود را در پردهٔ بسی پنهان
میکرده اند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
نخواهد مرد حاضران تعجب میکرده اند که کدام کتاب مبین این معنی ست آنگاه

لحظه خاموش شده اند آن طفل مختصر بحال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوه مروت و صلاح به بعض همسایهای ستمی نموده
ایشان از مشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
از غایت ادبار بخت اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
بسیار غیور اند خبردار باش دران دو سه روز آن ظالم را بتهمت دزدی اشتاری
گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان از اصحاب ایشان
شنوده ام بدفترها نگنجد جوانی از همسایهای ایشان که مرتکب منکرات می بوده
انواع شرور از وی بظهور می آمده ایشان آزار می شوده اند متحمل بوده اند بعد
آن شریر را شحنه باشارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید و حبس کشیده اند
خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر است چنانکه شرارت او متعدی بخلق است و از
حضرت خواجه آه سرد از دل پردرد کشیده فرموده اند آری چون شما خود را صالح
باصفا و خیر یافته آید او در نظر شما طالح و کدر و شریر می درآید ما که هیچ وجه خود را
از و ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زبان او رانیم این فرموده اند و وی را از حبس
خلاصی داده اند و وی ببرکت شفقت ایشان از صلحا شده و این نسبت انکسار
و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه صادر
میشده و بایشان میرسید میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هرگاه در ما بدی
باشد ناچار بر اینها منعکس میگردد این فقیران چکنند و اگر از کسی مکروه شرعی
میدیدند بتصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل به لینت و کنایه و تمثیل میفرمودند
بآن ناچار در لغتین منعکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف بسیاران بود

که خود را از سائر ناس ممتاز نمید انستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
و در مجلس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را اراده تخفیف مسلمانی در حضور ایشان بخاطر
میگذشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند راقم حرف گوید روزی
در زاویه مسجدی از مساجد تنها نشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوه
اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود یکم و دیدم
دانم که چون او بی تفنّی و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه ما را
گرفت و گفت بر مزار شریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
محمد باقی قدس الله سره الاقدس تشریف می آرند خادم مزار در جائیکه قریب بر
مزار بود و برای ایشان سریری نهاد و بران فرشی وساده بگستر د پیش از در آمدن
حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید در آمد نظرش بران سریر و فرش افتاد و گفت
این چیست و برای کیست گفتند برای فلان عزیز آن بی قید بخشونت و درشتی
تمام زبان بمذمت و دشنام ایشان کشوده درین اثنا حضرت خواجه در آمدند و
آن بی قید پیش از پیش بحضور ایشان بهرزه گوئی پرداخت و گفت ای فلان
توجه لائق آنی که اینجا برای تو فرش افگنند جمع کثیر از درویشان خواجه که حاضر
بودند بی آرام شده میخواستند ویرا تنبیه و تفریب نمایند حضرت خواجه همه را
بنگاه خشم آلود از ان اراده باز داشتند و خود نزدیک آن شتام رفته بزمی تمام
عذر درمیان آوردند و گفتند چه راستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چه لائق
نم این کار بی اشارت و تعلیم من شده بخشید و بشومی من مغز خود را خالی مکنید
و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تواضع می نمودند آن گاه
زرمی چند طلبیده بوی میدادند او می گفت من هیچ تغیر و تذبذب در حال
و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس بالکل که میگفتند درین عالم بوده

وبسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم و زر میفرستادند که
به صواب دید ایشان بفقرا منقسم گردد آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقة علی
خلق الله خود متوجه شده بمستحقان قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سر کار خود
نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان دور از کار زبان طعن میکشودند اصحاب ایشان
میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت بآئینی راه انکسار می پیمودند که یاران را غضب
از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بر نیستی و کم
دیدن خویش و بردباری دلالت مینمودند و آنرا دلیل راه عرفان میفرمودند و
اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج درین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
سبحانه و زهد و استغنای ایشان از امتعه دنیویه تا بحدی بود که سخن امور دنیوی هرگز
مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری درین
امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مریدان رشید جز بفقر و مسکنت و فاقه
و قناعت نمی خواستند و میفرمودند هر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین دانند که یارا
بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی توانگران که از اهل ارادت بودند التماس
آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان معین نمایند ایشان در حق
جمعی که نسبت معنوی بآنحضرت درست کرده بودند رضا نمیدادند و بادون ایشان یا
را مجوز میداشتند و از غایت تنفر که ایشان از قبول امتعه دنیویه بود وقتیکه عزم
جزم سفر حجاز کرده بودند عبد الرحیم خان المشتهر بخانخانان نام که از مخلصان این
طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام داشته چون آن
خبر بشنود صد هزار روپیه که بزبان هند لک نامند بخرج زاد و راحله ایشان و دوستان
مرسل داشته عرض نمود که بقبول آن برمن منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

روی درہم کشید فرمودند بچ رفتن چون مائی گرانی آن نمیکند که انہمه سیم و زر مسلمان را صرف خود کنم و ضائع سازیم نپذیرفتند و بازگردانیدند و بی تقیدی ایشان در ملبوس و ماکول و مسکن تا بحدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نے گفتند که غیر این بیارند و کذلک اگر چندین روز جامه در بدن شریف مانده شوخگین بیشد نمیفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک و خاشاک برگشتی از انجا که غرق بحر تسلیم و رضا بودند اظهار تعمیر و تنظیف و تنویر آن هرگز نمیکردند با وجود این همه تسلیم و فنا و رفتگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود در دوام وضو و تکثیر طاعت شغف تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بحجره تشریف می بردند قدری مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد برخاسته تجدید وضو نموده دوگانه گذارده باز مینشستند باز چون اعضا بضعف در می آمد چنان میکردند اکثر شب چنین میگذشت و احتیاط در لقمه تا بحدی میفرمودند که هدیه که میرسید اگر چه آنرا بحکم حدیث صحیح نحن لا نرد الهدیة رد نمیکردند اما آنرا بخصوصه خرج هم نمیکردند بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقها آن درجه دیگر در حلت پیدا میکند و تاکید تمام میفرمودند که پزنده طعام با وضو بود بل از ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طبخ بحرف و نیاوی نپردازد و میفرمودند از لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود دودی بخیزد که مجاری فیض را می بندد و ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت دران جائز میداشتند ضرر آن را در احوال آنان معاینه می نمودند روزی یکی از درویشان صاحب حال و کشف آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم و در باطن کدورت می یابم ندانم

چه تقصیر از من سر زده آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روزه است ایشان فرمودند رفته نیک تفحص
نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اجزای آن فتوری رفته چون نیک
تفتیش نمود معلوم شد که دو سه چوبی برای سوختن که نه از آن چوبهائی احتیاطی
بوده داخل کرده بودند و کذلک در همه امور عمل ایشان بر عزیمت و اولی بوده
از انجا که در کتب احادیث در قرآت فاتحه خلف امام روایات کثیره صحیحه آمده
چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرآت نمایند درین اثنا امام
الائمه سراج الائمه امام ابوحنیفه را رضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده غرا
در مدح خود میخوانده اند که ازان این مضمون مستفاد میگردیده که چندین اولیاء
کبار در مذهب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرآت خلف امام نموده اند و این
احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت وصفای نسبت لطیف شریف ایشان
نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفا تاب نفس هم ندارد از نیجا بوده که در صف جماعه در
جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردانده که اگر بیگانه مے بوده
فی الحال غفلت و نقصان او با خطرات او در آئینه ایشان منعکس مے شده
روزی یکی از درویشان که محتاج لحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن
عبور مینموده با ایشان نماز کرده آن خطره او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
نماز فرموده از آنان و سر که احتیاج لحاف دارد بدهند آن درویش میگفته که همیشه
ازان روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب ملالت ایشان باشد بر من
بگذرد و تفرید ایشان را آن پایه بود که از هدایت تا نهایت هیچ یک از احوال بلند
و مکاشفات ارجمند سر همت ایشان فرو نمی آمد و در عین بحر یافت دم از نا یافت زده
خشک لب بودند این رباعیه شریفه نیز دلالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا جمله ادب باید بود + تا جان باقیست در طلب باید بود + دریا دریا اگر بکامت ریزند + کم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی عزیزی یکی از مخلصان ایشان کتاب نوشته بود ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که دریغ این عاجز گرفتار را قوت کار نماند و اگر نه بتوفیق الله تعالی درین دو روزه عمر دیوانه وار ماتم بازماندگی خود میداشت و در جست جوی کیمیای مقصود تگ و دوی می نمودند زندگانی فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز دردی و آشوبی کرامت فرماید که کار دو جهانی خود را در قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتاریها فارغی بیابم آمین یارب العالمین امید از ان برادر آنست که روی بر خاک نهد و از برای حصول این آرزوی فقیر از خدای عزوجل بخواهد که دعاء الغائب للغائب اسرع اجابة آمده والدعا از خدمت شیخ تاج الدین سلمه الله شنوده ام که گفت روزی حضرت خواجه ما را وقتی رو یداد که همچنین بندهای قبا گشاده با سینه عریان و دستار پریشان متوجه ساحل دریا شدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم از ایشان ظاهر بود من در قفاء ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن من اطلاع یافته باز گردیده و در دست تمام فرمودند که ای فلان آنقدر واردات و احوال و فیوضات و انوار و اسرار میریزند که اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن کوتاهی کند امام ازینها چه که مطلوب من از دید و دانش و درست له قدس سره طلب بیچون و مطلب بیچگونه + نه آنرا شبهه و لی این را نمونه + و هم شیخ تاج الدین حکایت کردند که روزی در صف جماعت نماز در پهلوی ایشان بودم در میان نماز آثار استیلای گریه و اضمحلال از ایشان احساس نمودم بعد از اداے نماز همچنان حیران و گریان بحجره شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و همچنان ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم

که سبب این گریهٔ بی اختیار واندوه وآشفتگی بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر وما را
بدین ورد بگذار از آنجا که بعنایت ایشان بس دلیر بودم الحاح نمودم فرمودند در
عین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلب ورا الورا عروج نموده
در جست وجوی آن چندانکه مقدور داشت این مرغ بر وبال زد بدستش هیچ نیامد
ناچار حیران وگریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه از ین حسرت بود
وهم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجره خاص ایشان در آمدم ایشان را
بغایت مغلوب ومستهلک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکام خود در ایشان
نیافتم بشیتر گفت وگو وسوال درمیان آوردم تا بعد ساعتی چند بتکلم آمدند وساعت
بساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد ازان فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدی
وکلمتی یا حمیرا ی ماشدی که در حیرت ودهشت ونیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
تفرید ایشان بود که سری بمشیخت وصحبت داشتن ایشان را اصلا نبود وایام توجه
ایشان تربیت درویشان بده سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
ازیمن انظار والطاف ایشان بکمال واکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
وتعلیم ارباب ارادت باز کشیدند ویاران را چه بتعریف وچه بتکلیف با یشان حواله
نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه وخود
انزوا گزیدند وبشیوه قطب آفاق بو علی وقاق قدس الله سره بدرد واندوه عظیم
سر بگریبان نیستی در کشیدند وجز بنماز جماعت بمسجد جامع نمیشدند وهر که ایشان را میدید
ناچار از حدیث مَنْ اَرَادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلٰی مَیِّتٍ یَمْشِیْ فِیْ وَجْهِ الْاَرْضِ فَلْیَنْظُرْ اِلٰی
اِبْنِ اَبِیْ قُحَافَةَ یاد میکرد مع ذلک از هیبت ودهشت دیدار ایشان که هرجا میبود
نقش دیوار میشد وغافلان را بمجرد دیدن ایشان بمصداق خبر اذا رؤوا ذکر الله
بظهور میرسید تا بجائیکه روزی عبور ایشان بیکی از قرای که سکنهٔ آن فراغان ۱۰

هنود بوده بوقوع انجامیده بمجردی که نظر آنجماعه برایشان افتاده باهمدیگر میگفته اند که این عجب مردیست که از دیدن او خدا بیاد ما آید واز عظمت صحبت بل رویت ایشان چه آشنا و چه بیگانه را سخن برلب و مدّعا در دل می پیچید وبا این همه انکسار ایشان از دهشت ایشان بسیار مردم دانا از جا میرفتند عزیزے از اعلام فضلاے معمّر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که برپا شده بود در آن صف حضرت خواجه نیز بودند در صف پیش جای نبود مگر پهلوی حضرت خواجه که از ادب ایشان درویشان فرجه گذاشته بودند مرا چون بخواجه اعتقادے چندان نبود وایشان را طفل دیده بودم والحال قیاس بخود خردسال یافته رعایت ادب بخاطر نیامد وآمده خود را فرجه درج کردم ساعتی نرفته بود که دیدم شکوه و عظمت خواجه بر دلم حمله آورد چندانکه خود را از آن میکشیدم فائده نمیداد تا بحدی رسید که بے اختیار در عین نماز اندک اندک خود را بر قفا میکشیدم تا بجای رسیدم که اگر قدم عقب بگذارم از صفه بیفتم خبردار گشتم واز مشاهده این معامله از مخلصان حقیقی آن عارف بزرگوار شدم وبا این همه اهبت گاه از جوش قلق وسقوط دید خلق تنها در کوچه و بازار میگشتند ودر زیر سایه دیواری بر خاک می نشستند با این همه مستیها و فروتنیها وحیرت سرموی در امور شرعیه والتزام عزیمت فتوری نمیرفت وسماع ورقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نه تا بحدے که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجهر گفت الله ایشان فرمودند باو بگوئید که آداب مجلس ما را داشته بمجلس ما بیاید واگر از مریدان ترکی ولی نظهور میرسید بظاهر ویرا خشونت نمی نمودند ومیراندند بتقریب ظاهری خود کجی اما باطن خود را از وی میکشیدند یا او بستگی در احوال خود میدید یا در خواب و واقعه بوی امری می نمودند متنبه میشد ؎ ای تو مجموعه خوبی زکدامت گویم شاهد

عظیم بر علو رتبهٔ ایشان همین بس که دو سه سال بر مسند مشیخت بوده‌اند درین مدت قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مند گردیدند و چه برکات و آثار که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسلهٔ طریقهٔ نقشبندیه که درین دیار غریب بود رواج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله آمده سالهای بسیار دران دیار مانده بودند اما برکات این دو سه ساله در آن سالها کجا بود کما لا یخفی فاضلی باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در هند شیخی کردند معلوم است که از ایشان که مانند شاهد بزرگی خواجهٔ شما همین بس که بچهل سالگی رفتند و دو سه سالی هدایت نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان نخبهٔ فقر و نیاز و عرفان ارشاد و بنیاد شیخ محمد بن فضل الله رحمهما الله شنود که تقریبی را در حق حضرت خواجهٔ ما فرمودند شان بزرگی این عزیز همین بس که سه چهار سال بیش بهدایت نپرداخت و تا امروز آثار و برکات ان روز افزون است گویند هم ان چند روزه ارشاد ایشان بسا شیخانی که آنحضرت در ایام ترددات طلب به صحبت آنها رسیده بودند و فاتحه و دعا و تلقین ذکر از ایشان گرفته اینها نیز منجذب شده آمده از مریدان شدند و گویند بعد از قدوم هدایت لزوم ایشان بشهر معظم دهلی بعض مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجهات گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود نا چار از مخلصان حقیقی شدند بعض طلاب از جاهای دور رو بخدمت علیه میرسیدند و برخی در راه عزم بودند که خبر انتقال ایشان شنودند مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از خراسان در آگره بدار الشفای حکیمی بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مرد چنین و چنان بودم در دکن حضرت خواجه باقی را در خواب دیدم و بعشق ایشان اینجا رسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم واکنون بیمارم وباین
حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت وزار بگریست اکنون چون حرف
انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
شریف حضرت خواجه با چهل رسید که تکمیل تمام طبیعی انسانی دران است وتکمیل
معنوی را نیز دران اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
جهان پر ملال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنودید آه سرد
از دل سراپا درد برآورده میفرمودند خوش خلاص شده ومراد آنحضرت باین خلاصی
تعری از لباس هستی موهوم بوده ومجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی
این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس الله سره الاقدس بزبان انتقال تعریض
این مقال بوده بس شوم عریان زتن او از خیال + تا خرامم در نهایات الوصال
دران ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود فبقیت وحیدا طریدا
فریدا ونیز درین روزها بیکی از ازواج الطاهرة خود فرمودند که چون عمر من
بچهل سالگی رسد مرا واقعهٔ عظیم بیشتر آید وبرای تفهیم او به طیبت آمده کف دست
مبارک کشوده نمودند وفرمودند این خطیکه برکف منست نشانه آنست که گفته شد
هم درین ایام گویند روزی آئینه بردست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
فرمودند بیا ما تا هم درین آئینه نظر کنیم آن عفیفه میفرموده در آئینه ایشان را
پیر سفید محاسن دیدم ترسیدم وگفتم من این چه مینمایند که من زهره مشاهده آن
ندارم تبسم فرمودند وخود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود وانمودند
هم درین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته
مذکور میکرده اند روزی برزبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علیه نقشبندیه فوت خواهد شد آنگاه

فرموده اند که جای در کنار شهر دهلی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و همان جا
مدفن شد درین باب بعض مخلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد الحال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد
که میگویند قطب زمان در گذشت درین حین من قصیدهٔ عزا در مرثیهٔ خود میخوانم
و تعریفات عالیه دران مندرج است چون بواسطه شهر جمادی الثانی سنه هزار و دو ازده
رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجه احرار رضی الله
عنه را بخواب دیدیم که فرمودند پیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجه
ما تبسم نموده بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم والا کفن هم پیراهنی است و همچنین
یکی از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جای
نروید که آخر پای بازار ماست بعض مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده و درین میان شبی ضعف غلبه
نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال آمده فرموده اند اگر مردن
عبارت ازین است چه نعمتی بوده است که ازان حال بر آمدن خوش نمی آید و در شنبه
بست و نهم ماه مذکور آثار احتضار ظاهر شدن گرفته بنظمهای که متضمن وداع
یاران باشد می نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و ایشان تبسمی و تعجبی مینموده اند
گویا افادهٔ آن میکرده اند که عجب از شما که درویشانید و از دایرهٔ رضا بقضا بیرون
آمده جزع می نمائید درین اثنا بر زبان درویشی کلمهٔ متبرکه یا اله العالمین رفته
بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
گفته این توجه و تحرک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود و ازین سخن آب
در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جهرًا بذکر اسم ذات مشغول

شده

شده اند وهمچنان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
انتقال موضعیکه خاطر خاص اصحاب ایشان بر آن قرار گرفته برای قبر حفر نموده
چون جنازه را درویشان دلریشان برداشته اند از دیوانگی که حال ملازم بوده
تا آنجا که حفر قبر نموده بوده اند تابوت را نبرده اند بل بزمین دیگر برده فرود آورده اند
بعد از فرود آوردن دران زمین چه بینند که این زمین مکانی بوده است که روزی
حضرت خواجه بتقریبی را با یاران بآن موضع رسیده آنجا را خوش کرده وضو
ساخته دوگانه گذارده بودند و خاکی ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
چسپیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع دامنگیر باشد لاجرم
درهمان مکان که چار قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم است
و نزدیک شاهراه آن شاه اقلیم ارشاد را گنج وار نجاک سپرده اند و زمین سکنی
خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن قرار از آبشار و اشجار
وازهار بهشتی شده بیزار و و بیترک و ینفعه شمع فراز او همه نور فشان باد + ولهای
زایران درش غرق نور باد + فضلا و عرفا شیبا بتواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
بایراد تاریخ منظومه که راقم را روی داده اکتفا می رود ذاتی که بدوست بود باقی +
از خود همه فانی الصفت بود + بر خالق خویش بندگی عشق + بر خلق تمام عاطفت
بود + وی تشنه دلم بسال فوتش + خوش گفت که بحر معرفت بود + فصل سوم
در کلمات لطیفه و انفاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجه ما را
قدس سره رسائل دقیقه زیباست و مکاتیب بدیعه دلربا و کذالک منظومات
خجسته دارند بعضی مکاتیب ایشان بتقریبات محرر گشته و نیز برخی در احوال
اصحاب ایشان بتحریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعض رسائل شریفه و نیز
از ملفوظات متبرکه که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایراد برکات چهلگانه

که موافق سن عمر گرامی ایشان ست زبان قلم را شیرین بسازد و بعون الله و
توفیقه باب بتقریب بیان معنی استعاذه [illegible] فرموده اند [illegible] آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در وقت [illegible] و باعلی مرتبه [illegible] آن [illegible]
طریق متابعت آنست که بمجرد گفتن این کلمه اکتفا نمایند و بخشت باطن خود را
عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التجا بقادر مطلق بیارند تا قرات
کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراگنده شیطانیه دست دهد این قسم
تعوذ از مقوله توکل ست یعنی خدا را سبحانه وکیل خود اخذ کردنست و قدرت روی
اند و د خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروع ایمانست چه هر که ایمان آورد
بآنکه آفریدگار جز وکل الله ست و انست آنرا که هر فعلی و حرفی که از وی و از غیر او
بظهور می آید همه محض قدرت آفریدگار ست وحده لا شریک له نه آنکه در خزانه
هستی او امری ست موجود یا البته موجود خواهد شد که بآن دفع ضرری یا جلب
منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید که انه لیس له
سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی پناه بجد اگیر از شر شیطان رجیم
که نیست تصرفی و سلطنتی شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند و بمقتضای
ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق بر آنچه بیان
نمودیم انشاء الله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این بعرفت
فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ
شده کامل متحقق شود بتقرب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی یسمع کلام
الله را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند در آن وقت زبان قاری حکم شجره
موسی خواهد داشت باب ایضاً در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فرموده فاذا قرات القرآن فاستعذ بالله من الشیطا

الرحیم این امر متضمن امر ففروا الی الله وتقرب الیه است چه استعاذه التجا بکسے بردن
ودر پناه او رفتن است پس سن متابع را سزاوار است که بعد از دید عجز خود در پناه
حق بگریزد وحق را در رفع وساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او نشود
ودر ادای کلمات وتدبر معانی ان توجه پراگنده نکند که او حافظ ووکیل است چنانچه
میباید بظهور می آرد حضرت امام همام حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما میفرمودند
حق سبحانه مثل را یعنی خاطر غیری را هنگام نماز در ما نیافرید انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا در فقرات احراریه مسطور است که نسبت ما
بالحقیقت نسبت اهل بیت است واز آنچه ایشان نسبت خود را شرح داده اندر و
میشود که معنی سخن حضرت امام آنست که هنگام نماز در سر ما نشانی از ملک وملکوت
نیست نه آنکه ایشان هستند لیکن لباس غیریت از وی برکشیده اند چنانچه در قرب نوافل
با وجود لباس غیرت نسبت غیریت از ایشان برافتاده چنانچه ارباب توحید
صوری را میباشد این قسم تعوذ منتهی را دست میدهد ونزدیک باین کسے را که
نهایتش در بدایه مندرج باشد لیکن جماعتی را که بیقین ایمانی مشرف اند مرتبه
اخیر احسان را باید که از دست ندهند الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن
تراه فانه یراک رب در تفسیر سوره فاتحه رقم فرموده اند تواند بود که مراد از عبادت
در کریمه ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد وعبادت اضطراری بودن بنده است
بر وفق اراده الهی ومضطر بودن در زیر قضا وقدر ودرینصورت ایاک نعبد بحسب
معنے مثل مالک یوم الدین میشود یعنے مالک جمیع احوال واوقات تو ئی وایاک
نستعین تا آخر داخل دعا است یعنے از تو یاری میخواهیم که صراط مستقیم را بنمائی تا
سلوک بران صراط نمایم وعبادت اختیاری ما بر وفق رضای تو شود ودر صورتی
که ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از آن اظهار انقیاد خود است

و مقصود از آیات ستعین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد را هم بخلق و توفیق
تو میدانیم یا طلب ثبات در انقیاد و بعض برنگاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کریمه
اهدنا الصراط المستقیم یا اتباع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعت است
از آنچه در الهیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند صاحب فتوحات مکیه رضی الله
عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علما افزوده بی آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند
چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی هیچ نیست و بحمد الله که اعتقاد ما
برین تقریر تمکین گرفته و امید داریم که برین بمیریم و برین محشور شویم یکی از آن عقاید
آن بزرگ اینست که میگوید نهایی ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه
خلق بینند و از مبدء خبری ندارند خواه خلق صرف بینند چنانچه دهریه و طبعیه که
ایشان مغضوب علیهم اند و خواه بعنوان حقانیت می بینند چنانچه بعضی از صوفیه
که در توحید صوری معطل و محبوس اند که اضله الله علی علم در حق ایشان درست
است تمام وجود و امثال وجود گرفتار شده و روی توجه از مبدء گردانیده اند ایشان
ضال و مضل اند و نه راه آنها که همه را حق می بینند و بس عالم را خیال محض و
شبه صرف انگارند ایشان نیز از راه برآمده اند پهلو بر سوفسطائیه میرفتند و نه
راه آنها که با وجود دید حق و خالق خلق را وجود علیحده اثبات می کنند چه راه
ایشان راه شاهراه انبیا نیست انتهی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه اینجا
حضرت خواجه ما قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
شاهراه انبیا نیست نه باین معنی ست که معرفت اینها خلاف معرفت انبیا
ست تا شاهراه ایشان برگزیدگان انبیا بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
آن وسعت ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم در معرفت
با اعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق است لیکن خلق را وجود علیحده

نے بل چون وجود صورت در مرآت کہ می نماید کہ ہست وبحقیقت نیست واین نمود بقدرت کاملہ حق وخلق عالم عبارت ازین اظہارست وعالم در علم حق ثابت است نہ آن اثبات کہ علمائے متکلم در صور علمیہ نسبت باذہان میگویند بل ثباتی از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون وصفات در علم تنزل نمودہ وحقائق عالم ظاہر گشتہ واین حقایق بعد ازعود باصل وظہور در وجود چون ظہور صورت در مرآت مخلوق وممکن شدہ وآثار وافعال ظاہرہ ممکن از صل است چون ممکن پردہ دار شدہ بحکم لون الماء لون اناءہ محجوبان را در تصور می آید کہ فعل واثر از ممکن ست والھکم الٰہ واحد لاالٰہ الا ہو الرحمن الرحیم ۵ در تحقیق کریمہ وہو معکم اینما کنتم تمیق فرمودہ اند کہ سر معیت غیب ہویۃ حق سبحانہ تعالیٰ باشیا در غایت خفا وبطون ست حقیقت این دریافت موقوف ست برپے بردن بر تنزہ مطلق واطلاق صرف آنحضرت وتنزلات او بصور علمیہ وبودن آن صور برازخ بین الموجود والمعدوم ای الجامع بین الوجود والعدم فانہ من خواص منزل العلم ۵ ازتواہی برنگ ما چندین صور + ہم مشبہ ہم منزہ خیرہ سر + وہمچنین موقوفست بر شناخت آنکہ آن صور علمیہ را ایک نسبت مجہول الکیفیتیے بحضرت ظاہر پیدا شدہ کہ آن حضرت در کسوت آن صور برآمدہ وآن صور آئینہ اسما وصفات او شدہ واسما وصفات او عین اوست فہو معکم فی العلم والعین روحاکان او مثالا او حساً لیکن معیت خانہ معیت اعمال ست باصور چنانیہ از اشجار وقصور بر زند محققین کہ قصور واشجار آن موطن را بالذات باعمل یکے میگویند پس چنانکہ عمل در موطنے عرض ست ودر موطنے جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منزہ است از تعین وتمیز واشارت وعبارت ودر مرتبہ قابل این امور ومعیت چنانہ عین ہمچون معیت نقطہ جوالہ است بادائرہ موہومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطہ

با دائره یکے نسبتے واقع ست کہ واسطہ ظہور دائرہ در خارج ونمو ونقطہ در کسوت
دائرہ شدہ ہمچنین ذات حق وغیب مطلق او را بقدرت کاملہ اش یک نسبتی بہ تنزلات
علمیہ واقع شدہ کہ سبب ظہور آن تنزلات در خارج ونمود آن ذات بحسب اسما و
صفات در کسوت آن تنزلات شدہ ف وہم بتقریب معیت مفہومہ من آلایۃ
المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشانہ بی توہم حلول واثنینت و بی شائبہ
چونے وچگونگے در ہمہ جا با ہمہ است سخن ساقی کوثر امیر المومنین علی ست رضی
اللہ عنہ کہ ہو مع کل شیٔ لا بالمقارنۃ وغیر کل شیٔ لا بالمزاملۃ اگر اثنینت می بود لابد مقارنہ
مے بود غیب صورت نے بست واگر وہم محض مے بود چنانچہ حکمائے حسبانیہ میگویند
معیت راست نمی آید وہر آئینہ روے مے نمود آوازہ العجز عن درک الادراک
ادراک درین مقام ست مردان وجہ مطلق ومشتاقان غیب ہویۃ میگویند کہ
ہر چہ دیدہ شد ودانستہ شد ہمہ غیرست بکلمہ لا نفی آن مے باید کرد یکے از عارف
ربانی قدس سرہ پرسید کہ حق چیست وعقل کیست فرمود حق آنکہ بہیچ وجہ
مدرک نشود وعقل آنکہ بہیچ وجہ جز یاد آرام نگیرد ع قلقے ست بے نہایت و درد یست
بے دوا ف بتقریب بیان کریمہ فاینما تولوا فثم وجہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
این معنی بر تو انکشاف یابد جوہرے فرض کن کہ ہر چہ بر صفات آینہ مترتب میشود از صفات
وتدویر وغیرہ بر ذات او مترتب میشود وذات او مثلا موجب نماید کی صورت میشود
بے زیادتے صقالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد وہمچنین فرض
کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
ست در مثال وبعد ازین فرض کن کہ صورت خیالی ومنعکس شدہ اندرون
جوہر یعنے یک نسبت مجہول الکیفیتے بآن جواہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگے
این صورت شدہ پس بہر صورتی ازین صور کہ رو آری در آنجا جوہر نسبت و

بحقیقت ہمان جوہر روآوردہ آن جوہر باین صورتست ہرگجا این صورت ولیکن
آن جوہر منزہ ازین صورتست در خارج بوی از وجود خارجی بمشام امیصورت رسیدہ
بیش ازین نیست کہ بقدر این صور صفات آن جوہر مشاہدہ مے افتد وبہرچہ رو
مے آرے ہمان صفات بل بصاحب آن صفات روآوردہ میشود اگر ہزار سال
پرواز کنی وہزار اربعین برآری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی بتو نیارد وصورت
اشباح وارواح را از نظر تو ناچیز نگرداند ومحبت ذاتی کہ مکنون سریست در جلوہ
نیاید ونسبت مجہول الکیفیتے کہ بقوم ادراک ومقتداے آن محبت ست وتعبیر ازان
بہر با دراک بسیط نمیتوان کرد میدا نشود ہم بدوجہ اللہ نخواہی شد شناسائے
آن خود کجا ف درعنوان تحقیق معنی کریمتین مذکورتین این چند فقرہ نمکین
نازنین ودلنشین تحریر نمودہ اند قدس اللہ سرہ قالہما پاک ست خداوندیکہ فیض
اقدس خود اشیا را در عرصہ ظہور آوردہ وصفات وشیون خود را در پردہ آن
ظہور از تنگناے خفا وبطون برآوردہ وخود را در مرآت آن اعتبارات در نظر
خود جلوہ گر کردہ در تنگناے وحدت او نشان اثنینیت نیست مطلق الیست از
دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش نمیتوان گفت نہ چون قادرے کہ بیک کلمہ
کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد سراسیمہ شوق برجستند آئینہ وجود برابر
شان داشت از سادہ لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود در سر آوردند ناگاہ
صداے وہو معکم اینما کنتم بگوش شان رسید دریافتند کہ معیت جز بدو کافی
صورت نہ بندد حیرتے در کار آمد جمال عکس بشارت وجود میدہد ونواے
معیت اشارہ بعدم میکند وجود وعدم را درہم آمیختند وجود را فراموش کردند
ودر مقصود را بر خود بستند کرم مطلق جلشانہ بشارت اینما تولوا فثم وجہ اللہ
درمیان آوردہ گفت وفی انفسکم افلا تبصرون تیز گوشان شناختند کہ حجاب

خود خود یم خود را از میان مے باید برداشت هنگام این دست بر دامن انگشت ارادت بر دامن مقصود رسید نسیمی از راه عروق در وزیدو نکهت دوست را در تجاویف قلبیہ افگند بیچاره از پاے در افتاد کرشمہ معشوقی در کار آمد و حجاب نقاب از میان برداشت و طنطنہ لمن الملک الیوم در گرفت چون نیاز سے درمیان بود در وی در احتجاب آورد و صداے فاستقم کما امرت بگوش جانش رسانید مخمور صبوحی سر برداشت و غلغلہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ درمیان آورد ولیکن معنی و اللہ من ورائہم محیط قلقے در حالش آورد از یکسو دع نفسک وتعال واز یکسو فول وجہک شطر المسجد الحرام اضطراری در کار نہاد عنایت امن یجیب المضطر اذا دعاہ پردہ حجاب را کہ لازم وجود ست عینکے ساخت و پیش چشمش نہاد صورت قاب قوسین بظہور رسید این سخن اخرے ندارد سبب تقریب حصول محبت ذاتے کہ در تحقیق کریمہ سابقا ذکر یافت رقم زدہ اند کہ برتو باد کہ ملازمت خدمت درویشی کنے کہ از خود فانی و باین محبت ذاتی باتصاف شدہ باشد در عرصہ وجودش جز محبوب و محبت و مشاہدہ محبوب ہیچ نماندہ و بحقیقت فناے فے اللہ تعالی رسیدہ و دیدارش بحکم اذا رؤا ذکر و اللہ فائدہ ذکر دہد صحبتش بموجب ہم جلساء اللہ نتیجہ صحبت مذکور این درویش مظہر اسم الحکیم شدہ ہرچہ فرماید بے حکمتے نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نباشد بجان در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد کہ قبول الٰہی از دریچہ باطنش سر زند سعادت ابدیہ حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمہ اسم القدیر شود تصرفے در کار تو کند سلطان غیبت و بے شعورے خلل در کارخانہ ہستے تو بیفگند دران غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب استعداد معنے اللہ نور السموات والارض درہمان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرو گیرد

واگر بناگاه غلطی در پوست استعداد تو باشد طریقه و قوف عددی ازان برزخ
دانا بدست آری و تقویت آن نور هدایت نمای و در متابعت شریعت و رعایت
آداب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اضداد و
اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی ذاتی چنان
شناسی که بناگاهی نزدیک بقرص آفتاب بفتی و در شعشعه او بصر و بصیرت
تو منطمس و ناچیز گردند و چون فی الجمله باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت قوتی
پیدا شود واگرچه نور بصر تو منطمس شود نور بصیرت بحال خود ماند شناسی که آن
غلبه نور خورشید است اما ندانی که او کدام طرف آمده و ترا با و نسبت قربی هست
یا نه و چون رطوبات عنصریه خشک میشوند و حرارت طبیعت درهم شکنند قوت
آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشای و قرب خود را بقرص خورشید بیابی
لیکن در سطوت آن نور خود را از هوش ندهی واگر درهمین مقام ماندے مجیے
مشاهد واگر خواهند که ترا عارف موحد گردانند در سطوت آن نور بیهوش شوی
نور خورشید حمله آرد و از دریچه بصیرت تو سر برآرد و بینائی یابی آسمانی خورشید
شناس و تو قطعا درمیان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم ؎ و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی و لیکن بحکم وقت
باحجاب لطیفے در غیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجهی بدست آمد که
بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید که تا توانی این توجه را
نگاهداری و به فراغ خاطر و جمعیت دل و طهارت کامل شب و روز تقویت
و تربیت آن توجه میکرده باشی بطریقے که اکابر این سلسله علیه در مصنفات
خود آورده واگر ترا مجیے با آن درویش پیدا شده که در غیبت او حضور تو متخیله
ترا مشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور در رزش طریق رابطه

اختیار کنی لیکن بهوش باشی که امرے واقع نشود که کراهتے از تو در خاطر مبارک
او بنشیند و نیز مے باید که مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مرادے نداشته باشی
تا منتهاے مقصد برسے بالجمله مدار این طریق بر ارتباط باطنی ست دل هر کدام
که صورت گرفت گرفت و فیض بسته شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینه
و آفتاب است همچنانکه آئینه عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد باطن تو عند
الارتباط حرارت آگاهی حق کسب میکند و حجب نقوش و صور و رسوخات می‌انداید
و از راه برخیزش چشم سر توجه علو او رامے یابد آتش محبت شعله میزند و خرمن
هستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل پنبه و آئینه
آفتاب نماست این طریقه بحقیقت طریقه حضرت صدیق اکبرست چه ایشان را
کمال نسبت حبی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بود و فیض همان راه میگرفتند
چنانچه نزد اهل تحقیق مقررست و صاحب رشحات از خواجه ناصرالدین عبدالله
قدس الله سره این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند که طریقه
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم که بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
نسبت حبی ست چه طریقه ایشان بحقیقت نگاهداشت این نسبت حبی ست
والسلام علی من اتبع الهدی باب در بیان کریمه والشمس وضحها والقمر اذا تلیها
بتقریب قسم بشمس و قمر و امثال آنها نگاشته اند که اکابر بتحقیق تعظیم مظاهر و
مخلوق را از ادب مقام معرفت دانسته اند چه انها مجالے جمال مطلق اند و
مظهریت انسان مر مطلق را نه بآن معنی ست که ایشان عین مطلق اند تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا بل بآن معنی ست که صفات و افعال مطلق از پرده آنها
بحکم لون الماء لون انائه و هم برنگ آنها ظهور کرده و ارباب مشاهده را درین
اجتماع و کثرت بصیرت کامله جز نور ذات نمے افتد نه باین معنی که ذات دارد را

ایشان می آید بل هستی او را بر لعنت ذوق و محبت و استهلاک و اضمحلال می یابند
مثلاً آئینه فرض کنیم که از غایت صفای آنکه صورتی بر او افتد هستی و را نمیتوان
یافت اگر یکی عاشق آئینه باشد و پرده صورت چشم بصیرتش شعاع آئینه را
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود تواند گفت که جز ذات
آئینه شئی یا امر خصوصاً که باین سر مطلع شود که صورت ظاهره بر روی آئینه
درمیان موجود نیست بل نمود لیست بی بود نموده همان آئینه است و بس ب ۱۳
در تحقیق کریمه والنهار اذا جلیها نوشته اند مخفی نماند که روزیکه آفتاب را ظاهر
گردانند لیالی ایام بیض است بخلاف روزهای دیگر که آفتاب آن روزها را ظاهر
میگردانند این چون از اثر به مؤثر است و آن از مؤثر باثر آن طریقه علماست و این
طریقه عرفان و تعظیم لیل و وقتیکه میپوشانند نور آفتاب را جهت آنست که محل
فراغ عابدان و آرامگاه ذاکران و خلوتخانه محبان است مخفی نماند که پوشانیدن
شب نور آفتاب را عبارت از انست که نور آفتاب درینوقت منصبغ برنگ عدم
شده چه سایه نور نیست که برنگ ظلمت برآمده ظلمت اثر اختفای بعضی اشیا
ظاهره فی الیوم این مقال سخت نیکوست در ظهور عالم که واجب تعالی و تقدس
همچنان در مقر بطون است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات اویند ظهور
نموده اند و همچنین ممکن در تنگنای عدم متمکن نشسته لیکن حکم و اثر او برآمده باحکام
و آثار واجب امتزاج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان بدریاب که واللیل
اذا یغشیها را بلیالی ایام بیض از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد چه دران اوقات
آئینه ماه مقابل آفتاب است و آفتاب درو بتمام ظاهر لیکن چون ظهوری ست
منصبغ برنگ آئینه از نظر عامه مخفی شده ۱۳ ب در تفسیر کریمه قد خاب من دسّیها
تحریر نموده اند گم کردن نفس عبارت از گم کردن روحیست که بعد از تسویه و تعدیل

ارکان او در وی نفخ کرده شد و از اثر آن نفخ کاٰنه هی شده و لهذا بسیاری از علما
جز نفس و هیکل محسوس امر دیگر اثبات نمیکنند و حال عامه دمیان درین منزل اند
و گم کردن روح گم کردن خواص روحانیه است و در مرتبه انعام زندگانی کردن
اولئک کالانعام بل هم اضل یعنی خیبه و ناامیدی مخصوص کفار باشد انه لا ییأس
من روح الله الا القوم الکافرون چه هر که ایمان آورد بخدا و رسول در آن وقت
از قید نفس تمام جست و بصفت خاصه روحانیه مشرف شد بل تخلقی از اخلاق
الهیه متحقق گشت و لهذا در کتب حنفیه مذکور ست که الایمان غیر مخلوق بیت ای
گروه مؤمنان شادی کنید + همچو سرو و سوسن آزادی کنید + بسیاری از محققین
مشائخ بر آنند که هر که ایمان آورد بخدا و رسول ایمان تحقیقی بعد از آن هرگز زو
ایمان او نمی شود هر که بعد از ایمان مردود شده مجرد تقلید داشته و آنکه شافعیه
انا مومن انشاء الله میگویند بعضی بر همین معنی حمل کرده اند یعنی انا مومن تحقیقی
انشاء الله تعالی سوال در بیان معنی سورۂ اخلاص فرموده اند این سوره را
سورۂ اخلاص از آن گویند که از استماع آن اعتقاد بنده با فرید گار از غبار شرک
جلی و خفی خالص میگردد و فی الجمله اخلاص در عمل او دست میدهد اما اخلاص
اعتقاد از شرک خفی آنست که در الوهیت اعتقاد بذاتی بند که در عرصه امکان
هیچ گونه مثلی او را نباشد و الآن معتقد او ممکن خواهد بود و از آنست که اکابر فرموده اند
که التوحید افراد القدم عن الحدث و هم ازینجاست که ابو علی دقاق رحمه الله در
توحید حالی فرموده که التوحید غریم لا یقتضی دینه چه اضمحلال رسوم آثار بشریت
بالکلیه گاه گاهی دست میدهد و آنهم کالبرق الخاطف میگذرد بلکه ازین سوره
صاحب دولتی را که صفای قلبی باشد توحید در پردۂ اعتقاد بدست می آید
که حال او هیچ مخلوقی را میسر ست سخن باب مدینة العلم ست کرم الله تعالی وجهه

که الاخلاص نفی الصفات شک نیست که توحید درین درجه تعلق باحدیت ذات
دارد و تجلی در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگرچه نسبت احدیت باشد فهم من فهم
در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق بمان صبح باشد ۵ب
و شر صبح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی مید هد و
سر در اینکه در صبح شر را صریحا اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب ست تصریح
اضافه نمود تعظیم شان صبح ست که آوان ظهور انوار ست این معنی مثل آنست که
بعض فلق را عبارت از خلق داشته اند مراد اعوذ برب الخلق من شر الخلق و آنچه در آن اند
در آوردن شر بعبارت ما خلق اشارتست بآنکه شر او بخلق حق ست لیکن تصریح نشده
بلکه ظاهرا مضاف بمخلوق شده تا راه بنده بین الجبر والقدر باشد قدر ظاهر
و جبر باطن و من شر غاسق اضافت شر بشب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که
میان شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بظهور می آید یعنی
چون شعاع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق نسبت بانعدام
امریست نه بجهت وجود امری وجود خیر محض ست و ایضاً اشارت تواند بود تا آنکه
ادباً فرموده اند ادب آنست که ذمائم را بظاهر نسبت نمایند بل بمظاهر مرتبط دارند
و از سیاه گلیمی او شمرند چنانچه در معاصی بنده از استعداد و کسب خود دانسته
ربنا ظلمنا بگوید نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من مظهری بیش نیستم هرچه در منست
از جای دیگر ست تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و
شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
چه در اصل لغت غاسق ممتلی و سیر را میگویند خلق اینچنین ست که پرست از قیوم
خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضا
غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل ست که الاعراض لا یبقی زمانین و نیاه گرفتن

از شر خلق آنست که در خلوتخانه سر بباید و حجاب مقصود نگردد باب ۱۶ در تحقیق الذی
یوسوس فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسه شیطان از جانب جن و
انس می اندازد در دلهای آدمیان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد
این وسوسه سه قسم ست یکی مجرد خواطر و خیالات ست و این نسبت بکسی ست
که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد باآنکه خالق افعال عباد حق ست سبحانه لیکن بظاهر
عقل و حس مشاهده میکند که افعال عباد مربوط باختیار ایشان ست دوم آنکه
خالق افعال عباد عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت بهمه آدمیان و جنیان
میگویند و بدتر ازین ست عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را باقدار حق
میگویند یعنی حق تعالی او را همچنین آفریده که هرچه خواهد میکند و عام در معاملات
ازین هم ذهول وارند سوم آنکه بنده را بالوهیت اخذ کنند چنانکه فرعون و شداد
را کردند دفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا ندانند و فعل و صفت خلق
را سایه فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوب
اعتقاد نماید ازینجاست آنچه شیخ اوحدی فرموده ست تا جنبش دست هست
مادام + سایه متحرک ست ناکام + پس استعاذه برب الناس مناسب انیست ازین
معنی وسوسه دوم نیز مرتفع می شود لیکن استعاذه بملک الناس لائق بآنست
که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه بوسوسه دوم ست آنکه ظهور قدرت را
در وجود تام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاهر و مظهر فرقی نماند علاج
پناه بردن بملک الناس ست که مرتبه جمع ست تا ظاهر شود که هدایت شبه ازلیه
است انک لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء چون اسید و
دلگادم را این حال ست دیگر را چه رسد و ایضا ظاهر شود که هرچند فعل و
قدرت در مظهر اوست خلق و تاثیر در مظهر او نیست عالم در بهر آن بعدم میرود ۱۲۰

مثلہ ان بظہور مے آید و خلق و تاثیر بتمام از مرتبہ الوہیت ست باین سخن وسوسہ
سوم نیز مرتفع شود بلکہ ہمان تفرقہ ظاہر و مظہر رفع شدہ بود کہ صورت فرعون
و شداد را بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استعاذہ باٰلہ الناس
در دفع او مناسب ست ب ۱۲ ایضاً در تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند وسوسہ
خناس از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیہ مے اندازد یا دل بندہ را در تصرف خود
آوردہ مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفر مے اندازد
نعوذ باللہ من شرہ از قسم اول التجا برب بردن مناسب ست چہ معصیت و اسطہ
موتے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ در دوزخ
مے میرند نہ کفار صفت ایشان لا یموت فیہا ولا یحیی ست و ربوبیت واسطہ وجود
وجہت و در قسم دوم ست کہ ملکہ و مسخرہ شیطان ست التجا بملک بردن مناسبت
و در قسم سوم التجا باٰلہ بردن سزاوارست ۱۵ در تحقیق حدیث کان اللہ ولم یکن معہ
شیٔ رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوۃ نبوت علی صاحبہا من الصلوۃ افضلہا
بظہور رسیدہ اشارہ بمرتبہ اطلاق ست و تقدم آن بر سائر مراتب تقدمیست
ذاتی والان کما کان کہ باقتباس از انوار مشکوۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریان
یافتہ عبارتست از آنکہ او ہمچنان بر صرافت اطلاق خودست ظہور مقیدات
جلوہ اطلاق را برنگین ساختہ و در آن حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن در یک نقطہ
جمعیت جمیع ذرات عالم در ود آن متعاقب موہوم الاتصال بنفس رحمت و
قہر مے آیند و میروند و میان ہر دو آن دریاے لا منتہاے اطلاق مہیاست
و او تاہی ظہور مقیدات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہا نزدیک است
کہ نزد عارف کل شیٔ ہالک الا وجہہ مستمر ببیند و آنکہ میگویند حفظا ما بین النفسین
نیز عارف را لابد ست انیست کہ خود را بفنا و نیستی بر دہد کہ آن نفسین این دو

نفس رحمانیت ولہذا گفتہ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین بہترست والاعارف راچہ احتیاج ست بحفظ بین النفسین کہ آواز وے منفک نیست چہ دراصلاح وچہ درغیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست ازانکہ اشیا نمود لیست بے بود بوی از وجود خارجی بمشام او نرسیدہ وہمچنان درعلم آرمیدہ یاگوئیم واللہ تعالیٰ اعلم کان اللہ بعدازظہور وتجلی بودہ باشد کہ لی مع اللہ وقت مبین آنست والان کما کان ہمچنان یا آنکہ الان کما کان باین معنے صحیح ست واگرچہ کان اللہ بمعنے اول باشد یعنے درنظر شہود من ہمچنان بود
۱۹ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فانا دیتہ فرمودند کہ حق سبحانہ بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہرگاہ محبت ذاتی بمرتبہ افناد اماتت برسد محبت بذوق یافت وتجلی ذات فائز گردد وانیجا دیت ہمین ذوق یافت ست کہ بعدازفنا درمحبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصودست وباین تقریب فرمودند کہ مدار طریقہ باین سہ چیزست رسوخ برعقاید اہل سنت وجماعت ودوام آگاہی ودوام عبادت ۲۰ در تحقیق معنے حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی ان ذکرنی فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہ یعنی فی ملاء الملائکہ فرمودند بخداے عزوجل نیکو گمان باید بود وبنفس خود بدگمان و خائف مشائخ را اختلاف ست درآنکہ غالب حال بندہ مومن رجا باید یا خوف بعضے گفتہ اند در پیرے رجا ودرجوانی خوف وتحقیق آنستکہ ہمیشہ باید کہ رجا غالب باشد وخیریت ملا سورصعور کے کہ ذکر بندہ مرحق را در ملاء آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک افضل باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آنسرور صلے اللہ علیہ وسلم

کہ در ملاء اعلی است ذکر حق سبحانہ بندہ را دران ملاء باشد یا خیریت ملاء باعتبار
آن باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ آن را ھیمین گویند و آنہا افضل اند
از رسل بشر ذکر بندہ دران ملاء باشد ۲۱ حقیقت مراقبہ انتظارست وصدق
انتظار در طلب مقصود ست در حالتی کہ طالب از حول و قوت خود بیرون
آمدہ باشد و مشتاق لقای مقصود و مستغرق بحر ہوای او باشد جل ذکرہ
و بید حول و قوہ غبار کوشش ست و انتظار آستانہ کشش این قسم مراقبہ جز منتہی
و قریب الانتہا را دست ندہد و لہذا ابو الجناب نجم الکبری قدس اللہ سرہ
در بیان دہ اصل کہ موت بالارادہ را بران داشتہ این مراقبہ را اصل نہم ساختہ
لیکن مبتدی عاشق را تقلید منتہی باید کرد و خود را از حول و قوت خود برآوردہ
انتظار محض باید بود اما سائر مراقبات کہ مطلوب را مقید بقید شکل و مثال و علم
و خیال کردہ در عرصہ تعقل آرند فرودانیست و معلول ہرچہ پیش تو پیش
ازان رہ نیست غایت فہم تست اللہ نیست ۲۲ نگارش نمودہ اند نماز را
حقیقت ست و صورتی ظہور حقیقت او موقوف ست بمشرف شدن بہ موت
اختیاری و طلوع این شرف از راہ سلوک منتہی بردہ اصل مشہورست و طالب
صلوۃ حقیقی اگر مستعد نزول جذب الہی باشد و قابلیت تقدم جذبہ بر سلوک
داشتہ باشد وظیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن بتوبہ نصوح و خالی کردن دل
از آرزوہای نفسانی کہ مضر راہ ہر دانست توجہ بحضرت حق سبحانہ نماید توجہی

مجمل ہیولانی الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلمہ انی وجہت
وجہی للذی فطر السموات والارض حنیفا را شعار باطن خود سازد و یمکن کہ
غیبی در رسد و او را از و لستاند و معنی وما انا من المشرکین بے آورد جلوہ گر شود
تعاقش قوت گیرد حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصود ست بظہور آید و طہارتش

راصفت دیگر پیدا شود بر تو تجلی ذاتی بزبان حال باو بی علتی و بی نیازی
مطلب را در میان نهد معنی توکل را که برون آمدن از رویت اسبابست دریابد
اگر لطف حق مدد نماید بیند که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
الله اکبر من ان یتوجه الیه غیره روی نماید این زمان توجه دیگر پیش آید وما
انا من المشرکین را بزبان دیگر بخواند حواس و قوایش تمام از عمل معزول شوند
بصفت عزلت متحقق شود لوراثت قبول خطاب فهدینا فالهمنا پیدا کند واز
عهده امر واذکر ربک اذا نسیت برآید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم وبحمدک گفتن
گیرد قدم در مقام توحید و اتحاد نهد ازینجا مان ترقی کند که کل کائنات را مضمحل
ناچیز یابد کلمه لا اله غیرک سر از نقاب تواری برآرد اینجا خلاصه قناعت در مقام تسمیش
بگنجد باز تواند بود که اذکر ربک اذا نسیت لباس دیگر پوشیده کار فرمای او شود
خود را بعد قرار داد مشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتایج
تکالیف بر و روشن سازند تعوذ نمود و بی تکلیف شروع بقرأت نماید کشف فتح
دیگرش روی دهد بصراط مستقیم مهتدی شود بسعادت رضی الله عنهم و رضوا عنه
برسد چون درین مقام متمکن شود معنی هم فی صلوتهم دائمون وصف حال او
شود انیست صلوة حقیقی اگر کنه ذات بر و تجلی کند خواه درین منزل خواهش
ازین منزل فنای حقیقی باطنش از مجموع امور سرد شود درونا یافت گریبان
گیر جانش شود و معنی لشتّی عدما لا عود له دل نشینش گردد جانا بقمارخانه
رندی چند اند + با مردم کم عیار کم پیوندند + رندی چند اند کس نداند چند اند + بر نسیه و
نقد هر دو عالم خندند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و مظهر اسم الغنی شود و هنوز
دردمند باشد این در دست که مقصود آفرینش عبادت روحیه همین دردست
بعد از تحقیق مقامات دهگانه سلوک نگارش نموده اند هر که در مقام جمعیت

است یا عشقی بہ دنیا دارد یا سبب بین ست یا اکتفا بما لا بد معاش ندارد یا مخالط
خلق ست یا اوقاتش بذکر حق سبحانہ معمور نیست یا از خدا غیر خدا عز و جل میخواہد
یا در مقام مجاہدہ با نفس نیست یا نظرے بخود و احوال خود و مداری بحول و قوة
دارد یا تسلیم احکام ازلیہ نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفے نماند کہ
بعضے از اہل نہایت کہ از خود و باسیت خود بر آمدہ اند در اکتفا و عدم اختلاط و مجاہدہ
جہت بعضے ازین باب حقانیہ ثابت نماندہ اند لکل وجهة هو موليها اکابر خانوادہ
نقشبندیہ مے فرمایند قدس اللہ تعالی ارواحہم کہ ہرگاہ در این راہ دستگیر
شود بعد از توبہ نصوح و بقدر طاقت رعایت زہد و توکل و قناعت و عزلت
و صبر و توحید و توجہ سائر مقامات کردہ اوقات مصروف ذکر الہی گردانند
رعایت مذکورہ را سفر در وطن میگویند غایة الامر اہتمام بذکر و توجہ دارند
و توجہ مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند کہ طریق ذکر بجذبہ میکشد و بمدد
جذبہ جمیع مقامات بسہولت و استقامت بدست مے آید و حقیقت توجہ
مذکور و مراقبہ مذکورہ کہ وجہے از وجوہ یادداشت است و صفت رضا بعد
از تقویت نسبت جذبہ و کمال آن بآسانی روے مے نماید ؏ در آخر
شرح رباعیات خود کہ از مصنفات دقیقہ شریفہ ایشان ست و مسمے
بسلسلة الاحرار نگارش فرمودہ اند ؎ این سکہ کہ من زدم بنام فقر است +
وین روشنی از نور تمام فقر است + برخیزد و خواجہ احرار بگیرید + کان راہ
زسر حد مقام فقر است + اقرب و اعلی طرق مشایخ قدس اللہ تعالی
اسرارہم طریقہ علیہ احراریہ نقشبندیہ است اول در آمد ایشان در ادراک
بسیط است کہ غلبہ جہت حقیہ بر خلقیہ است و محل تجلے انوار ذات ست
و ظہور وجہ خاص است مقدمہ این معنے را کہ مغلوبة ادراک مرکب و ظہور

تا شیرِ صبح سعادت وصول نست حضور روا گاہی مے گویند وہرگاہ در غلبات
کشش وانجذاب ادرکات تمام ازمیان رخت بر بندند بل نسبت آگاہی
نیز شعورے نماند تعبیر بفنا وفناے فناے کنند تواتر این نسبت را وجود
عدم مے گویند وبلکہ ظہور این نسبت متواتر در اعظیم سے شمرند ووصل
اعدام اگر تواے کرد + کار مردان مرد تا بی کرد + ازین جاست کہ درینوقت
مے گویند وجود عدم منجر بوجود فنا شد ہمانا کہ از فنا فناے صفات بشریت
مے خواہند وہرگاہ حق سبحانہٗ بمحض عنایت نورے بخشید کہ در پرتو آن
نور دیدند کہ حضور بہ آن حضرت پر تو ے ست از وصف حضور ذاتی آنحضرت
بخود وش بہ فناے حقیقی مشرف شدند از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چہ
بایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقا ربا للہ است
این وجود را وجود فناے گویند وے گویند وجود فنا بوجود بشریت ہرگز
عود نمے کند یعنے عادۃ اللہ برین جارے ست کہ فانی بہ اوصافش و
نمے شود حوالہ تکمیل نا قصان درین منزل ست این کشف را کشف علیہ
مے گویند بتعبیر بہ تجلے ذاتے وشہود ذاتے دیا دو داشت سیکنند وحقیقت
ان تعبد اللہ کانک تراہ را درین موطن میدانند ورویۃ اخروی را نیز
درین منزل اثبات مے کنند وفرق میان احسان ورویۃ ہمچون فرق
میان مشاہدہ صاحب جمالی در وقت صبح ودر وقت اشراق آفتاب
مے دانند وے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفۃ بصیر نست اما چون
حق سبحانہ خبر دادہ کہ بہ یارہ چشم را مدخلے خواہد بود آمنا وصدقنا اگر
می گفت بینائے شما را مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان مے آوردیم وشہود
ما نظرت فی شئے الا درایت اللہ فیہ او قبلہ او معہ را بیش از اطلاع بر اصول

این طائفه وتصدیق بران اصول چندان اعتباری نمی نهند واسم معائنه
بران اطلاق نمی کنند چنانچه بعضی کرده اند همگی اهتمام ایشان در کشف غلبه
وغلبات آن ست در غایات آن نسبت کثره صفاتیه نیز از نظر ایشان
محو می شود از صفت وفعل جز ذات هیچ نمی بینند در عرصه وجود جز یکذات
بحت در نظر بصیر ایشان نمی ماند این ست نهایت مقام انبیا و اولیا ان الی
ربک المنتهی ولیس وراء العبادان قریه ۲۵ رقم فرموده اند که عین الیقین
در ذات حق سبحانه عبارت از علم حضوری ست بذات حق در پرده اسما و
صفات وحق الیقین علم با آنکه این علم علم حضوری ست وعالم عین معلوم
ست بتجلی صوری پیش از رسیدن بکمال توحید داخل علم الیقین
نیست چه حاضر مدرکه صوری پیش نیست با علم آنکه وی صورت حقیقت
سبحانه وهمچنین تجلی معنوی نیز داخل نیست چه حاضر مدرکه صور علمیه بیش
نیست با علم آن که معلوم حق ست سبحانه اما بعد از رسیدن بکمال توحید
همه عین الیقین ست بل حق الیقین ست بلکه دران موطن جز تجلی ذاتی
تجلی نیست چه بحقیقت جز احدیت مجرده نیست ای موحد کامل صاحب
ذوق این معنی این رموز که بیان کردیم آگاه شده باشی توجه فرق میان
تجلی معنوی و تجلی ذاتی با آنکه تجلی ذاتی نیز در پرده اسما وصفات ست
بالجمله هرچه حاضر مدرکه هست تجلی منسوب بآنست فافهم ونیز از بعض مقدمات
سابق معلوم کرده باشی که هرگاه سالک شروع در شهود ذاتی بکنند ودران کمال
پیدا کند از تجلیات صوریه ومعنویه فراغی خواهد داشت خلاصه ومقصود همه
تجلیات صوریه اورا حاصل ست هرگاه صاحب صور حسیه وعلمیه حاضر او باشد
از حضور صور فقط فراغی خواهد داشت اگر گفته شود که از تعبیر تجلی معنوی را

گردی لازم مے آید که ارباب عقاید هرگاه یقینی باعتقادیات خود داشته باشند صاحب تجلّی معنوی باشند وحال آنکه از خواص تجلّی معنوی افنای سالکست چنانچه مقرر ارباب آنست میگوییم فرق میان تجلّی اعتقادی وتجلّی معنوی آنست که در تجلّی اعتقادی مذکور یقین ست بآنکه این صورت معتقده صورت حقست ودر تجلّی معنوی یقین ست بآنکه این ذی صورت حق ست باتقرر صورت علمیه در مدرکه بالجمله در تجلّی معنوی باطن در پرده علم گرفتار معلوم ست تبفاصیل قطعًا کاری ندارد ودر تجلّی اعتقادی در صورت علمیه وشئیون مندرجه دران ونسبت صورت مادی صورت متفرق وپریشان ست ۲۶ فرموده اند توکل نه آنست که ترک اسباب کنند وبنشینند چه این سوی ادب ست بلکه اقامت بسبب مشروع مثل کتابت وغیره بباید کرد ونظر بر سبب بر ندوخت زیراکه سبب مثل دروازه است که حق سبحانه برای وصول مسبب ساخته ست درین میان کس دروازه را بندد که از بالا خواهد بر تافتن بے ادبی کرده باشد چه دروازه بنا کرده اوست ودلیل است بر آنکه او کشاده نباید بست بعد ازان او داند خواه از راه دروازه فرستد یا از بالا بر تابد ۲۷ فرموده اند تا حضور ذاتی که حضور صاف عبارت ازانست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی خلاصی نیابد چه توحید صوری در مراتب اجسام می باشد چنانچه وجود جسمانی خود را وغیر را وجود حق میداند ودرینوقت تمیز وتفرقه باقی است روح بفنا واضمحلال نرسیده ست زیراکه بروح است تمیز هر چیز این موحد توحیدے که مقرر علمای دین وصوفیه محققین ست رضوان الله علیهم اجمعین نرسیده وآن عبارتست از مدلول کریمه والله من ورائهم محیط که تنزیه صرف منزه از صفه تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی درنگیرد وروح را بفنا واضمحلال نرساند حجاب ۱۸۱

از چهرهٔ مقصود بر نیفتد اگرچه آن حال لمحه باشد و این همان قدر که در تقدیر
است روی رفته می نماید غلطی تفاوت الاستعدادات پس همیشه منتظر باید بود
که حق سبحانه بوجود موهوب صفاتیکه مقربان خود را مخصوص گردانیده مشرف
سازد و درین کسب را اصلا مدخل نیست بمحض موهبت اوست سبحانه ۲۸
روزی بعض علما دران معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علمیه عکس
اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
آن صور علمیه است که بر آئینه ذات افتاده تردد می نموده اند که اگر عکس صور
علمیه بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و محلیت وجود مطلق تعالی شانه لازم می آید
درین وقت حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس لبر وقت ایشان رسیده
پرسیده اند که چه مذاکره میرفت شبهه خود را معروض داشته اند فرموده اند
بی نهایتی حق سبحانه زبان معنی ست که در اجسام ست باعتبار طول و عرض بل
بآن معنی ست که بی تعین و تمیز ست دیگر محل آن صور ذات نیست که محلیت لازم
آید بلکه محل آن وهم ست چنانچه صورت منتقش در آئینه نه درون اوست و نه
برون او وهم حکم میکند که بر روی آئینه آنست محل او خیال است که آنرا مثال
متصل گویند که آئینه همچنان بر صرافت و بیرنگی خود ست ۲۹ هم درین محل
فرموده اند که توحید حاصل می باید کرد و توحید محققان متکلمین لا موثر فی الوجود
الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق دادن و خود را ازان خالی ساختن
اگرچه بعضی از متاخرین علما قدرت موثره را به بنده هم فی الجمله اثبات میکنند
و توحید ایشان لا معبود الا الله است اما مذهب صحیح همان است لا موثر فی
الوجود الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدانند باقی
صفات سبعه از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

ب روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار است اگر سالک از حقائق نصیب وافر داشته بهتر والا اصل کار بشریعت بودن ست توحید سالم آنست که به تعین خود که انا بر سر او می افتد اضافت کنی وازاستعداد او شمارے و کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لاموجود الا الله باشی درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره فرموده اند که سالک متخلق شود بجمیع اسماء وصفات الٰهی وهنوز واصل نباشد بآن سخن مشهور تناقض دارد که تخلق باخلاق الٰهی بعد از وصول حاصل مے شود فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود واقع شده پس میتواند که بعضے را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسے اصطلاح سازد و تخلق قبل از وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب ست ب روزی بنظر مبارک ایشان آن معرفت درآمده که حضرت مخدومی جامی قدس الله سره السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور بی آن که از حس غائب شوند بعضے از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود آنرا مکاشفه خوانند ومکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارتست از تفرد روح بمطالعه مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق آنست که در بعضی مکاشفات که خیال را دران مدخلی نیست نیز خطای میشود اما علوم یقینیه که بر مدرکه ملهم میشود خطارا آنجا دخلی نیست درین محل درویشے معروض داشت که در بعض علوم یقینیه که بطریق الهام معلوم میگردد نیز خطاے یافته مے شود سبب آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضے از مقدمات مسلمه خود که پیش

صاحب این وید نسبت یقینی مقررست آنرا بآن علوم ضم کرده است خطا ازان
راه آمده والا خطا را در صرف علوم ملهمه چه گنجاے علماے علوم عقلیه که
مراعات قوانین منطقیه مے نمایند گاه خطا در فکر شان راه مے یابد سرش
همانست که مقدمات مقرره خود را یقینی خیال کرده دران دخل داده اند والا
منطق علمی ست که رعایت او ذهن را از خطا در فکر نگاه میدارد اگر استعمال
صرف منطق مے بود بے ضم مقدمات خود هرگز خطا نمے خورد و آنگاه فرمودند
که متوجهان الی الله کشف هیچ درکار نیست که کشف دو نوع است دنیوی آن
خود اصلا بکاری نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شده است
برای عمل کافی است و هیچ کشفی بآن برابر نه ۳۲ میفرموده اند مشائخ را باعث
بر تربیت و ارشاد خلق یکے از سه چیز است و میشود الهام حق سبحانه یا حکم و امر پیر
یا شفقت بر خلق الله یعنی چون خلق را بر ضلالت می بینید و ضلالت را
موجب عذاب و ضرر آنها میدانند از غایت ترحم دفع عذاب ایشان میخواهند
پس مقتضاے شفقت آنست که ترویج شریعت را لازم گرفته خلق را بوعظ
و نصیحت بحفظ آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقه و حدیث
و عمل کردن بموجب آن اما آنکه اینها را اصل سازند در شفقت شرط
نیست امر زائدی ست در شفقت و باین تقریب فرموده اند که حاصل این
طریقه تربیت انجذاب ایمانی ست که دعوت تمامت انبیا و رسل بدان
واقع ست ۳۳ میفرموده اند که نهایت قرب بنده و اتصال او نسبت
بذات حق سبحانه زیاده بران نیست که دوام آگاهی و آرام که بفنا کشد
حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
مشرف بمرتبه ولایت شد و کمالاتی که در حصول مقامات و تجلیات اسما و

صفات سالکان طریق دیگر را بتفصیل حاصل میشود دیگرست این حصول نسبت
قرب واتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بمرتبه ولایت خاصه میرساند
اول درآمد طلاب این طریقه در سرحد فناست و معنی اندراج نهایت در بدایت
که کبرای سلسله ما اشاره بدان کرده اند اینجاست ۳۴ تقریب ترقی بعد الموت
فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسے به نیت صحیح
واعتقاد درست در راه حق سبحانه درآید و آداب شریعت غرا کما حقه بجا آورد
و اورا از اذواق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیبے نباشد البته بعد
از موت احوال و اذواق این طائفه اش بدهند حضرت خواجه روح الله روحه
بعد ازین نقل تاملی کرده فرموده اند بلکه این چنین کس را همدرین عالم وقت
احتضار باین دولت مشرف سازند بعد ازان به زبان مبارک آورده اند
که اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجه به جناب
حق سبحانه بزرگترین دولتی ست هیچ ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم
نیست ع این داشته باش کو دگر هیچ مباش ۳۵ فرموده اند طریقه
انجذاب و محبت الهیه موصل ست و اورا روی بجز بسوی ذات حق سبحانه
نیست بخلاف طریق دیگر که روی بجانب انوار سر داده اند لاجرم بعضے بهمان
انوار باز میمانند و این انجذاب و محبت در جمیع افراد انسانی ست اما پوشیده
اهل این سلسله علیه نقشبندیه تربیت همان انجذاب میکنند ۳۶ فرموده اند
روئیة بالبصر بعد از موت ست چه رویت انکشاف تام ست و تا روح متعلق این
بدن ست انکشاف تام صورت نمی بندد چه هر چند بے تعلق گردد لا اقل علاقه
حیات باقی خواهد بود اگر چه بصرافت اصلی بماند تعلق خود باقی ست ۳۷
تقریب سماع فرموده اند آنهایی که از صوفیه صافیه بسماع نغمه قائل شده اند

حکمت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود
میباشد لاجرم روح در ادراک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی ست نغمه را
مثل زیور آن میدانند والا نفس نغمه مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را بر خوانده ؎ که آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حظ نفس است
این قوت روح + فرموده اند هر دو یکیست یعنی اگر رائی و مستمع از اهل نفس آمد
آن دیده و شنیده هر دو نفسانی ست و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
ست و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور ست که از شرائط نغمه
یکی آنست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض داشت
که محبت حق سبحانه را چه علامتی ست فرمودند اتباع تام آن مخلص عرض کرد تواند که
که صاحب اتباع را مطلب بهشت یا شد یا رستن از عذاب دوزخ فرمودند چنین
کسی صاحب اتباع تام نیست و او را از اهل الله نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری
است و اتباع باطنی آنکه در باطنش جز حق سبحانه مطلبی نباشد ۳۸ روزی
فرموده طریق سلف مشایخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون موانع قرب الهی که خواطر و هواجس ست تزکیه دور میشد
بقدر تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجای میرسیدند که جز حق سبحانه نزد
بصیرت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را ازو میدیدند و صور
اجسام عالم در رنگ سرابی می نمودشان و مظاهر را مخلوق و معدوم میپافتند
و توحید صوری بعضی را بعد از فرود آمدن حاصل می شد و بعضی را نه آنگاه
فرموده اند طریقه علیه نقشبندیه قدس الله اسرار اهالیها همان طریق سلف
است لیکن در ابتدا به تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که
از راه توحید صوری میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده میتواند که شخصی بجهت

حق سبحانہ اقرب باشد یعنی استہلاک و اضمحلال داشتہ باشد و اکرم بود چنانچہ یکے
تحصیل مقامات کردہ است و نتیجہ مقامات را کہ استہلاک و اضمحلال است درین
عالم نیافتہ این اکرم ست نزد حق سبحانہ و کریمہ ان اکرمکم عند اللہ اتقاکم ناطق برین
است **نقل** فرمودہ اند کہ ولایت بفتح دال قرب بندہ را گویند کہ بحق سبحانہ دارد
و بالکسر آن معنی را کہ موجب قبول خلق میشود و اہل عالم بدان میگروند و این تکوینات
تعلق دارد و خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی ست شخصی از حاضران سوال
کردہ کہ برکاتی کہ بمستعدان میرسد اثر کدام قسم ست فرمودہ اند کہ اثر ولایت
بالفتح است و در اثنای آن بیان بتقریب استفادہ طالبان فرمودند
کہ ہرگاہ آئینہ طالب محاذی آئینہ مرشد میشود ہرچہ دران آئینہ است بقدر
مناسب پرتو می اندازد آنگاہ فرمودہ اند کہ کسے باشد کہ ازان دو قسم ولایت
او را یکی حاصل باشد و دیگرے بود کہ از ہر دو نصیب وافر داشتہ باشد
یا شخص یکے ازان دو بیشتر بود و بدیگرے کمتر مشائخ نقشبندیہ رحمہم اللہ را
ہمیشہ ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بودہ است و فرمودند کہ اگر مقتدا امی
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را بیکے از مخلصان میگذارد و ولایت
بفتح را با خود مے برد و نیز فرمودند گاہ بحکم زلتی ولایت بکسر را از ولی باز می ستانند
چنانچہ ابن فارض رحمہ اللہ ازان نیز نقل می آرد و آن در نفحات مسطور
است **نقل** روزی فرمودند کہ معاملہ برزخ و حشر خوش معاملہ بود و در اثبات
آنگاہ سکوتے و تاملے کردہ فرمودند ہیچ سعادتی برابر این نیست کہ کسے
را نسبے بحضرت حق سبحانہ حاصل شود بعد ازانکہ دوام انس حاصل شد ہیچ
انتظاری نمی باشد و فرمودند کہ سبحان اللہ آدمی ما سوا با خلاص محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود ست با این ہمہ چندین

تکالیف شرعیه برو نهاده بلی روزی بتقریب اعتراض بعض منکران به فقرا را للہ
فرمودند اولیا از کبائر محفوظ نستیند اگر از ایشان امرے ازین باب ناگاه ظاهر شود
احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جهالت ست ملاحظه باید کرد که منزل ایشان
که دائم یا اکثر در انند کدام ست درین میان اگر احیاناً بحکم بشریت چیزی صادر شود
ایشان را دران معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشائخ کبار را
در زمان حیات مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری را رحمه الله
اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت
دنیا می بودند هیچکس بعد از موت هم قبول نمیگردد و از طعن مردم خلاص نمیشدند
این که مبتدعان به بعضے اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند سببش
همان ست که این بزرگواران بنابر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا بودند والا
چندین تن از صحابه که باین امر نرسیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند
هیچکس از انها حرفے نمیگوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین و ایمان
نیست بسیاری از مومنان باشند که جز خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان
ایشان هیچ شبهه نه فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای
حضرت خواجه ما قدس الله سره العالی خواجه عبید الله سلمه الله نخستین
فرزند دلبند حضرت خواجه ما اند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان
ازین ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا گردد ۵ اوگشته درین
خرابه منزل + روز یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان یگانه + افتاد درین
سیاه خانه + طبعم غزل نشاط میگفت + دیدم ناگه بهار بشگفت + تاریخ
شناس تیز بین مرد + بشگفت بهار در خط آورد + و چون یکی از دوستان
در واقعه دیده بود که در خانه ایشان پسرے حمیده سیرے خواهد شد باید که

اورا اسمے بنام نامی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند چنین کردہ اند چنانکہ
در ہمان مثنوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نمودہ اند آنجا کہ فرمودہ اند ؎
در خانہ کمترین غلامی + شد بندۂ کی بزرگ نامی + این نام خجستہ ملک زاد + انشاء اللہ شفیع من باد
و درین منظومہ بتقریب اذان و اقامت بسمع این طفل کثیر السعادت ابیات
بدیعہ دقیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ بقلم آوردہ اند ما بہ نسبت دو بیت
ازان اینجا اکتفا نمائیم ؎ برخیز ہلا مؤذن غیب + در گوش من آر بانگ
لاریب + این خستہ بسے نیازمند است + یک شہد ہم از لبت بسند است
گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان بمیرم + یک شعلہ نور دہ بروزم
تا خانہ ماسوی بسوزم + خود را بتو بازمے سپارم + مے میرم و شعلہ مے گذارم
در غوزیم ار ست سیہ روز + خود شعلۂ خویشتن برافروز + اے دوست بحق
دوستداریی + خواہان توام بجان سپاری + ہر آنچہ وصل جاودانی است
در پیش تو مرگ زندگانی ست + گر رخنے علی الصلوٰۃ گوئی + ہم خود بصلوٰۃ ست
بپوئی + و در زیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مردہ و در
در نمازم + سبحان اللہ بخود بنازم + افتادہ بصعقۂ تجلے + گویم و ہو الذے
یصلے + گر زندہ وکون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + ہان اللہ گوی تا
بجوشم + اینک چو صدف تمام گوشم + در ہمزۂ اللہ از شوم نیست + حاجت
بسماع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشحہ حیات کام دارم + از رشحہ کفایت
است این کار + چون من بروم چہ کم چہ بسیار + چون در نگرے غرض تمام است
سر رشتہ رشحہ ہم بنجام است + گر شحہ رسد بہ تشنہ کامی + سیرابی اوست
ہم بجامی + فی فی غلطم مقام درویش + عالی ست ز حرف اندک و بیش

دریاهای ازل بسی شگرفست + سبحانک ثبت این چه حرفست + در ایام طفولیت
این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلهما که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید از
والد بزرگوار خود بنظرے رسیده بوده اند و نیز دران ایام حیات حضرت والد
ایشان طاب تربته حضرت ایشان ما را قدس الله سره ام متوجه و دعا
در حق این دو نور دیده نموده بوده اند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین مطالعه
فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پیرزاده گرامی مرسل
داشته اند تصریح باین معنی نموده اند هذا هو سه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسی
حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن بر من
غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود
و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حجور مرضعات بودید و بفقیر امر کردند
که با ایشان توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده بجدیکه ظاهرا
اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر
نتایج باشد انتهی کلامه الشریف چون این دو برادر والاگهر بحسن شفقت و
اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح
بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشارهٔ آنجناب شغل این طریقه علیه را
از شیخ الهداد دامت حیاته که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
سبحانه گرفتند و ببرکت آن نظرات که سابقاً ذکر یافت و نیز بیمن همت و
صحبت این دو عزیز از صفاے نسبت بزرگان خود با نصیب شدند بالجمله
فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان ما می بوذند و در عرائض بنیازمندی
تمام دریوزه انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرائض ایشان

این عریضه علیه ست که از انجا بکمال عقیدت بل بوفور فضیلت الشان از

توالن برو هو هذه عریضه محتوایه علی سرایر الاخلاص ومکامن
الاختصاص من الملوك المفلوك اخقر عبید الله عبید الله الی اسوة
اهل الصحو وندوة ارباب السلوك شیخ الاسلام مصباح الظلام امام
الانام ومنبع النیام الاجمل الاکمل البارع الاورع النحریر النیر المنیر
مشید ارکان الملة والمتطهر من الماثم والذلة والناطق بالحق والصواب
وللحلق کنف اللوذ والایاب قائمة الدین وقایة احکام المتین والمتمکن
علی مسند الافادة والمتصاعد من حضیض العادة الی افق السعادة
قلاوز رکبان الطریقه وحارز عمران الحقیقة نور حداقه الاکوان ونور
حدیقه الاعیان فارس مضمار الخطاب حارس اسرار الکتاب المتعین
علی وسادة وراثة المصطفوي والمتصف علی جادة خلاقه النبوی
وافذیران المحبة لفائه ومنهل عطش المهج سقائه حلال عقود الاشراقیه
ودلال وفود الاشراقیه لیس مکرمة من الله الاله فیها سط داملٌ وة
موهبة الانصیب کامل الصفوة شعشعه مرتبته الوافی والعطوف
شعبة مزدوحه کرمه الدا فانه النقد یوم علی مشائخ الزمان والتفوق
علی ــ هیر الدوران تسخیر بملاحظه اطوار ه من اطوار الولایة و
یستطلع بمشاهده اعماله علی اسرار اهل النهایة من استند بعروة
ارادة فهو الذی ارتقی علی مدارج الکمال ومن اعتصم بحبل اخلاصه
فهو الذی استعد بنیل الامانی وفاز لحصول الکمال فهلموا یا ایها
المترددین فی فیافی الطلب وتعالوا ایها المتشمرین الی عبادان وصول
المرهب فاقرعوا باب داره التی یعلم بمنبع البرکات دعا کفوا علی حضرته

التي تسمى بمعدن الخيرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات وترصدوا من تصرفه نيل المكارم والسعادات هو الشيخ المكمل سيدنا ومولانا ملاذ الدين الفاروقي النسب المحمدي الحسب السرهندي المولد القدسي المحتد بلا اندلسي في حقه غبطة وللسمناني في امره عبرة طرد الطوسي عند ظهوره وفر الفارابي من سطوة طلوعه وافر فضله الغزالي ومثبت تفوقه الرازي اللهم تيسرا ماله وضاعف كماله واحفظه من طوارق الايام وموجبات الاحزان والالام وما هو غام وهدا رحام بحرمة النبي واله الكرام وصحبه العظام واتباعه الاخيار الى يوم القيامه عليه وعليهم الصلوة والسلام ويا سيدي ليس لي طول البضاعة ولا حول الاستطاعة الا مكرمتكم ومرحمتكم فقلبي قاسيه باصناف الذنوب والاثم وفوادي مظلمة باصناف الذمائم والجرائم ارحموا على احوالي وانظروا على سريرتي وبالي حتى استخلص من هاوية الجهالة والضلالة وارتقى على معارج السعادة والكمال اليوم ليس اب مشفق الا انتم ومهرب ومارب الا حضرتكم كل زمنة عمري وجل وقاتي وعامة شهوري وسنواتي مصروفة بمدحتكم العاليه ومحمدتكم الهنيه واقتصر على لقائكم وان كان لي الاربة والمنية سيدي لساني كليل وبياني عليل لا يطيق في العربي على مقتضاي اقتضائي فابين المقصود بلسان الفرس بتوفيق الله ذو القدس عز شانه وجل سلطانه - انتهى وعرائض بزبان فارسی و رغایت فصاحت وبلاغت نیز بسیار مرسل داشته اند که اکثر بدخط ایشان نزد راقم ست لیکن از خوف تطویل عنان توسن خامه راکشیده میدارد وحق سبحانه ایشان را نه

میراث معنوی پدر بزرگوار بهره فراوان بخشاد بالنبی واله الامجاد خواجه محمد عبید الله سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجه ما اند طاب تربته السابق وزادت رافة الخلف برادر بزرگ از مادر دیگر اند و ایشان از والده دیگر و واسطه میان ولادت این دو گرامی برادر چهار ماه اکثر چنانچه همدران مثنوی والد ماجد ایشان قدس سره اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند نیز فرموده اند وآن اینست شعر

تاریخ یکی چو شد نمودار + هنگام تولد دگر آر + افتاده بحرز تلاطم + ماه رجب و بگاه ششم + مابین ظهور این دو گوهر + بگذشته چهار ماه اکثر + چون کرد صبح رسید آخر شب + چون روز زروشنی لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + در ظلمت شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت از نیاد ردعای این نور حدقه سعادت بزبان قلم لازم الیمنت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود حرفی بمیان نهاده و هذا هو شعر یارب که طلسم خود کشائی + این طفلک ما با و نمائی + خود را بتمام خود گذارد + چون نخل ز دانه سر برآرد + چندین همه آفتاب رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + در موج خودش مکن پریشان + باشد کام از و برآید + چون منبعش از تو یاد هم آید + بس تشنه و بس خراب اید وست + در حسرت یکدم آب اید وست + هر که ترشح تو بینیم + در العطش آیم و نشینیم + ای بحر طرب بکام من شو + امروز یکی بجام من شو + من جام چه می کنم گدایم + مشتاق توام دهن کشایم + اکنون دهنم کشاده بهتر + بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصلی نیست + حیران و خموش باید م زیست + این مخدوم زاده آزاده در صورت و شباهت و سیرت مشابهت تمام به پدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلیه و نقلیه بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله بالفطرة و قوت تمام

درس میفرمایند واز اصطلاح وعلوم این طایفه عالیه نصیب فراوان یافته اند و
دران علماً وحالاً وفهماً بی نظر مینمایند تعلیم ذکر ومراقبه این اکابر را از حضرت
ایشان ما قدس الله تعالی سره گرفته اند وچندین بار دیوانه وار از دهلی پیاده
وسوار متوجه آستان ایشان شده درسرهند روزها در خدمت علیه بسر برده اند
والطاف ونظرات خاصه دیده اند وبعض کتب کلامیه را چون شرح موقف
وغیره وبعض رسایل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند واز علوم
واسرار خاصه حضرت ایشان نیز بهره های لانهایه بر داشته راقم الحروف چندین
بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت ومنقبت این مخدوم زاده
عالیشان استماع نموده روزی فرمودند که او از محمدی المشرب است واز مجذوبان نسبت
واز مغلوبان نسبت توحید واز خداوندان آزادگی وانفرید وقتی دیگر فرمودند
که اگر آن نبودی که این خواجه زاده ما در کمال وسعت مشرب وشوریده حالی و
بی تقیدے وتعینے بودندے ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادم تا بر سجاده
والد بزرگوار خود نشسته بافاده وافاضه طلاب می پرداختند انتهی الحق این
مخدوم زاده در غایت بے تعینے اند واز انجا که مغلوب نسبت توحید وجود گشته اند
از نظاره مظاهر جمیله حظ فراوان دارند واز استماع سرود واغانے نیز لذت
بے پایان اکثر شوریده حال وفارغ البال بانظر راست وکلاه کج به کوچها و
بیابانها سیر مینمایند واشعار پر سوز میخوانند وآه گرم وسرد از دل پر درد می آرند
وخود نیز اشعار زیبا میفرمایند وبملاحظه انتساب خود بحضرت ایشان تخلص دران
احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیهه فرمودند
؎ گشت گلستان بهانه ایست نگارا + بوی تو آواره کرده باد صبا را + اشاره
بفقیر نمودند که تو نیز چند بیت برین ملحق گردان این بنده این دو بیت معروض

داشت ؎ راز نهانی بلب آرند دل امشب * خوی کبوتر که داد بلبل مارا * خاک بمحراب ابروت بسجو زند * شیشه دل اشکند قبله نما را * حضرت ایشان مارا قدس الله سره در مکتوبات قدسی آیات مکاتیب عالیه بنام نامی این مخدوم زاده گرامی ست در مکتوبیکه در جواب عریضه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه شریفه رسید از مطالعه آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آنکه اندراج یافته بود خیلی مبارک ست این دولت که شمارا در سه چهار ماه میسر شده است در سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی اشمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر این نعمت بجا باید آورد چون میداند که فطرت شما بلند ست و تحسین این قسم احوال از شائبه عجب سر اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم نص قاطع ست نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت نیز مبارک باشد باادب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبه این حال آداب شرعیه را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینبغی بجا آرند انتهی علی الاستعجال و این مکتوب مکتوب سی و چهارم ست از جلد ثانی و محتویست بر فوائد ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیله فلیرجع الیه و نیز این قره العین ولایت عرائض تمکین پر شور بستانه باستان حضرت ایشان مرسل داشته اند که از انها بنقل دو عریضه اکتفا میرود عریضه اولی عرضداشت بنده مهجور پر تقصیر محمد عبدالله آنکه اوقات گرامی بدعای سلامت آنحضرت میگذرد و ندامت و پشیمانی که بر دوری از خادمان حضور وارد آنقدر است که گفت و نوشت نگنجد چندین شوریدگی و سرگردانی روی داده که شمه از ان اشعار نتوان کرد سراپا درد و اندوه است و باین خداوند کریم را شکر که در نسبت و رابطه باطن که حاصل آن فنا و نیستی ست ذاتاً و صفتاً و عیناً و اثراً فتوری نیست

وچگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سر نمانده و نسیمهای
غریبه رومیده و اسرار عجیبه جلوه گر نمیسازند و باطن را با هیچ از آنها التفات نیست
بدریای عالم آب از سر گذرانده اند اینهمه بطفیل خدمتگاری و بندگی آنحضرت است
ذات والای آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد عریضه
ثانیه عرضه داشت کمترین خدام والا درگاه محمد عبد الله بعرض اقدس باریافتگان
وراه بردگان محفل خلد شاکل حضرت خداوندی قبله گاهی دام ارشاده میرساند
که احوال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سر انجام کار چیست
و آخر بکجا کشد شورشی شگرف سراپا پیچیده دریای حقیقت مواج است هر لحظه
موج دیگر بروی کار دارد و قطره را با موج بودن شریعت عشق هیهات هیهات
چه بنویسم در حضرت قطب دایره ظهور دیوانگی سر دیگر بدیوانگی بخشند که گریم
دگه خندم و گهی افتم و گه خیزم + آموخته ام مستی از دلبر مستانه + ای قبله خداپرستاران
گرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گستاخی ست
العبودیة انتهی و از انجا که این نور دیده مخلصان حقیقی را باین خدمتگار تحقیق
التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا مشتمل بر انفاس نفیسه باین بنده
مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
می نماید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشانرا که دران منظومه سابقه در حق
ایشان نموده اند باجابت قرین گرداناد و ایشانرا بنهایت مراتب تکمیل و اکمال
برساناد بحق اهل الرشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند برخوردار حضرت خواجه
بزرگوار قدس سره زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویا میگردد و از ان جا که
اعمل و اعلم و اکمل و اعظم خلفای خواجه عالیشان حضرت ایشان بودند قدسنا
الله بسره الاقدس سزاوار آن بود که نخست زبان خامه را بذکر ایشان شیرین

سازیم بعد از ان به بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت ایشان متضمن بسط و تطویل بود و مشتمل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر خلفاے حضرت خواجه را تقدیم داده مسک الختام این کتاب ذکر حال آن مرهم جگر ایشان و فرزندان و خلفاے ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمه الله تعالی آن جناب از بزرگ زادهای دیار هندوستانست و از اجله اصحاب حضرت خواجه ما قدس الله تعالی سره الاقدس پیش از شرف وصول آستان ایشان در خدمت حضرت شیخ اله بخش که از خلفاے حضرت مجذوب بالله سید علی قوام بودند قدس الله سرهما بوده و جناب شیخ بوے الطاف و اعطاف کثیره می نموده و در بدایت ایام طلب که حضرت خواجه ما بخدمت مشائخ بلاد تردد میفرموده اند در قریه از قرای سنبل که از بلاد تابعه دهلی ست بصحبت شیخ اله بخش نیز رسیده بودند خدمت شیخ تاج ایشانرا دلالت بارادت و صحبت شیخ خود کرده بود و حضرت خواجه ما درین باب استخاره نموده بوده اند و از اکابر خواجگان نقشبندیه روح الله روحهم رخصت آن انتساب نیافته از انجا عنان سیر بصوب دیگر منصرف داشته اند اما شیوهٔ فقر و نیستی و حال شیخ اله بخش را معتقد مے بوده اند چنانچه از بعضے مرقومات ایشان هویداست چون حضرت خواجه از سفر میامن اثر ما وراء النهر بهند مراجعت نموده بارشاد طلاب توجه فرموده اند و شیخ اله بخش نیز سفر آخرت اختیار کرده بوده است شیخ تاج با وجود آنکه از شیخ خود مجاز بوده بل نائب مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجه را قدم از سر ساخته بملازمت شریفه شتافته حضرت خواجه این طلب و تواضع و انصاف او را پسندیده نظر عنایات و برکات شامل حال و مآل او داشته اند جلیس خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیده چنانکه گویند در میان

مستفیضان حضرت خواجه بکثرت صحبت شیخ تاج دیگرے نبوده و نیز در استفسار
احوال و پرسش اسرار بسیار دلیری مے نموده و اگر ایشان را گاه مغلوب
می دریافته بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم مے کشیده
چنانکه در ذکر حضرت خواجه ایمای برین معنی نموده اند بالجمله بعد ازانکه حضرت
خواجه ما شیخ را آشنای نسبتهای علیه اکابر نقشبندیه گردانیده اند اجازت تعلیم
طریقه داده اند گویند اول کسیکه از حضرت خواجه مجاز گردید شیخ تاج بود راقم
از زبان خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجه ما قدس سره مامور
شده اند که مرا اجازتے دهند در ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشته که اگر وے
در معامله امرے بیند که از اکابر نقشبندیه او را مشیر باجازت باشد میشاید
مقارن آن من در معامله دیدم که بخطهٔ فاخره بخارا در خدمت حضرت عزیزان
خواجه علی رامیتنی قدس الله روحه هستم حضرت عزیزان طاقیه مبارک خود را
بر سر من نهاده عنایات بینهایات نمودند چون بحضرت خود این واقعه را
معروض داشتم تبسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان خطور نموده بود بیان
نمودند گویند چون حضرت خواجه شیخ را اجازت داده اند در نفس و نظر
آن جناب اثرے پدیدار گشت هر کرا ذکر این طریقه تلقین فرمودے
وی را جذبات و غلبات از وے ربودے و احوالات روے نمودے
دران ایام شیخ از حضرت خواجه رخصت سنبل یافت که امشب در کنار
دهلی بمنزل یکی از دوستان خود را شیخ الله بنام که از مریدان حضرت خواجه
بود فرود آمد آن عزیز را اهلیه بود وی را طلب آن پیدا شد که از شیخ تعلیم ذکر
این سلسله علیه بردارد باجابت رسید همان شب آن صالحه را حالات و
جذبات کثیره روے داد و کشف ملکیت و ارواح وامثالها میسر گشت آن

احوالات حاصله را بزوج خویش در میان نهاده تا بشیخ رفته معروض دارد زوج
را از استماع احوال زوجه شوری و جنونی بر سر دوید و حال آن که پیش ازین بچند
روز از شیخ التماس نموده بود که در وقت رخصت برای او از حضرت خواجه
قدس سره دریوزه نظر عنایت خاص نماید شیخ معروض داشته بوده است
حضرت خواجه بنابر حکمی جواب داده بودند که او را از ما نصیبه کمتر می نماید
شیخ آن خبر وحشت اثر را بآن درویش گفتن مصلحت ندیده تا آن
شب آن درویش از فرط جنون بشیخ گفته که ما التماس کرده بودیم بان
تا چه جواب گرفته آید چون بسیار مبالغه نموده است ناچار آنچه شیخ
شنوده بودند مذکور ساخته بمجرد استماع آن سخن آن درویش ممتحن گریبان
چاک زده بر سر خاک ریخته گریان و نعره زنان و افتان و خیزان روی
بآستان حضرت خواجه نهاده و در راه چندین جا بر لای و وحل افتاده و
دستار جایی و پای افزار جایی و بیان حالش ه در همه شهر چو من نیست
یکی شیدایی + خرقه جایی گرد و ساغر و دفتر جایی + تا همچنان شوریده و پریشان
بمسجد خواجه عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجه افتاده باضطراب
و پیچ و تاب تمام دویده آن تنگ گل را در آغوش کشیده و بر زمین افتاده است ا
اصحاب حضرت خواجه خواسته اند که وی را به جبر از ایشان جدا سازند حضرت
خواجه اصحاب را منع فرموده اند و خود را بوی در داده چون چند بار
با ایشان هر طرف غلطیده ایشان از روی شفقت باو فرموده اند که ای
فلان بما هیچ کاری هم داری وی بشورش تمام گفته هر کاریکه دارم با تو
دارم تبسم کنان فرموده اند که ما را خود هلاک میکنی انگاه فرموده اند که بان سوی
پیشانی ما بنگر بمجرد یکه نظر بر جبهه ایشان کشاده بیهش گشته و بر خاک افتاده

حضرت خواجه برخاسته اند ویکی را نگاهداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت
بافاقت آمده است وچون یاران سر بیهوشی از و استفسار نموده اند می گفته
میرسید که آمدم ودر جبین مبین ایشان چیزے دیدم که بگفت وبیان در نگنجد
مرا دیدن همان بود واز خود رفتن همان ❊ لوح محفوظست پیشانی یار + سر
کونین ست دروے آشکار + چون حضرت خواجه واقعه زوجه آن عزیز را
شنوده اند پرسش او رفته اند احوال او را استماع نموده او را بجوار خود
آورده اند وهر روز از و خبرے گرفته اند وعنایات خاصه شامل حال او میداشته
تا از یمن نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیده اند واز ان
حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امروز در قلعه سلطان فیروز زنسا
ذاکرات بوے رجوع دارند واز برکات صحبت وخدمت او که بی بی دولت
نامور است بدولت صفاے سر وذکر دل وجذبه وحضور رسیده وصبیه آن
زکیه در حباله جناب خواجه حسام الدین احمد است سلمه الله تعالی باز گردیم
بشرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام که شیخ بسنبل رفته بهدایت
ارباب طلب توجهے نموده اند بعضے حاسدان زبان بملازمت آنجناب
کشوده بوده اند ونیز دیوانه ابابکر نام از جمله همپیرهای شیخ بشیخ در شوریده بود
آن دیوانه را شیخ تادیب نموده از ملامت آشنا وبیگانه واز پرخاش
آن دیوانه در عریضه بحضرت خواجه عرض دلتنگی ظاهر کرده اند حضرت خواجه
پاک نظر قدس الله سره الاطهر این رقیمه والا را به شیخ مرسل داشته اند
ودماغ خستگے شما را که در باب شیخ ابابکر شده بود دیده خواندیم این نوع چیزها
مناسب مقام شفقت وکار شناسی نیست اولیا از کبائر محفوظ نیستند
نامراد بیچاره که روزے چند سلوک طریق تصفیه کرده باشد از کجا

محفوظ هستند و معصوم شدند تا خلاف چشمداشت از وظاهر شود خصوصاً که در اصل
دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات اند نمی باید چشمداشت اگرچه
بولایت برسد خدا داند دران وقت چه نامعقول معقول او شده باشد وصورت
صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه ها دیگر است نمی بینید
که تکالیف شرعیه مربوط به عقل است بالجمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل معیت وجود را دید ادب شناخت اینست نفوس
مختلف اند بعضے اماره و بعضے مطمئنه و بعضے درمیان که آن را لوامه گویند انهم
اگر از ذوی العقول باشد مطمئنه نفوس اولیاست ارباب نفوس اماره را نیز
معذور باید داشت بل بنظر لطف دید در هر کاری مطالعهای جمیل بکار باید برد
طعن اہل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم در ایشان دید که از استقامت
عقل برآمده اند و شیوه نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکند
حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند الحمد لله
والمنة که ملامت نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر
داریم هرگاه ملامتی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
و این اشارت را موعظه غیر مترقب میدانیم چنانچه درین ماده نیز در خود نفاقها و
تلبیسات یافتیم والتجا بکرم الله کردیم انشاء الله مرتفع شود باری بگویید
که از ملامت سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود یا
صفای توجه برطرف خواهد شد یا در درگاه خداوندی خوار خواهد شد ع
معشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیش از ان یا
بعد از ان تقریبی که مفهوم گردد به شیخ تاج نوشته اند ع کاری مکن
که وحشت رشکم فزون شود + صیدی چو من ز دام وفایت برون شود +

مرغ دست آموز شما فراخ نازکی دارد والله که بدست این مسکین نیست کم پروا نسبت گرم وسرد این بیابان ندیده بالجمله بنازش می باید داشت سنة الله تعالی برین جاریست که اعزاز واسطه وتعظیم او مورث فیض لا تتناهی ست ع چون زمانی بغیر ما منگر+ الحذر الحذر زغیرت ما+ زیاده گستاخیست انشاء الله تعالی درین پنج وشش روز متوجه شما خواهم شد پیش ازین بیکروز نوعی اشاره شد تا آنکه اهمال در توجه بجانب شما بکنیم واز همین جا غایبانه همت بر ترقی شما بربندیم بتوفیق الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شما را جنگ ونزاعی درمیان است اینها درچنین وقتی چه مناسب است اهتمام نمایند که از عین الیقین بحق الیقین رسیده در اوج بقا بالله نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق الیقین ودر معشوق مشاهده افتد ومعنی ما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی ذوقی شود وسر کل شیء هالک الا وجهه بتحقیق رسد خلافت الهیه جز درین موطن صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجه احرار می فرموده اند آن که تا پرتو ما رمیت اذ رمیت در باطن نیفتد واصل نمی توان گفت کسی را گمان نشود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را بنعت همگی دیدن دیگر است وهمه را بنعت یگانگی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان الله ولم یکن معه شیء است چنانچه در ازل بود وباز نیز الآن کما کان دیگرست دقیق است گنجایش تقریر وتحریر ندارد والسلام والاکرام هم این فقره عالیه را بشیخ نگارش فرموده اند عزیز من هدایت مطلق در پرتو ما زاغ البصر وما طغی است که باطن سالک گرفتار ذات بحت باشد نشان آنکه با وجود ورود بروی جمیع مقامات ومشاهدات ومراتب ظهور پیش همتش حقیر نماید ع زندگی چندند کس نداند چندند+ بر نسیه ونقد هر دو عالم خندند+ اگر صاحب این حالت

رابشرط کشش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود فقرش
بنهایت رسد الفقر اذا تم هو الله انیست این معنی بی استغراق و کشش آلهی و
دریافتن آنکه این کشش از دست وپا و صور کائنات و اشباح عالم سرابی
بیش نیست میسر نیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
بدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله از آوازه دلی طریق سیر بلاد را
پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین
محترمین زادهما الله تعالی شرفاً و کرامةً گردید چون بآن دولت رسید سکنه آن
امکنه متبرکه را بالشیخ اخلاص تمام پدیدار گشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم
بود و بورع و علم و عمل در ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین
اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله علیه نقشبندیه قدس الله اسرارها الیها کائن
بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
جویان آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شکرف سلسله را آنجا رساند
تا از وی اخذ طریقه این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
اکابر این سلسله در مقام آن عزیز را به شیخ دلالت نمودند تا باخلاص تمام
بخدمت شیخ رسیده اطوار و اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بملازمت
آمد شد می نمود و فور ارتباط و اعتقاد این عزیز سبب مزید اخلاص مردم آنجا
شد بشیخ تاج الدین راقم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلاد
عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف بآخرت
شتافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکرر از دیار حجاز بهندوستان آمده

باز بان بلاد شریفه رفت و در مرتبه اخیر بولایت لحسه و بصره رفت جم غفیر بسلک
اراده پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد در اثنای کثرت صحبت و اجتماع
ارباب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافله حرمین طبل رحیل فرو کوفت
شیخ مضمون سے یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز درای + از گران جانی
بود آنرا که ماند دل بجای + مشیخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاده هم ازان جا
بالباس احرام با یک ناقه و یک دو خادم بفقر و فاقه متوجه بیت الله الحرام و روضه
سید الانام شد یکے از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صالح نام و
از مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزار و سی و هفت
باشد در بادیه متبرکه عرفات شیخ را دیدم همچنان با جامهای احرام چندین روزه
که شوخگین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و ژولیده موی با محاسن سفید
و چشمهای از تاب سفر بل از نشای مستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و بمن گفت که سالها شهرها و بیابانها
پیمودم و این و آنرا آزمودم اکنون جاروب کشی خانه صاحب خود میکنم تا همین
جا خاک شوم ع خوش آن سر که بران آستان خاک شود + حق سبحانه آن
یادگار باقی را در امکنه مکرمه سالها باقی داراد بحق الحرمین و زوارهما و سائر العباد
آن جناب را در اطوار و اقوال ارباب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
افاده اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندیه را رضی الله عنهم که بفارسی
بوده عربی کرده و نیز چون از بعض علما ظاهر حرفیکه مشعر باشد بر آنکه پیری
و مریدی بدعتست شنوده در اثبات سنت آن رساله زیبا رقم نموده اینجا
و دو نسمه تبرکا از رساله که در تعلیم اذکار نوشته بتحریر می آید ط و بتقریب آن
کلام خواجه عبدالله امام اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

اولاً صورت آن شخص را که این نسبت ازو یافته در خیال آورند چنانچه شیخ میفرماید که فینبغی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفك الایمن فی خیالك ویعتبر عن کتفك الی قلبك امراً ممتداً ویأتی بالشیخ علی ذلك الامر الممتد ویجعله فی قلبك فانه یرجی لك بذلك حصول الغیبة ۲ اثر الذکر انك فی زمان النفی ینفی عنك وجود البشریة وفی زمان الاثبات یظهر فیك اثر من اثار تصرفات الجذبات الالهیة والاثر متفاوته بحسب الاستعداد فمنهم اول ما یحصل له الغیبة عما سوی الحق وبعضهم اول ما یحصل له الشکر والغیبة وبعد ذلك یتحقق له وجود العدم وبعد لا یتشرف بالفناء کما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة واذکر ربك اذا نسیت ای نسیت غیره ثم نسیت نفس ذکرك ثم نسیت فی ذکرك الحق ایاك

خواجه حسام الدین احمد سلمه الله آن جناب نیز از خلص اصحاب اجله احباب حضرت خواجه باقی بالله است والد ماجد آن مجموعه علوم سخندانی قاضی نظام بدخشانی بود که از وے تواضع زیبا در ذکر مولانا ربانی سعید ترکستانی سبق ذکر یافت ووے از اجله تلامذه مولانا مذکور بود وهم از شاگردان مولانا المدقق احمد جنید رحمهما الله از وے نیز بالتفات پسندیده وشاگردان گزیده در روزگار بماند ودر سنه اثنی وتسعین وتسعمائة دامن ازین دار ملال برافشاند چون آن علامه ورا اواخر حال بتقدیر ذو الجلال در زمره امرا وکبار سلطان هند منخرط بود وبعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چندگاه تقیداً امارت وجاه مبتلا بود اما همدران حال از وفور مناسبتے که او برابطه علیه اولیا بود همیشه دلش مائل صحبت وخدمت فقرا بود وجویان گنج مسکنت وانزوا ودران ایام صحبت شریف خواجه باقی طاب ثراه نیز رسید ازیمن وبرکت آن صحبت آتش شوق وی زبانه

ومسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سرّه بماوراالنهر رفته بودند
که جذب الٰهی صاحب ترجمه را دریافت تا پرده غبار ایکسو نهاده ابراهیم ادهم وار
بلاس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاه و جلال برخاست از انجا که
سلطان وقت را بروی شفقتی بود شیخ ابوالفضل رکن السلطنت او را باین
خواجه نسبت مصاهرت و شاه واین وزیر الملت احمدی واهل آن کمال خصومت
در انیکه خواجه از فقر تعبار اجعت نماید تصدیعات بسیار ازان بآن سعادت آثار
رسید اما وی بتوفیق وتایید الٰهی پای همت بر جاده استقامت بفشرده
ع سعی بیهوده اغیار بجای نرسید + لاجرم گنج مسکنت و تجرید گردید تا بطار
مراجعت حضرت خواجه از سفر ماوراالنهر چون آنحضرت ازان سفر باز گشتند
بخدمت لازم البرکت رسیده تعلیم اذکار و مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
وآن اذکار وی را از کار عالم در ربود گویند درین ایام نیز ابوالفضل مذکور
مزاحم وقت آن جناب میشد و می از غلبه آزار آمده بحضرت پیر بزرگوار اظهار
دلتنگی نمود فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز برهم شود چنانکه
فرموده بودند بظهور آمد او درهمان ایام مقتول گشت شنیده ام که حضرت خواجه
باقی الله خواجه حسام الدین را بشیوه جلال تربیت میفرمودند بظاهر عتاب بسیار
می نموده میرانده از ظاهر و باطن خطابها فرموده می خوانده اند چنانکه دراخر
حضرت خواجه فقیه که مشعر بدین معنی ست مرقوم گردیده ؎ چه خوش نازیست ما بر
خوبرویان + زدیده رانده ما و دیده جویان + بچشمی ناز بی اندازه کردن + بدیگر
چشم عذری تازه کردن + بالجمله سالهای بسیار بصدق وانکسار خدمات
شائسته بجای آورد و نظرات خاصه واحوالات خجسته دید تا رسید بجائیکه
رسید واز حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادگی وتفرید

تصدی آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد ناچار امتثالا للامر الشریف
یک تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که وی را دران معذور دارند حضرت
خواجه چون وی را درین تباعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه سرد از دل غم پرورد برآورده فرموده اند خوب کرد و خود را به اخلاص
ساخت در مرض موت حضرت خواجه از کمل اصحاب جز آنجناب دیگری حاضر
نبود و بیداریها و بیمارداریها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق گرفت
و خدمات تکفین و تجهیز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از پیر
بزرگوار دران جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان
مبذول داشت و سعیش مشکور گشت که مخدوم زادها از یمن سعی او بفضل و
صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرات پیرزادهای
خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت بر نگاشته اند سعادت
آگاه خواجه حسام الدین احمد را حق سبحانه از ما جزای خیر دهاد که مؤنت ما قاصران
را بر خود التزام نموده کمر همت را در خدمت عتبهٔ علیه بسته اند ما دور افتادگان
را فارغ ساخته ع گر بر تن من زبان شود هر موی * یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
انتهی کلامه الشریف از آنجناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
و محبت عظیم مشهود میگردید بارها میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احرار
بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند راقم این حروف عفی الله عنه گوید که این
فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که آنحضرت خواجه
احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصه علیه خود که بحضرت خواجه
ما القا و اعطا می نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای خاصه
نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

روضۂ منورہ رسیدہ شدہ بود او را عطا فرمودند انتہی کلامہ الشریف آمدیم جناب خواجہ حسام الدین آنست کہ چون نماز بامداد در مسجد فیروزآباد ادا می نماید ساعتی چند مستقبل مراقبہ می نشیند آنگاہ ادای صلوٰۃ اشراق فرمودہ متوجہ مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سرہ کہ قرب دو میل بیرون شہر واقعست میشوند تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبہ میگذرانند ہر روز یک نوبت از قرآن تلاوت میکنند و چند حدیث از ترجمہ مشکوٰۃ المفاتیح مطالعہ می نمایند نماز عصر آنجا ادا نمودہ جہت نفقہ عیال و اطفال بشہر بمنزل خود مراجعت میفرمایند با وجود این خوی انزوا و رغبت سکونت صحرا اگر عزیزی مہمان بمنزل او وارد میشود اول خبر میکنند خود بمنزل آمدہ از زاد آن روزہ را مختصر گرفتہ بدریافت دل ضعیف و حسن صحبت میگذرانند نیز در امتثال خبر معتبر الشفقۃ علی خلق اللہ آن اید دار کہ با وجود تنفری کہ او راست از رجوع و مخالطہ ارباب غنا ہمیشہ سفارش نامہای او برای رفع حاجات فقرا اللہ باوراء و ملوک جاریست با وجود کہ بعضی مخلصانش کراہت بعض توانگران را از سفارش او دیدہ بالتماس تمام معروض داشتہ کہ دران باب خود را کشیدہ دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت مینماید وفور شفقت عنان صبر او را از کف میربایید و زبان حالش ناطق است بقولہ آن بزرگوار دین کہ او نیز در رفع حاجات مسلمین بملوک سے کردہ و از ان رذائل تذللے یا در سید فرزندانش معروض داشتہ اند کہ حفظ آبرو نیز ضرور است فرمودہ کہ ما باین آبروی خود سیاگردان نخواہم کرد چہ سعادت آن آبرو کہ بشادابی کشت دلہای مسلمانان مصروف گردد بعد از انتقال حضرت خواجہ روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس اللہ سرہ بسبب مقالی یک گونہ ملالی بود بعنایت اللہ سبحانہ آخر غبار آن ملال

برخاست وصفاها واخلاصها درمیان آمد تا بجائیکه فرزند بزرگ خود را جهت
تربیت بآستان حضرت ایشان فرستادند وحضرت ایشان نیز نظر عنایت
شامل حال قرة العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواجه
که در جواب رقیمه شیخ تاج مرسل داشته بیان این معنی نماید ملاطفه گرامی
ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند وآثار لطف
بیش از کتابتهای پیش وران خوانده میشود وروز پیش از تحریر این رقیمه رسید
آنچه از معارف بقلم آمده بود دیدار رو وقت شریف بر وفق وقت صاحب
این رباعی بوده ع هرجا قدمی زدیم در کوی تو بود + هر گوشه که رفتیم بیابوی
تو بود + گفتیم مگر سوی دگر راهی نیست + هر راه که رفتیم همه سوی تو بود + ازین
جهت که از قلم اهل نقا صادر گنانید چیزها درین مکتوب خواهد بود اما چون
دار عمل است ودیوانگان این مسجد بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
خود بسیار دوری جسته الله سرحد تقوی عمل ورعایت اصول دین باشد
برای اینها نافع تر می نماید واز حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال وذوق سلیم ایشان شنیده
که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم ست این حقیر
خواهان آنست وگاه بفقیر می دهند خیلی این سعادت را عظیم نموده اند
تخصیص فانیان باقی بحق را زیباتر است بلکه بدیگران این خلعت زیبا
نیست وتواند که از بس عظمت ضرر بنا اهل رساند غرض ازین گستاخی
بیان حاجت خود است والتماس دوای موافق مرض اگر معنی دیگر فهم شود
مراد این کاتب نیست بحمد لله که فقیرزادگان را با سعادت های دیگر طلبی
در رسیده وبا قصور ونقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر وجدائی انه

پدر و اہل نافع باشد و باین اشاره بابشارت خادمان استادی ارشاد پناہی
سلمہ اللہ تعالی در فرستادن فقیرزاده مذکور آمد با جازت و رخصت ملاذ وے
استادی شیخ اللہ داد کہ تلقین ذکر این سلسلہ از ایشان بر داشتہ بود و بسر ہند
رفتہ و از کتابہا آثار فرید سعادت و مدد ہاے جناب ارشاد پناه نسبت باو
معلوم می شود امید کہ در وقتیکہ مناسب این باشد بدعا و توجہ و استغفار
و بہر وجہ ممد و معاون باشند و از صفا ہا نسبت بیاران و اظہار اخلاص نسبت
بخاندان نور الاتم و سر الاعظم حضرت پیر دستگیر علیہ الرحمۃ آنچہ از ارشاد پناه
خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاه اللہ دیده میشود باعث چندین شکر ست
و از الطاف الہی و ترقیات عظیم تر از انکہ بقلم آید در ایشان مشہود میگردد
و خوب تر انیکہ این الطاف در خلعت شریعت و مقوی آن بظہور میرسد
و در رعایت ظاہر دین آنقدر توفیق یافتہ اند کہ دشمنان و منکران ایشانرا مجال
اعتراض نیابند و از معتقدان چہ گوید کہ بسیار مد و خوب اند و خوب ترمیشوند
و بعد از رعایت شرع از طریقہا غیر این طریقہ مسموع نمیشود کہ مذکور و معمول
میشده باشد والسلام راقم گوید عفی اللہ عنہ آن سال کہ این ذره مستہام
بصد شورش احوال از برہانپور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
اللہ سره العزیز متوجہ بسر ہند شده بود در دہلی بخدمت لازم السعادت
حضرت خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ نیز رسیده بود در میان مواعظ مرشدانہ
باین حقیر خطاب نموده فرمودند کہ نیکو کردی کہ روی نیاز بقبلہ عتبہ خادمان
ارشاد پناه آوردی انصاف انیست کہ امروز برای تربیت طالبان حق
چون ایشانی نیست زیرا کہ در علوم دین رتبہ بلند دارند و در اتباع و عمل
درجہ ارجمند و معاملات این راه را بالعجز ہا و بجبر ہا دیده اند و بمعرفت ہر یک

بروجه اتم رسیده و حوصله و دماغ تربیت اهل الله نیز از ایشان بسیار مشاهده
میشود و اگر چه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس الله سره بطفیل
آن حضرت بنسبت این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز بکرم الله سبحانه
توانند که تابعی را بفائده رسانند اما در ان اوصاف خجسته که مذکور شد آن ارشاد
دستگاه سلمه الله را امتیاز تمام است انتهی ما اخذت من کلامه الشریف نقل فائده
در ان ایام که حضرت ایشان مارحمه الله سبحانه در قصبه رفاقت عسکر سلطان
تشریف برده بودند و حرف خلاص ایشان از ان بلیه در میان بود و حضرت ایشان دو کلمه
بحضرت خواجه از ان خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه مرسل
داشتند همواره انوار افاضت و برکات افادت آن مسند آرای ارشاد و هدایت
روز افزون باد و بعد از ادای لوازم نیازمندی مشهود خاطر ملکوت مناظر میگرداند
که عنایت نامه نامی که ارسال فرموده بودند بمطالعه آن سرخوش و مشرف گشت
و آنچه از حرف رخصت نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالیها و انشراح
روی داده اگر در ضمن این اراده و نیت خادمان ایشان را دست دهد
امیدوارند که اهالی را ببرکات وجود آگاهی صفات خود منور و معمور گردانند و
کاملان و بازماندگان اینجا را در کار آورده گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
و خوشیهای تازه و شگفتگیهای بی اندازه خواهد رسید بهمه حال فراغ
خادمان ایشان ازین تشویشهای صوری مامول مخلصان و نیازمندان
است خداوند سبحانه بزودی محبان و خیرخواهان را بدیدار و فیض آثار ایشان
محظوظ و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن حظ گرفت دیده نیز بنصیب
خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلکم ممدود و بعد از انتقال حضرت ایشان
طالب ترجمه خدمت خواجه و است برکه عنایت نامه باین مخلص خود که راقم

این حروفست و مصیبت پرسی مرسل داشته بودند که ازان نیز فرط اخلاص و وداد
ایشان بآن حضرت تصریح میگردد و آن اینست هو مدا ونه جلشانه انجموعه فضائل
و کمالات صوری و معنوی را دیر گاه آرام بخش دل و دیده دوستان وارادت
مندگان غفران پناه ولایت دستگاه مخدومی علیه الرحمة والغفرة چه تواند نوشت
که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از
اسلام دارد می باید باندازه دریافت ازین حادثه جگرسوز با دل داند و لیکن
باشد آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را دریافته
برکات و کمالات بایستی اند و شنید بدلخواه دوستان انوار قبول و صحبت
ایشان روز بروز مستفیض و متزاید باد انتهی و ر خدمت خواجه از راه الطافی
که باین خادم خود دارند مرحمت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
و دران ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود در هر چند
روز مواعظت نامه ازان جناب باین تراب اعتاب میرسید که دران
تحریض و اغرا بود بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمده اند و نصایح می نواختند
و نیز باشعار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
که هیچ نظمی بتازگی تراوش داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید

شعر

مظلومی بخت ما بدادی نرسید + این اخگر ما فرود بادی نرسید + صد مژده
خار رهگذر ها کردیم + یکبار بدامان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان
آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشهٔ دل قبله نمائی نکنند + تن جانب کعبه ره گرائی نکنند + ای کاه تن از خویش نیاری برخاست + تا خاک حجاز کهربائی نکنند + مقبول افتاد والحمد لله والمنة روزی در خدمت ایشان بودیکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی و آن در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می کشودند ایشان از ایشان بیشتر از صحبت کلی تنها احتراز می فرمودند و فقرای این وقت ما اکثر شان چنان اند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان آیند و راه منح لطف و مودت کشایند ناچار این در ویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد روی داد پس کرم الهی قلت عقیدت و تندخوی اغنیای این وقت را باین فقرا حارس و حافظ این فقرا ساخت یکی از خلص همراهای جناب خواجه بفقیر گفت که در عشرهٔ آخر شهر رمضان خدمت خواجه سلمه الله معتکف بودند روز بست و نهم بعد از عصر فرمودند که ما بعد از شام بمنزل میرویم که فردا عید ست و داشتن روزه مکروه چون شام درآمد از مسجد برآمده باستهلال درآمدند یا آنکه جمع کثیر را از جوانان تیز نظر مدتے نظارگی داشتند و ماه را ندیدند بجدی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده

ما هذا الا من کرامات الشریفة امروز که سال هزار و چهل هجریست و عمر شریف ایشان به شصت داند رسیده بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان ممدود است دیر سال بر مفارق دوستان خواجه باقی بالله باقی باد شیخ الهداد سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

خواجه ماست پیش ازانکه حضرت خواجه ما از لاهور متوجه ولایت ماوراء النهر شوند
بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس روشنی طریقت
و مراقبه از ایشان نموده اما در اوراد ران سفر باشاره حضرت خواجه ما بسبب مانع دیگر
مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در هند
بودند حضرت خواجه آنوقت آنهارا دلالت بملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند
چنانکه ازین نوشته شریف ایشان که قبل ایام سفر یکی از مخلصان مُرسل
داشته اند معلوم گردد هو درین روزها داعیه سیر ولایت قوی گشته امید است
که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خویشتن داری کرده خود را
بودن و ماندن قرار داده اند طوبی لمن یکون معه و فاز فوزاً عظیما شعر داغ بی یاری
و درد بیدلی + انهمه بر خود پسندیدیم و رفت + باری هر کرا ملازمت ایشان میسر
شود غنیمت ست حقا و لعزة الله که بتکلف میگوییم شعر دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی + انتهی کلامه الشریف و نیز دران سفر از راه این کتابرا
بشیخ مذکور مُرسل داشته بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعض دقایق و حقایق
راه را از ایشان هو براد ارشد شیخ الهداد دعاگوی معتقد خود را بتوجه فاتحه امداد
نموده باشند با انهمه پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال بجا نیست که سخن
تصوف درمیان آریم و از دقایق طریق انجذاب دقایق منتهای کشف تحریر
نمائیم ع از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی + بهر حال یک وصیت میکنم شما باد که
آنرا از دست ندهید و آن اینست که چون ما هرزه گرد و بیابان پیما نباشند خود را
بر نسبت خود بدوزند و آنرا عزیز دارید که اعز من کبریت الاحمر است والسلام
انتهی بعد ازانکه حضرت خواجه ازان سفر میمنت اثر مراجعت نمودند شیخ بکمال
عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبرداری آب و طعام مسافران

در خدمتگاری لوازم خانقاه ملایک آشیان بادل بود و باین خدمات ظاهر از کار
اذکار و احوال باطن لمحهٔ ذاهل نبود تا از توجهات خاصه پیر بزرگوار به نسبتهای
شایسته رسید چنانکه بیخودیها و رفتگیها از و مشاهد حاضران میشد از خدمت سیدی
و مرشدی میر محمد نعمان ابقاه الله شنوده ام یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروزآباد
با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه وی را کیفیت و بیخودی غالب شد از شکر و
جوش نعره خروشی زد و دوان شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از آنجا تا زمین
قریب چهل گز باشد بیفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم بالجمله
شیخ از خوبان روزگار است و از ارباب فنا و مستی و انکسار و از غیبت خیر و شر
و عیب جوئی غنی و فقیر بر کنار و از مجاوران مزار فایض الانوار پیر بزرگوار اگر
طالبی بخدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
سلسله می نماید آن جناب او را بخدمت شیخ میفرستد و صحبت وداد گستره میان
این دو عزیز کائن است ظلهما ممدود و عاقبتهما بحرمة اولیاء الله و طلابه محمود

مقصد دوم که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
هست بر یازده فصل که رایت احد عشر کوکبا وصف حال آنست فصل اول
در بیان احوال بعضی اجداد کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله
شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد
پانزدهم حضرت ایشان است و او بیازده واسطه بحضرت عبدالله ابن عمر الخطاب
رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
سلیمان بن مسعود بن عبدالله الواعظ الاصغر بن عبدالله الواعظ الاکبر
بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبدالله بن عمر بن الخطاب است
رضی الله عنه و وی از اجله امرا و اعاظم وزرای سلاطین کابل بوده نخستین

مقصد دوم
۱۱

پدر

نزیل هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیار هند آمده و بهمین وجه امروز قبیله را
که بوی منسوبست کابلی خوانند گویند وی باوصاف خجسته موصوف بوده و به ترویج
اسلام و توهین عبده اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فرید الدین گنج شکر
قدس الله سره الاکبر بغیر وی اتصال میکرد و امام رفیع الدین رحمه الله جد ششم
حضرت ایشانست زیراکه والد حضرت ایشان که شیخ عبد الاحد اند قدس سرهما فرزند
شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبد الحی وی فرزند شیخ محمد وی فرزند
شیخ حبیب الله وی فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت واسطه
بفرخ شاه مذکور می پیوندد زیراکه والد آنجناب شیخ نصیر الدین ست که او فرزند
سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبد الله بن شعیب بن احمد بن یوسف
بن فرخ شاه مذکور است امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهر اقتباس
انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
بمخدوم جهانیان نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقاله رابعه بیاید ان شاء الله
سبحانه و موجب اقامت او بدیار میمنت آثار سرهند آن بوده که جای آبادی آن
شهر بیشه بود موحش مسکن سباع رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
اهل قریه سرائس که شش و هفت کروه است از شهر شهر ند بنابر عشر رساندن
خزانه از سامانه که بعد مسافت بوده شهری دیگر در میان نداشت در خدمت
قطب الزمان سید جلال مخدوم جهانیان که سلطان فیروز شاه مرید وی بود
باجه رفته التماس نمودند که بدار الخلافت دهلی رسیده از سلطان استدعای
آبادی شهری دران نزدیکی نماید حضرت سید مسؤل آن جماعت را مقبول
داشته متوجه دار الخلافت گشت سلطان تا کنور که دو منزل ست از دهلی
استقبال وی کرد در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

حکم فرمود که دران سرزمین شهری آباد سازند وخواجه فتح الله برادر کلان امام
رفیع الدین که از مقربان سر خلافت بود تعین نمود خواجه با دو هزار سوار آمده
در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز با اهتمام تمام
آنچه بنا می یافت صباح منهدم میدید چون این مقدمه بعرض خلیفه رسید
علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت بامام رفیع الدین
که خلیفه وامام نماز حضرت سید بود و در سنام اقامت داشت فرمود که آمده
خشت قلعه نهد تا به یمنت او از دست خلل محفوظ ماند و دران بلده سکونت
نماید که وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال سر بزرگوار
آمده دران متوطن گشت تا دانسته هر روز وران عمارت بیکار میگرفتند و
از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم میشد وباعث تحیر متصدیان بود حضرت
امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاه ساختند و منع فرمودند و
بدست مبارک خود خشت بنای قلعه نهادند که الی یومنا هذا آن قلعه
برهمان بنا برپاست ازان روز آن بلده فیروز آباد از برکت سکونت
آن جناب رونق دیگر یافته واهل آن از برکات صحبت وخدمتش بسعادات
کثیره رسیده اند والی یومنا هذا ملجای سکنه آن بقعه شریف از قوی و ضعیف
تربت اوست که در قدیم الایام از شهر بیرون بوده و درین روزگار از آبادی
بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام بنای قلعه
آن بود که شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره العزیز را فرخنده شبی
حضرت ایشان با مخدوم زاده های عالیشان و برخی از درویشان بزیارت
تشریف برده بودند بدست تمام محاذی صدر امام مراقب بر پای بماندند بعضی
معروض داشتند که بنشینند چون باشد بنشستن توجه نفرمودند و زنان بسیار

بر سر تربت والدهٔ معصومهٔ مرحومهٔ خویش رحمهما الله که دران مقبرهٔ منوره است
نیز خاموش ایستادند این بنده را که یکی از منتسبان دامان فتراک ایشان بود
بر دل اخلاص منزل ریخت که تا رحمتها که بوسیلهٔ سرور ایشان ازین قبور بر اهل
آن رسیده باشد و چه برکتها که منزل گردیده بود فردای آن شب سعادت لزوم
مخدوم زاده مخزن الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم ابقاه الله واوصله الی
غایة ما تمناه سری شگرف از زیارت دوش بر گوش هوش زدند و مجمل آن را
این بود که حضرت ایشان بعد از مراجعت ازان زیارت فرمودند که چون محاذی
روضهٔ امام ایستادم از حق تعالی ملتمس آن شدم که الهی از جمیع اموات این
گورستان عذاب را بگیرم تو بر دارند آواز رسید که تا هفته عذاب از ایشان برداشتیم
باز ملتجی شدم و گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر مغفرت بیفزاے حکم شد که ماهی
عذاب مرفوع گردد باز بیش از بیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
بکلی بخشیدند فردای آن روز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون اند آنجا حاضر
شدند و بخاطر عاطر آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که
چون عالمی بر مقبره بگذرد تا چهل روز عذاب ازان مقبره بر دارند بمجرد این
خطور ملهم شدند که بقدوم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتیم و آنجا نیز این
التماس در میان آمد و بعز اجابت رسید ؎ تو از هر در که باز آئی بدین خوبی
و زیبائی + دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشائی + اما والد شریف ایشان
العالم العارف الامجد الشیخ عبد الاحد رحمه الله که درین کتاب تعبیر از ایشان
بحضرت مخدوم میرود قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل
علوم ربانی بناگاه طولای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت
مظهر النفوس الشیخ عبد القدوس قدس سره برد آنجا بکمند ارادت او درآمده

شیخ مخدوم

تلقین اذکار و تعیین اطوار فراگرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
و طلب مصاحبت بآن درویشان و خداپرستان نمود خدمت شیخ رضا بدان
نداد و فرمود قدم عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده باز گرد و آنرا
باتمام و اختتام رسان آنگاه بیا و تحصیل این معامله کمر همت بند که درویشی بی‌علم را
چندان رنگے نیست چون حضرت مخدوم این بشنود و ملاحظه کبر سن شیخ نمود
زبان مسالت بگشود و گفت ترسم که چون پس از اتمام و انصرام علوم دینیه بدین
عتبه علیه بشتابم این گرامی صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیابی بفرزندم
رکن الدین شو و از وی بجو آنچه میجوی حسب الامر ع صبری کنیم تا کرم او چها
کند + گویان بر سر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضارا پیش از تمامی تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ از رخت تمامی کشید ع آن نامه سعود ازل بانجام رسید
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول و معقول و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بعضے بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد باشارت الله سبحانه
بحکم آن اشارت همگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او باشارت والد خویش
و ملاحظه علو استعداد طالب و فا کیش طریق رحمت و نهایت سیر و نظرات مرحمت
درباره آنجناب بکار برد چون از فرائد فوائد خویش بهره ور گردانید خرقه خلافه
پوشانید از قادریه و چشتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
بغایت عالی در بلاغت معانی و فصاحت الفاظ بنوشت و آن نامه گرامی که
نگارش نموده اینست که گذارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم ٥ بشرے
لقد انجز الاقبال ما وعدا + و کوکب المجد من الافق العلی صعد + ٥ بشری ترا
که دولت و اقبال رو نمود + انجاز وعده کرد نقاب از رخ کشود + در آسمان
رفعت شمسے بر آمده + نوری از آن بتافته اندر جهان نمود + الحمد لله الذی

اجازت نامه

خلق آدم على صورته وكرمه بخلافته واجرى تلك السنته بين انبيائه واوليائه وقدم احسانه على سنته واخر شكره على نعمه هو الاول وهو الآخر والظاهر والباطن لا موخر لما قدم ولا مقدم لما اخر ولا معلن لما ابطن ولا مخفي لما اظهر وسمت همم اوليائه عن الكون الى الاكوان عادا واعتلقت الجيان بارادته ادرت عليهم بكرته وعشية كاس المحبة من كل ثر محبوبهم وادا كلما جن عليهم الليل جعل قلوبهم من شوق لقاء الخليل نارا وتفيض اعينهم من الدمع مدادا ليلا ونهارا ويستغلبون بذكره سرا وجهارا ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلانا واسرارا ويطيعون حول سرادقات الوحدة افكار الا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والوله طيران غاية مطلق لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المنان فيظهر في اقطار الارض آثاره ويظهر فيها انوار لسانه ناطق بالحق ويدعو الى الرب المخلوق ليخرجهم من الظلمات الى النور ويقربهم ويحببهم الى الله الغفور والصلوة والسلام على من هو خير خلق واحبابه وخاتم انبيائه وخاتم اصفيائه وهو رسول الرحمة وصاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه الاربعة واصحابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلاء من اوثق دعائم الاسلام والايمان اكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده ان احب عباد الله الى الله الذين يحبون الله الى عوده ويحبون عباد الله الى الله ويمشون في الارض بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا ومن اتبعني واتباعه وانما يكون برعاية اقواله واحواله نوران الاخ الاعز المرضي والصاحب المرضي المتوجه الى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الاحد بن زين العابدين لما صحّ قصده و
لبس الخرقة منا وتفقه بالعلم واشتغل بالذكر والفكر شغلاً كاملاً اجزناله
اجازة بالباس الخرقة للطالبين كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخ الاسلام قطب
الاقطاب الشيخ عبد القدوس قدس الله سره العزيز وهو من شيخه شيخ
الاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيخه شيخ الاسلام الشيخ احمد عبد الحق
وهو من شيخه الشيخ جلال پانی پتی وهو من شيخه الشيخ الشمس الدين
ترك پانی پتی وهو من شيخه الشيخ علاء الدين علی احمد صابر وهو من شيخه
الشيخ فريد الحق والدين مسعود اجودهنی وهو من شيخه قطب الملة والدين
خواجه قطب الدين بختيار اوشی وهو من شيخه خواجه معين الدين سنجری
وهو من شيخه الشيخ عثمان الهرونی وهو من شيخه حاجی شريف زندنی
وهو من شيخه الشيخ مودود چشتی وهو من شيخه الشيخ ابی يوسف الچشتی و
وهو من شيخه الشيخ ابی محمد الچشتی وهو من شيخه الشيخ ابی اسحاق الشامی
وهو من شيخه الشيخ حذيفة المرعشی وهو من شيخه الشيخ سلطان البلخ
ابراهيم الادهم وهو من شيخه الشيخ فضيل بن عياض وهو من شيخه
الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من شيخه الشيخ حسن بصری وهو من شيخه
حضرت امير المومنين امام المسلمين علی المرتضی وهو من حضرة رسالة
الرفيعة القدسيه محمد رسول الله صلّی الله عليه وسلم وهو من الله تعالی
عزوجل وايضا اجزناله دامت بركاته وزيدت درجاته بالباس الخرقة
المباركة القادرية المحمدية لمن يطلبها ويراه اهلا ومستحقا لها كما اجازنا
بالباس الخرقة للطالبين استاذ علماء المشرق والمغرب علامة الوری علم
الهدی المحقق المدقق الكامل المكمل سيد السادات امير سيد ابراهيم مُعين

الحسنی الحسینی لا یرجی القادری وھو من السید السند الشیخ احمد الجیلی القادریؒ
وھو من شیخہ ووالدہ سید السادات سید موسی القادریؒ وھو من شیخہ
ووالدہ سیدہ عبد القادرؒ ھو من والدہ وشیخہ سید السادات سید حسن
وھو من شیخہ ووالدہ سید السادات محی الملة والدین ابی نصرؒ ھو من شیخہ
ووالدہ السید الحسیب النسیب ابی صالح وھو من والدہ السید الجید المستند
عبد الرزاق وھو من والدہ سید السادات قبلة ارباب الکرامات قطب
الکونین غوث الثقلین محی الحق والشریعة والطریقة والحقیقة ابی محمد عبد القادر
الحسنی والحسینی والجیلانی قدس اللہ روحہ وھو من شیخہ الشیخ ابی سعید
المخزومی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی الحسن علی القرشی الھنکاری وھو
من شیخہ شیخ الاسلام ابی الفرح یوسف الطرطوسی وھو من شیخہ شیخ
الاسلام عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمیؒ ھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی بکر
الشبلی وھو من شیخہ شیخ الاسلام سید الطائفة الصوفیة جنید البغدادی
وھو من شیخہ شیخ الاسلام سری المفلس السقطی وھو من شیخہ شیخ الاسلام
معروف الکرخی وھو من شیخہ شیخ الاسلام ابی سلیمان داؤد الطائی وھو من
الامام علی بن موسی رضی اللہ عنہ وھو من ابیہ الامام جعفر الصادق وھو
من ابیہ الامام علی محمد الباقر وھو من ابیہ الامام السعید الشھید حسین وھو
ھو من ابیہ امام المسلمین امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب
رضی اللہ عنہ وعن اولادہ واحفادہ وانصارہ وھو من سید المرسلین امام
المتقین وخاتم النبیین خاتم المرسلین المبعوث رحمة للعلمین محمد النبی العربی
محمد صلی اللہ علیہ وبارک علیہ والہ الطیبین الطاھرین ووصینا الدامت
برکاتہ ان یشتغل بالعلوم الصوفیة واوراد المشائخ واعمالھم مراعیا حقوق

الشرع من الاصل والفرع ممتثلا لاوامر الله ومجتنبا نواهيه ومودبًا باداب
الصوفيه خولادب وان لایتردد والی ارباب الدنیا واصحابها ویحضر فی مجلسهم
فی طلب الدنیا وان یجب ولاد الشیخ واقربائه ویراعی حقوق ادابهم کما قال
الله تعالی لحبیبه صلی الله علیه وسلم قل لا اسئلکم علیه اجرًا الا المودة فی
القربی وان یشتغل بالله اشتغاله باطنًا معرضًا عن غیرالله کما قال الله لحبیبه صلی
الله علیه وسلم واذکر اسم ربك وتبتل الیه تبتیلا زاهدا فی الدنیا راغبا الی
العقبی ثابتًا علی السعادة والسخاوة من غیرالتفات الی رسوم اهل البطالة وان
یجعل الوحدة والعزلة راس ماله فانهما متمسك ارباب الصدق والصفا فان
استطاع ان یستمر اوقاته علی الملازمة بالخلوة فهو اولی واحری وان لم
یتیسرله ذلك فلیجعل لنفسه نصیبًا منها وینبغی ان لایکون سنته خالیة عن
خلوة اوخلوتین فان کان هکذا فیده العزیزة نائبة عن یدنا وبین الناس
خلیفتنا فرحم الله من اکرمه وعظیم من اکرمناه وعظمناه واهان من اهانه
فاسال الله العظیم المنان ان یکون الاخ المشار الیه مرضینا عندالله ومحبوبا
عندالناس اللهم بلغه الی منتهی مطالب الصدیقین واوصله الی اعلی درجات
العارفین الکاملین المکملین بحرمة النبی واله وصلی الله علی خیر خلقه
محمد واله اجمعین من الفقیر الحقیر المخبر المرخص رکن الدین بن عبدالقدوس
اسمعیل الحنفی کتبه وحرره فی سنة تسع وسبعین وتسعمائة والسلام علی
من اتبع الهدی مخفی نماند که بسبب انتساب حضرت مخدوم به حضرت شیخ
عبدالقدوس و فرزندش مجمل احوال این دو عزیز درین کتاب ضروری ست
بمعرض بیان میرسد بتوفیق الله الصمد شیخ عبدالقدوس قدس سره از
شیوخ مشهوره هندوستان ست واز کبار ایشان از فرزندان شیخ صفی الدین ست

که در اصول و فروع علوم از فحول محققین بود و صاحب تصانیف مفیده
مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
و وفور غلبات در اتباع سنت سنیه بنهایت متقن بود و در التزام عزائم امور
دینیه سخت متمکن او در آکتاب ست مسمی بانوار العیون مرتب علی سبعه فنون که
در هر فن اسرار والا بر صحائف املا آورده در فن نخستین برنگاشته که اگرچه
ارادت من بجد وم شیخ محمد ست لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جد او
شیخ احمد ست قدس سرهما و ستایش او دران فن بسیار فرموده و نیز آنجناب
اندر دیش قاسم او دهی که از بزرگان سلسله سهروردیه و چشتیه ست اجازت
خلافت داشت و جز ان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست در غایت
زیبائی و دلربائی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ما سید محمود محمد گیسو دراز لوبان
دراز کرده و از حیرانی گفت او تعالی ورا را لوراست اگرچه این سخن نیز باشد اما
چون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از کلمه ورا را لورا باید شد
رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی هدایت است و چون هدایت را بدایت
نیست نهایت را نهایت نه بود که خدایرا سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت
بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای عزوجل را
در بهشت ببینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون ما فی الجنة سوی الله
روی نماید ورا را لورا و تحت الثری یکجا آید چه جائے ورا را لوراست انتهی
و بسا اسرار سکریه دران صحیفه علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان هوشیار
هویداست ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کو نوا مع الصادقین فرمانیست که
در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبت آشنایان بار دشوار است

اگرچہ کردار حسن صد ہزار ست بہ یکی حقیرست او را از خواطر فاسدہ رسیدہ
در جواب نوشتہ ہیہات پرسیدہ بودند از بلای سخت وابتلای عام کہ ہیچ
ولی ونبی نبودہ کہ مبتلا بدان نبودہ از انجا کہ بشر بودند وگذر بدین جسر مجازے
داشتند اما فرق آنست کہ یکے را گاہ گاہ بطریق ابتلا وامتحان باشد واو
بدان ماخوذ نگردد بلکہ سبب قرب وعلو ہمت او بود ویکی را از راہ خران غرق
آن گردانند واو بدان ماخوذ گردد بلکہ سبب ابعد وحرمان ابدی و باشد چنانکہ
حال ما بدان ست اینجا قیمت مردان ونامردان ظاہر گردد کہ خلق للحراب
رجال وللطعن والشہادۃ رجال وللقصعۃ رجال آنکہ تیغ زند وتیغ خورد دیگر
ست وآنکہ کاسہ لیسد وثرید خورد دیگر ور اکثر مکاتیبش از انکسار وافتقار و
خوف خاتمہ کار سخن کردہ خاتمہ مینویسید حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
از جناب اونقل کردند باوجود غلبات احوال در رعایت عزایم امور دینیہ
آن پایہ داشت کہ وقتی امام مسجد او پیدا نبود وبرادر زادہ او شیخ عبد النبی
فرا پیش آمد وامامت نمود میان الذین انعمت از وقفہ ظاہر گردید شیخ
نماز را باز گردانید وبخشم تمام گفت احداث راکہ امامت نکنند ونماز مردم
را فاسد نسازند ندانستہ اند کہ موصول با صلہ حکم یک کلمہ دارد کہ قطع آن
درست نیست ووقفہ میان آن روانہ بہ ہیہات تا عقبہ ابہام فریق فی
الجنۃ وفریق فی السعیر در پیش ست کجا خواب وخور وکرا قرار وآرام در کیش
ست ؎ کس می نہ دہد نشان آب وگل من + حل می نشود درین جہان
مشکل من + از ہیبت آن وو راہ چون شد دل من + تا خود بکدام رہ بود
منزل من + جای دیگرے نگارد ؎ در کوی بتان رفت ہمہ عمر دریغا +
چون برہمن پیر بہ بتخانہ بماندیم + عمر تا آخر رسید مرگ وسفر آخرت در پیش آمد

دراوان که علم و عمل بمتابعت سید الاولین والآخرین ست بدست نیامد
وخوف وحیرت آن فرو گرفت که امام مسلمانان ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه
میفرماید اکثر ما لسبب الایمان عند النزع ندانم دران وقت دشواری و زمان
بیقراری چه پیش آید و جای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
نوشته اند ای فرزند فرصت عزیز است روز و شب در تحصیل علوم بجد
و جهد کوشش بلیغ نمائی که وقت تحصیل علوم همین ست و دوام طهارت
و ادای فرایض و سنن رواتب با تعدیل ارکان و با حضور و خشوع بروجهی
که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادات
دوجهانی و دولت جاودانی و برکات و رحمت بیشمارست و بدانکه مقصود از
علم عمل ست که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم و مقصود از عمل
اخلاص و محبت حق تعالی ست لیسئل الصادقین عن صدقهم کمرسلین خاص
و عام ست و مقصود از اخلاص و محبت محبوب است که معبود برحق ست و موجود
مطلق ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین انتهی کلماته
الشریفه انتقال شیخ ازین دار پرملال بسالی ست که شیخ اجل مبیّن آنست و
تربت شریفش در قریه گنگوه است که بر ساحل دریای جمن [۹۴۴] قریب کرنال ست
رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از اواخر حال شیخ
حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت و بیخودی بر آنجناب مستولی میشد
و استغراق غلبه داشت یکی دران از دوستان پرسید فرمود دل ما ذکر بسیار
کوفتم اکنون سلطان ذکر زمان زمان بر من غلبه‌ئی می نماید و مرا از من میرباید
شیخ را هفت پسر بوده که هر یک در حال و قال بی‌مثل بوده از شیخ احمد که
فرزند ثالث شیخ بود می آرند که میگفته و برین نسبت خانواده ماست که نخست

فرزندان را بکمالات صوری آراسته سازند وانگاه بمجاهدات و ریاضات انداخته
بہ پایۂ قطبیت رسانند از زبان دُرفشان حضرت ایشان قدس سرّه شنودم که
دران ایام که فرزندان شیخ در دہلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
دیدار پدر بزرگوار غلبہ کردی بخدمتش نوشتندی که اگرام عالی ورود
یابد بتقبیل آستان مستسعد گردیم شیخ گفتی آمدن ایشان نزد ما موجب
تشویق و تعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد و با این ہمہ
کبر سن و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سرّه از
والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ما عبدالقدوس قدس سرّه
از وطن خود بدہلی آمدی خبر باکابر آنجا رسیدی پذیره راه شدندی
کذلک قوالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
و سماعش در غایت شورش و سکر در ضمن سماع سخنان مستانہ از وے
سر میزد وقتے در دہلی در محفل عظیم که عُلما حاضر بودند بتواجد برخاست
درمیان تواجد گفت منصور را نادانان کشتند چون این کلمہ را در رقص
بکرات بر زبان راند یکی از فحول علمای حاضر بے آرام شده نام یکے
از اعاظم علماے آن وقت را برده گفت چون آن جماعت را نادان
توان گفت که چون اوی درمیان ایشان بود شیخ ہمچنان بشورش گفت
من ہمان را میگویم یاران عالم گفت شیخا چون مثل اوی را نادان توان گفت
که چون بآن عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاہر
شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق ست این چیست
سیاہی که از دوات او ریخت نقش الله ظاہر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
بجوشید و گفت که زہی نادان که سر باین حق در جمادی ظاہر شود و در آن

نه وهم حضرت ایشان قدس سرّہ العزیز بدین تقریب فرمودند یک بار شیخ
بدہلی آمده بود شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری که از اولاد سید جلال الدین
بخاری بود صاحب علم وتفسیرے نوشته بود نزد شیخ فرستاد شیخ چون
بکشاد آیت تطهیر اہلبیت سرور کائنات علیه وآله وعلیهم الصلوٰة والتحیات
برآمد که شیخ عبدالوہاب درین مقام نوشته بود اولاد نبی همه مامون الخاتمه اند
وعاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت که
ہذا خلاف مذہب اہل السّنة والجماعة وکتاب را باز فرستاد برین سخن روزہا
میان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرران شد که شیخ
عبدالقدوس گنگهی قدس سرہٗ شیخ رکن الدّین فرزند دوم وخلیفه
اول شیخ عبدالقدوس است که بعد از وبر سجادۂ ارشاد او نشست واز
سید ابراہیم الایرجے القادرے که درنامه اجازت ذکر یافت واین
سید نیز طریقه قادریه را اخذ نموده خرقهٔ خلافت یافت واین سید
ابراہیم مردے بود از اعلام دانشمندان علوم عقلے ونقلے چنانکه در عهد
او به شهر دہلی کسے بدانش او نبود وبا اشتغال علوم التزام اذکار واوراد
وتربیت وارشاد را نیز جمع نموده وے مرید شیخ بہاؤ الدّین قادرے
شطاری ست وشیخ بہاؤالدّین رارساله الیست درطریقه شطاریه برای و
گویند درمعامله از شیخ نظام الدّین عالدی نیز خرقه یافته است ودرسنه
ثلث وخمسین وتسعمأته بعالم باقی شتافته ودرپایان روضه امیرخسرو
سر در نقاب تراب کشیده رحمه الله سبحانه شیخ رکن الدّین گوید روزی
که عرس خواجه قطب الدّین بود بروضهٔ شریفه او جمعے گرم رقص وسماع
بشنید معروض داشتم چه بود که خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما بزیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم در اثنای جوش و خروش قوالان
و رقاصان حضرت خواجه بر من ظاهر گشته فرمودند این بدبخت چند وقت را
بر ما مشوش گردانید من بخدمت سید آمده معروض داشتم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون ما را معذور دارید یا نه شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار
علیه بود و تصانیف شایسته دارد از انجمله است مراج البحرین محتوی بر اسرار
علم دینی و یقینی و نیز او را مکتوبات کثیر البرکات است در یکی از مکاتیب او
بخط شریف حضرت مخدوم علیه الرحمه دیدم که به یکی از محرمان راز نوشته
و اما بنعمة ربک فحدث لله الحمد و المنة که در دیده شهود نمانده بجز خدای مع هذا
جز افلاس و تجرد پیشه نه و جز حیرت و درماندگی کیش نه انتهی سے لب تشنه از دریا
جدائی میکنم * بر سر گنج گدائی میکنم * تتمه شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریه والسعود خوش تحقیقات ست از انجمله است آنکه والد ماجدش را روزی
در اثنای سماع بر زبان رفته بوده که خدای داند ما کجائیم و باز فرموده
اگر گوئی خدای نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم الهی
تعین علمی است اجمالی یا تفصیلی که بوحدت و واحدیت معبر ند سیر شیخ ما در آن
وقت فوق تعین علمی بوده عزیزی این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سره مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا که شیخ ابن عربی و تابعان او رحمهم الله به سیر فوق تعین
علمی قائل نیند و شیخ عبد القدوس رحمه الله از تابعان شیخ عربی بودند و
سیر شان سیر فوق این تعین ذاتست که سکر از حال و قال مے خیزد شیخ
رکن الدین در سنه ثلث و ثمانین و تسعمائة ازین جهان رخت بآن جهان

بستہ مضجع او وسائر اخوانش در جنب والد بزرگوار ست الا شیخ احمد پدر
شیخ عبد النبی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اثنی وسبعین وتسعمائۃ بودہ وسعادت
فرزند مذکورش در سنہ احدی وتسعین وتسعمائۃ وچون حضرت مخدوم
رابحضرت شیخ فانی فے اللہ شیخ جلال مانیسری رحمہ اللہ بجہت محبت
ہم پیری صحبتہاے شایستہ ومجالس شگرف روی دادہ مجملی از احوال
این بزرگ نیز لازم ست شیخ جلال مانیسری از اعاظم خلفاے
حضرت شیخ عبد القدوس بود رحمہما اللہ واز علم ظاہر نیز بہرہ تمام داشت
واستغراق واستہلاک تمام داگویند بسیار بودہ کہ براے افاقتش جہت
اداے نماز مریدان آمدہ بآواز بلند حق حق می گفتہ اند ما از سکر بصحو
مے آمدہ عمر دراز یافت بعد از نود وپنج سالگے در سنہ تسع وثمانین وتسعمائۃ
بآخرت شتافت ودر بلدہ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
خود نقل کردند کہ مے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروزہا کشید از ان
جہت اضطراب وشورش عظیم از خلائق برخاست گویند چون بعد از
شانزدہ روز اندکے بہوش آمد نظام کہ از اعاظم خلفائے وے بودہ
از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوما این چہ حال ست شیخ دران
حالت بجوش ودرد تمام این بیت برخواندے قومی زوجود خویش فانی
رفتہ ز حروف در معانی + حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
رسانیدند گریہ در گلوے مبارک گرہ شدہ وقطرات بر رخسار مبارک
روان گشت ومدتے بانکسار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال را
رسائل مفیدہ است تبرکاً بیک شمہ از رسالہ ارشاد الطالبین واکتفا میرود

نسبه مینویسند که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف ر وا ندارند و ازان مترقی شوند و مقید بچیزی نگردند بریده و دریده از همه جان باز و جهان تاز باشند و آن انیست که ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت احتراز کنند و اینها را ذمیمه دانند بلکه جان کنند و خون خورند و گم شوند و پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند این جا اکثر مدعیان اهل سلوک و جهال صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ بالله من ذلک وردی عن السلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرمان الوصول لتضییعهم الاصول والاصول رعایة الشریعة والطریقة وانچه گفته اند تلاوة القرآن والاشتغال بالعلوم الشرعیة امور حسنة لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض وسنن رواتب تخصیص بشغل باطن ست نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح انتهی بیان ملاقات حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمهم الله حضرت مخدوم را در خلال مجالس شیخ جلال بحضرت شاه کمال ملاقات روی داد و بسا الما کشید و فوائد ها بظهور رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل سپاه بآن خانقاه درآمد و حضرت شیخ معانقه نموده در حلقه انجمن بنشست شیخ اورا از عسکریان دانسته اخبار شاه و سپاه پرسیدن رفت وین ازین پرسش بشورش درآمده گفت شیخا اگر مسکینی از مساکین این راه جهت اقتباس انوار الله باین خانقاه آید شمارا لائق نیست ازو اخبار شاه و سپاه پرسیدن اگر خواهش این اخبار دارید برا هگذار بنشینید و از روندگان بجوئید شیخ از غایت حلم و بردباری راه خموشی و طریق معذرت پیش گرفت

حضرت مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبه و بی تعلقی از آن
مرد بدیدند بران آمدند که آن هنگام که او از محفل شیخ برون آید با و ملاقات
فرمایند و آشنای نام و شناسائی مقام او گردند چنان کردند آن عزیز را
نیز لمعهٔ تلاقی و معانقت ایشان بحکم خبر القلوب تتشاهد رگ موانست بجنبید و
جبههٔ الفت بکشاد نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام است و از مسکن
و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پایل اندر نشست و
مقام است اگر سر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا باهم آئین صحبت
برانگیزیم و پایل دیهه است از توابع بلده سرهند قریب چهار یا پنج
فرسخ دور از وی چون حضرت مخدوم بسرهند شد از آن جا به پایل رفتند و
خدمت شیخ کمال ذو الکمال و الاکمال را آن جا دریافتند صحبتها گرم گشت
و الفتها پدیدار آمد تا بجائی که شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بمنازل
جنت مماثل ایشان آمدے و روزها آن جا گذرانیدی و باز بمسکن رجعت
فرمودی بالجمله حضرت او را فوائد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
کمال نصیب روزگار آمد و غرائب معاملات و خوارق عادات از و معاینه
نمود این جا بان قدر که از لسان گوهر بار حضرت ایشان قدس الله سره
و مخدوم زادهای کبار عالی شان و است برکاتهم مسموع گردیده قلم را زبان
اظهار کشوده مے آید آن جناب اگرچه از مجذوبان و مرادان بود و ویسی
المشرب می نمود اما بظاهر انتساب و ارتباط به شیخ فضیل داشت که به
واسطه به شیخ الجن و الانس عبد القادر جیلی می پیوند و دیگر که شیخ فضیل
را ارادت بسید گدا رحمن ثانی بود و او را بسید شمس الدین عارف و را
بسید گدا رحمن اول و او را بسید شمس الدین صحرائی و او را بسید عقیل و را

بسید بہاء الدین اورا لسید عبد الوہاب اورالسید شرف الدین اورا
بسید عبد الرزاق اورا والد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالی
بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوریدہ بری وآشفتہ سری بیشتر بہ جزائر و
مفاوز بسر بردی ودران بوادی کہ مصداق بوادٍ غیر ذی ذرع بود چون
احتیاجش بشراب وطعام ومضجع ومقام افتادے بنا گاہ دران بیدا
شہرے پیدا شدے وساکنان شہراورا بہ تکریم وتعظیم ہرچہ تمامتر بمنازل
خویش بردندے وضیافتہا نمودندے وشیخ از طعام وشراب ایشان
تناول فرمودے وشب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربی بود بامنگہ
ایشان تناول فرمودے وشب ہنگام کہ مصدوقہ ابیت عند ربے بود
باسنگہ ایشان غنودے بامداد کہ بامداد الٰہی سراز جیب سحرگاہے چون
آفتاب برآوردے نہ ازان شہر نامی دیدی ونہ ازان مردم نشانی گویند
بنماز جماعت کم حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مریدان
اورا احتیاجی بخلاء افتاد چون بہ طہارت جای درآمد دید کہ از جلے
دری کشودہ گردید وبوستانی دران درنمودار گشت آن درویش
بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب برکنار آن جمعی بہ نماز صف
بستہ کانہم بنیان مرصوص وامام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
حیرتش برحیرت افزود دران تحیر بنا گاہ چون نظر بکشود خویش را بدان
مکان سابق دید کہ ازان جا قصد خلاء نمودہ بود ہم حضرت ایشان
قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
برگوری بول میکرد باآنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود ازان گوری آواز
اُح اُحی بیرون آمد کہ اشارت بود بکراہت آن امر ومنع ازان شیخ کمال

چون آن بشنود همچنان بشورش تمام مرصاحب اُح اُح بانگ برزد و گفت
ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان در گذشته و بخاک یکسان
گشته هنوز اح اح خود نمی گذاری و ازان جایگاه برخاست و برفت و هم
حضرت ایشان قدس الله سره الانوار فرمودند با این همه ظهور خوارق از شیخ
اگر نزد او کسے به نیت مشاهده خارق رفتی ازان سخت در بار شدی وقتے
مولانا فلان صابونی که از اعاظم علمای عصر بود مع تلامذه خویش غالباً
بدین نیت متوجه زیارت شیخ گردیده چون بحوالی منزل شیخ رسیده شیخ
از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هرچه تمامتر سنگها و خشتها برداشته
متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار بر قرار اختیار فرموده
و شیخ قدمے چند دنبال او حمله نموده می فرموده ای صابونی فلان و فلان
آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ
و این و آن میگویند و از فلان و بهمان ما بیخبر اند که مرتبه اینان از آنها کم است
و مرادش از فلان و بهمان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
ایشان اسکنه الله بحبوحه الجنان از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند
که شیخ چون در بیان معارف و تعیین اسرارے در آمدند بعضے اوقات
دقائق آن اسرار آنکه مهارت علمی مستمعان را کامل بود بعد از تفکر و
تامل بسیار بمرور ایام حل می شد و بفهمے در آمد ف ارباب بقا
زنده بجان دگر اند + بیرون ز دو کون در جهانی دگر اند + کس پی بزبان حال
ایشان نبرد + این طائفه گویا بزبان دگر اند + روزی بتقریب احوال
شگرف خواجه محمد معشوق طوسی قدس سرهما فرمودند که توان گفت که حضرت

شیخ کمال نیز از ان عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافته حضرت ایشان از
زبان مبارک نقل کرد که روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفے سر داده میشود
بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسله علیه قادریه چون شیخ کمال
اقل قلیل بنظرمے درآمده اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود در
تاسع عشر از جمادی الآخر سنه احدی وثمانین وتسعمائة راه وصال رفیق
اعلے گرفت و در قریه کیتهل که از قرائے تابعه سرهند است خوابگاه یافت
رحمه الله سبحانه رحمةً واسعةً بعد از و نبیسه او شاه سکندر رست وارث مواریث
احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتها به جذبات و حالات عظیمه
فیض رسان سلسله آبائے خودمے بود حضرت ایشان مے فرموده اند که
جانب آفتاب می توان به فراغت نظر کرد اما بر دل شاه اسکندر از غایبه
نور نظر را راه نیست شاه مذکور در حدود سنه ثلث وعشرین بعد از الف
از جهان رفت رحمه الله سبحانه ۵ چمن را تر و تازه آراستند + چو شبنم
نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیر الجذبه حضرت ایشان
حرف مجاذیب در میان آورند درین ضمن نقل کردند که وقتے حضرت
والد ما علیه الرحمه بلاهور تشریف برده بودند ومن دران سفر از حاضران
خدمت بودم روزی یکے از صلحی نزد ایشان آمده از شاه رزق الله که در آن
دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد که امروز شاه را در فلان
شاه راه بغایت خندان و قهقهه زنان یافتم طلب کشف سر آن نمودم فرمود
در فلان موضع نشسته بودم ناگاه یکے از اهل روستا پشتواره کاه بر سر
داشت در کمر بیامد آن پشته کاه را بجائے واگذاشته بحاجت انسانی شد
از حاجت خویش فارغ گردیده بود که برخی از فرشتگان از آسمان برو فرود آمدند

واو را همچنان بر داشته در جرگه رجال الغیب ملحق ساختند من دران اثنا
باوے و بدان داسے که در کمر داشت میدیدم و کرباس ستر عورت او را که
اندر وا بود می نگریستم این شد و من ازان ست نگرکاه فرو ش آنجا در کارست
و بداس محتاج اند مخفی نماند سابقا عهده بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم
بعضے بلاد را رفته بود اکنون انجاز عهده نموده می آید جناب چون از اکتساب
علوم فارغ شد بشوق دریافت اهل الله و استفاده و استفاضه لازم
سیر الی الله و بسیر بعضے بلدان ممالک هندوستان قدم نهاده و درین سفر
باخود عهد کرد که جاے بجرنے که شعر بابش تفصیلش لب نکشاید و از هر که
آثار بدعت بیند بارادت بل بصحبت او نپردازد و دران سفر بسیا علمای
عامل و عرفاے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس الله سره العالی
بتقریبی فرمودند دران ایام که حضرت والد ما را بر هتاس گذار افتاده بود
شیخ الهداد را که مردے بود بغایت معمر و عزیز عزیزان دیده آنجا دریافته بودند
از و حکایت کردند که می گفت هر راه را نهایت نیست الا راه حق عز و جل
که آنرا نهایتی ست والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر
چه آن خلاف صریحست بقول جمهور محققین که منازل الوصول لا تنقطع ابد الابدین
پس حضرت ایشان قدس سره فرمودند که آنچه درین ایام در حل معنی آن
کلام افاضه نموده اند آنست که هیچ چیز را ذات نیست چه حقائق همه اشیا
جز وجوه و اعتبارات نیند و وجوه و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راه
وصول باو سبحانه که منتهی بذات اقدس او گردد زیرا که عارف را چون بسر
محبوبے وسطے اجماله بمحض عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا
همه وجوه و اعتبارات مفقود گردند و سیر او بذات بحت منتهی گردد و بعد ازان

سیر در راه ماند و دست ادراک ز دامان آن کوتاه پس آن سیر که ما ینقطع ابد الآبدین گفته اند سیر اسما و صفات ست که سیر تفصیلی ست و غایت ندارد و هم حضرت ایشان مدظله از والد شریف خود نقل کردند که می فرمودند شیخ الهداد مذکور روزی در مجلس که جمعی ذکر اره می کشیدند حاضر بود و بعد از فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برای تصفیه دل و انجلای آنست و دل نیست مگر آئینه که زنگی بر و نشسته او را صیقلی باید کرد تا روشنی پذیرد و آن خود بذکر خفیه سرّ است نه آنست که دل آهنی باشد که ما را ئیک برد باید زد یعنی بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت راقم حروف نصر الله بذکره می گوید جمع از مشائخ که ذکر جهر اختیار نموده اند بطریق اره یا بغیر آن ایشان بحکم کریمه او اشد قسوه دل را از سنگ و آهن سخت تر دانسته اند و نیز خواسته اند که از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفه متاثر گردد و ایضاً با جهر ذکر خفیه اختیار نموده اند نیز وجوه معتبره مشهوره دارند که وجه شیخ مذکور یکی از آن وجوه است بر اثبات ذکر خفیه و جهر حدیثی که مبین حال صدیق و فاروق است رضی الله عنهما بسنده است بالجملہ لکل وجهة هو مولیها بیان طریق اکابر می نماید و هم در بلده رهتاس حضرت مخدوم بجوزه درس مولانا الکبیر النحریر محمد بن فخر که صاحب توضیح الحواشی وغیر آنست و از دانشمندان معروف و بتقوی و زهد موصوف رسیده اند روزیکه آنجناب درین حاشیه فاضل هندی علامه فهامه قاضی شهاب الدین دولت آبادی علیه الرحمه که بر مصباح واقع ست می فرمود دران ضمن از زوائد فوائد طبع خویش مذکور می ساخت حاشیه طویل الذیل که در یکی از مواضع آن املا نموده بود و بحثی مرجع کلام قاضی لبرد تلمیذ او قرات

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبر فرمود دریافت که آن اعتراض
مولانا بهیچ وجه ورود نمی یابد اما بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کما مرجز
خاموشی چاره نیافت چون قرآت آن حاشیه و افاده مولانا به آخر
رسید ناگاه از برکات حفظ پیمان حضرت مخدوم مولانا مصنف
بر خطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بزنگ دیگر فرا
گرفته بودیم و این همه بر پیچیده نه چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است
و چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بران حاشیه مرقومه خود کشیده حضرت
مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده از آن
مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور
رحل بوامع جم غفیر من العلماء فی حدیقة کانت واقعة فی ظاهر بلده فاذا
غاب عن بین اعلیهم فتجسوه ایاما و ما وجدوه والله اعلم بحقیقة حاله و هم
حضرت ایشان علیه الرحمة والرضوان بتقریب آن معرفت عظیمه خاصه که
ذات اقدس او سبحانه هر چند بسیط ست اما او را یک وسعتی ست بیچون که تمیز
چون را آنجا بار نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که می فرمودند
در سیاحت بلاد بنگاله بشهری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
که در یکی از مساجد آن شهر ماجیای لیالی بسر می برد و شبها از فرط بیقراری
بگریه و زاری می بود و داد و مهربانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیا تا چند گاه
باهم بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم بذیرای
صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی می خواندی
و اشک احزان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعر این بود که
حیرتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزاکتش موی را آنجا

گنجایی نیست شاید واگر از بس انبساط واتساع آن گوی عالم مهاد و رو کم است
نیز درست آید سے تمکدانی به تنگی چون دل مور + تمک چندان که در عالم فتد
شور + و هم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جونپور افتاد و آنجا فوائد
صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب
السکر والوجد والسماع ذو والتوکل والتبتل والانقطاع در سلسله خواجه
معین الدین سنجری و مرید شیخ بهار الدین جونپوری که بسه واسطه بشیخ
نصیر الدین محمود می پیوند در حمهم الله سبحانه از و آرند که سید الانام را علیه الصلوة
والسلام در منام دید که فرمود علی دهلی برو در خود میزبانی واز خلق الله چیزے
نمے گیرے گفت یا رسول الله اگر دهلی ست ازان تست و اگر در است هم ازان
تو فقیر بیچاره درمیانه کیست فرمود براے خلق دعا کن که دعای تو در باره
ایشان مقبول ست توفی رحمه الله سنه خمسین وثمانمائة بالجمله حضرت مخدوم
چون صحبت بسیار از ارباب معرفت وعلوم را دران سفر دریافت عنان
مراجعت بوطن مالوف برتافت تا زمان انتقال ازین دار پر ملال در بلده
سرهند بوده همواره کتب متداوله را از معقول ومنقول بی تعطیل وفتور بر سبیل
تحقیق وتدقیق وافهام حقیق بیان مے فرمود که در جمیع علوم تبحر بود ولاسیما
در فقه واصول آن که بے نظیر بود مے فرمود که دران ایام که در دقایق
بزدوی غور نموده مے آمد محسوس می گشت که در جنب علو اجتهاد و دقت
استنباط سراج الملة امام ابوحنیفه رضی الله عنه سائر مجتهدین کالتلامیذ اند
و نیز حضرتش ازان جا که با علوم رسمی وصوری معنوی وحضوری را جمع
فرموده بودند مدام بر سجاده افاضت بمصداق خبر لان یهدی الله بک
رجلا واحدا خیر لک من الدنیا وما فیها سایلان برکات یقینی را از سحاب

رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شادروان درس بیان کتب
صوفیه علیه را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیرہا در
غایت بلندی ہی افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرأت
و استماع این کتب را تزداد از دور و نزدیک طرف بستندی از یمنیت
افادہ او بمقاصد خویش پیوستندی قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدہ لاہورست و در حالت و غزلت مشہور از تلامذہ فصوص
اوست بالجملہ حضرت او در آگہی از اسرار ارباب توحید وجود مرتبہ
علیا داشت و در حل دقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس اللہ سرہ
الانوار از فرط علم و غلبہ حال ید طولی و بہ مشرب او بود و با آنکہ مقتضات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر سکریات و شطحیات ست اما از علو فطرت
و فرط تمکین و بلندی ہمت بل بمحض صیانت حضرت عزت عز اسمہ
و جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابو سلیمان دارانی
کہ ربما یقع فی قلبی النکتۃ من نکت القوم ایاما فلا اقبل منہ الا بشاہدین
عدلین الکتاب و السنۃ حالی کہ مخالف کتاب و سنت بودی خواہ از
خویشتن دیدی خواہ از غیر شنیدی اعتبار ننہادی و اعتداد
نہ فرمودی انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہم اللہ سبحانہ ارباہا رحمۃ واسعۃ و رحم عبدا قال آمینا و نیز ان
کلام حضرت مخدوم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد الغنی و استماع راز سر مہر
او فرمودہ دو شاہد عدل اند بران مدعا قصہ راز شیخ عبد الغنی آنست
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلہ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند کہ مدتی جویان بودند

ملاقات شیخ عبد الغنی را که درویشی بود از شهر سون پته بس معمر و بزرگ
بجهت استماع رازی که ازو بایشان رسیده بود و آن راز این بود
که گفتی پیر من که جد مادری من بود قریب هنگام احتضار مرا با یکی
از درویشان شوریده کار به نزد خویش خواند تا القای نسبتی نماید و اعطای
نعمتی فرماید چون به خدمتش حاضر گشتیم سری از حقیقت این معامله بر
زبان راند که به مجرد استماع آن درویش دم دست از جان برافشاند و
من همچنان حیران و آسیمه جان بر جای بماندم لمؤلفه چه راز بود که شب
از تو بزبان بگذشت + که روز عمر بسامان ترجمان بگذشت + بگوشش صیحه
ندانم زبان تیغ چه گفت + که در سماع در افتاد و همدران بگذشت +
پس حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند حضرت والد ما بشوق
استماع این سخن از وی خواستندی که بدیار او شوند بناگاه
شیخ مذکور را بجهت مهمی از سرهند عبور فرا پیش آمد چون سرهند رسید
بکاروان سرای نزول نمود و والد ما نیز وارد آن جا شدند بعد از
معانقت و مجالست خلوتی در خواستند و التماس اظهار و ابراز آن
سر بسته راز نمودند شیخ آن را بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ
بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضلی صاحب وجدی بود که از خلفای
والد ما از ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند بلی مسالت
نمودیم آن چه بود فرمودند همین مسئله که ما برانیم و حال و مشرب
ماست یعنی این همه که می نماید واحد حقیقی است که بعنوان کثرت نمودار
گشته لیکن چون آن درویش را لوحی بود ساده و این راز صفا جایگه
بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آن را بر نتافته و براه هلاکت شتافته

وشیخ عبد الغنی چون عالم بوده وصاحب تمکین وآشنای این راز خانه
براندازبرجاے بماندپس حضرت ایشان قدس سرہ تقریب نسبت
توحید معارف علیه برزبان راندند درین اثنا فرمودند گاه باشد که پیش
ازظهور حقیقت توحید کما هو بعض مبتدیان ومتوسطان را ازاستیلای
محبت که از اقتضاے آن استیلا آنست که غیر محبوب نیز در نظر محب
محبوب مے درآید کثرت موهومه منفیه بکسوت وحدت هویدا گردد
مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت والد ماقدس سره
از درویشے حکایت کردندے که مے گفت وقتے در شهری براهی میرفتم
نظرم بناگاه بریکے از نساے جمیله افتاد که بطرف بام خویش خرامش
مے نمود بمجرد دیدن او ازخود رفتم او خود مخفی و مستور گشت من در آن
حالت چون برخود نگریستم لباس او را بهمان رنگ وصورت وکمیت
وکیفیت در بر خویش یافتم بلے چنانکه از نظارگیان شرمگین گشتم و
خویش را کناره جستم بلے ع در عشق چنین بوالعجب باشد . پس حضرت
ایشان قدس الله سره العالی فرمودند چگونه اشیای متکثره عین
واحد حقیقی بود که کثرت موهوم است یعنے حضرت حق سبحانه ظلال اسما
وصفات خود را از مرتبه حس و وهم بقدرت کامله نمودی واتقانی بخشیده
وعالم نامیده ذاما در خارج بحقیقت موجودے نیست جز ذات وصفات
حقیه او سبحانه وموهوم چگونه عین موجود حقیقی بود وتحقیق این مبحث در
مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعدده بتدقیقات عالیه وتمثیلات
واضحه نگارش فرموده من اراد الاطلاع بها تفصیلاً واجمالاً فلیرجع
الیها علماً وحالاً بالجمله حضرت مخدوم گرامی حیات را به افاوت وافاضات

بانجام رسانیدند و از کمال بے نفسی و تفرید باوجود کثرت تلامذہ ہیچ یکے
را بخادمے خود قبول نمی کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدیگری
تجویز نمے فرمودند و مرحلہ زندگانی را چنان باتباع رسول سبحانی علیہ افضل
الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سنتی از شان را نیز متروک
نگذاشتند تا بجائے کہ گویند مہما امکن ازار پوشیدندے نہ سراویل و
نعلین فرو قبالین بر پائے کردندے نہ پائے افزار باوجود اتیان طاعات
مسنونہ و دعوات ماثورہ بعضے وظائف اوراد مشائخ طریقت کہ منافی
عزیمت نبودے از بس شوق عمل از دست ندادندے حضرت ایشان را
قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنان کہ
بعد ازین در منصہ گذارش آید از بس کہ ہمت ایشان ہمگی بر التزام عزیمت
واجتناب رخصت بودہ باآنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
وبرکات آن طرق بنسبتہای علیہ رسیدہ کما ہی لیکن غایت اخلاص
ونہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ اسرار اہالیہا
ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
سرہما نقل میکردند وے فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
وشاہراہ این بادیہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہرے کرد و نیز مے فرمودند باوجودکہ از سائل
اکابران طرق سینہ بر اوضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
از خواہان آنیم کہ یکے از کار شناسان و راہ نمایان این سلسلہ را حق سبحانہ
بدیار ما رساند یا ما را بدیار او برد تا از برکات صحبت او و اقتباس انوار
ایشان نمائیم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

گواہ اول

فرط آرزومندی ایشان را به حضرت خواجه خود رضی الملة والدین محمد الباقی
قدس الله سره الاقدس معروض داشتم فرمودند مارا نیز شوق دیدن
ایشان بود چون بسرهند رسیدیم چیزی از ایشان گرفتیم تا که بیکی
از فقرای آن حدود تشریف برده بودند راقم حروف گوید چون
این حکایت مذکوره را از حضرت ایشان قدس سره شنفتیم با خود گفتیم
اما بید دیگری از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
نقشبندیه جلوه گر شده باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
از عتبه علیه حضرت ایشان قدس الله سره بشهر برهان پور آمدیم
حضرت شیخ عیسی سندی که از اعاظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم سندهی
حال وقال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفه شیخ لشکر محمد که وی خلیفه
شیخ محمد غوث بود که مجمل احوال این عزیز در مقاله رابعه انشاء الله تحریر
خواهد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالی در سنه احدی وثلثین بعد ۱۰۳۱
الالف از جهان رفته بود بتقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ
او شیخ عبد الستار که صاحب سجاده اوست و جوان قابل و فاضل
و صاحبدل گفت والد و شیخ ما در اواخر عمر می گفت چنان معلوم باشد
که خلاصه نسبتهای مشائخ طرق نسبت نقشبندیه است و الحال
خود را بران نسبت می داریم گفتم اینک گواه عدل دیگر پدیدار آمد نور ثانی
درین مدعا شاهدین عدلین بروی کار آمد الحمد لله والمنة حضرت
مخدوم را در علوم دینی کتب شایسته است و در اسرار یقینی رسائل خجسته
ازان جمله است کتاب کنوز الحقائق و رساله اسرار التشهد که بسا نکات
عالیه دران بقلم بیان آمده نفع الله سبحانه الطالبین بها و بشناسندگان

بر همه سخن هویداست که آنهمه مفاض از حضرت واهب العطایاست وجناب
با هوش بدان نگارش واملاست چنانکه خود در عنوان آن رساله شریفه این
معنی را اظهار می نماید آنجا که میفرماید هذا اسرار التشهد فی معراج النبی
صلی الله علیه وسلم افاضه الله سبحانه علی یفیضه القدیر وفضله العمیم
فابرزتها امتثالا بامر المفیض الحکیم این حقیر نکته های چند ازان ایراد مینماید
واگرچه آن رساله بتازی زبان ست اما این جا برخے ازان ترجمه فارسی نیز
بنحو تحریر می آید ب طلب معراج که متضمن رویة است بلسان استعداد
آن حضرت است علیه الصلوة والسلام از غیر سوال لفظی زیرا که دعا بلسان
استعداد الزم واتم است مر استجابت را ولهذا موسی علیه السلام ممنوع
گشت از رویت با سوال لفظی زیرا که پیش از استعداد ان طلب نمود ب
فی معنی التحیات لله والصلوات والطیبات هی اظهار الکمال بصفات
الجمال ونعوت الجلال بجمیع الانواع وبجمیع الاعتبارات للذات المستجمع
لجمیع الکمال المنزه عن النقص والزوال فانه باعتبار قولی وفعلی وحالی
اما القولی فکاظهار الانسان عظمة الحق سبحانه وکماله باللسان واما
الفعلی فکامتثال الامر واجتناب النواهی باتیان الاعمال البدنیة والافعال
الجسمیة من العبادات وانواع الخیرات واستعمال کل عضو فیما خلق له
ابتغاء لوجه الله سبحانه وتعالی واما الحالی فکاشتغال القلب والروح
بکسب الکمالات العلمیه والعملیة والتخلق باخلاق الالهیه فان الانسان
[illegible] لیصیر الکمالات ملکة نفسه کما ورد فی الحدیث تخلقوا
باخلاق الله هذا بالنسبة الی مقام الفرق اما بالنسبة مقام الجمع
فالقول المذکور سبحانه تعریفات ذاته بکمالات صفاته فی ضمن

الحروف والکمالات فی الکتب المنزلة والفعلی کاظهار جماله وجلاله من
الغیب الی الشهادة ومن الباطن الی الظاهرة من العلم الی العین والحالی
کتجلیه سبحانه وظهوره علی نفسه بالفیض الاقدس وباعتبار ذاتی
وصفاتی وافعالی فالذاتی کذکر الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه
منزه عن الکل وسار فی الکل بالکل ای ماجدیة جمیع کمالاته واسمائه
وصفاته بحیث لا مفاصلة فی الاشیاء کلها اعلاها واسفلها من هذه
الحیثیة اصلا والصفاتی کذکره سبحانه بصفة العلم والصفة القدرة
والافعالی کتعظیمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالقیة والرزاقیة
او غیر ذلک من الاسماء والصفات الفعلیة والمعتبر عند العرفاء المحققین
والثناء الذاتی فانه شامل لجمیع وجوه التعظیم واوصاف الکمال بخلاف
الثناء الاسمائیة الوصفیة والفعلیة فانه یوجب التحدید والتقیید
ب ونیز در موضعی از مواضع این کتاب قلمی مینماید که سزاوار آنست که این
ثنا که التحیات لله الخ بود از آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر قرب فرائض
محمول داریم که حق سبحانه فاعل بود و بنده آلت نه بر قرب نوافل که بنده فاعل
بود و حق سبحانه آلت لانه لما اتم فقره علیه الصلوة والسلام وارتفع من
البین استحال ان یستند الیه شیء فیما یظهر منه فانما هو من الله
سبحانه وتعالی لا الآلة کقوله علیه الصلوة والسلام لا احصی ثناء علیک
الخ وان الحق ینطق بلسان عمر یمکن ان یجعله من قرب النوافل بنزوله
الیه وانخلاعه نفسه فی البین انکساراله واظهار العجز ع تمام نیاید کسی
دان کز تمامی + کند با خواجگی کار غلامی + او یجعل الوجود الموهوب له من
الحق سبحانه بل وجوده مضافا الیه وان کان من الحق سبحانه مبالغة

فی التنزیہ او باعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلث من قرب النوافل و
والفرائض والجمیع منهما من غیر تقیید بواحد منهما وهذا هو مقام وادی
المختص بنبینا محمد صلی الله علیه وسلم و در خاتمه این رساله شریفه بر قلم
محترم آورده که مرا بر دل بعون الله سبحانه چنان می آید که امر بقرأة تشهد در
آخر نماز تذکیر و ایذان است بر آنکه نماز معراج است مر مومنین را پس سِرّ او
آنست که معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را که در معراج او صلی الله
علیه وآله وسلم بظهور پیوسته از احوالات عظیمه و تشریفا علیه زرقنا الله
سبحانه تعالی جرعة من کاسه صلی الله علیه وآله وسلم بلطفه و امر بصلوة بعد از
تشهد بر آن سرور سید البشر اعلام ست بر آنکه معراج مومنین بمتابعت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم و ادای حق نعماست که رسید و مسلمین را به بین
هدایت و متابعت او صلی الله علیه وآله وسلم و تنبیه ست بر آنکه چون آنحضرت
شرکت بخشید امت را به تشریفات معراج فینبغی لهم ان یصلوا علیه فی معراجهم
و نیز ایماست بر آنکه اگر چند کمل امت بنهایت مرتبه کمال عروج نمایند بیرون
نمیروند از ربقه متابعت او علیه الصلوة والسلام و نمیرسد نهایت الشان مبتدای
مقام او و سر الشان تحت اقدام او و ایضا اشارة الی ان منتهی معراجهم الی النبی
علیه الصلوة والسلام ومنتهی معراجه صلی الله علیه وآله وسلم الی الله
سبحانه وتعالی وتعظیم الا تری انه علیه الصلوة والسلام اثنی علی الله سبحانه
فی الابتداء بقوله التحیات لله الخ والمومنون امروا بالصلوة علیه علیه
التحیات والتسلیمات فی منتهاها هو بعض فوائد که حضرت ایشان از
والد شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدس الله سره العالی حکایت
کردند از حضرت والد که فرمودند یکبار شیخ جلال هدیه بن شیخ رکن الدین رفته بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعرف را که عارف از رویت و مشاهده
او سبحانه تعالی و درین نشاء چه بچشم سر و چه بچشم سر خبر القای سره ندارد و در میان
نهاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر سر اسرار است این توجیه شیخ
رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که
من از حضرت والد بزرگوار پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما
آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین است و بس حیا
هر کس را بخود می باشد چه شهود اثنینیت می طلبد و مشاهده مغایرت میخواهد
منها حضرت ایشان قدسنا الله بسره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از پدر
بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند اکثر از گروه های هفتاد و دو ملت
که به ضلالت رفته اند و راه راست گم کرده منشای آن دخول در طریق
صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته
در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاه داشتن در وصول
بمطلوب کافیست با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خواهم
از زبان صداقت نشان مخدوم زاده های عالیشان و عم بزرگوار ایشان
شنوده ام که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم در حجره خمول
و زاویه خمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب مقتول و مقطوع الاجزا افتاده
چنانکه هر عضوی از اعضای شریفه جای سر نهاده آن درویش بعقیده آنکه
از دزدی یا دشمنی این معامله بایشان ظهور یافته هراسان و نوحه کنان و

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار
بآن حجره در آمده اند حضرت مخدوم راحیّ و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
و گریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت رو بآنها فرموده تا ما بحیات
عاریت درین جهان باشیم افشای این راز می نمایید چون ازان پرسیده اند فرموده
امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم متبرکم
بوده باین ابیات عارف روم ؎ دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + غرق
دریا یم ما را موج دریا می کشد + نیست عزرائیل را بر عاشقان او رهی + عاشقان
دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان یا لیت قومی یعلمون + خفیه
صد جان میدهد دلدار پیدا می کشد + پس کنم من چون بگویم سر قتل عاشقان +
زانکه منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بحرف شهادت کبری رسید
اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذکر موت
صغری آریم چون حضرت مخدوم جنازه حیات را بدروازه حدود و ثمانین رسانید
که ابنای آن بلسان نبوی معترک الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت
فرموده کان ذلک فی السابع عشر سنه سبع بعد الالف بیرون شهر سرهند
جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر درکشید رحمه الله علیه رحمة واسعة
فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ که بود
اعلم اندر هر فن + جانش گهر سر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود در علم و عمل +
تاریخ وصال او بگو شیخ زمن + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار والد
بزرگوار حاضر بودم دران سکرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک راندند که
سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
ابن العربی دانسته باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرمودند شیخ ما

شیخ عبد القدوس گفتم آن کلام کدام ست بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
اینست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق ست اما کسوت کونیه خاک در چشم
محجوبان می اندازد و دو رو مهجور میسازد و بعد ازان معروض داشتم که مرا بامرے
دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشم فرمودند ترا برهمین سخن وصیت
میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد مارا بر زبان
شریفه میگذشت که محبت اهلبیت حضرت خاتمیت علیه و علیهم الصلوة و التحیة
را در حرز ایمان و حسن خاتمه مدخلی عظیم است هنگام نزع ایشان سخن را فرایاد
ایشان دادم فرمودند الحمد لله والمنة که سرشاران محبتم و غرق آن دریای نعمت
ے الٰهی بحق بنی فاطمه + که برقول ایمان کنی خاتمه + حضرت حق سبحانه جناب
مخدوم را مطابقاً بشیخ عبد القدوس رحمهما الله هفت پسر عطا فرموده بود و حضرت
ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دائره اینجا رمزی توان گفت که ازان آن
حضرت رابع آمده که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه الف است و آن حضرت
مجدد الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که انوار و اعظم نجوم است
مقام او فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستعد از فضیلت
بهره ور بوده اند چنانکه آن فقره شریفه حضرت خواجه که در ذکر احوال حضرت ایشان
قدس سره بیاید بر حسن استعداد برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن بهره بزرگوار حظ فراگرفته از
زبان درفشان حضرت ایشان قدس سره شنوده ام که فرمودند والد ما بارها
فرمودندی شاه محمد در قال و حال تلمیذ رشید ماست هم حضرت ایشان روح الله
روحه العزیز فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه نسبتی

کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام بر من منکشف کردند و مشاهد
آنم الحمد لله علی الاحسان دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود که تلقین ذکر از
حضرت خواجه باقی بالله طاب ثراه گرفته بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
بحالات و مکاشفات رسید چنانکه از آن فقره که حضرت خواجه قدس سره در
عنایت نامه که بجناب مخدوم زاده بزرگ خواجه محمد صادق علیه الرحمة ارسال
فرموده اند و نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند هویداست و آن فقره اینست
مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیرد کشف صوریه محل خطا و لغزش ست
سعی کند که حضور مع الله ظهور یابد و دوام پذیرد هر چند که عالم صاف شده باشد و
معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافته در کار و سعی باشد که جذبه و حضور
ایشان دیگر است دران مواطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاهی بالکلیة و
والاکثر بالاصالة بوجهی ست از شش جهت معرا گاهی فوق بجهت خصوصیتی که
عرش مجید راست در وهم می آید و گاهی همه جهات را فرو میگیرد و معنی والله من
ورائهم محیط بظهور میرسد و اگر صور معنویه و اشکال صوریه محو نشده اند و همچو سراب
و خیال بی اعتبار افتاده و در همین وقت نزد دریافت صور خیالیه هو الاول
والآخر درمیان می آید و اگر در وقت فروگرفتن آن توجه همه جهات را یا اکثر را
صور و اشکال بالکلیه محو شود و صفای اتم بظهور رسد و معنی لیس فی الدار غیره
دیار در جلوه آید بهوش باید بود که کسوت معنویه درمیان ست لا اقل صبغه حیوة
و هستی الکنون یک دقیقه دیگر بشناسند که در وقت ظهور والله من ورائهم محیط
می تواند بود که همچنین کسوتی درمیان و می تواند بود که بالکلیه نظر محتبش مجرد
شده باشد باری حقیقه مقصود دریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
و تصفیه نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت کهتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
و از فضائل صوری نیز با نصیب اند یکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ مودود است و دو
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بنام مشار الیهما مکاتیب متعدده اند از انجمله است این
مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آنکه بجهت حصول اسباب دنیویه
بارباب غنا محشور بوده هوای برادر وفقنا الله سبحانه و ایاک فرصت حیوة بسیار
قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در
تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلده گردد ای برادر مردم از اطراف
و جوانب در رنگ مور و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته در طلب
دنیای دنیه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آنید الحیاء شعبة من الایمان
حدیث نبوی است علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر
این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت الله لله که امروز در سرهند میسر
است اگر گرد عالم گردید معلوم است که عشر عشیر این دولت پیدا آید شما از ان
ما جرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست داده اید و از بهر آن
نفیس بجوز و مویز در رنگ اطفال التفات مینمائید شرمت باد و ای اهل شرمت باد
ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را نگذارند
آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی بچه چیز حاصل آید غلط کرده اید
خطا فهمیده اید به لقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و
فریب نخورید که نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن
و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش دور است حق سبحانه و
تعالی عقل داده و متنبه کناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل است اهل دنیا

که در زیارت رخصت مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از بی بیوفای خسیس
صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ **فصل دوم** در بیان ولادت صوری
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
علوم دینی و استفادات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله وغیره تا ذکر وصول
ایشان بشرف صحبت خواجه عالیشان طاب ثراه منقول ست که حضرت مخدوم
چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر در
بلاد و بقاع بسر می بردند چنانکه چندگاه در سکندره که قریب اتاوه است که از
قصبات مشهوره هندوستان ست بطریق نشر علوم شرعیه و ادای عبادات
سنیه اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
لائح و لامع بود روزی عورتی صالحه که از قبائل اشراف آن دیار بود و بصفات
صادقه اتصاف داشت مشاهده جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و درج عصمت است
میخواهم که در حباله عقد شما منتظم گردد امید دارم که این التماس پذیرای قبول شود
چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
بقبول لب نگشادند و عذر خواستند التماس باهتمام پیوست و چون موافق تقدیر
و رضای خداوندی بود به منصه قبول رسید او را در عقد خود منتظم ساختند
و چندگاهی آنجا بسر بردند فلاجرم حق سبحانه و تعالی از برکت نیکو گمانی و خجسته
نیتی آن مخدره صبیه مخدره او را مطلع بیضا و صدف دُر یکتا گردانید
لیکن چون حضرت ایشان بزرگی را از آن صالحه بظهور آورده این قصه
مشابهت تمام دارد بقصه ثابت والد امام انام ابو حنیفه کوفی رضی الله عنهما
که بزرگی از اتقیای کوفه صبیه طاهره خود را بملاحظه کثرت ورع حضرت ثابت

بعقد در آورد چنانکه در حیرة الفقها و دیگر کتب معتبره مذکورست تا حق سبحانه انجا
بهمین آن کمال نیک ثمره چون امام الائمه سراج الامه رضی الله عنه بوجود
آورد وانیجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس الله
سره ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانچه از تقریر شریف حضرت
ایشان که تخمین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمران اقربای ایشان
شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه احدی وسبعین و
تسعمائه وقوع یافته که کلمهٔ خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید واین در
بلدهٔ شریفه سرهند بوده که از اماکن معمورهٔ مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
دمرکز آن دیار برکت آثار و هم در ایام طفولیت هرکه ایشانرا میدیده به مضمون
کریمه یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار زبان حال بقال مے کشوده وحضرت
شاه کمال قادری که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه در حق ایشان
مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
داده چنانکه والده ماجده ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بخدمت
شاه برده التماس دعای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه به جذبه و
شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز
خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تو از
دامن این بسیار خواهند بر آمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالد حضرت
ایشان رحمه الله انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده
حضرت ایشان هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
نموده حلیه مبارکه شیخ را بالخصوص بخاطر عاطر داشتند و آن خانه که
مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشسته بودند نیز بیاد ایشان

بود با تحمل چون حضرت ایشان بدبستان شده اند باندک روز حفظ قرآن
نموده بتحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بچندی روزه توجه فتحے
تمام روی داده چنانکه سخنان دقیق را علمای تحقیق می فرموده اند و به بعضی
مواضع بکتب دقیقه بعبارات دلکش کشاده مشکلات را تحریر میفرموده بیشتر
علوم را نزد پدر بزرگوار خود خوانده اند کے را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
گذرانده اند و بسیالکوت نیز رفته نزد مولانا ی محقق مولانا کمال کشمیری
رحمه الله که از فحول دانشوران متورع بود بعضے کتب مشکله را چون عضدی
و امثاله خوانده اند و بعض کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة
گذرانده بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم
شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرهما بود و [illegible] زاد هما الله
شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وجیز و اسباب نزول و نیز
تفسیر بیضاوی را با جمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول و غایة القصوی و غیرها
و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفاتش چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد
و تاریخ و غیر ذلک و مشکوة تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
قصیده برده شیخ سعید بوصیری و حدیث مسلسل را که عنقریب مع الاسناد
بیاید از عالم ربانی قاضی بهلول بدخشانی رحمه الله روایت و اجازت
یافته بودند و قاضی مذکور اجازت این کتب مزبوره را با آن حدیث مسلسل
از شیخ معظم عبد الرحمن بن فهد یافته که او و آبای او در آن بلاد معظمه از کبار
محدثین بوده اند و خانه ایشان را بیت الحدیث میگفتند چون بیان اسناد همه کتب
درین اوراق به تطویل می انجامید ازین میان اسناد اجازت مشکوة را باسند

حدیث مسلسل تجربہ آر واما الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبد الرحمن بن فهد سمعته من لفظ سیدی والدی عبد القادر بن عبد العزیز بن فهد وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به جدی الحافظ الرحلة تقی الدین محمد بن فهد الهاشمی العلوی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنی به جمع من المشائخ الاعلام اجلهم العلامة برهان الدین الابناسی سماعا من لفظ قاضی القضاة ابو الحامد المطری بقرائتی علیه بالحرم الشریف المکه وهو اول حدیث سمعته منهما قال اخبرنا به الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد بن المیدومی قال الابناسی وهو اول حدیث سمعته منه وقال المطری وهو اول حدیث رویته عنه قال اخبرنا به الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف الحرانی وهو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی وهو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعید اسماعیل بن ابی صالح النیشاپوری وهو اول حدیث سمعته منه قال اخبرنا به ابو صالح احمد بن عبد الملک المؤذن وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر محمد بن محمس الزیادی وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به ابو حامد احمد البزاز وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمان بن بشر ابن الحکیم الصدری وهو اول حدیث سمعته منه قال حدثنا به سفیان بن عیینہ وهو اول حدیث سمعته من سفیان عن عمرو بن دینار عن ابی قابوس مولی عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال الراحمون یرحمهم الرحمن تبارک وتعالی ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء اما اسناد مشکوة المصابیح کہ کتابیست قیاس بدیگر کتب

حدیث مذکوره متداول ومشهور وباجازت واسناد محتاج تراز دیگر کتب حدیث
و وسایط اسناد به مولفش کمتر از وسایط کتب دیگر انیست که ذکر مے یابد از
حضرت ایشان ما قدس سرہٗ تا شیخ عز الدین بن فهد همان شدست که در حدیث
گذشته محرر گشت لیکن شیخ عز الدین بن فهد مشکوٰة را هم از شیخ تقی الدین بن
فهد الهاشمی اجازه دارد وهم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمهما الله قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا به عالیاً الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن
عبد الکریم الجرهی قال اخبرنا به العلامه امام الدین علی بن مبارک شاه
الصدیقی الساوجی عرف بخواجه وسال لشیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا به العلامه
البغوی قاضی الاقضیه المجد بن محمد بن یعقوب الفیروزابادی الشیرازی الصدیقی
الشافعی قال اخبرنا به الحافظ جلال الدین حسین والحجة الهمام شمس الدین محمد
المقدسی قالا والصدیقی الساوجی اخبرنا به مؤلفه ناصر السنة ابو عبد الله محمد
بن عبد الله الخطیب قال الساوجی قراءة واجازة قال الاخران اذنا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند که محسوس گردید که مرا داخل طبقه محدثین
کردند وحضرت ایشان قدس سرہٗ از غایت کرم باین راقم محمد الهاشم بن
محمد القاسم البنغانی البدخشانی عفی عنهما اجازت دادند این کتب مذکوره را با حدیث
مسطوره در اول شهر رجب سنه هزار وسی وسه در بلده سرهند الحمد لله علی
ذلک بعد از استماع بنده حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
مخدوم زاده جامع الفنون حدقة العیون خواجه محمد سعید سلمه الله به نکته زیبا
اشاره نمودند وآن این بود که فرمودند در وصول حدیث رحم ویرحم مسلسل
بها الاولیة بحضرت ایشان ایمای ست بانچه آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در رمزهای دو چشمی از مرتبه ومعامله خود اشاره نموده اند فهم من فهم چون حضرت

ایشان از استفاده علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند رخت بمسند افاده کشیده اند و مدتها طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور گردانیده و بعضے رسائل شریفه بتازی و بفارسی در غایت بلاغت و فصاحت تصنیف فرموده که ازان جمله است رساله تهلیله و رساله رد مذهب شیعه شنیعه باآنکه دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و بسلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت عداوت بود ولیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه عطا فرموده بود ملاحظه این و آن در خاطر شان خطور نمی بود و ازان راه که ابو الفضل مشهور را باهل فضل سری بود و فضلا را بالضرورات لازمه بوے آمد شد می شد حضرت ایشان هم دران وقت مکرر بمجلس او در آمده بوده اند و وی بر وفور فضائل کثیره ایشان اطلاع یافته رعایتها می نموده چنانکه یکی از تلامذه او با این فقیر گفت وقتے بیکے از آشنایان خود کلمه چند رقم می نمود آن جا بتقریب نقلے که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در توصیف شیخ تو بقلم آورد دیگری از مصاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و علوم ایشان کشوده و دران مبالغه فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتوهین علمای دین حضرت شیخ تو سلمه الله از جنون اسلام تحمل نیارست نمود و فرمود که امام غزالی قدس الله سره العالی در رساله شریفه منقذ عن الضلال بر نگاشته است که از علومی که فلاسفه خود را واضع آن میدانند انچه بکاری می آید چون هیئت و نجوم و هندسه و طب آنرا از کتب انبیاے ما تقدم و کلام ایشان سرقه نموده اند وانچه نزاده طبع ایشان است چون ریاضی و امثاله انچه بکار دین می آید

ابو الفضل چون این بشنود متغیر شد و گفت غزالی نامعقول گفت حضرت شیخ
تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن
فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
باز دار و برفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض
برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
گشته و گفته خوب رسیدید موضعی از تعبیر پیش آمده که آن را به حروف
غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت
دلخواه بدست نیامد حضرت ایشان با نکه عبارات بی نقط ورزیده ابودند در
ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت بر نگاشتند که فیضی در حیرت رفت
و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
ایام که بسلوک طریقه صوفیه نه در آمده بودند بر این قسم مردم چنان بود و صحبت و
هیبت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله رد شیعه که دران ایام مرقوم شده
نگارش نموده اند که چون دران اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد
عبد الله خان اوزبک نموده بود بعلمای ماوراء النهر نوشته بودند در جواب
رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل نفس و اموال ایشان مر مسلمانان را
بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات ابله فریب
تکفیر خلفای ثلثه ست رضی الله عنهم و ذم و تشنیع حضرت عایشه صدیقه
رضی الله تعالی عنها که ترسم این قوم که بر درد کشان می خندند در سر کار
خرابات کنند ایمان را بخاطر فاتر قرار یافت که در حل شبهات واهیه
اینها و تحقیق مذهب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا ساده لوحی از مقدمات

فرخرفہ آن در غلط نیفتد واز صراط مستقیم منحرف نگردد بمنہ عن مجسن توفیقہ
سبحانہ واللہ المستعان وعلیہ التکلان وبعضے از طلبہ شیعہ کہ متردد این حدود
بودند باین مقدمات افتخار ومسالمت می نمودند ودر مجالس امراو سلاطین این
مغالطات شہرت می دادند واین حقیر در ہر مجلس ومعرکہ مشافہ بمقدمات
معقولہ ومنقولہ رد آنہامی کرد وبر غلطہاے صریحہ ایشان را اطلاع میداد
اما حمیت اسلام ورگ فاروقیم باین قدر رد والزام کفایت نکرد وسوزش
سینہ بے کینہ کشف نیانت وبخاطر فاتر قرار یافت کہ ما اظہار مفاسد
ایشان وابطال متاع عام بہ بخشد انتہی کلامہ دران ایام کہ ایشان باگرہ
تشریف بردہ بودہ اند چون مدتے بران گذشتہ والد ماجد ایشان
از شوق دیدار این فرزند فرشتہ مانند باوجود کبر سن وبُعد مسافت باگرہ
آمدہ اند یکی از فضلاے آن دیار بزیارت ایشان آمدہ پرسید کہ باعث
این تصدیع چہ بود فرمودند شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمہ اللہ
چون دی را بنابر بعضے ضروریات نزد ما آمدن میسر نبود ما آمدیم ع
یوسف نرود کنعان یعقوب برون آید + چون والد ماجد ایشان را با ایشان
الفت تمام بودہ واز جان عزیز خود عزیز ترمے داشتہ اند وہمیشہ
بہ صحبت ایشان مشغوف بودہ اند واز دقایق علوم دینی واسرار
یقینی درمیان مے آوردہ اند حضرت ایشان نیز بعد از ان سفر مذکور
بوطن مراجعت نمودہ ملتزم خدمت وصحبت والد بزرگوار شدہ اند وبگی
اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیدہ وفوائد باطنیہ کثیرہ از
ایشان دیدہ چنانکہ خود در رسائل ومکاتیب تصریح بآن نمودہ اند
از ان جملہ است آنکہ در فقرہ نخستین از رسالہ مبدء ومعاد نوشتہ اند کہ

این درویش را مایه نسبت فردیت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
بزرگوار او را از عزیزی که جذبهٔ قوی داشتند و به خوارق مشهور بودند
بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً
ادای صلوة نافله مددی از پدر روی بست و پدر بزرگوار او را این
سعادت از شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه بوده اند حاصل شده بود و انتهی
مراد حضرت ایشان از آن عزیز کثیر الجذبه و الخوارق شیخ کمال قادری
مذکور است و از عزیز دیگر که در سلسلهٔ چشتیه فرموده اند شیخ عبد القدوس
مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بی واسطه والد بزرگوار از یمن
آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهرها از نسبت
قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجه
باقی بالله قدس سره با ایشان خرقه و نسبت کامله اجازه از روحانیت
حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
خرقه و نسبت تمام و اجازت آنکه خدمت شاه سکندر که نبیرهٔ حضرت
شیخ کمال بود و نائب مناب ذو الکمال آن بزرگ دین روزیکه حضرت
ایشان در حلقهٔ مراقبه با یاران نشسته بودند از کیتهل آمده خرقهٔ متبرکه
حضرت شاه کمال را بر دوش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
چشم گشاده اند شاه را دیده اند به تواضع معانقه نموده اند شاه گفت چند
مرتبه امی شود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مأمور می شوم که
خرقه مرا به فلان که حضرت شما باشید برسان تا آن که مرا مشکل بود
خرقهٔ متبرکه ایشان را از خانه بر آوردن و باز بکسی دادن لیکن چون تاکید
مأمور شدم ناچار امتثال امر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده

بحرم سرا درون رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضی محرمان اسرار گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجیب روی داده و آن اینست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم الله حاضر شدند غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند با نوار و اسرار نسبتهای خاصه خود منور گردانیدند و من غرق لجه آن انوار و احوال گشتم و در غواصی آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معامله رفت هم در غلبات آن احوال ناگاه بر دلم خطور نمود که تو مربای اکابر نقشبندیه بودی و ملاک امر تو نسبتهای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بمجرد این خطور دیدم که مشائخ سلسله شریفه نقشبندیه و خواجه جهان خواجه عبد الخالق تا حضرت شیخ ما خواجه باقی بالله قدس الله اسرارهم در رسیدند بر کار من در مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند که این مربای ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیده شمارا باوی چه دخل ست اکابر قادریه رحمهم الله گفتند در طفولیت مارا با او نظری بوده و چاشنی از خوان نعمت ما ربوده و اکنون نیز خرقه ما پوشیده

ع ز بهر آن بت چون شمع و چون گل + گرفته جنگ با پروانه بلبل +

در این مباحثه بودند که جماعت از مشائخ کبرویه و چشتیه رحمهم الله در رسیدند و مصالحه نمودند بعد از ان حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین در باطن خود یافتم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسله قادریه نیز مریدی گرفتند و شجره آن مشائخ می دادند و کلاه و دامنی نیز و اگر طالبی از ان سلسله ذکر طلب می نمود تعلیمش میکردند و به نسبت

آنها تربیت می نمودند روزی یکے از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و نسبت طریقه شریفه قادریه نمود ایشان فرمودند که اکثر به صحبت و خدمت حاضر می شده باش آن طالب حاضر مے شد حضرت ایشان خود را به نسبت آن بزرگان داشته افاضه احوال برو می نمودند چون دو سه روز برین گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه چینان خوان نعمت نقشبندیه بودند در احوال خود بستگی دیدند یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده قبض احوال را بعرض رسانید که خود را درین دو سه روز نسبت خود بیگانه می یابیم تا چه تقصیر از ما رفته باشد دیگرے نیز آمده مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم نمودند و فرمودند هیچ تقصیرے از شما بوقوع نیامده بل سر این بستگی آنست که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رضی الله عنهم مے نمائید و ما درین دو سه روز خود را جهت افاضت طالبی از طالبان نسبت قادریه بران نسبت میداریم و دریچه القای آن را کشوده ایم ناچار شما که بآن مناسبتی ندارید معطل مانده اید و متخلل گشته باز چون سیر ما به نسبت اکابر خواجگان رجوع نماید بستگی شما بکشاید و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان در سلسله شریفه چشتیه اجازت ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و انه راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیه علے مصدرها الصلوۃ والتحیة از سرود و تواجد وغیرها که مرسوم این سلسله علیه است احتراز می فرمودند بالجمله از پدر بزرگوار خود استفاضهای کثیره نموده و پیش ازانکه به خدمت حضرت خواجه باقی بالله قدس سره مشرف گردند در خدمت والد ماجد همواره در وطن بکار باطن و درس علوم ظاهری می گذرانیده و باوجود آن که خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بوده رعایت

خدمت حضرت والد را از وطن بهیچ جانمی رفته اند هم درین ایام وقتی
ایشان را ضعف قوی روی داده بوده از مشاهده غلبات ضعف ایشان
والده مخدوم زاده های عالی شان را بے آرامی روی نموده است وضوی
کرده اند و دو رکعت نماز حاجت گذارده بگریه روی نیاز بر خاک نهاده بودند
دران گریه ایشان را خواب در ربوده دران خواب دیده اند که قائلی میگوید
خاطر جمع دار که مارا باین مرد کارهای عظیم فرا پیش ست که هنوز از هزار یکی
بظهور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافته اند و بعد
از چند گاه ازان قضیه بخدمت حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را با حوال
اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقلزم کمال و
اکمال رسانیده نادره زمان و قطب دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
در فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد پارسا و کذلک در کتب دیگر
اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
ذکر یافته که علما سه گروه اند بعضے بعلم ظاهر عالم اند و بعضے بعلم باطن و برخی هم
بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث بس نادر بود اگر در هر قرنے یکے هم باشد
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان در پناه دولت
او باشند انتهی کلامهم الشریف فصل سوم در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی بالله رحمهما الله و از یمن تربیت
و انظار آن قدوة الاخیار بذروه کمال و اکمال رسیدن قبل این سطور باجمال
ایمائی رفت که حضرت ایشان را همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
روضه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان با کبر سن بر مسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

وووری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الہجری آن بزرگ
سال وحال وقال بسراسے باقی انتقال فرمود بعد از انتقال بزرگوار بہشت
بہشت حضرت ایشان در سال ہزار وہشت توجہ سفر سعادت اثر یثرب وبطحا
شدند چون بدار الاولیاسے دہلی رسیدند یکے از فضلاے مولانا حسن کشمیری
کہ آشناسے ایشان واز مخلصان حضرت باقی باللہ بودہ حضرت ایشان را
دلالت بدریافت نمودہ وگفتہ امروز از سلسلہ علیہ نقشبندیہ اینچنین گوہرے بجہان
سوے این دیار آمدہ کہ طالب از یک نظرش آن یابند کہ آن از بعینات تنگاگزہ
وریاضات متواترہ نیابند سے آنکہ تیر بر دید یک نظرشش دین پسخرہ کند
بروہہ طعنہ زند بہ چلہ چنانکہ آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سریر
اکمال وارشاد در شکر دلالت باین نعمت عظمی در ضمن مکتوبے نگارش فرمودہ اند
اینست فقیر وراداے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد وور مکافات
آن احسان شما معترف بعجز این ہمہ کار وبار مبنی بر آن نعمت است واین
دید وداد مربوط بآن احسان بحس توسط شما آن دادہ اند کہ کم کسے دیدہ است
وبہمین توسل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کسے چشیدہ از خواص عطایا آنقدر
عطا فرمودہ اند کہ اکثرے را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشدہ است
احوال ومقامات واذواق ومواجید وعلوم ومعارف وتجلیات وظہورات
ہمہ را از سیاے راہ عروج ساختہ بمنازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب ووصول
از تنگی میدان عبارت اختیار کردہ است والا فلا قرب ثمہ ولا وصول ولا عبارۃ
ولا اشارۃ ولا شہود ولا حلول ولا اتحاد ولا کیف ولا این ولا زمان ولا مکان ولا
احاطہ ولا سریان ولا علم ولا معرفۃ ولا جہل ولا حیرۃ سے چگویم من از ان مرغ نشانہ
کہ باعنقا بود ہم آشیانہ ز عنقا ہست نامی پیش مردم ز مرغ من بود آن نام ہم گم

کجا

چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور آن
مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقره مندرج
ساخته بقید کتابت در آورده بود که لختی از شکر آن نعمت شما ادا یابد و چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسله نقشبندیه و اهل آن شنیده بودند
و همواره مشاهده اشواق والد بزرگوار خود با این طریقه و اهل آن می نمودند و خود
هم در رسائل ایشان شیوه نازنین اینان را دیده و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجالست با این نسبت و علو استعداد و قابلیت مرجه اکمل بود بشوق تمام
متوجه دریافت حضرت خواجه شدند گفتند توشه این راه حجاز به از ان
چه باشد که ازین مقتدا ذکر و مراقبه این عزیزان را اخذ نموده بران باشیم
سه بگیریم زاد رِاین سراغ ٭ زشور آبه اشک و زقرص داغ ٭ چون رفته
بدستبوس حضرت خواجه مشرف شده اند حضرت خواجه بشاشت و مهربانی
بسیار نموده از اراده و قصد ایشان پرسیده اند عزمے که در پیش داشته
اند بعرض رسانیده اند با آنکه شیوه مرضیه حضرت خواجه بوده که
کسے را از طلاب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقه از خود و التزام صحبت
خویش نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاه خود اشارت
فرمایند اما از آنجا که نظر عالے بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاهباز بلند پرواز افتاده بود سلے آرام شده از عادت خویش تجاوز
نموده فرموده اند هر چند اراده سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
خوان لفقرا صحبت داشت لا اقل ماهی یا هفته چه مانع است حسب
الامر اختیار بودن هفته نموده دران هفته بملازمت آن ماه دو هفته
رسیده اند دو روزے نرفته بود که از آثار تصرف و کشش حضرت

خواجه عالیمقدار شوق انابت واخذ طریقه حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجه معروض داشته اند چون حضرت
خواجه شنیده اند بے آنکه استخاره جانبین بوقوع انجامد یا چنانکه شیوه
نازنین حضرت خواجه بوده بارے وتاملی درمیان آید ایشان را در خلوتے
طلبیده بذکر دل دلالت نموده اند وتوجهات عالیه بکار برده که همدران
لحظه دل حق منزل ایشان بذکر گویا شده وآرام وحلاوت والتذاذ
تمام روے نموده ویوماً فیوماً بل آناً فاناً ترقیات عالیه وعروجات متعالیه
بظهور میپیوست تا دیده اند آنچه دیده اند کما یجئ بیانه من کلامه لشوق
طواف خانه کعبه میشدند در اثنائے راه وصول بصاحب خانه میسر شد
براے دریوزه ضیا از روضه منوره مصطفے صلی الله علیه وآله وسلم
میرفتند درمیان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضه مطهره محصل گشت
بعد از چند گاه ورا ازین معامله چون حضرت خواجه قدس سره آثار رشد
ورشاد مترشد بلند استعداد دیده اند در یکے از خلوات باظهار
دقائقے که پیش ازان بچند سال مبشر بعلو حال وبکمال واکمال حضرت
ایشان معاینه کرده بودند زبان کشوده اند ویکے از آنها این بوده که
فرموده اند چون حضرت مخدوم ما مولانائے بزرگ خواجگے امکنگی
قدس سره مارا امر کردند که بهندوستان شو تا این سلسله شریفه را انجا
از تو رواجے پدید ار گردد ما خود را شایان این معنی ندیده تواضع نمودیم
ایشان امر باستخاره کردند دران استخاره دیدیم که گویا طوطی بر سر شاخی
نشسته وما در دل خود نیت کردیم که اگر آن طوطے ازان شاخ آمده بر دست
ما بنشیند پس مارا انشاء الله تعالی رواجے خواهد نمود بجز این طور آن

طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما نشست و ما آب دہان خود در منقار او میاندیم
و آن طوطے در دہان من شکر ریخت و فردائے آن شب این واقعہ را چون
بعز حضرت مولانا خواجگی قدس سرہ رساندم فرمودند که طوطے جانور ہندی است
در ہندوستان از دامان شما عزیزے بوجود آید که عالمے ازو منور گردد و شمارا
نیز ازوے بہرہ رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و واقعہ
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون بشہر سرہند شما رسیدیم در واقعہ نمودند
که تو در جوار قطب فرود آمدۀ و از حلیہ آن قطب نیز آگاه گردانید ند صباح
آنروز بدریافت درویشان و گوشه نشینان آن بلدہ رفتیم جماعه را که دیدیم
نہ ایشان را بر آن حلیہ یافتیم و نہ آثار و حالات قطبیت از ہیچ یک معاینہ
نمودیم گفتیم شاید کسے از اہل این شہر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد ازین
بظہور آید ہمان روز که شما را دیدیم ہمہ حلیہ شما را موافق یافتیم و ہم نشان آن
قابلیت در شما مشہود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروختیم و مشاہدہ
میشد که ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشہود میکردند که
مردم از ان چراغ ہا کثیرہ افروخته اند که چون بنواحے سرہند رسیدیم دشت
و صحرائے آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بمعاملہ شما میدانیم بالجملہ
آنچه در دو سه ماه بعنایت اللہ از مین نظر و تربیت خواجه باقی باللہ در حق حضرت
ایشان بظہور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجملے ازان که ہم حضرت ایشان خود بتقریب تحریص طالبے بوے
برنگاشته اند تبرکاً ایراد نموده مے آید القلیل یدل علے الکثیر و آن اینست
این درویش را چون ہوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا ہادی کار او گشته بخدمت ولایت پناہ حقیقت آگاه ہادی طریق

اند راج النهایت فی البدایت والی السبیل الموصل الی درجات الولایت مویّد الدین
الرضی شیخنا و امامنا محمد الباقی قدس اللہ تعالی سرہ کہ یکے از خلفاے کبار
خانوادہ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم بودہ اند رسانید
وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معہود
توجہ نمودند تا التذاذ تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گریہ دست داد و بعد از یک
روز کیفیت بیخودی یک دریای محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ
سایہ دران دریا مے یافتم و این بیخودی رفتہ رفتہ استیلاے پیدا کرد و بہ
استداد کشید وگاہے تا یک پہر روز میکشید گاہے تا دو پہر و در بعضے
اوقات استیعاب شب مینمود وچون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاہداشت
آن آگاہی امر نمودند بعد از دو روز مرا فناے مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم
فرمودند بکار خود مشغول باش بعد ازان فناے فنا حاصل شد چون بعرض
رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل و احد میبیانی عرض کردم
کہ یکے فرمودند کہ معتبر در فناے فنا آنست کہ با وجود در اید ان اتصال بیشعورے
حاصل شود در ہمان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
و حالتے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعرض رسانیدم و گفتم کہ من علم خود
را نسبت بحق سبحانہ حضوری مے یابم بعد ازان نورے کہ محیط ہمہ اشیاست
ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت
بعرض رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ دران نور می نماید در علم است
بواسطہ تعلق ذات جل شانہ باشیاے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
شدہ اند منبسط می نماید نفی انبساط باید کرد بعد ازان آن نور سیاہ منبسط رو

بالفعل

یا انقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه گشید فرمودند آن نقطه را هم
باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شد و
بحیرت انجامید که دران موطن شود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانیدم
فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین
حضور است و این حضور رے غلبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت درین موطن صورت مے بندد و حصول این نسبت مر طالب را درین
طریق در رنگ اخذ کردن طالب ست در سلاسل دیگر از کار روا ورادرا از پیر تا
هر آن عمل نماید و تے بمقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
ابتدا سے زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این
نسبت فناے دیگر که آنرا فناے حقیقے میگویند حاصل گشت و دل را
آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار خردله قدرے نبود بعد ازان خود را و هر فرد عالم بلکه
هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد ازان هر ذره عالم را افرادی فرادی عین
خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نورے
یافتم منبسط که در هر ذره ساریست و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی
بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
ازین مقام است بعد ازان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق مییافتم
ازین زمان موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت فصوص

که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت
قلت انه اے العالم حق ان شئت انه خلق و ان شئت قلت انه حق من وجه
وخلق من وجه و ان شئت قلت بالحیرة بعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجملة
سکن آن اضطراب گشت بعد از ان در ملازمت ایشان رفته عرض
حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود مشغول باش
تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر بعدم تمیز بود خواندم
فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت به بعضی ثابت
است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه تعالی بمحض توجه
شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر بگردانید
تا وجود حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال را نیز موهوم
محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض
اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است و نهایت سیر تا
اینجاست بیش ازین انچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود و این
مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتهی کلامه الشریف و بعد ازین
بیان دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم محترم آورده اند که بر خوانندگان
مخفی نخواهد بود و این معاملات مذکوره عالیه که سالکان هر یک نسبت را در سالها
بدست آرند حضرت ایشانرا بسر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوسته
و حضرت خواجه قدس سره بارها میفرموده اند که ایشان از محبوبان و مرادان
اند و این سرعت سیر ایشان ازان است روزے چند از صحبت حضرت
ایشان بآن خواجه عالیشان نرفته بود که حضرت خواجه بیکے از مخلصان
مکتوبے نوشته اند و آنجا قلمی فرموده که هو شیخ احمد نام مردی است از

سرہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر با و نشست و خاست کردہ عجائب
بسیار از روزگار او قات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغے شود کہ عالمہا
از و روشن گردد و الحمد للہ تعالے احوال کاملہ او مرا بیقین پیوستہ و این شیخ
مشار الیہ برادران و اقربا دارد ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعاگو
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعداد ہاے عجب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الٰہی اند بالجملہ شجرہ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتاً حسناً
و فقراے باب اللہ دلہاے عجب دارند انتہے کلامہ الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا بیقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بمحض کرم مرا بنہایۃ این راہ
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید قصور حال و اعمال نفئ این یقین می نمودم
صورت نمی بست و اکثر این بیت ورد زبانم بود ؎ ازین نورے کہ از تو
بر دلم تافت ٭ یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت ٭ بعد از طے اداے این
بیان حضرت ایشان بانکسار و نیاز مندے و استغراق تمام آب دیدہ
کلمہ تحمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مارا
در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رنگیہا و نیستیہا بظہور رسیدہ بود
حضرت خواجہ ما برادر طریقت با شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
بعضے یاران را شنودم بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
گردانیدہ خود مے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نمیگفتم تا روزے
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نمیگوئی

من بتواضع رفتم وگفتم احوال من شاهان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
وگفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً دران نزدیک در یکے از
وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم وشیخ را تصرف نمودم چنانکه
بیخود شده افتاد چون الحاح شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
لاجرم از روے جذبه این واقعه مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده
وهر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایماے بهمت والاے
حضرت ایشان است از بدایت تا نهایت از بلندی همت وسمو فطرت
وعلو استعداد وقابلیت وکثرۃ علم وعبادت ووفور رعایت آداب پیر
رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام وفرصت رسیده اند بجاے که
رسیده اند وحضرت خواجه قدس سره بشکرانه آنکه حضرت حق سبحانه
اینچنین مترشدی والاقابلیتے وافر الفضیلتے راکه بصحبت ایشان رسانید
واز زمین نظر تربیت وبرکات هدایت ایشان بکمال وتکمیل واصل گردانید
محامد قولے وفعلے وحالے بجا آورده در ساعتے که مشتری از وکسب سعادت
نماید حضرت ایشان را خلعت اجازۃ کامله پوشانیدند وبسرهند که وطن
مالوف آنحضرت بود رخصت فرمودند وجمعے از طالبان صادق خود را در
خدمت ایشان تعین نمودند پس حضرت ایشان با نعمتهاے فراوان
بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاهباز بلند سیر ابوسعید ابو الخیر از خدمت
شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرهما چنانکه خود فرموده باز آمدیم
باصد هزار خلعت وفتوح انتهے وبامر حضرت خواجه دران بلده به تربیت طالبان
حق پرداختند ودر اندک مدت جم غفیر را از سرچشمه فیوضات خویش شاداب
ساختند در اثناے این افاضات ناگاه از آنجا که همت والای آنحضرت

مطلبی را جویان بود که در وهم و فهم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل انگاشته
و از غلبه اندازه یافت آن مقصد و الاسترشاد انرا وداع نمود صحبت را خواستند
که بعزلت مبدل گردانید بعضی اصحاب غرض و ارباب غبطه آن شیوه دیگر بعرض
حضرت خواجه قدس سره رسانیدند چون این معنی معلوم حضرت ایشان شد این عریضه
را به پیر بزرگوار مرسل داشتند هو از آن روز که از ملازمت بر آمده بود بواسطه
میل بفوق الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد چند گاه خود همت
آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت همچو هر و شیر در نظر آمدند عزم عزلت
مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بغایت الغایات
هرچند غایت ندارد میسر شده و میشود و می برند و می آرند کل یوم هو فی شان
بر مقامات جمیع مشایخ الا ماشاء الله تعالی گذرانیدند ه گاهی بردند ازین
دهلیزه پست بدان درگاه والا دست بدست ؛ درین میان اگر توسط
روحانیات مشایخ را التعداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در
رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
چندان وجوه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آید در شهر ذی الحجه در
مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل ارشاد است
اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام درکار است تا کی میسر شود امر
آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا
قدمگاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد آنجا
گذر ندارند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و وجه توقف
در مراتب تکمیل و ارشاد اینست مردم در تخیلات خود چیزها می برند اعتبار نباید کرد
ه درنیابد حال پخته هیچ خام ؛ پس سخن کوتاه باید والسلام ؛ در اندیشه این هستم

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیال خود بپوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است ؎ من گم شده ام مرا مجوئید از گم شدگان خبر مگوئید؛ از عزت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه وتعالی بکمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسبست وفی الحقیقة معارضه است باو تعالی انتهی کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه مطلبی را که درین عزلت میجستند بمحض کرم عطا فرمود آنگاه بافاضۂ طلاب باز گشتند چنانکه خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون خواجه من مرا بکمال مصطلح این طایفه علیه رسانیده اجازت دادند مرا فی الجملة توقف دران کمال واکمال حاصله خود ترددی بود آنرا کبراست دریافتند فرمودند که تردد را دران راه نباید داد که ازان ترددی در کمالیت مشائخ لازم آید حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و درست شد آن کار نیز بساعات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پیدا شد آنانرا که پیرامون من می تنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم وداع خواستم اما طالبان اینمعنی را محمول بر تواضع داشته ازانچه داشتند بر نگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه وتعالی احوال منتظره را محصل گردانید انتهی ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سرهند بدهلی شده اند و مدتها در خدمت پیر بزرگوار بسر برده و صحبتهای شگرف گذرانده و معامله را بچندین درجه از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیره حضرت خواجه و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند بنوعی رعایت ادب پیر بزرگوار مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی شنودم که بعد از مدح وثنای حضرت ایشان

ایشان

فرمودند که با وجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشانرا بود در کمال رعایت آداب
حضرت پیر دستگیر بودند هیچکس از میان اصحاب حضرت خواجه ما چون ایشان نبود و لهذا
بیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاهد عدل این فرموده خواجه
حسام الدین است که یکی از مقبولان حضرت باقی بالله قدس سره باین فقیر گفت که
دران ایام که حضرت خواجه با نهایت التفات باین خلیفه عالی درجات یعنی شیخ تو
داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقریب امر الطالب
ایشان فرستادند همین که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر دستگیر شما را طلبیده اند
بمجرد استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چهره خائفان و از غایت
خشیت اضطرابی قریب برعشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله
آنکه می شنودیم از دیگران از ایشان بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
سره نیز در رساله مبدا و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
خواجه خود که بیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام ازما را
نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحده بود و معامله جدا [illegible]
بیقین میدانست که مثل این صحبت اجتماع و مانند آن تربیت [illegible]
زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات هرگز بوجود نیامده [illegible]
و شکر این نعمت بجا میباید آورد که اگرچه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلواة والسلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم و
هر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسید انتهی کلامه فلاجرم ازمین این عنایات و دیگر
اسباب اخذ برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایثار ایشان میکردند
هرچه از جواهر عالیه نسبتهای متعالیه داشتند و لوای مصدقه این کلام بشارت
اساس شیخ ابوالعباس را در حق شیخ ابوسعید فرمود که دوش اشیا رطا رفت همه نصیب

این جوان معنکی آمد مبارکش باد انتهی برفرق فرقدان سای این فاروقی نژاد افراشتند
وکارخانه ارشاد خود را بحضرت ایشان حواله نموده تربیت طالبان را بایشان واگذاشتند
و این رقیمه والا را بآنحضرت بنگاشتند که جمع دوستان که گرفتار بار وجود
بودند چون در مضیق وما منا الا له مقام معلوم در بند مصلحت فکر و عملی اقتضا
آن نمود که درین برشکال از مقابله بوقلمون دور افتاده در تحت آفتاب مشهود
زندگانی نمایند انشاء الله به نیکی و پاکی بآخر رسد فوائد صحبت و جماعه امری است
محقق چه حاجت باظهار ع ما گرفتاریم بر ما ناوک بیداد ریز سوسن و گل بر
کنار مردم آزاد ریز انتهی مکتوبه الشریف باز حضرت ایشان بوطن مالوف مراجعت
نموده مدتی باضافات سالکان لله در آن بلده اشتغال فرموده اند و از احوال
عظیمه حاصله خود و ترقیات یاران و هم پیرگان بزبان قلم عرضه داشتها به پیر
بزرگوار نموده اند که بعضی ازان عرایض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحده درج
خواهد یافت انشاء الله تعالی آنرا که شوق دل خواهان آن باشد که بتفصیل
آن اطلاع یابد گو بمطالعه آن عرایض که در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
ثبت یافته بشتابد و همچنین حضرت خواجه بزرگوار احوال یارانی که بخدمت شریف
ایشان در دهلی می بوده اند غایبانه از حضرت ایشان می پرسیده اند که توجه
نموده ترقیات و قابلیات هریک را معلوم فرموده از سرهند بایشان رقم نمایند
روزی یکی از مخلص اصحاب ایشان بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصه
نموده فرموده اند که انشاء الله چون جناب ایشان از سرهند اینجا بیایند التماس کنیم
که در حق تو توجهات خاصه نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیه رسانند
وکذلک دقایق علوم طریق و درجات مقامات بعض ارباب معرفت و تحقیق
را نیز ایشان استفسار میفرموده اند و اکثر درین ابواب حضرت ایشان

بمعرض رسیده داشته اند موجب اطمینان خاطر عاطر ایشان گردیده محامد کثیره بزبان
می آورده اند این مکتوب شریف خواجه عالیشان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اندسه وا سطر از خط شریف منقول میگردد شاهد آن مطالب است نه
ده جو مسند ارشاد واسع والنور باد مسوده رساله که در طریقه خواجگان تمام شده خواجه
برهان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه والمنة بغایت عالی است
ولطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجه
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعه آن لطیفه غاییه مشرف شد در اثنای نعاس خاطرے آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح با ایشان تعلق دارد چون حاضر شد بجهت ضعف حافظه متردد
گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجه بود یکی
در طبقه ائمه دیده شود ممکن که چیزے ظاهر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی عصمتے
مفهوم میشود واین نیز از بعض خوابها دریافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت ودر بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یکے کرم نموده آنجا
هم دیده شود ایضاً در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بینند از ند
درداخل ان مقام شده به نزول آمده اند یا از راه دیگر یکبار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر دران مقام شده باشد باری
عنایت نمایند ونیک تفتیش نمایند که خیلے خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجهے فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن همین مقام از جمله جماعتے که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر انیست که همچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فنای البشریت نداشته باشند و ایضاً جماعتی که در زیر همان
مقام وحدت محو شده باشند و اگرچه از راه جذبه قیومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضاً یک نظری در خانه جبروت که مقام انبیاست
صلوة الرحمن علی نبینا و علیهم نیز بکنید که در آنجا نیز مقامی خواهد بود که از عود نگون
ایمن گرداند ایضاً در مقام فنای فی الله نیز نظری بفرمایند که شاید غیر این
راه ظاهر بتفصیل راه دیگری هم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان از آن راه
داخل شده باشند باقی احوال آن متوقف ایشان را بهتر معلوم است چه نویسم
چندان اسامی و علامات مقامات مارا معلوم نیست تغیرات را چه نوع توان
نوشت ان شاء الله آنچه مرضی است همان شود محمد صادق و جمیع برادران و تفرقه
نیاز مندی قبول نمایند انتهی مکتوبه العالی این همه رسیدن و تواترش از آن
خواجه والا مرتبه باین خلیفه عالی منزله بجایی رسید و استماع احوالات
بشدت حضرت ایشان بآنجا کشید که خود و غیر خود را تشنگی داشتند چنانکه
این دو بیت شعر ابیات و گواه این مدعا تواند بود بس تشنه و لب
خواهم آب و سخت در حسرت یکدم آب آید بدست ۰ هر جا که هر تشنه تو بینی
در العطش ایم و تشنیم و بران آمد که احوالات تازه که از خصایص مقتضای
استعداد حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایة عالی از سافل
که بعضی اساتذه از محدثین از تلامذه خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجه
بزرگوار آن احوالات را ازین نائب عالی مقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
ایشان اظهار ما فی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان بیکی تواضع و انکسار
گردیده براه معذرت رفتند که مبادا آن امتحانی بود در حق
ایشان و مورث ترک ادبی گردد ولیکن چون الحاح حضرت خواجه بجای رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعه منتج میشد بترک ادب لاجرم حضرت ایشان با دب
و تواضع و احترام تمام بعرض رسانیدند که احوالات حاصله حاضر اند و دعا و توجه
تمام بحصول انچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بعنایت الله سبحانه
آن مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجه بمجلس اصحاب رهری ازین ماجرا
درمیان نهاده بوده اند چنانکه بنده این قضیه را بادنے تفاوتی از زبان شریف
شیخ تاج الدین سلمه الله شنود که مشار الیه از زبان مبارک حضرت خواجه نقل مینمود و انکه
در بعضے عرایض حضرت ایشان مرقوم است که عزیزی متوقف چنان و چنین اشاره
بحال آن قدوه ارباب کمال است که با مر ایشان از حال ایشان با ایشان خبر میداده اند
بالجمله معاملت حضرت خواجه بحضرت ایشان رضی الله عنهما بر حاضران گواه این ماجرا
بود که آن شیوه نیازمندی که مریدان را به پیران باید آنحضرت باین خلیفه بزرگوار خود
درمیان آورده بودند چنانکه در حضور خود سر حلقه اصحاب خود ایشانرا داشته و مقتدای
حلقهاے مراقبه صباح و رواح همه ایشانرا گردانیده بودند و خود چون سائر مسترشدان
خود بآن حلقه داخل میشدند و چون از حلقه تا مجلس که حضرت ایشان آنجا بوده
باز میگشتندے چندین گام شیوه قهقری می نهادند رعایت غایت ادب را و یارانرا
نیز تاکید کرده بودند که استقبال و متابعتی را که با ایشان می نمودند بحضرت ایشان نمایند
و با ایشان یارانه سلوک پیش گیرند بل باصحاب خود فرموده بودند که باطن خود را نیز در حضور
حضرت ایشان متوجه ماندارید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله تعالی بقضیه
تواضعات حضرت خواجه عالیشان بحضرت ایشان شنودم که حکایت کردند که وقتی
حضرت ایشان در حجره خود بر عریش خود غنوده بودند ناگاه حضرت خواجه باقی بالله تنها بشیوه
سائر درویشان بقصد دریافت ایشان به در حجره رسیدند خادم حضرت ایشان
خواست که حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجه بمبالغه تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند و همچنان به نیاز و ادب تمام برون در نزدیک آستانه انتظار بیداری
حضرت ایشان میکشیدند لحظه نگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون در کیست حضرت خواجه باداب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان
از عریش خود باضطراب برجسته برون آمده با افتقار و انکسار تمام در خدمت نشستند
و نیز مکاتیب شریفه حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرموده اند مخبر این مقوله است از انجمله است این دو رقیمه که دو شاهد عدل اند برآن
مدعا رقیمه اولی حق سبحانه باعلی مرتبه الکمال برساند و للارض من کاس الکرام
نصیب بی تکلف نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر الفنای قدس سره
فرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی درینوقت بود با وجود پیر پیش مرید کی
من میکرد هرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان
فدای لوازم طلبگاری نکنند و از هر جا بوی بمشام ایشان رسد در پے آن نروند
اکنون تامل و اهمال ما نه از استغنا و نه بی نیازی است موقوف باشارتست
؎ گر طمع خواهد زمن سلطان دین ؞ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ؞ بار
نسخه حال و اراده ما اینست خدای عزوجل بر آنچه نباید مهتدی گرداناد و از
عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیة المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح
نیشاپوری سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود و تضیع
اوقات ایشان دادن از مسلمانی نمود لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
انشاء الله بقدر استعداد بهره مند گردند توجه لطف کامل یابند والدعا
رقیمه ثانیه الله تعالے فقرا و مساکین در مانده را از برکات برگزیدگان
بدرگاه ربانی برساناد و بدنیست که عرض نیازمندی بدرگاه ولایت نکرده ام
آری این یک کلمه را قاصدان صادق حال میتوانند شد الحمدلله این قسم خود

صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن بغایت بیشرمی
است حکایت اوضاع صوریه بسیار بیجا الغرض ما را حد خود می باید دانست
و از فضول احتراز باید کرد و الدعا انتهی مکتوبه الشریف بالجمله این صحبت و معامله
که میان این پیر و این مرید قدس سرهما بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجائب
روزگار است و موجب حیرت اولوالابصار و هم شاهد فنای اتم و تعطش اکمل
خواجه بزرگوار هم گواه علو مرتبه شیخ ما که زبده مقربین است و قدوه اخیار و همچنین
حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار می فرموده اند که در اواخر مارا از اثر صحبت فلان
و اشاره بحضرت ایشان می نموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده و فوق
آن شاه راه وسیع والله اعلم بحقیقة کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سرهند
بملازمت آن خواجه صفا کیش رسیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
ظاهر میشود و امید حیات کمتر مانده و فرزندان برخوردار خود خواجه عبیدالله و خواجه
محمد عبیدالله را که آندم شیرخواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
ایشان توجهات علیه در حق پیرزادها فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
نیز ظاهر شده است و نیز فرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زادها منقولا عن مکتوبه الشریف اشاره بآن رفت
و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه درویشان در حق حضرت
ایشان بظهور پیوسته بیش از آنست که بتحریر گنجد چندی از آن برنگاشته می آید
روزی فرموده اند که ایشان از کمل مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
که امروز در زیر فلک ازین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بر زبان
مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدودی چند

از اخص الخواص منظرے آیند و نیز فرموده اند که ما درین سه چهار سال شطرنجی نکردیم
چند روز بازی کردیم الحمد لله والمنة که این بازی ما و این دکان پردازی ما
بیفائده نشده که چون ایشانی بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود که فرمودند سرگرمی حضرت خواجه ما قدس سره به تربیت طالبان
تا زمانی بود که معامله ما بانتها نرسیده بود چون از کار من فارغ شدند مری گردید
که خود را از کار مشیخت کشیدند و طلاب را بما حواله نموده فرمودند که این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین هند کشتیم و نیز بعد از وصیت آن
خواجه ذو البرکات از میان مسودات مکاشفات خاصه مستوره مسوده برآمده که آنجا
چهار دائره کشیده بوده اند در یک دائره ولایت الفتح واو رقم نموده و در دائره
چهارم کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعه را از اخص الخواص بعد الصحابه والتابعین
رضی الله عنهم اجمعین در حواشی آن دائره موافق مرتبه آنان بنوعی که در غیب
از کشف بلاریب معاینه گردیده رقم فرموده در میان همه آنها ده دوازده تن
را از رؤسای ایشان در هر دائره وجه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان را
نیز داخل این ده دوازده یافته و نیز آن خواجه عالیشان مکرر اشاره بقطبیت حضرت
ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جامعیت
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لائح میگردد که از آنهاست دو فقره
از نخستین فقرات رساله مبدا و معاد فقره اولے از آن متضمن افاضات روحانیت
اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عرایض در
آخر فصل آینده خواهد آمد انشاء الله سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان
در سفر سوم از پیر بزرگوار خود که بعد از آن ایشان را ملاقات آنجهانی میسر نگشت چون
حضرت ایشان از دهلی بسرهند شدند روزی چند آنجا گذرانیده بامر و اشاره

متوجه بلده معظمه لاهور گردیدند اکابر و اصاغر آن بلده مقدم محترم ایشان را غنیمت شمردند و بسا از خواص و عوام در سلک ارادهٔ آن غوث الانام درآمدند و صحبت گرم شد و حلقه و شغل و مراقبه التساعی پذیرفت فاضلی از تلامذه عالم عامل معنوی مولانا جمال تلوی رحمه الله بفقیر گفت دران سفر اکثر استادان که مولانای مذکور باشند به نیازمندی و اخلاص تمام بملازمت شیخ بزرگوار تو میرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا ازان صحبت گرامی شیخ خواستند که چند قدم شایعت مولانا نمایند مولانا پای قرار ایشان را بر داشته پیش پای ایشان نهاد و تا شاگردان را آن افراط تواضع مولانا گران نموده چه اعتقاد ما در حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از ورع و ورع و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نموده معروض داشتیم که این همه تواضع و تذلل از مثل شمای وجهی ندارد فرمودند اینها علمای بالله اند و از محرمان اسرار لی مع الله احترام ایشان بر ما یان لازم است ما را درین باب معذور بل ماجور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که بمولانا مذکور نسبت شاگردی و همسائگی داشت باین حقیر گفت دران ایام که حضرت ایشان بلاهور تشریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوهٔ ارباب کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما اعز و نجامع آید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عزیزان سرشار مسئله وحدت وجود که بظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمل اولیا بر انند حل آن نزد شما چیست حضرت ایشان سرگوش مولانا برده کلمه چند فرمودند که اشک از دیده مولانا فرو ریخت و تغیرے در بشره او چون تغیر ارباب حال پیدا گردید و دست بزانوی ایشان برده همچنان با نکسار تمام مرخص شد کس ندانست که لسان گوهرفشان حضرت ایشان چه گفت و گوش هوش مولانا چه شنفت ہے

ندانم چه گفتی چه انگیختی * که گفتی و از دیده خون ریختی * بتقریب این قضیه
در نسبت توحید یکی از مخلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت
باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوایل غلبات نسبت احاطت و سریان معیت
روزی سپاهی در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریده شد با وجود این آگاهی
این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور رواج بازار یافته جمع اصحاب حضور ناگاه
خبر انتقال خواجه بزرگوار بدار القرار بسمع ایشان رسید آرام دلها بوحشت آمیخته
گشت و شربت شیرین آن صحبتهای رنگین بمذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بمجرد
استماع این خبر متوجه دهلی شدند چون بزیارت روضه منوره مشرف گشتند و
عزا پرسی مخدوم زادها و همشیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکستگی دل را مومیائی
از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
والتماس یاران دل افگار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه بازار افادات
ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه تمام به که در حیات با برکات خواجه باقی بالله
قدس الله سره الاقدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجهات انوار جذبات
بر بواطن این طلاب جلوه گر گشت و میان سرگرمی آن افادات و افاضات
بعضی حاسدان مناع الخیر آن قضیه استفاده حضرت خواجه عالیشان را از ایشان
کما هو بشیوهای مختلف در میان آورده با مخلصان حضرت خواجه شبها انداختند
حضرت ایشان بران مطلع گردیده رفع آن بنصایحی که موجب مزید اخلاص و اتحاد
آنان باشد و فواید رسان آنها بود پرداختند چون دیدند که مفید نباید بسبب شبهای
بعضی آنها توجه نمودند ازان هم متنبه گشتند بل اکثر ایشان جمع شده بروضه منوره
حضرت خواجه قدس سره رفته توجه و التجا نمودند درین توجه یکی از آنها را که صاحب
کشف بود در نظر در آمد که هر یک ازین درویشان شمعی چراغی برافروخته بودند

ناگاه برق خاطفے در رسید و همه چراغهای دعا و توجه این درویشان بود و آن برق
توجه عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفاده باشاید بایشان
رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود احمد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
مرتبه بعضے چیزها معذرت درمیان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
حال صفا در صفا بود چنانکه اشاره ازین در ذکر حال خواجه حسام الدین نیز گذشت
پس حضرت ایشان در شهر جمادی الآخره که ماه انتقال شیخ عالیمقدار ایشانست بزیارت
روضه منوره پیر بزرگوار از سرهند آمده باز بسرهند تشریف بردند و در سه کرت باگره نیز تشریف
آورده باشند و دیگر از سرهند هیچ جا نشدند مگر در اواخر عمر که دو سه سال از مزاحمت
سلطان وقت مصحوب عسکر بعضے بلاد دور ایشان روی داد و دران نیز حکمتها
بود که اهل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات ایشان
بهره ور گردند چنانچه در یکے از سفرها که این بنده در خدمت بود روزی عسکر بنواحی یکی
از قرای معظمه رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریه جاے گرفته شروع
در برافراشتن خیمه نمودند درین میان بنده حضرت ایشان را دید که تنها پیاده
بکوچه آن قریه درآمدند بنده در قفای ایشان دوید چون مرا دیدند فرمودند
در خاطر افتاد که درین دیه مسجدے خواهد بود آنجا رفته وضوے تازه کرده
دوگانه ادا نمایم چند قدم نرفته بودند که مسجدے در کمال صفا ظاهر شد و
جاے بالوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کرده بمسجد درآمدند
یکے از فقراے که آنجا بود از فقیر پرسید که ایشان چه کس اند بنده وی را خبر
داد وے بذوق تمام دویده رفت و عزیزان را که مقتداے آنجا بوده
و در پهلوے مسجد خانه داشته و از اوصاف حضرت ایشان شنیده بود
آرزومند دیدار و ملاقات ذو البرکات می بوده اما از کبر سن و دیگر توابع پیرسنی

نبوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز آمده بر اقدام همایون افتاد و زبان
بمضمون این بیت برکشاد ع همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام
ما افتد ۵ و ایشان را با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد و دیر بانها نمود و فرزندانش
انابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزندان او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
آمد که انجاز وعده مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علیحده خواهیم
برنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفه حضرت ایشان که دران سفر
از احوالات فائضه و اسرار و حقایق وارده پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس
الله سرهما و روحهما و افاض علینا برکاتهما و فتوحهما و آن فصل مخبر اسرار
الوصل اینست فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
بعضی فقرات ماخوذه از بعضی آن عرایض کمترین بندگان احمد بدره عرض
میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
میدارد که در اثنای راه آنقدر تجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
بتجلی خاص علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزای آنها
جدا جدا و آنقدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر
بودم و ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و
محسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش
ایشان تمام گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و ثمرانی و کسوتی
جدا جدا متجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود در ماورای آن
نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
یک خصوصیت کمال علی تفاوة الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی

تحریراً لعرض میتوانند رسانید اگر در ملازمت علیه میبود شاید معروض میداشت
اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی داشتم و با بنها مهما امکن متوجه نمیشدم
اما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلی با نسبت تنزیهی جنگ
ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست و ظاهرا
که ازان نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان یافتم که باطن
اصلا بر یغ بصر مبتلا نیست و از جمله معلومات و ظهورات معرض است و ظاهر که متوجه
کثرت و اثنینیت بود باین تجلی مستسعد گشته است بعد ازان چندگاه این تجلیات
رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
کان لم یکن شیئا مذکورا بعد ازان یک فنای خاص روداد و همانا که آن تعین
علمی که بعد از عود یقین پیدا شده بود درین فنا گم شده و اثری ازمظان
آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور
آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر نیز بالجملہ امارات
عبودیة و نیستی ازان بازظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی ببرکت توجه حضرت
ایشان به حقیقت بندگی رساند منها عرضداشت کمترین بندگان احمد بنده عرض
میرساند که از تقصیرات خود چه عرض نماید ماشاء الله کان و مالم یشاء لم یکن لاحول
ولاقوة الا بالله العلی العظیم علومی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقاء به داشتند حق
سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شی چیست
و سیر فی الله بچه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرب کیست و امثال
آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد
که اولیاء الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند در راه فروگذارند و نمایند
قبل من قبل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا را محصول میداند اصل قابلیات و استعدادات

را نیز مجعول و مصنوع میداند او سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بروی
حاکم باشد زیاده گستاخی نه نموده بنده باید که حد خود داند منهـا در عریضه رقم
نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعض امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
و همچنین احوال بعضے مدتی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام
و شدائد آنها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعض شدائد از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
متعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلاء وطن نمودند اصلا بخاطر
غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذرد و منهـا همدرین عریضه
است که چنانکه سابقاً تعلق ارادت بمرادات برطرف شده بود لیکن اصل ارادت
مانده بود چنانچه معروض داشته بود الحال ارادت هم از هیچ بر آمد و جنبند لا مراد و لا ارادة
و صورت این فنا نیز در نظر آمد و بعضے علوم که مناسب این مقام بوده فایض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه دقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فنا و افاضه علوم یک نظر خاص
در ماوراء وحدت پیدا شده هر چند مقرر است که در ماوراء وحدت نظری
نیست بلکه هیچ نسبتے نیست اما آنچه مییابد معروض میدارد تا زمانی که بیقین پیوست
بر نوشتن جرات ننمود و هیچ شبه در آن راه نے یابد هر چند در نظر نه وحدتست
و نه وراء آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بداند تا حق را وراء آن داند
حیرت و جهل بهمان صرافت ست و ازین دید هیچ تفاوتے نشده نمیدانم چه عرض
نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال سلے شبه متحقق است
استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً حاضراً و ناظراً و ایضاً
این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقة

فنای خصوصیت صفات مابه الامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده بودند و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندماج والاندراج نیز برطرف شده قهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته تمیزی که از مرتبه علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نمانده تمام نظر برخارج آمده کان الله ولم یکن معه شئی الان کما کان این زمان مطابق حال گشته وسابقاً علم بمضمون این حدیث بوده منها از عنایات خداوندی جل وعلا که ببرکت توجهات علیه حضرت ایشان علی التواتر والتوالی فائض دارند عرض نماید س من آن خاکم که ابر نوبهاری ؛ کند از لطف بر من قطره باری ؛ اگر بر روید از تن صد زبانم ؛ چو سوسن شکر لطفش کی توانم ؛ هرچند اظهار این قسم احوال موجب جرات وگستاخی است ومشعر افتخار ومباهات س ولی چون شه مرا برداشت از خاک ؛ سزد گر بگذرانم سر ز افلاک ؛ ابتدا از عالم صحو وبقا از اواخر ماه ربیع الآخر است وتا حال ببقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره در صحو می آرند باز بسکر می برند ودر نزول وعروج علوم غریبه ومعارف عجیبه افاضه می فرمایند وباحسان وشهود خاص در هر مرتبه که مناسب بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقای مشرف ساختند واحسانی میسر شد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا بوده ووصلی که مناسب حال بود وهم اینجا میسر گشت هرچند فنا اتم باشد بقای مرتب بران اکمل خواهد بود وهرچند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود وهرچند صحو بیشتر افاضه علوم موافق شریعت غرا فی افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوٰة والسلام معارفی که از ایشان سرزده شرایع است وعقایدی که در ذات وصفات بیان فرموده اند ومخالفت ظاهر آن از بقیه شکر است الحال معارفی که باین کمینه

فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیه است و بیان آنها و علم استدلالی کشفی و ضرو
ریها میگردد و مجمل مفصل میشود سه گر بگویم شرح این بجد شود ؛ می ترسم که مبادا منجر
بگستاخی شود بنده باید که حد خود داند مرشد علی الاطلاق جل سلطانه ببرکت توجهات
علیه بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت فرموده و بهر دو صفت جمال و جلال
مربی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این
تربیت متحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت
ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس تا زمانی
که علوم بتمام از ساحت سینه رفته نشود و جهل مطلق محقق نشود از فنا بهره ندارد
و این حیرت، و جهل دائمی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل
شود و گاهی زائل گردد غایت ما فی الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد
از بقا جهالت و علم باهم جمع و عین نادانی و شعور است و در عین حیرت حضور که
این موطن حق الیقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمی که پیش از جهالت
حاصل شود و از حیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و
اگر شهود است هم از خود اگر معرفتست یا حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر
در برون است بیحاصل است اگرچه در خود نظر داشته باشد از نظر برون
بالکل منقطع میباید شود که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند که اهل الله
بعد از فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خود است ازینجا هم صریحاً معلوم میشود که شهود و معرفت
و حیرت در نفس است در برون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی
ازین ثلثه در برون است اگرچه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد
فکیف البقاء نهایه مرتبه در فنا و بقا اینست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

عام است وبقا باندازه فناست لهذا بعضی از اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در بروز
نیز مشهود دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتها است سه نه هر کسر
بتر اشد قلندری داند نه هر که آئینه دارد سکندری داند این نسبت حضرت خواجه
عبد الخالق است ومتمم ومکمل آنحضرت خواجه خواجها حضرت خواجه بهاء الحق والدین
است المعروف بنقشبند قدس الله سرهما منها عجب کاری است اول هر بلا و
مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد بل من مزید میگفت وهر چه
از امتعه دنیویه کم میشد خوش می آمد واین قسم را آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود
آورده اند ونظر بر عجز وافتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول وهله
نوعی از حزن رو میدهد هر چند بسرعت زائل میشود وهیچ نماند وهمچنین اگر پیش ازین
دعا میکرد از برای رفع بلا ومصیبت مقصود از و نه رفع آن میبود بلکه امتثال امر
ادعونی بود حالا مقصود دعا رفع بلیه ومصایب است وخوف وحیرتی که
زائل شده بودند باز رجوع کردند ومعلوم شد که آن از سکر بود در صحو هر چه عوام الناس
را هست از عجز وافتقار وخوف وحزن وغم وشادی در ابتدا که مقصود از دعا رفع
بلا نبود دل را ازینمعنی خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعای انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالا که بآن حالت مشرف
ساختند وحقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعاهای انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات از سر عجز وافتقار وخوف وحزن بوده
نه مجرد امتثال امر بعض امور که رو میدهد بحسب امر گاه بعرض آن گستاخی
مینماید منها هر چه از مسئله وحدت وجود وتوابع آن گفته اند در اوائل
حال بآن مشرف ساختند وشهود احدیت در کثرت میسر شد از ان مقام
بدرجات بالا بردند وانواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نشود و اشارات و رموز
اجمالیه در کلام شریف بعضے از بزرگان هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها
موافقت ظاهر شریعت غرا ندارند و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله آنها
ندارند بلکه از علما اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز
موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل
قدرتے ندارد و قدرت بمقارنه فعل مے بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب
و اعضا پندارند کما قرره علما اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم
حضرت خواجه نقشبند قدس سره الاقدس مے یابد ایشان درین مقام
بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را قدس سره نیز ازین مقام نصیبے
هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله
تعالے سره الاقدس در مشائخ ما تقدم حضرت خواجه معروف کرخے و امام داؤد
طائی و خواجه حسن بصری و جنید بغدادی قدس الله تعالے اسرارهم التقدس
حاصل اینهمه کمال بعد بیگانگی کار از معالجه گذشته است تا زمانے
که حجب مبذول بوده اند سعی و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون
بزرگے او حجاب اوست ع فلا طبیب لها ولا راقے آه مگر کمال بیگانگی
و نے مناسبتے را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان سبب
یوسف زلیخا موافق حالست سے در افگنده وف این آوازه از دوست
کز و بر دست وف گویان بود پوست ؎ شهود کجاست و شاهد کیست
و مشهود چیست ع خلق را روے کے نماید او ؎ ما للتراب و رب الارباب
خود را بنده مخلوق غیر مقدور میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر
حق را عز و جل میداند غیر این هیچ نیست اثبات نمیکند غلبت مراقبت خود کجا

ع در کدام آئینه درآید او؛ ومنها مدنی است که احوال خدمه علیه علیه اطلاع ندارد دیگر انست سه عجبی نیست اگر زنده شود جان عزیزیؤ چون ازان حضر جدا مانده پیامی برسد؛ میداند که شایان دولت حضور نیست ع این لسکه رسد ز دور بانگ جرسم؛ عجایب کار وبار هست نهایت بعد را قرب نامیده اند وغایت فراق را وصل گفته اند گویا نے الحقیقت در ضمن این اشاره نفی قرب ووصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد ودونها قلل الجبال ودونهن حتوف؛ پس حزن ابدی وفکر دائمی لاجرم دامن آمدمراد آنرا نیز آخر الامر با راده مریدیان باشد ومحبوب را بحبت محب محبیبا باید گشت آنسرور دین علیه من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها باوجود مقام مراتب ومحبوبیت از محبین آمد واز مریدین گشت لاجرم از حال او خبرداده اند که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر وآنسرور فرموده علیه الصلوٰة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت توانستند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصیه پایانی ندارد ع قصة العشق لا انفصام لها؛ ومنها چون حضرت حق سبحانه تعالی از برکت توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساخت واز تلوین به تمکین مشرف گردانیده حاصل کار جز حیرت وپریشانی بدست نیامد از وصل جز هجر واز قرب جز بعد حاصل نشد واز معرفت جز نکرت واز علم جز جهل نیفزود لاجرم در عرضه داشتها توقف واقع شد عجب آنست که حالا بحق نسبتی مشرف ساخته اند که در آن موطن علم وعین حجاب یکدیگر نیستند وفنا وبقا در ان جمع اند در عین حیرت وسنلی نشانی علم وشعور است ونفس غیبت حضور است باوجود علم ومعرفت جز ازدیاد جهل دیگر نیست ع عجب انیست که من واصل وسرگردانم

الله تعالی بمحض عنایت بغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته است فوق مقام ولایت مقام شهادتست ونسبت ولایت بشهادت نسبت تجلی صوری بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینهما اکثر من بعد هذین التجلیین و فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است وتفاوتے که میان این دو مقام است اجل من ان یعبر عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات ونشاید که میان صدیقیه ونبوة مقامے بوده باشد بلکه محالست واین حکم بجالیت او بکشف صریح صحیح معلوم گشته وانچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند وبقربت نامیده اند وآن نیز شرف ساختند وبر حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار وتضرع بیشمار اولاً همان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما واسطه بودن محل تامل است بعد از ملازمت صوری انشاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل عرض خواهد کرد وآنمقام بس عالے است در منازل عروج فوق آن مقامی معلوم نیست ونه ایدیت وجود بر ذات جل وعلا درینمقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم وایجا وجود هم در راه میماند وفوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدولہ در بعضی مصنفات خود میفرمایند وفوق عالم الوجود عالم الملک الودود ومقام صدیقیه از مقامات بقاست که رو بعالم دارد وپایان تر از ان مقام مقام نبوت است که فی الحقیقه بالاتر است وبکمال صحو وبقاست مقام قربت لیاقت برزخیت این دو مقام ندارد که رویش به تنزیه صرف است وتمام عروج است

شتان ما بینهما ٭ درپس آئینه طوطی صفتم داشته اند هرچه استاد ازل گفت بگو میگویم ٭ علوم شرعیه نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند از نظریه بضروریه آورده اند شخصے از خواجه بزرگ قدس الله تعالے سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت اجمالی تفصیلے شود و استدلالے کشفے گردد و بفرمودند که علوم دیگر سواے آنها حاصل شود آرے در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها مے باید گذشت و تا بابه النهایه که مقام صدیقیه است نرسد ازین علوم بهره نے یابد فیالیت شعرے ان من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام الشریف لا نفسهم و لیس لهم مناسبه بعلوم هذا المقام و معارفه فما وجهه و فوق کل ذی علم علیم و بر مسئله قضا و قدر نیز اطلاع داده اند و آنرا بنهج اعلام فرموده اند که بهیچ وجه به اصول ظاهر شریعت غرا مخالفت الانم نباید و از نقص ایجاب و شایبه جبر مبرا و منزه است و ظهور بشاریه قمر لیلة البدر است عجب است که باوجود عدم مخالفت به اصول شریعت این مسئله را چرا پوشیده داشته اند اگر شایبه مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب بود لا یسأل عما یفعل سے گر از هر آنکه از بهم تو ه کشاید زبان جز به تسلیم تو بو علوم و معارف در رنگ نیسان میریزند که قوت مدرکه از تحمل آن عاجز میشود قوت مدرکه مجبور و تعبیر است لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه و اهل شوق آن بود که این علوم غریبه را در قید کتابت آورده شود اما توفیق نے یافت و ازین ممر دربار بود آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از افاضت آن علوم حصول ملکه است و یاد کرد آن علوم چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم براے آن میکنند که ملکه مولویت

بهم رسانند نه آنکه حفظ اصول صرف و نحو وغیرها کنند انتهی عرایضه الشریفه
روح الله روح صاحبها و جناب خواجه عالیشان نیز در جواب هر یک از
عرایض حضرت ایشان صحایف گرامی بر نگاشته ارسال فرموده اند
و زبان ثنای و دعای ایشان کشوده و بصحت و علو مرتبه تمامی
آن احوال و اسرار حکم نموده چنانکه در یکی ازان گرامی صحایف بقلم مخزم
آورده اند که انچه از کشوف مذکور گشته طریق آن بغایت مرضی و صحیح
و مستقیم و مستحسن است چون این طریق شما بر نهجی واقع شده که بلی
قول و زبان چیزها مکشوف میشوند حاجت نیست که بیان همه وجوه نموده شود
انشاء الله بعد از ملاقات انچه باید گفت بحضور گفته خواهد شد انتهی
کلامه العالی قدس الله سره قائله و ایضاً و عده ایراد دو فقره از فقرات
رساله مبدء و معاد حضرت ایشان در آخر این عرایض رفته بآن وعده
نیز وفا لازم است و آن دو فقره اینست که مرقوم میگردد فقره اولی
درویشی را هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانه او را
بیکی از خلفای خانواده حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
رسانید و ازانجا طریقه بزرگواران اخذ کرده ملازم صحبت آن عزیز گشت
ببرکت توجه آن بزرگ جذبه خواجها که از جهت استهلاک در صفت قیومیت
میخیزد او را حاصل گشت و از طریق اندراج النهایة فی البدایة نیز شربی
میسر شد بعد از تحقیق این جذبه کار او بسلوک قرار یافت و این راه را نیز بنهایت
روحانیت اسد الله الغالب کرم الله تعالی و تقدس وجهه المقدس تا بنهایت
رسانید یعنی باسمی که رب اوست و ازان اسم قابلیت اولی که معبر بحقیقت
محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بمدد روحانیت حضرت خواجه

نقشبند قدس اللہ تعالی سرہ عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت فاروق رضی اللہ تعالی عنہ فوق آن قابلیت استعداد میسر شد و از آنجا تا مقامی کہ فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کالتفصیل است مر آنمقام را و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیہ است بتربیت روحانیت حضرت رسالت خاتمہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ ترقی واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحوی امداد از روحانیت حضرت خواجہ علاؤ الدین عطار کہ خلیفہ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالی اسرارہما قطب ارشاد بودہ اند بآن درویش رسید نہایت عروج اقطاب تا این مقام است و دائرہ ظلیت تا ہمین مقام منتہی میشود بعد ازان ما اصل خالص است ممتزج بہ ظل طائفہ افراد بوصول باین دولت ممتاز اند لبعضی از اقطاب را بواسطہ مصاحبت افراد تا مقام ممتزج عروج واقع میشود ناظر اصل ممتزج بظل میگردند اما وصول باصل خالص بانظر بآن علی تفاوت درجاتہم خاصہ افراد است ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام کہ مقام اقطاب است ازان سرور دین و دنیا علیہ الصلوات المبارکات والتحیات النامیات عنایت شدہ و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانہ و عم احسانہ شامل حال او گشت و از آنجا متوجہ فوق ساخت یکدفعہ تا اصل ممتزج برد و فنای در انجا میسر شد چنانکہ در مقامات سابقہ و از انجا بمقامات اصل ترقی ارزانی فرمودہ باصل الاصل رسانید در عروج اخیر کہ عروج در مقامات اصل است مدد از روحانیت حضرت اعظم غوث محی الدین شیخ عبد القادر بود

قدس الله تعالی سره الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیده
باصل الاصل واصل گردانیدند و ازانجا بعالم بازگردانیدند چنانکه از هر مقامے
بازسیگردانیدند و آن درویش را مایه نسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص بآنست
از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قویه داشته
و بخوارق مشهور بوده بدست آمده لیکن آن درویش بواسطه ضعیف عبرت
خویش و قلت ظهور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع منازل
سلوک در خود نمی یافت و اصلا آنرا معلوم خود نداشت و نیز آن درویش را
توفیق عبادات نافله خصوصا اداے صلوة نافله بدوے از پدر رسیده
است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند
حاصل شده بود و ایضا آن درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بوده
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و التحیة لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب
نگذشته بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیات عالیه اخذ علوم
از حقیقت خود است و در خود بخود از خود میباید غیری را مجال نمانده است تا درمیان
درآید و ایضا آن درویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله بالله است
بمقام مشائخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقامی نصیبے وافر فرا گرفت
و مشائخ آن مقام ممد و معاون کار او شدند و از خلاصهای نسبتهای خویش
نصیبے اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله اسرارهم عبوری واقع شد و ازان
مقام حظے وافر نصیب او گشت و ازان مشائخ مقام روحانیت حضرت خواجه
قطب الدین بیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان دران مقام شان عظیم
دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان مقام اکابر کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم
گذری واقع شد آن هر دو مقام باعتبار عروج برابر اند لیکن این مقام در وقت

نزول از فوق جانب یمین آن شاه راه است و مقام اول بجانب یسار آن صراط
مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد از آن راه بمقام فردیت
میروند و بنهایت النهایت میرسند افراد تنها را راه دیگر است بی قطبیت از ینجا و
نیز توانند گذشت این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
کالبرزخ است میان این دو مقام از هر دو جهت بعد و راست و مقام اول در جای
دیگر از آن شاه راه واقع شده است که بصفات مناسبت کم دارد بعد از آن
بمقام اکابر سهروردیه که از شیخ شهاب الدین این طرف اند قدس الله اسرارهم
عبور واقع شده است آن مقام تجلیه بنور اتباع سنت است علی مصدرها الصلوٰة
والسلام والتحیة و مزین است بنورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
رفیق آن مقام است بعضی سالکان رسیده که بعبادات نافله مشغول اند و بآن آرام
دارند نصیبی از آن مقام بواسطه مناسبت بآن مقام یافته اند بالاصالة
عبادات نافله مناسب آن مقام است دیگر آنرا از مبتدیان و منتهیان بواسطه
مناسبت بآن مقام و آن مقام درین شگرفست آن نورانیت که درین مقام
مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
عظیم الشان و رفیع القدر اند و در ابنای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگرچه باعتبار عروج فوق اند میسر نیست
بعد از آن بمقام جذبه فرود آوردند و این جامع مقامات جذبات سابقه اند لهٰذا
از آنجا نیز فرود آورند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
جامعه است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
مقام فرود آورند پیش از آنکه درین مقام تمکینی پیدا شود باز عروجی واقع شد
ازین زمان اصل را نیز و رنگ ظل واگذاشت ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد بتمکین پیوست والسلام فقره ثانیه قطب ارشاد که جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است وبعد از قرون بسیار وازمنه بیشمار این قسم گوهرے بظهور مے آید وعالم ظلمانی را نور ظهور او میگیرد ونور ارشاد وهدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز فرش هرکسے را که رشدی وهدایت وایمان ومعرفت حاصل میشود از راه او مے آید واز وے استفاده میگردد بے توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلاً نور هدایت او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است وآن دریا گویا منجمد است که اصلا حرکت ندارد شخصے که متوجه آن بزرگ است وبا وے اخلاص دارد یا آن که آن بزرگ متوجه حال طالب شد در وقت توجه گویا روزنے در دل طالب گشاده میشود واز آن راه بقدر توجه واخلاص از آن دریا سیراب میگردد وهمچنین شخصے که متوجه ذکر الهی است جل شانه وبآن عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد همین قسم افاده انجا هم حاصل میشود لیکن درصورت اولی بیشتر از ثانیه است اما شخصے که منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از وے در بار است هرچند بذکر الهی تعالی وتقدس مشغول است اما از حقیقت رشد وهدایت محروم است همان انکار وآزار سد راه فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود وقصد ضرر او نماید حقیقت هدایت از وی مفقود است صورت رشد است صورت بمعنی قلیل النفع است وجماعه که اخلاص ومحبت بآن عزیز دارند هرچند از توجه مذکور وذکر الهی تعالی شانه خالی باشند نیز ایشان را بواسطه مجرد محبت نور رشد وهدایت میرسد والسلام فصل پنجم در بیان آن معاملات بزرگ ومراتب شگرف که حضرت سبحانه وتعالی ایشان را بمحض فضل وکرم بآن اختصاص بخشیده اگرچه ازین جمله بعضی مر اقل قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرات ایشان شمرده اند بادیگر معاملات که از دیگران

بگوش ہوش نرسیدہ بود سر اختصاص این مراتب علیہ بآن قطب الہ چنان
بینماید کہ چون ایزد سبحانہ ایشانرا مجدد و منور الف ثانی گردانیدہ بود و اینمعنی را
بکرات بآنحضرت الہام فرمودہ و بافشای آن امر نمودہ چنانکہ خود در چند مکتوب
بآن ایما فرمودہ اند پس صاحب این مرتبہ عظمی را باید کہ مخصوص صفات علیا بود
باین مدعا ہم اشارتی از قلم محترم رفتہ آنجا کہ نگارش نمودہ اند ہوای فرزند
این آن وقت ست کہ در امم سابقہ درین طور وقتی کہ پر از ظلمت است پیغمبر
اولے العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیدہ مینہاد و درین امت کہ
خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیہ و علی الہ الصلوات و التسلیمات
علما را مرتبہ انبیا بنی اسرائیل دادہ اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرمودہ اند
لہذا بر سر ہر مائۃ از علما ء این امت مجددی تعیین مینمایند کہ احیای شریعت فرمایند
علی الخصوص بعد از الف کہ در امم سابقہ وقت بعثت پیغمبر الو العزم است و بر
پیغمبرے در انوقت اکتفا نمودہ اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت
ازین امت درکار است کہ قائم المقام الو العزم انبیا باشد ؎ فیض روح القدس
ار باز مدد فرماید ؛ دیگران ہم بکنند انچہ مسیحا میکرد ؛ نہے کلامہ الشریف و بر مکتوب
دیگر بعد ازین این مدعا رقم نمودہ اند کہ ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلائق
گران است و از افہام انہا دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم معارف
یکدیگر را موازنہ کنند و صحت و سقم احوال را بمطالعہ علوم شرعیہ و علوم مطابقہ آن
ملاحظہ نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند کہ در کدام یکے بیشتر است شاید
از استبعاد بر آیند و دیدہ باشند کہ فقیر کتب و رسائل خود نوشتہ است کہ طریقت و
حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگرچہ ولایت آن نبی باشد
و نوشتہ کمالات ولایت را بکمالات نبوت ہیچ مقدارے نیست کاشکے

بحکم قطره داشتے نسبت بدریای محیط وامثال این بسیار رقم نموده خصوصا در
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی است آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو
اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت بانه تفضیل خود
بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ
بهتر داند تکلیف از اکابر دین سه ولی چون شه مرا برداشت از خاک به سر دگر
بگذرانم سر ز افلاک به من آن خاکم که ابر نوبهاری به کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روید از تن صد زبانم به چو سوسن شکر لطفش کے توانم انتهی کلامه الشریف
راقم حروف گوید مرا بردل خطور میکرد که اگر از اعاظم علمای وقت ایشخصے را که
حق سبحانه حضرت ایشانرا مجدد الف ساخته مسلم میداشت تائید تمام بودتا روزے
باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علیه چون او
الحال در دیار هندے نماید کتابے بما نوشته بود و تبسم نموده فرمودند که
از ان فقرات مدحیه این بود که مجدد الالف الثانی مخفی نماند که این مولانا
مذکور شبی در واقعه حضرت ایشانرا دیده بود که این آیه برو خوانده اند قل الله
ثم ذرهم بعد از دید این واقعه بخدمت ایشان آمده تعلیم گرفت و از مخلصان
حقیقے گشت پس پیش از ملازمت صوریه میگفت که اویسے حضرت
ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجدید الف بود اگر باین
خصایص که مذکور کرده بنواخته باشند عجیب وغریب بود آن مخصوصات
که بعضے از ان سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که بازمے گردد یکے
ظاهر شدن استعداد قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش
از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد والا مرتبه بچندین سال دیگر

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور و معامله ایشان بچندین سال
بصورة شمع عظیم دیدن کما مر و دیگر بر نگاشتن آن خواجه ذوالمکاشف
در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چراغی
شود که عالمها از و منور گردد و دیگر فرمودن بیکے از مخلصان ملتمس احوال
و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روز کار
ترا بنهایة رسانند دیگر حصول مرتبه مرادیت و محبوبیت مر ایشان را و بشارت
پیر عالے منقبت بان دولت دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان در
خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند دیگر سپردن
پیر والا مرتبه ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود بایشان دیگر فرمودن
آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار بایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر بایشان که سخن در ویشان بحضرت
شما نوشتن بیشتر مراست دیگر رقم نمودن آن خواجه صفاکیشان بایشان
که مارا حد خود باید نگاه داشت و از فضول احتراز نمود دیگر تمیق نمودن آن
مقتدای جهان که للارض من کاس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
آن قدوة الاولیا بایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیری مرید
من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که احوال مانه از مغتنمات
موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجه عالیشان احوالات علیه
خود را بجهه مکاشفه ایشان و کذلک احوالات یاران خود را غائبانه
از ایشان پرسیدن دیگر از همه عجیبتر استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کما سیجیء

فی الفصل الثالث دیگران پنج تعریفات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت
اما آن خصائص حضرت ایشان که هم بر ایشان چون افق مبین ظاهر و هویدا گردیده
و خود هم بتحریر و هم بتقریر صریحاً و کنایةً اشارة بآنها فرموده اند از ان جمله است
آنکه بعد از افاضه پیر بزرگوار ایشان نسبتهای علیه خود را با ایشان همه مشایخ
طریق دیگر ایشانرا چون در دامن دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
برده اند و از خلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقاً در فقره که
که از رساله مبدا و معاد رقم یافت معلوم شد و از ان جمله است آنکه نسبتهای
ولایت و اقتباس نبوت را نیز بعضی از اولیای رحمهم الله دون بعض
جلوه گر گردانیده اند حضرت ایشان را بهمه آن نسبتها نواخته اند و بمعرفت
هریک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان مبارک میرانده اند که از کمال
عنایات او سبحانه در حق این بنده کمترین این است که هیچ کوچه از ین
راه نماند الا که این حقیر را بران عبور داده اند و از نسب علیه سریان و معیت
و احاطت و خدمت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجوبی
و امکانی علیحده علیحده به محض کرم بهره ور گردانیده اند و از ان جمله آنست
که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشانرا علم سموات آموخت
چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقه رقم یافت و از ان جمله
آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام با ایشان ملاقات نموده از حقیقت
حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در
مکتوبی بآن تصریح نموده اند و از ان جمله آنست که ایشان را در مبادی
سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام بعلوم لدنی نواخته چنانکه
اشاره باین راز هم در فقره مذکوره مبدا و معاد رفت و از ان جمله است

آنکه حضرت خاتمت علیه الصلوة والتحیة ایشان را مجتهد علم کلام ساخته و بعبارت
آن نواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران علوم
ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عفی الله عنه اراده آن دارد که
آن مجتهدات کلامیه ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسایل متبرکات برآورده شده
رساله سازد ان شاء الله تعالی سبحانه از آن جمله آنست که روزی ایشان در
حلقهٔ مراقبه بوده اند و با انکسار و دید قصور اعمال نرفته که ندای در رسیده
که غَفَرْتُ لَكَ وَلِمَنْ تَوَسَّلَ بِكَ بِوَاسِطَةٍ أَوْ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ و
باظهار آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در فقرهٔ از فقرات
رساله مبدا و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه بایشان
خطاب در رسیده که انک من المتقین و موجب این خطاب آن بوده
که روزی بروح یکی از فرزندان متوفای خود طعامی کرده بوده اند درین میان
ایشان را از غلبهٔ انکسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
سبحانه در قبول صدقه میفرماید إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ درین گفت بوده اند
که ندا در رسیده إِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ از آن جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
به تهجد برنخاستم بلکه همیشه مرا باذان و اعلام و صدا و امثال آنها در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکه یکبار ربی آنکه مرحبا ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم که بخود برخیزم در
بندگی طاعت او تعالی آویزم باز سر بخواب نهادم لمحه نرفته بود که از هر طرف آواز
اذان و اعلام برخاست و از آنجمله است آنکه ایشان را بشر گردانیدند بران که
بر سر جنازه که تو حاضر شوی آن میت مغفور ست و از آن جمله است آنکه بر بعضی قبور
که ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
برداشتند چنانکه دو شاهد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته
و تحریر نموده همه از ماست و گفته ما خصوصًا علومی که دران نحوی تردّدی و اشتباه
بخصوصه صدق و حقیقت انرا ادا نموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند حضرت
را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است
آنکه مولانا عبد القادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند
که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه
فرمودند در دهه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش
خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول
بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن
بیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی
سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الٰهی فیوضات انوار
نامتناهی بظهور رسید و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایة تو خادمی که آندم پای تو می مالید
او را نیز آمرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشره آخر رمضان فرمودند امروز
معامله عجیب گذشت بر عریش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابیده که احساس
نمودم که بران عریش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین
بود صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسیم و تا حال
برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین
جهان داشت ثبت نمودند و در ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم
فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از جمله

است آن که ایشان را از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشارت رسید که فردا چندین هزار کس را بشفاعت تو بہ بخشند راقم این حروف گوید که آنروز که بایشان این مژده از سید الانس وجان رسید بشکرانه آن ایشان طعامی کردند و قصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که بتقریب آن معرفت خصے ایشان که فرموده اند الحمد للہ الذی جعلنی صلة بین البحرین الخ میان ما وعزیز مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معامله عظمی اشارت از سرور دین ودنیا میباید که بوقوع بیاید چنانکه بمهدی موعود علیه الرضوان وقوع یافته من باو گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و مارا علم بهمه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث پیش منست و کم حدیثی از و بیرون رفته بیا باهم در باب فضائل آنحضرت جستجو کنیم و رمیان حدیثی بر آمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این است یکون فے امتی رجل یقال له صلة ید خل الجنة بشفاعة کذا وکذا من بآن فاضل گفتم چرا نتواند بود که این حدیث اشارة بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد و خاموش شد من از زبان قلم ایشان مصرح صله بودن را شنیده بودم و چشم برمقوله دوم که شفاعت بود داشتم الحمد للہ که آن نوید نیز بگوش امید رسید آن حضرت تبسم نمودند و شکرانه آن برزبان آورده در حق این بنده التفاتها فرمودند آز انجمله است آنکه ایشان را با نوار و برکات هفت درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة مشرف ساخته اند تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان از ان جا پی بعلو مرتبه ایشان خواهند برد و آز انجمله است آنکه خناس و وسواس را به محض کرم از سینه

بجکینه ایشان برون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز صبحی بودم که دیدم
بلاے عظمی ناگاه از سینه من برون رفت ازان مرئی شد که آشپانه او را نیز از سینه
دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آنها نماند و انشراحی
عجب سینه را روی داد معلوم کردند این از صدر تو برون شد خناس بود که
پیغمبر علیه الصلوة والسلام باستعاذه ازان مامور گشته بود و نیز وانمودند که
خطراتی که در اصول دین پیدا می شوند منشای آن همین خناس است که در صدر
آشیانه دارد و هر وقت نیشها میزند و ازان جمله است آنکه به محض عنایت مطلق
شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتند میفرمودند که چندر روز دید قصور اعمال
بر مبنی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
می شدم که اگر این لفظ را نخوانم به مفهوم آن متحقق نیم پس در اثنای قرارت
مصداق کریمه لِمَ تَقُولُونَ مَالَا تَفْعَلُونَ باشم و اگر نخوانم نماز بے آن درست
نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
و نعمت اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ بظهور پیوست الحمد لله علی ذلک و هم از انجمله
آن که ایشان را از غایة اتباع آن سرور در رسوخ علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفه
کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلبی با کبار تلامذه هر یک رضی الله تعالی
عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
یک گونه فنای مخصوص روے داد که تعینی که مرا بود برفت و آن تا مدتی کشید
تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمه سراج الامة ابو حنیفه کوفی رضی
الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذهب خود گرداگرد من
جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذه امام مذکور چون ابراهیم نخعی
رحمه الله نیز بنظر در آمدند آنگاه دیدم که نور امام و نور هر یک از ین ائمه

کرام در من در آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و بتمامه مجسم ازان
انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
ازین معامله همین قسم رفتن و بقا بامام شافعی و تلامذه و علمای مذهب او
بظهور رسید دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی بلا تلامذه
و مجتهدان مذهب خود در من در آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد
بعد از ساعتی چند دیدم که برون شدند و انچه از من رفته بود باز آمد اما خود را
با انوار ایشان متحقق می یابم بعده فرمودند دران وقت مشهود گردید که حق
ازین هر دو امام همام برون نیست انچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان
تجاوز نه نموده دو حصه بامام ابوحنیفه مسلم ست و ثلث بامام شافعی رحمهما الله
سبحانه و هم از انجمله است آنکه مشایخ نقشبندیه و مشایخ قادریه را قدس الله
اسرارهم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریقی دیگر رحمهم الله سبیده
صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و ازان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل
طریقه ما شده و خواهد شد تا قیامت بواسطه و بغیر واسطه از رجال و نسا همه را
بنظر ما در آوردند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را بما دادند اگر خواهیم
هر را یک یک بیان نمایم ازان جمله است آنکه بر ایشان ظاهر گردانیدند
که در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که بعضی سه تن و به بعضی دو تن و یک
تن ایمان آورده اند و زیاده از سه تن کسی بایشان نگرویده و البغتاً
تبور متبرکه شوره بعضی ازین انبیا را که دران دیار آسوده اند نیز بایشان
نموده اند و انوار آنرا مشاهده فرموده و ازان جمله است آنکه احوال مال
شاهی جبل و مشرکان فتره رسل را که نزد ماتریدیه این جماعه در دوزخ
نخواهند بود و نزد اشعریه خلاف آن به حضرت ایشان چنان مکشوف

گردانیدند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنها را در مقام حساب داشته
باندازه جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفاء حقوق نموده در
رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق ولاشی محض خواهند
فرمود تحقق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صد و پنجاه و نهم از دفتر
اول مسطور ست و دران مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نموده اند
که این مسئلهٔ غریبه را چون در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوات والسلام
عرضه نموده اند تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه
وهم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضاے مبرم را بالتماس
ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرارے که متعلق بانقسام قضاے
مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه مجملی ازین قضیه
در ذکر حال شیخ طاهر از خلفائی حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
وهم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
کاشفان اسرار متشابهات قرآنی واز واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر تا مدتها سر متشابهات را
مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را غیر از ایمان
بمتشابهات نصیب نمی یافت و تاویلاتی که بعضے علما و صوفیه بیان کرده اند
آنها را لایق شان آن متشابهات نمیدانست و آن تاویلات را از اسرارے
که قابل اشتهار باشد تصور نمیکرد چنانچه عین القضات از الف لام میم الم
خواسته که به معنی درد است که لازم عشق ست و امثال آن آخر کار چون حضرت
حق سبحانه به محض فضل شمه از تاویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر
ساخت و جدولی ازآن دریای محیط بر زمین استعداد این مسکین کشاد

گردانید دانست که علماء راسخین را از تاویل متشابهات و مقطعات الغیب وافر است و همچنین آنکه بعض از وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری ست مواج از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمزیست غامض از رموز دقیقه محبت و محبوب و محکمات هرچند امهات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن متشابهات اند مقاصد کتاب متشابهات اند و شامل نیز هستند عالم راسخ کسی بود که این را با آن جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای آن محکمات تاویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته تحقیقت پوید آن کس جاهل است و از جهل خود بخبر و ضال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز رقیم نموده اند که علم تاویل متشابهات مخصوص برسل است علیهم الصلوات والتسلیمات و از امتان منکر اقل قلیل را بتبعیت و وراثت ازین علم شرنبی اوزانی دارند و درین نشاء بر قع از جمال شان برایشان نکشایند اما امید است که نشاء آخرت هم غفیر از امتان نیز به تبعیت به باین دولت مستعد کردند این قدر بعلم می درآید که درین نشاء نیز بعض دیگر را دراوای آن اقل رواست که باین دولت متشرف سازند اما علم بحقیقة معامله ندهند و تاویل را منکشف نه سازند بالجمله جائز ست که تاویل متشابهات حاصل آن بعض بود اما ندانند که چه حاصل شد زیراکه متشابهات کنایات از معاملات ست روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد انتهی کلامه العالی این حقیر راقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم که مشارالیه و برادر اصغر ایشان مدظلهما از محرمان اسرار خاصه حضرت

ایشان بودند در خلوتی تبصریح تمام مسالت نمود که آیا از اسرار حرفی ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجدد الف ثانی باشمایان رمزی درمیان نهاده اند یانه اگر
درمیان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که باشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
متشابهات و مقطعات رمزی درمیان آرند که شیطان همواره پیرامون کاشفان
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بزبان آرند یا استراق سمع نماید
وهر کرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنها
مستور داشته اند مایان معروض داشتیم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
شیاطین از احوالی خود نمایند در رمزی فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که سر یک حرف ازان حروف را شمایان اظهار دیدیم
و به بیان آن مامور شدم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را ازا ما بجو
و نیز ما را از اظهار آن به دیگری منع بلیغ نمودند ما را معذور دارد و هم ازان جمله است
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیه از نوادر است چنانکه در فقره مذکوره مبدا و
معاد سبق ذکر یافت و هم از انجمله است آنکه بر ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات
انبیا را علیهم الصلوات والتحیات و کذالک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
اند مکشوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در ان مشارب
وا نموده چنانکه می فرمودند فلان در ولایت موسوی ست و نزدیک نقطه
مرکز و فلان قریب دائره و امثالها و این از نوادر ست و بس سنظم فقیری
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که لے تو فلان از ولایت
ابراهیمی آید علی صاحبها السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگرچه

علم حضرت ایشان باین معنی لبنده است اگر مرا نیز فی الجمله به توجه حضرت ایشان معلوم شدی عنایتی بود همان شب در معامله دیده که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام در غایت ابهت و نورانیت حاضر اند و حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس در خدمت آن حضرت علیه السلام باداب تمام بر پا ایستاده اند من و آن تن دیگر که مبشر به ولایت ابراهیمیه بودیم حاضر شدیم حضرت ایشان دستهای ما را گرفته در قدم محترم خلیل انداختند ما قدم ایشان بوسیده باز گشتیم این راوی گوید بعد از دید این واقعه چون بملازمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در انچه گفته ایم تردد گنجائے ندارد و ندانی که چه طالبان را علم به دقایق احوال و مشرب و استعداد خود میدهند در قرون کثره یکی از کمل خواص را بدولت این علوم می نوازند نمی بینی که چون شیخ نجم الدین کبری قدس سره بزرگے را که قطب اولیاے زمانه خود بود معلوم نبوده که بر قدم کدام نبی از انبیا باشد تا به نسبت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے قدس سره که او را به علم این اسرار نواخته بوده اند فرستاد و فرستاده آن بزرگ در اثناے تفتیش احوال شیخ از ان طالب فرموده که جهود که ما چون ست آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخدمت شیخ خود باز گشته انچه شنیده بود معروض داشته شیخ بتواجد بر خاسته فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد که ما بر قدم کلیم الله علیه السلام بوده ایم جهود امت او را گویند و این کلام از ان بزرگ ما را اشارت باتباع ولایت اوست و هم از ان جمله آنکه حضرت حق سبحانه ایشان را به محض کرم قدرتے عطا فرموده بوده و تصرفے بخشیده که یکی را

از ولایتی وبشریتی که دران بود بولایتی که فوق آن بود می رسانید چنانکه بمجدد ومزاده بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شما را بعد از ولایت موسوی بولایت محمدی آورده شد وہذا من اعجب العجوبات ومن اعظم التصرفات وہم ازان جمله است آنکه تعین وجودی وتعین حسبی را که تا غایة عارفی بآن لب نکشوده برایشان ظاهر گردانیده باسرار وبرکات آن مرتبۂ علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره تحقیق این معنی در مکتوب ہشتاد ونہم از جلد سوم نموده اند وازان جمله است آنکه باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصا بمرتبۂ عظمی که بقلب خامس متعلق ست وآن از مقامات شگرف ست چنانکه خود در فقره از فقرات رساله مبدا ومعاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الاتم معرفته والاکمل شهوداته المقام العزیز وجوده الشریف رتبة یصیر ذلک العارف قلبا للعوالم کلها والظهورات جمیعها وهو المتحقق بالولایة المحمدیة والمشرف بالدعوة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والتحیة والاقطاب والابدال والاوتاد داخلون تحت دائرة ولایته والافراد والاحاد وسائر فرق الاولیاء مندرجون تحت انوار هدایته لما هو نائب مناب رسول الله والمهدی المهدی حبیب الله وهذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصة باحاد المرادین لیس للمریدین من هذا الکمال نصیب هذا هو النهایة العظمی والغایة القصوی لیس فوقه کمال والاکرام منه لو لا لو جد بعد الوف سنة مثل هذا العارف لاغتنم ولیسری برکته الی مدة مدیدة وآجال متباعدة وهو الذی کلامه دواء ونظره شفاء والحضرت المهدی سیوجد علی هذه النسبة الشریفة من هذا الامة ان حیرة ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وهم ازان جمله است

آنکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زاده عالی مرتبه خواجه محمد معصوم سلمه الله در حل این معنی رقم زده اند که بعضی تبعات این نشاء خانیه است که موجب تنقیص درجات اخرویه است در حق ایشان بچنین بود که نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرده و نیز هرچه در دنیا شهود گردد بے شائبهٔ ظلیت نیست و این تشابهات آن که بی این شائبه جلوه گر شود ندارد مگر آن سرور دین و دنیا را صلی الله علیه وسلم این دولت عطا فرموده بودند حضرت ایشان را از غایهٔ کمال اتباع آن سرور اگر از الوش خوان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نصیب داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبر را بود کمل تابعان او را از ان نورانیت نصیبے رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیبه در بعضے مکاتیب اشارتها نموده اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرموده ایشان آن بود که هرچند شهود عارف اکمل باشد اما تا در قید زندگانی این جهانی ست مقید حبل الجبال ست و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکه مولانا قدس الله سره العالی قریب احتضار سفر موده سه من شوم عریان ز خود او از خیال * تا خرامم در نهایات الوصال * مگر آنکه فرمودمی کسی را از کمل تابعان انبیا علیهم السلام بطفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین نشاء در ولایت انبیاست که باصل الاصل متعلق ست و هم ازان جمله است که ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبهٔ ربانی و حقیقت بیت المقدس بهره فراوان بخشیده اند کما یفهم من مکاتیبه المتعدده و از آن جمله است آنکه ایشان را ورای آفاق و انفس معامله نموده اند که انفس بنزد آن چون آفاقی است نزد انفس و بیان آن مجملاً در فقره از فقرات مبدا و معاد نموده اند و به تفصیل در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و معامله کالرویة را در ان اثبات

نموده رقم فرموده که این دولتِ عُظمیٰ ست که بعد از زمان اصحاب رضی اللّٰه
عنهم اجمعین کم کسی باین دولت مستسعد گشته است هرچند این سخن مستبعد می نماید
و مقبول اکثری نمیگردد امّا اظهار نعمتِ عُظمیٰ می نماید کوته اندیشان قبول کنند
یا نه و این نسبت فرد ابر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت
و هم ازین جمله است آنکه حق سُبحانه ایشان را حق الیقینی مشرف ساخته که حق
الیقین دیگران نزد آن علم الیقین ست چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم
از جلد دوم بیان نموده اند و فرموده که ازین حق الیقین چه گوید اگر گوید نه فهم
کنند و چه دریابد این معارف از حیطه ولایت خارج ست ارباب ولایت در
رنگ علماء ظواهر در ادراک آن عاجزند و در رک آن قاصر این علوم مقتبس از
مشکوٰة انوار نبوت اند علی اهلها الصلوات و التسلیمات که بعد از تجدید الف
ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند و از آنجمله است آنکه برایشان راهی را
که بدون جذبه سلوک ست نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس
نبوت تعبیر فرموده اند و بیان آن در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند
و از آن جمله است آنکه ایشان را بکمال متابعت سیّد الانبیا بمقامی که فوق
مقام رضاست و آن را بحبت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن
سخت شگرف ست و بیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده
و هم از آن جمله است آنکه برایشان قدس سره درجات ولایت ثلثه صغریٰ و کبریٰ
و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیا و ولایت ملائکه است منکشف گردانیدند و به
کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات
عالیات مبین و مشروح است و هم از آن جمله است آنکه بمحض لطف ایشان را
خزینه رحمت گردانید چنانکه خود در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول

به تقریب سرہای دو جیبی اشاره باین معنی نموده اند وهم ازان جمله است آنکه
بایشان معلوم گردانیدند که از ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
کمالات باطنیه و معاملات بظهور نخواهد آمد و ازان جمله است آن که در رساله
مبدا و معاد نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
میکنم وجمعی دیگر نیز درین طواف بامن شریک اند اما بطور سیر آنجماعه بجدیست
که تا من یک دور طواف را بانجام میرسانم آنجماعه دو سه قدم مسافت را قطع
مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش ست وجماعه طواف
کنندگان ملائکه کرام اند وانبیا علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات والله یختص
برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم وازان جمله است آنکه ایشان را مجدد الف
ومنور غبار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد واین همه خصایص
مبنی برآن گشت وازجمله این خصایص علیاست این پنج خاصه عظیمه دیگر
الاولی مندرجة فی دعائه الشریف الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین ومصلحا
بین الفئتین وهی مرقومة فی المکتوبات السادس من الجلد الثالث والثانیة
وصوله قدس الله سره بمقام السابقین الذین مرتبتهم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیقین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا وهذا مسطور من
قلمه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی والثالثة کلامه سبحانه تعالی
معه قدس سره شفاها وذلک لافراد الانبیاء علیهم الصلوات والتحیات وقد
یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة والوراثة واذا کثر هذا القسم من
الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
اشارة باین ست آنکه مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله در بیاض
خاص رقم نموده دادند که حضرت ایشان را بوراثت جد مکرم ایشان

صلة بین البحرین

فاروق اعظم محدث بفتح دال گردانیده اند الحمد لله علی ذلک والرابعة مندرجة
فی معرفته التی نمقه بالقلم المکرم فی المکتوب التاسع والسبعون من
المجلد الثالث وهی انه سبحانه اعطی له قدس سره فاتا قیوما للعالم الذی
هو اعراض مجتمعة والخامسة فی المعرفة التی متعلق باصله ان طینته بقیته
من طینته نبیه صلی الله علیه وآله وسلم کطینة النخلة من بقیة طینة آدم علیه السلام
و از خصایص عظمی آن ست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی در نوع
بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و لوراثت و تبعیت سید البشر علیه الصلوة والسلام
بدان متحقق ساختند و اگر خواهیم آنرا به مقدمات معقوله معقول مستمعان
نمایم به نهجی بیان فرمودند که عقل عقیل به بیان شگرف تری پی نبرد و نیز
از آن جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصه ما تا انقراض این نشاء
در فرزندان خواهد ماند و از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت
آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود سبقت وراثت به نصیبی
از اصالت ممتاز گردانیده چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور
است ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ٭ گر بگویم شرح آن بیحد شود ٭
مثنوی هفتاد من کاغذ شود ٭ اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه و رسایل شریفه
ایشان عبور نماید پیش ازین بخصایص آن عالی حضرت متعالی منقبت
پی برد اگرچه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیار است اذعان و قبول از
خوانندگان و شنودگان در کار است ٭ راز جز با رازدان انباز نیست ٭
راز اندر گوش منکر راز نیست ٭ رضی الله عنه عن صاحب الاحوال و رضی عنه سبحانه

فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیه و لیلیه آن حضرت

بر طبق عزیمت و غایة اتباع سنت باندکی از شرح بعض عقاید شریفه ایشان

از فضل سابق که دران علو مرتبه وسمو منزلهٔ آنحضرت بوضوح پیوسته خردمند منصف خواهد شناخت که خداوند این معاملات شگرف در اتباع سنت سنیه و اخلاص رضیه وطاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک مجملی جهت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه وچه بغیر واسطه ایشان بصحیفه بیان مے آرد اگرچه وظائف یومی ولیلی آن حضرت را بتائید حضرات مخدوم زادهای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نموده اند اما اینجا بآئین نازنین بازوائد فوائد بقلم می آید بکرم الله سبحانه وتوفیقه این کمترین از زبان مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگرچه عمل و کار ما چه باشد هرچه بما عطا کرده اند به محض فضل وصرف کرم سید انم اما اگر مثلا امر بهانه کرم باشد آن متابعت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه وسلم خواهد بود که مدار کار خود را بران میدانم هرچه بما داده اند از راه این اتباع داده اند جزئیا وکلیا و هرچه نداده اند ازان نداده اند که از ما در اتباع اتم نقصانی بحکم بشریت رفته باشد وبدین تقریب بر زبان مبارک راندند که یک روز بسهو در آمدن بخلا پای راست نهادم آنروز چندین احوال من بسته شد راقم حروف گوید روزے در خدمت آن حضرت نشسته بودم وایشان در تحریر معارف بودند ناگاه از غلبه تقاضاے بول بسرعت متوجه متوضا شدند همچنان که بسرعت متوضا رفته بودند بسرعت هرچه تمام تر برآمدند بنده را حیرت روے داده که باین سرعت در آمدن وباین تعجیل برآمدن چه بود دیگر برآمدن از خلا ابریق آب طلبیده ناخن ابهام بیسار را شسته باز بخلا در آمدند چون بعد از ساعتی بیرون شد فرمودند که تقاضاے بول استیلا نمود به سرعت

بمتوضا در آمدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی
بر و بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب
کتابت حروف قرآنی ست آنجا نشستن را لایق و برعایه ادب مطابق
ندیدم باوجود که از غلبه آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
این محنت ترک ادب بس حقیر نمود برون آمده آن نقطه سیاهی را
شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صالح
ختلانی را امر نمودند که چند قرنفل از خریطه برآورده حاضر کن وی شش
قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نه شنیده
که ان الله وتر یحب الوتر رعایه وتر از مستحبات است مستحب را مردم چه دانسته اند
مستحب دوست داشته است سبحانه تعالی اگر دنیا و آخرت را به نیک
عملی که دوست داشته حق عز و جل باشد بد هیچ نداده باشد و فرمودند
که ما در رعایه استحباب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن روی
قصد میکنم که اول آب بر خدین رسد که تیامن نیز از مستحبات است و نیز دیده شد
که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بانکه از نحافت بدن ایشان را در آن
ایام روزه داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روز هاست
فرمودند قضاء احتیاطی روزهای این رمضان ست که در آن روزها
روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
مهما امکن در روز رمضان استنجا نمی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
آنرا قضا میداشتند نعم السلف و نعم الخلف روزی بر عرش خود تکیه
کرده بودند ناگاه اضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عرش کاغذی
دیدم هر چند معلوم نبود که در و چیزی نوشته اند چه نوشته اند یا نه

کسی انگویم که برو ارد و آن قدر نشستن را هم بجز پیش بی ادبی دیدم وقت دیگر دیده شده که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشی گسترده بودند بقرات پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرش غرتیبی وارد بآن فرش که حافظ بران قران تلاوة میکند آن فرش زیاده را از زیر پای خود دور کرده کناره بگذاشتند عزیزی که بخدمت شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت شیخ معظم قدوه محبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ ازین اطوار این بزرگوار پرسید که در سرهند بخدمت ایشان رسیده بان بگو تا چه دیده گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادی را چه خبر اما به ظاهر در رعایت آداب سنت و دقائق آن ایشان را چنان یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان بیاید شیخ بغایت مسرور شده فرموده چون این چنین ست هر چه این بزرگ وین از اسرار حقیقت میگوید و می نویسد همه صحیح و اصل است و دران صادق بان متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت تمام بود و این معنی را مکرر باین حقیر راقم که گاه بخدمت ایشان می رسید اظهار فرمودند دران ایام که سلطان وقت حضرت ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان در دو ساخته ایم روزی مردی از سرهند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرمود

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما باشد و شما بجاے دیگر مرید شوید و نیز یکے از امراے وقت که در کار حضرت ایشان ترددے داشت روزے از اقضی القضات وقت که ہمسایہ حضرت ایشان بود در خلوتے پرسید که شما مردم عالم آید و صادق القول و صاحب دیانت از احوال عزیزی که ہمسایہ شماست بگوئید فرمود که احوال باطنه این طائفه از دریافت ما وراست اما این قدر میگوئیم که مشاہده اطوار این بزرگوار مارا باطوار اولیاے ماتقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه وطاعات کثیره تحمل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطر میگذشت که شاید محبان ایشان به مبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم آن تردد برخواست بلکه بنویسندگان احوال جنگ داریم که ہنوز کم نوشته اند الحق چنین بود که این عالم متصف بدیانت فرموده جزاه الله خیراً

این حقیر راقم از درویشی که خدمات آب وضو و مصلے و ما یتعلق بامور العبادات حواله بوی بود شنود که میگفت من در تمام روز ہمان ساعت قیلوله حضرت ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم وراے این دو وقت مرا از استیعاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست ہمچنین اصحاب خود را بکثرت دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریص می نمودند فرمودند که این دار دار عمل ست و مزرع کشت بکار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاہر جمع ساخته در کار باشید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله عنہم قلت عمل فہمیده اند نه آن چنان ست که طریقه این بزرگان در اتباع نبوی اوثق و اوفق طرق ست و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم باوجود محبوبیت و علو مرتبه از کثرت عبادت پاہای مبارک متورم گردیده بود غایة فی الباب چون طریقه خواجگان

یا در بدایت بل ابتدای توسط نیز بجذبات متعلق ست لاجرم حال ایشان آندم از کثرت سکر و استغراق مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور را با اتیان فرائض و واجبات و سنن موکده جمع کرده بهمان اقتصار کرده اند و مع ذلک رعایت عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً با جذبات و غلبات اما چون بعنایت الله المتعال از تلوینات احوال به تمکین رسند لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر در مسائل بکتب معتبره ثقه می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و همگی همت ایشان آن بود که عمل بمفتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جانب کراهت داده بران عمل نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز و عدم و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز ست و جانب حرمت را و تا ممکن بودی حضرت جمع مذاهب می نمودند و در بعضی روایات که امام اعظم رضی الله عنه بیک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگرچه فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل آنکه در زیارت قبور را اکثر قران میخواندند که مذهب صاحبین بر جواز آنست فتوی برین ست و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم بر کراهت قران خواندن ست بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت ایشان به نفس نفیس امامت می کردند روزی در خاطر گذشت که آیا لم آن چه باشد بدین خاطر بملازمت مشرف شد تقریب جمع مذاهب در میان

آورده فرمودند شافعیه و مالکیه رحمهم الله بر آنند که جز بقرأت فاتحه نماز درست نیست لهذا خلف امام فاتحه می خوانند و احادیث صحیحه نیز دلالت برین می نماید اما امام ما امام ابوحنیفه رضی الله عنه فاتحه امام را فاتحه ماموم گفته ماموم را فاتحه خلف امام تجویز نمی نماید و جمهور فقهای حنفیه برینند مگر بعضے روایات مرجوحه از حنفیه بر جواز فاتحه خلف امام آمده چون تا مهما امکن بر جمع مذاهب می کوشم درین صورت جمع را دران دیده ایم که خود امامت کنم ع گر نویسم شرح آن بیحد شود ٭ بالجمله عمل حضرت ایشان در صیف وشتا و در سفر و حضر آن بود که نصف اخیر غالبا و گاه ثلث آخر شب برخاسته ادعیه مسنونه آنوقت را خوانده وضوے در کمال اسباغ و احتیاط می نمودند بران نبودند که دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در آب وضو الفقدر احتیاط به طهور میرسد که فوق آن متصور نه باشد استقبال قبله را دران رعایت می نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال یا جنوب منحرف می شدند و مسواک را در هر وضو و وضو را بهر نماز لازم داشتند الا ما شاء الله و هر عضو را سه بار می شستند و هر بار بدست آب ازان چیده می افشاندند که احتمال به قاطر نمی ماند نه در عضو مغسول و نه در ید غاسله و سر آن عیان می نمود که چون در طهارت و نجاست غساله وضو اختلاف هست هر چند که فتوی بر طهارت ست عمل بر احوط می نمودند و در غسل هر عضو کلمه شهادت را و درود را نیز با دعیه ماثوره دیگر که در کتب احادیث چون تکمله مشکوة و بعضے کتب فقه و عوارف آمده میخواندند و بعد از اداے وضو گوشه چشم حق بین بجانب اسمان کرده دعاے آن وقت نورانیت خوانده و متوجه تهجد می شدند و با طمانیت و حضور و جمعیت

تمام وطول قنوت در تہجد ادا می نمودند بمرتبه که طاقت بشری نے تائید الٰہی جل شانہ در ادا، آن عاجز و قاصر ست در اوایل احوال بیشتر در تہجد و ضحی و نفے زوال تکرار قرارت سوره یٰس می فرمودند چنانکہ گاہی قرارت آن سوره بہشتاد مرتبه می کشید و گاہے کم و گاہے زیاده ازان عدد در اواخر بیشتر بختم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادائے تہجد به خشوع و استغراق تمام خاموش و مراقب می نشستند و پیش از صبح بدو سه ساعتے برطبق سنت می غنودند تا تہجد بین النومین بظہور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شده بکار فجری پرداختند و سنت بامداد را در خانه ادا می نمودند و میان سنت و فرض تکرار سبحان اللّٰہ و بحمده سبحان اللّٰہ العظیم به طریق خفیه میکردند و بعد از ادائے فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقه زده مراقب می نشستند آنگاه نماز اشراق را بطول قرات چہار رکعت بدو سلام ادا فرموده بتسبیحات ادعیه ماثوره که دران وقت آمده می پرداختند بعد ازان بحرم رفته لحظهٔ از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امورے را که بمعاش تعلق داشته می فرمودند بعد ازان بخلوت می شدند و بقرات قرآن مجید توجه می نمودند و بعد از ادائے تلاوت طالبان را طلب نموده پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را طلب نموده باسرار خاصه لب می کشودند و باستماع آن سامعان را از خود می ربودند که در استماع آن معرفت القای نسبت و اعطای نعمت می نمودند ناگاه هریک از یاران را موافق حال او و استعداد او بامری دلالت می نمودند و بر حال وارد ے که بر و فائض شده بود

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوام ذکر و حضور
مراقبت و اخفای حال تاکید می کردند و می فرمودند که اگر به تمام
دنیا و مافیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
آن میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد که کسی بخذف ریزه چند
جوهر نفیس خراج عالم را بخرد و بهای لاطایل روح بدست آرد و ایضاً
بتقریب ترغیب بر تکرار کلمه مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله
فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
نسبت به دریای محیط آن این کلمه طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت است
مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه
بخشند و به بهشت فرستند گنجهای دارد و اگر برکات این کلمه را قسمت
کنند تمام عالم همه ابد الآباد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند
حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آنست
هر چند گوینده عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصراع
برزبان راندند ؎ یزیدک وجهه حسنا ؛ اذا ما زدته نظرا ؛ و ایضاً فرمودند
آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خزیده
بتکرار این کلمه طیبه ملتذ و محظوظ بوده اما چه توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست
و ایضاً اصحاب خود را بمطالعه کتب فقهیه معتبره دلالت می نمودند
و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع مبین را تحقیق کرده باشند
که کدام مفتی به است و کدام مسنون و معمول و کدام بدعت و مردود
که بمائه از عهد آنسرور صلی الله علیه و سلم پس دور افتاده و فاسد شده

وظلمات بدع وفجور شمول یافته ودرین ظلمات جز بنور چراغ سنّت
راه نجات نتوان یافت ونیز می فرمودند که در کشف مے در آید که عالم
را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفته ونور سنّت هرجا درو چون
کرم شبچراغ می نماید وصحبت ایشان بیشتر به خموشی می گذشت وهرگز
غیبت وعیب مسلمانان مذکور نمی شد ویاران ایشان را هیبت
ایشان در غایت ادب وخشوع می داشت که زهره انبساط نداشتند
وتمکین ایشان به مرتبه بود که با وجود ورود این احوالات عظیمه هرگز
آثار تلوین بر ایشان ظاهر نمی شد وخروشی وصیحه بل آه بلندے
به ظهور نمیرسید در مدت دو سال که بنده حاضر خدمت بوده
چهار بار دیده شد که قطرات اشک بر چهرهٔ همایون فرو دامده
چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیه در چشم ورخسار ایشان
سرخی وبر خدین شریفین عرق حرارتے مشاهده نمود روزے در اثنای
بیان معرفتے ساعتے خاموش گشتند بعد ازان فرمودند که درین
وقفه خاموشی احوال شگرف ومعامله عظیمه به ظهور رسید ودران
وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت واز بشره صفی الجمار رنگ
حمرت ظاهر بود جز این قدر از تلوین نشانے پدیدار نه چون ضحوه
کبرے مے شد نماز ضحے را در خلوت ادا نموده باز بحرم تشریف
مے بردند وبآن جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه
فرموده به همه فرزندان ودرویشان یکیک از هرچه پخته شده بود
میرسانند واگر کسی آن وقت از فرزندان درویشان وخادمان حاضر
نمی بود امر میکردند که حصه او بگذارند وبعد از تناول طعام ادعیه ماثوره که در آن وقت

آمده میخواندند و در اخیر ایام که عزلت گزیدند و صوم بود طعام در همان
خلوتخانه تناول می فرمودند قرأت فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الانام
معروف گشته از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحه نیامده است
هر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن هم بغایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که بحکم اقتضاے آخر زمان در گرسنگیها کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیه و آله وسلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند
از امورے که عارف را از ملکیت به لبشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون
خوردن نیست گاه وقت تهجد صورت مثالیه کدورات آن بنظر می در آید
و طعام را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
بحضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی یسار را
خوابیده و زانوے یمین را بر ان می نهادند و گاه در غیر مجالس دیده می شد
که هر دو زانو را بر داشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظه چند
بحکم سنّت قیلوله می فرمودند و موذن ایشان در اول وقت ظهر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجه وضو می شدند
و بسنّت زوال سے پرداختند و سے فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیه و آله وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنّت
زوال را ترک نه کرده اند قرأت در ان گاه از طوال مُفصّل بود و گاه
از قصار و بعد از ان چهار رکعت فرض ظهر و دو رکعت سنّت آن
و چهار رکعت سنّت دیگر هم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظهر نشسته از
حافظ جزوے یا کم و بیش از ان قران می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخلوت رفته تلاوت سے نمودند و نماز عصر را

دراول وقت بعد از خروج مثلین ادا می کردند و چهار رکعت سنت پیش از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب با یاران بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقهاے فجر و عصر باطنا متوجه احوال ستر شدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غیم نبودے دراول وقت ادا نموده بعد از اداے فرض بهمان جلسه و بآسهرا کلمهٔ لا اله الا الله وحده لاشریک له را تکرار می نمودند و بعد از اداے دو رکعت سنت و چهار رکعت اوّابین با ادعیه ماثوره که دران وقت آمده مے پرداختند و اوّابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت میگذاردند و اکثر قرأت دران سوره واقعه مے بود و نماز خفتن را بعد از زایل شدن بیاض افق که نزد امام اعظم شفق عبارت ازان است اداے نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرض عشا را و کذلک چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشا را نیز اکثر می گذاردند و قرأت در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده و سوره تبارک و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد می بود و گاه دران چهار رکعت چهار قل مقرر میگشت و اگر دران چهار رکعت الم سجده و سورة الملک نخوانده بودند بعد از اداے وتر این دو سوره را مع سوره دخان میخواندند و یاران را نیز بقرأت این سورها دران وقت دلالت می نمودند و در رکعت اولی از وتر اکثر سبح اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را ضم میکردند و بعد از اداے وتر گاهی دو رکعت نشسته ادا میفرمودند و در رکعت اولی ازان دو رکعت را اذا زلزلت و در ثانیه قل یا میخواندند

ودر اواخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذاردند و می فرمودند فقهارا
دران قیل و قال بسیارست و دو سجده که بعد از وتر متعارف شده
نے کردند و مے فرمودند علما بر کراهت آن فتوی داده اند و وتر را
گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تهجد و وتر را چون در اول شب
ادا مے نمودند باز در اخیر تکرار مے کردند چنانکه بعضے کنند و مے فرمودند
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند که در یک شب دو وتر نباشد
و مے فرمودند که در شبے از شبها نمودند که در صورت تاخیر اداے وتر
چون مصلی بخواب رود و نیت دارد که در آخر شب وتر را ادا خواهد نمود
کتبه اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانے که وتر را ادا
نماید پس هر چند وتر را بتاخیر تر ادا کند بهتر باشد مع ذلک می فرمودند
و نیز رقم نموده اند که در تعجیل و تاخیر وتر غیر از متابعت سید البشر علیه وآله
الصلوات والتسلیمات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلت را بمتابعت
عدیل نمے اندازد و حضرت رسالت مآب وتر را گاهی اول شب
ادا فرموده اند و گاهے آخر شب سعادت خود دران میدانند که در امرے
از امور تشبه بآن سرور نماید علیه وآله الصلوات والتسلیمات اگرچه آن
تشبه بحسب صورت باشد مردم در بعضے سنن نیت احیای لیل
و مثل آنرا دخل میدهند عجب می آید که از کوته اندیشے هزار احیاے
به نیم متابعت نخریم عشره آخر ماه رمضان را اعتکاف نشستیم
یاران را جمع کرده گفتیم که غیر از متابعت نیت نه کنند که تبتل و انقطاع ما
چه خواهد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول داریم اما
هزار تبتل وانقطاع بے توسل متابعت قبول نداریم ۵ آنرا که در

سراے نگار نسبت فارغ نیست ؛ از باغ و بوستان و تماشاے لاله زار
رزقنا الله سبحانه کمال متابعته علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها
وایضاً باین تقریب رقم نموده اند که وقتے از اوقات جمعی از درویشان
نشسته بودند این فقیر از محبت خود که نسبت بغلامان آن سرور است
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها چنین گفت که محبت
آن سرور بنهجی مستولی شده که حق سبحانه وتعالی را بواسطه آن دوست
میدارم که رب محمد است حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت
نداشتند این سخن نقیض سخن رابعه بصری ست که گفت آن سرور را
در جواب که محبت حق سبحانه وتعالی بنهجی استیلا یافته است که محبت شما
را جا نمانده است این هر دو سخن هر چند از سکر خبر میدهد اما سخن من احاطت
دارد و در عین سکر گفته است و من در ابتداے صحو سخن او در مرتبه صفات
ست و سخن من بعد از رجوع از مرتبه ذات زیرا که در مرتبه ذات تعالی
این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان مرتبه کوتهی
با جهل بلکه بذوق نفی محبت در ان مرتبه میکنند و بهیچ وجه خود
را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در صفات ست
و بس محبت ذاتے که گفته اند مراد از ان ذات احدیت نیست
بلکه ذات با بعضے از اعتبارات ذات ست پس محبت رابعه
در مرتبه صفات ست والله سبحانه اعلم انتهی کلامه الشریف و بعد از
اداے صلوة عشا و وتر زود به مضجع رفته می غنودند و پیش از اضطجاع
ادعیه ماثوره را میخواندند و در سر آنکه زود بعد از عشا مے غنودند می فرمودند
این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتور مے اندازد و دیگر

اگر کسی بنشیند دور نیست که به سخنان رسمی اسم بپردازد و آن وران وقت
نہ کراہت نیست از عمر عبد العزیز رحمہ اللہ تعالے منقولست که شبی
بعد از ادائے صلوۃ عشا بتفقد رعایا پنہان و تنہا بر آمدہ بود ناگاہ ہم
عسان او او را ناشناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آوردند در روشنائی
چہ بینند خلیفہ است معذرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا نگفتند
کہ من فلانم فرمود من صلوۃ عشا گذاردہ بودم و بعد از ادائے آن سخن
دنیا مکروہ است و درود نیز اکثر میخوانند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب
دوشنبہ روز دوشنبہ در آخر یاران را شبہائے جمعہ جمع کردہ ہزار بار
درود میفرستادند و بعد از ادائے آن عدد ساعتی مراقب شدہ بانکسار
تمام میکردند چنان می نمود کہ بآن مامور شدہ بودند و رسالہ صلوات
ماثورہ کہ زیادہ از جزوے باشد یا رسالہ درودے کہ حضرت شیخ الجن
والانس سید عبد القادر جیلانے رضی اللہ عنہ ترتیب دادہ اند میخواندند
و نماز جمعہ بہ مسجد جامع و بعیدین بمصلا حاضر می شدند و ظہر را نیز بعد
از ادائے جمعہ احتیاطاً می گذاردند و بعد از ادائے فرض جمعہ این چہار
سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و معوذتین باشد ہر یک را ہفت بار میخواندند
روز عید اضحی تکبیرات را در راہ بلند مے گفتند و احیاناً بنا بر فتوی مضمرات
پست و در عشرہ ذی الحجہ موے و ناخن نمی گرفتند جہۃ تشبیہ حاجیان
چنانچہ مستحب ست اما آنچہ در روز عرفہ بہ تشبیہ اہل عرفات مردم میکنند
نمیکردند و دران عشرہ ہر روز قرات سورہ والفجر ولیال عشر میفرمودند
وکذلک در باقی آن شہر و صلوۃ کسوف و خسوف میگذاردند و نماز
تراویح را در سفر و حضر بجمعیت تمام ادا می نمودند و ختمہائے قرآن مکرر

میکردند میان ہر ترویحہ گاہ بہ سکوت وگاہ بدرود وگاہ بادعیہ کہ آمدہ
سہر آمے پرداختند ودر غیر رمضان ونیز دایم ختمها عن ظهر القلب
میکردند ومے فرمودند ختم احزاب کہ میان مردم مشهورست وآن را
بہ فمی بشوق مقرر کردہ اند در صحت این طریق سلوتا سخن ست وفرمودند
کہ عزیزے نوشتہ کہ بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سرہ دیدہ شد کہ ختم
احزاب چنین بودہ سـ فاتحہ انعام ویونس کرد طہ ای ہمام پ عنکبوت
آنکہ زمر پس واقعہ وان والسلام ؛ ودر وقت تلاوت از سیمای ایشان
واز شیوہ قرأت بر سامعان ہویدا مے شد کہ اسرار قرآنی وبرکات
آیات فرقانی بریشان فائض مے گشت روزے در اثنائے تلاوة
رو بجانب فقیر کردہ فرمودند سبحان اللہ وبحمدہ چہ رازہا کہ میان او سبحانہ
وحبیب او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در قرآن اندراج یافتہ کہ ادراک
آن مخصوص بعلمائے راسخین بودہ فرمودند گاہے بعضے آیات تالی
خود را بجائے می برد کہ در فہم ووہم نیاید ودر نماز وبرون نماز آیات
خوف را بنوعے ادا مے نمودند واز تعجب تعجب را واز استفہام
استفہام را ومطلقا رعایت شیعہ از شیعات نمودہ میفرمودند
در سفر ہا دیدہ مے شد کہ در محفہ نشستہ بودند ودثارے بر روے
کشیدہ قرآن مے خواندند مے شمردم کہ گاہ چہار سیپارہ وگاہ سہ
وگاہ کم از ان حجبہ تلاوت مے نمودند چون آیہ سجدہ میرسید فرود آمدہ
سجدہ مے کردند وسر آنکہ دثار بروے کشیدند آن بود کہ نظر بر عورات
مردم نیفتد وتسبیح رکوع وسجود ونماز را اکثر در حال انفراد بہفت وُنہ و
یازدہ میرسانیدند ومے فرمودند کہ شرم مے آید کہ کسے در حال انفراد

وقوت واستطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید وے فرمودند
در نماز رعایت سنن ومندوبات وآداب کار حضور قلب می نماید
چه رعایتها همه ذکر ست زیراکه یادکرد اوست سبحانه وتوجه باو ونیز میفرمودند
مردم هوس ریاضتها ومجاهدهاے نمایند هیچ ریاضت ومجاهده براے
رعایت آداب ونماز نیست لاسیما نمازهاے فرض وواجب وسنن
اداے نماز بنوعے که فرموده اند بس مشکل ست ولهذا حق سبحانه
مے فرماید انها لکبیرة الا علی الخاشعین الآیة ونیز فرمودند بسیار مردم
مرتاض ومتورع را دیده مے شود که به رعایتها واحتیاطها مشغوف اند
در آداب نماز مساهلتهاے نمایند ودر دفاتر مکتوبات ازین قسم کلمات
نصائح آئین که متعلق بمحافظت نماز واسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
که بر خوانندگان پوشیده نخواهد ماند ودو رکعت تحیة الوضو وتحیة المسجد را ترک
نمی کردند ودر رنگ سنن رواتب سنن زواید را نیز در سفر وحضر بے
تکلف ادا میفرمودند واز آنکه زیادتے ونقصان بر فعل وعمل ماثوره بظهور
نیاید احتیاطهاے بلیغ بجاے آوردند وبجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعه
نمیگذاردند بل جماعه را در نماز نفل مکروه میداشتند وجمعی به روز عاشوره
وشب را در شب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آنها مے نمودند
ودران باب مکتوبے مؤید بروایات معتبره فقهیه رقم فرموده اند وآنکه
بعضے متاخران این سلسله عالیه نقشبندیه تهجد را بجماعه ادا می نمایند
تعجبها مے فرمودند که از اهل این سلسله شریفه که بناے طریقشان بر عزیمت
وکمال متابعت ست این عمل چرا باید که بوقوع آید وبه نماز واستخاره
شروع در کارهاے نمودند وگاه بهمان استفتاے قلب ودعاے

مستحسن

مسنون اکتفا مے فرمودند کما ورد اما در ہر مہم کلی و جزئی استخارہ را لازم داشتند و گاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع مے کردند و آنہا را در ان تعداد مے نمودند و اگر در اول مہمی بنا گاہ استخارہ فراموش می شد درمیان یا در آخر تدارک آن مے فرمودند و در تشہد اشارہ بسبابہ نمی کردند و مے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضے احادیث بر فعل آن دلالت مے نماید و نیز بعضے روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک تتبع نمودہ آمد احوط و مفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیارے از علما حرام و مکروہ ہم گفتہ اند چون امرے میان حل و حرمت دائر شود ترک آن اولی ست و نیز عمل حنفیہ بر روایات اصل و ظاہر الروایہ است و امام محمد اینان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آوردہ و در آخر جلد اول مکتوبات نیز درین باب نگارش نمودہ اند و گاہے در بعضے نوافل احتیاطا و احتمال سنت ادا فرمودہ اند و فاتحہ بعد از اداے فرائض بارواح گذشتگان و براے مہمات دین و دنیا چنانکہ مشہور شدہ نمی خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند و بعد از اداے نماز فجر و عصر دست برداشتہ دعا مے کردند اما در سہ نماز دیگر نمیکردند و فاتحہ خلف امام ہیچ نمی خواندند و آن را مستحسن ہیچ نمی شمردند و خلف ہر بر و فاجر نماز را جائز می داشتند و بر ہر بر و فاجر نماز میگذاردند و عیادت مریضی مے نمودند و ادعیہ ماثورہ بر مریض میخواندند و در رفع مرض بعض بیماران توجہ باطنی نیز مے گماشتند و بسا امراض کہ بہ توجہ آن مظہر فیاض مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی از ان در بیان خوارق الیشان بیاید انشاء اللہ تعالی و بزیارت قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات ماثوره اعانت مے نمودند و نیز به توجه خاص احوال
موتی مے شدند اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود
قدس سرہما میرفتند دست بر قبر میرسانیدند که فقهها تجویز آن نموده اند
و اخر ترک آن عمل نمودند که منع از فقهها دران باب نیز آمد بالجمله تقبیل
قبور را مستحسن نمیداشتند اما استعانت از موتی تجویز مے نمودند و اجابت
دعوت مے فرمودند مگر آنکه درآن مجلس از منکرات مے بود سماع
و رقص حاضر نمے شدند و ذکر جهر را نیز جز در مواضع معدوده متشرعه
که تکبیرات التشریق وغیرها تجویز نمی کردند و حالے که سر موے مخالفت
شریعت و راے اہل سنت و جماعت داشت قبول نمے کردند
و مے فرمودند احوال تابع شریعت ست نه شریعت تابع احوال
که شریعت قطعی ست بوحی ثابت شده و احوال ظنی ست از
کشف و الهام ثابت گشته و مے فرمودند عجب ست از بعضے
درویشان خام ناتمام که کشف خود را اعتبار نموده بانکار و مخالفت
این شریعت باہره اقدام مے نمایند و حال آنکه حضرت موسے
علے نبینا و علیه الصلوات والسلام بآن مرتبه علیا که بعد از پیغمبر ما
او راست اگر زنده مے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد
این تہی دستان بے سر و برگ را چه رسد و راے علماے ماتریدیه
را مقدم میداشتند بر راے علماے اشعریه میگزیدند و مے فرمودند
که این بزرگواران از مداخلات فلسفیه دور تراند و باقتباس نور نبوت
نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
افضل میگفتند اگرچه ولایت آن نبی باشد و صحو را بر سکر ترجیح

میداند و لی عشرت را از و لی عزلت بهتر میدانستند و جمیع اصحاب را
از اعلے تا ادنی ہمہ را بر اولیاے امت ہر ولی کہ باشد ترجیح
مے نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محامل نیک
صرف مے نمودند و از اجتہاد و ور اے میدانستند نہ از ہوا و ہوس
کہ مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده
رقم نموده اند و طریق مشایخ نقشبندیہ را قدس اللہ اسرارہم نیز از
طرق جمیع مشایخ مے دانستند و این طریقہ را بعینہ طریقہ اصحاب
کرام مے گفتند بعلاقہ اندراج النہایت فی البدایت و میفرمودند
آنکہ اہل طریقہ فرموده اند نسبت ما فوق جمیع نسبتہاست ازان ست
کہ طریقہ ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر
طرق ست لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد
و رخصتہا کہ بعضے متاخرین این طریقہ بر خلاف طریق حضرت خواجہ
بزرگ و خواجہ علاؤالدین عطار و خواجہ محمد پارسا و خواجہ عبید اللہ
احرار قدس اللہ اسرارہم احداث نموده اند نمی پسندیدند و شیخ
محے الدین ابن العربی قدس سرہ را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکردند
و مے گفتند باوجود این محبت کہ مرا بشیخ ست قدس سرہ بعضی علوم
کشفیہ شیخ را نمی پسندم و حق بر خلاف آن معلوم مے شود اما چون
این خطا خطاء کشفی ست از مواخذه دورست و صاحب آن
مانند خطاے اجتہادے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود
مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا کہ آورده اند
روے آن کشف خطا مواخذ باشد کہ کشف یکی بر دیگری حجت نبود

ودرس بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوة و عوارف
و بزدوی و ہدایه و مواقف نیز سخن و نیز مباحثه و مشاجرت می فرمودند
اگرچه در اواخر عمر تقلیل تمام پذیرفته بود و طلبه را به تحصیل علوم
دینی تحریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقه صوفیه مقدم
میداشتند و چون جای سفر میکردند در ایام مسنونه سفر میکردند و مقید
بساعات نجومیه نبودند و می فرمودند که نحوست بعد از ولادت آن
سرور صلی الله علیه و آله وسلم مرتفع شده بتائید این حدیث که الایام
ایام الله والعباد عباد الله و در ابتدای سفر نماز استخاره میگذاردند
و دیگر ادعیه ماثوره که دران باب آمده میخواندند و همچنین در منازل و در
فرود آمدن ادعیه مسنونه را ترک نمی کردند و ایضاً دعوات ماثوره را
در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماه
و آئینه بظهور می آوردند که ما ازین دعوات بمجرد حکایت اکتفا نمودیم
و عزیزی که وظائف یومی و لیلی ایشان را جمع کرده با اکثر آنها تصریح
نموده بآن باید رجوع نمود و ایضاً آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
و بقلیل نعمت شکر فراوان برزبان می آوردند و بادنی ترک
اولی استغفار بسیار می نمودند و اگر بلیه می رسید می فرمودند که از
شامت اطوار ماست اما آن بلیه را صابون بسیار جنایات میدیدند
و آن را زینه بساعروجات می فرمودند روزی بلی برسید که باعث
که سلطان وقت از ادب تجاوز نموده آزار شما از چه بود فرمودند که با
افعال بد ما بود و این آیه برخواندند ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
و باهمه کثرت عمل دید قصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت چنانچه

برین معنی دلالت می نمودند می فرمودند عمل صالح را عجب چنان
نابود می سازد که آتش هیمه را و منشاء عجب آن ست که آن عمل در نظر
عامل غیب می در آید باید که قبائح خفیه خود در نظر آرد و حسنات را متهم
دارد بل از اتیان حسنه شرمنده گردد جمعی از عاملان باشند که دید
قصور اعمال بر نهجی بر ایشان استیلا نموده که کاتب یمین خود را معطل
و بیکار سید انند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که اشار بحال
خود می نمودند در آن ایام که بامر آن سلطان در یکے از قلاع محبوس
بودند یکے از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب آن رقیمه مرسل داشتند
الحمد للہ و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته
بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این
طائفه است و صیقل زنگ ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
اوائل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملامت
خلق از بلاد و قرے در رنگ سحابهاے نورانی در ستے می رسند کار
از حضیض باوج می برند سالها به تربیت جمالے قطع مراحل می نمودند
الحال بتربیت جلالے قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از
وقت ظهور رفتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال
مضاعف باشد که جفاے محبوب از وفاے او بیشتر لذت بخش ست
چه بلا پیشلاد در رنگ عوام سخن کرده آید و دور از نسبت ذاتیه رفته بر
خلاف گذشته جلال را بیش از جمال انکار ند و ایلام را انیاده از انعام

قصور نماید زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب بمراد خود است
و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب ست و خلاف مراد خود اینجا وقت
و حال وراء وقت و حال سابق ست شتان ما بینهما انتهی و ایضاً
ازین قلعه دران ایام این رقیمه عظیمه را بحضرت سیدی مرشدی
میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی مخفی نماند که تا زمانی که بعنایت الله سبحانه که آن عنایت به
بصورت جلال و غضب او تعالی تجلی فرموده بود محبوس قفص
زندان نگشتم از تنگنای ایمان شهودی بالکلیه نرستم و از بس کوچهای
ظلال و خیال و تمثال تمام نیز آمدم و در شاه راه ایمان بغیب مطلق
العنان تخیر نمودم و از حضور بغیب و از عین به علم و از شهود باستدلال
بروجه کمال نه پیوستم و هنر دیگران عیب و عیب دیگران را هنر بذوق
کامل و وجدان بالغ نیافتم و شربتهای خوشگوار نی ننگی و نی ناموسی
و مرباهای مزه دار خواری و رسوائی را نچشیدم و از جمال طعن
و ملامت خلق حظ نگرفتم و از حسن بلا و جفای مردم محفوظ نشدم
و کالمیت بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار
نکردم و رشتهای تعلق آفاق و انفس را به تمام و کمال نگسستم و
حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
نیاوردم و قسطاس رفیع المنزله استغنای حضرت حق سبحانه را که
محفوف سرادقات عظمت و کبریای ست مشاهده ننمودم و خود را
بنده خوار و زار و ذلیل و دنی هنر و نی اقتدار و با کمال احتیاج
و افتقار معلوم نه ساختم و ما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء

الامداد هم ربی ان ربی غفور رحیم اگر بمحض فضل و تواتر فیوض واردات الٰهی
جل سلطانه و توالی عطیات و انعامات نامتناهی او سبحانه درین محنت
کده شامل حال این شکسته بال نمی شد نزدیک بود که معامله بیاس
رسد و رشتهٔ امید گسسته گردد الحمد لله الذی عافانی فی عین البلاء و کرمنی
فی نفس الجفاء و احسن بی فی حالة العناء و وفقنی علی الشکر فی السراء
والضراء و جعلنی من متابعی الانبیاء و من مقتفی آثار الاولیاء و من محبی
العلماء و العقلاء صلوات الله سبحانه و تسلیماته علی الانبیاء اولاً و علی
محمد قاسم ثانیاً **فصل هفتم** در بیان مدحت علوم معارف ایشان
و سر ظهور کثرت آن اسرار عالیشان بایراد چند معرفت مسموعه ناظر
عارف و خواننده و شنونده منصف و هر که از میکده احوال علیای
کمل عرفا جرعه کشیده و از خوان سخنان والای محققین اولیا و علما
چاشنی دیده چون مکاتیب شریفه و رسائل لطیفه حضرت ایشان را
قدس الله سره الاقدس که هر یک لجه اسرار شریعت و حقیقت ست
بمطالعه خواهد سپرد و بحکم کلام مرتضوی کرم الله وجهه قائله که المرء مخفی تحت
لسانه ناچار بعلو مرتبه و سمو منزلت خداوند آن مقال راهی خواهد برد ع
ز وتا او نه دریاش پیداست ؛ این حقیر راقم از عالمی عاملی که نه از مریدان
حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود که میگفت
کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تالیف تالیف آنست که سخنان مردم را
بسباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکه علوم و نکات رو داده خود را
نگاری خواه آن نکات از مهارت علمی و علو فطرت بظهور رسیده باشد خواه
بالهام ربانی و کشوف صادقه جلوه گر گردیده مدتها بود که از میان اهل درگاه

تصنیف رفته و ہمین تالیف مانده بود الا بندرت که بعضے مولفان در توالیف خویش از زاده علم باذوق خود حرفی می آرند اکنون انصاف این است که درین خبر و زبان تصنیف متین زیبا رسائل و مکاتیب شیخ بزرگوار ست که هر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشترش مکشوفات و ملهمات خاصه این بزرگ دین ست و همه عالی و نازنین و برو فق شرع متین جزاه الله عن الطالبین خیر الجزا انتهی کلام

هذا العالم رحمه الله تعالے فی حق کلام شیخنا طاب ثراه دیگرے از فضلا که بصحبت بسیار شرفا و علما رسیده بود و سالها سخنان این طائفه عالیه دیده و شنیده چون قیل و قال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این ست که فطرت و مزاج اهل این زمانه شایان ادراک دقایق و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار بودی تا پایه کلام او را قدر دانستندمی و متاخران سخنان او را در کتب باستشهاد ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون قضیه آن گروه کوته اندیش ست در حق آن دانای حکمت کیش پرسیده شد که آن قضیه چگونه بوده گفت دانای در مجلس بادشاهی گفت جانوری دیدم که اخگر برافروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند و بعقل ایشان این اقتضیه گنجای نبود از هر طرف بآن دانا در پیچیدند و بر جهالت و بلاهت او اتفاق نمودند چون بیچاره دید که هر چند دران باب مبالغه می نماید سوء ظن آن بیخبران بر حماقت او می افزاید ناچار بکوهستانی که آن جانور یعنی قسمی از کبک که آتش خوار ستا آنجا بود در شد و یکی را از آنها بدام آورد و پس از مدتی بمجلس این جماعه حاضر گشت و گفت اینک آن مرغ این ست همگی جمع شدند و اخگرها می برافروخته پیش آن

مرغ نهاد و آن مرغ پاک بمنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند گفتند معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیامد حکم بر جهالت تو نمودیم و نیز مؤید این معنی ست آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون این بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقره چند از ان مکتوب ست امروز سخنان می شنوم که اگر در خواب دیدمی گفتمی اضغاث احلام ست شک نیست که در سخن این غریب بیچاره مشکل بسیار ست که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از اغلاق و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار ست بشرح هرچه گفته ام از مشکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عهده بیرون می آیم انتهی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف در سطوری چند که بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان برنگاشته آنجا بتقریب تناهی کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار بیتی چند رقم زده که این سه بیت از ان ست ع همین فرزند فاروق ست چون آب ٭ کنون نطق از زبان او کند رب ٭ ز هر یک نقطه اش چون نافه شمیم وصل جانان میزند سر ٭ ولی آن کز برودت در زکام ست ٭ چه داند نافه گر در مشام ست ٭ در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع با این حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسائل ست آنرا ندیده ام بنده مکتوبی را که از ان حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسمع آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب آسمان کرده هر دو دست بدعا بر داشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم سلم هذا الشیخ المعظم

و این گفت که درین زمانه فاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینه دل زنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صیقلے
نمود الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و بسا صلحا و علما نیک نهاد به قرب
و بلاد چه دور و چه نزدیک که از مطالعه رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیده گردیدند و بعضے بدلالت آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضلے معمر مردم دیده مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان را قدس الله سره
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته اوصاف علیه شنیده بودند تذکره
بر نگاشته در احوال جمعی که مملکت وسیع هندوستان را بنور هدایت و ارشاد منور داشته
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالانشین مسند محبوبیت و صدر
آرای محفل وحدانیت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبه قطبیت است انتهی کلامه
جزاه الله عنا خیر الجزا دفتر اول مکتوبات ایشان را بعض مخلصان و بلخ و ما وراء النهر
برده بوده اند با آنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بدفترین آخرین پایه فرود دارد
اگرچه قیاس کلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیست سوی آسمان
نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالی به پیش خاک بود * علمای آن دیار معادن
الاخیار از مطالعه آن کلام درو با زبان به ثنای و دعای قائل آن کشوده اند
و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیموده و گفته اند که سبحان الله و بحمده در کشور هندوستان
این چنین بزرگی قدوه حق پرستان باز هم بود افاده نموده اند که آری عجیب
نباشد ع بتاریکی درون آب حیات ست * یکی از صلحاء دوران امام از قبة الاسلام
بلخ صانها الله عزة اقبال ساکنیها عن البلخ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا
چه از عرف مانند ارشاد و سیادت پناه سید میر کشاده و دانای حکمت صوری

دمعنوی شیخ قدیم کبروے میر مومن بلخ رحمہما اللہ وچہ بر علما بلخ مولانائے
ربانی حسن قبادیانی و اقضی القضات مولانائے تولک سلمہ اللہ مصحوب آن
درویش امانات دعوات نیازمندانہ مریدانہ بحضرت ایشان مرسل داشتہ بود
دراجمیر آن درویش بشرف وسبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
ذو البرکات را باوفور محبت وعقیدت ایشان رسانید بتخصیص از کمال انتہا
مقتداے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ بایشان بسیار مذکور مجلس اشرف
گردانید تا بجای کہ گفتہ فرمودند اگر مارا کبر سن و مسافت بعیدہ مانع بود
بملازمت شریف رسیدہ بقیہ عمر در خدمت مے بودیم و از انوار احوال بلند
مالاعین رارت ولا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع درمیان
التماس آن ست کہ از مخلصان حضور وابستہ بافاضات غائبانہ متوجہ احوال
این محبان بظاہر مہجور معنے در خدمت حضور می بودہ باشند و آن درویش
گفت مرا فرمودہ اند کہ جانب ما مصافحہ نیز بایشان بکن وچنان کرد وقت
رخصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اعزہ آنجا معارف بلند ایشانرا
شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصًا خدمت میر مومن چہ شود کہ التماس نمائی
کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرہ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایتہ کرم ست چون
بندہ آنوقت را مقتضے تحریر معارف ایشان ندانست از معارف سابقہ
مکتوبی چند بآن درویش نوشتہ داد بحضرت ایشان معروض داشت فرمودند
خوب کردی کہ وقت ما مقتضے آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس
نمود کہ دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک باکابر مذکورہ خصوصًا بحضرت میر
مذکور نویسند کہ اعزہ آنجا بارمغانی آن از بس ممنون گردند و من ببرکت آن مرفوع
از آفات راہ مصئون آن التماس بعز اجابت رسید حضرت ایشان قم محرم

برداشته مکتوب بخدمت میر مومن رحمه الله نگاشتند و بدیگر اعزهٔ مذکورین
دران رقیمهٔ دعا نوشتند و آن این ست الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علما و مشایخ ماوراءالنهر شکر الله
تعالی سعیهم بر ذمهٔ ما و اپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافهٔ اهل اسلام
هندوستان نه آنقدر ست که در ضمن تقریر و حیز تحریر آید درستی اعتقاد بر وفق
آرای صائبهٔ اهل سنت و جماعت کثرهم الله سبحانه فی الامصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نموده‌ایم و صحت عمل بموجب مذهب علمای حنفیه
رضی الله تعالی عنهم از تدقیقات ایشان حاصل کرده و نیز سلوک طریقه
علیهٔ صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن بقعهٔ شریفه
مستفاد ست و تحقیق مقام جذبه و سلوک و فنا و بقا و سیر الی الله و سیر فی
الله که بمرتبهٔ ولایت خاصه مربوط است از فیوض اکابر آن عرصهٔ متبرکه مفاض
بالجمله ظاهر و باطن اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطن ست فلاح از آنجا حاصل
نموده ست شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ
تست حرسها الله سبحانه و اهالیها عن الآفات و البلیات بحرمة سید
السادات علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مع ذلک یا راسخی که
تقربات از ان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
البرکات آنجا علی الخصوص اشفاق ملاذان ارشاد و هدایت پناه افادت
و افاضت دستگاه سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر اظهار می نمایند و عالیجناب
نجابت آیات ایشان را تو حسن ظن کاین ست و بعض علوم و معارف
ترا که تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت از بزرگان
باعث از دیاد امیدواری میگردد و بتحریر بعض اوفاق و مواجید دلیر میسازد

وچون درین ایام بتازگے شیخ ابو المکارم آمده اظهار الطاف ایشان
نموده وانواع مهربانے بیان فرموده تا چار اعتماد بر کرم ایشان نموده
بچند کلمه مصدع گشت وخود را فرایاد ایشان داد وچون نقل بعض مسودا
این فقیر را اخوے خواجه محمد هاشم کشمی که از دوستان مستمندست
مصحوب صوے مشار الیه مرسل واشته است اکتفا بآن نمود وحرفے
از مقوله علوم ومعارف این طائفه علیه درین رقیمه مندرج نساخت وانه
عنایت واشفاق حضرات امید آن دارد که در اوقات مرجوه از دعاے
خیر وفاتحه سلامت خاتمه یعنی نخواهند فرمود ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیء
لنا من امرنا رشدا دعوات فقیرانه این حقیر را بحضرات عالی درجات
هر کدام جناب نقابت ونجابت پناه ملاذ اهل الله سید میرک شاه
وجناب افادت دستگاه علامه الورے مولانا حسن وجناب ناصر
الشریعت حافظ الملة قاضے تولک ادام الله تعالے برکاتهم تبلیغ
فرمایند فقیرزادها نیز عرض دعا نموده التماس فاتحه مے نمایند انتهی اگر
قصهٔ اخلاص بعضے فضلا وصلحاے بلاد قریبه وبعیده را در حق ایشان
ومضافات ایشان بیک بنگارد موجب تطویل گردد مخفی نماند که
اسرار عالیه که از مبدا رفیاض بر باطن معدن الهام من حضرت ایشان
وارد میشد سه قسم بود قسمے آن بود که هرگز از دل بر زبان نے آورند
چه بمحرمان اسرار وچه بغیر ایشان از اخبار چنانکه در مکتوبے که بخدمت
خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رقم نموده اند در فقرهٔ چند تصریح
باین مدعا فرموده اند وآن فقرات این ست از انعامات حق
جل سلطانه چه نویسد وچه بیان شکر آن نماید علوم ومعارفے

که افاضه می شود بتوفیق خداوند جل شانه اگر آن در قید کتابت می آید و بسمع اهل و نا اهل میرسد اما اسرار و دقایقی که آن متمیز ست شمه ازان بظهور نمی تواند آورد بلکه برمز و اشارة نیز ازان مقوله سخن نمی تواند کرد فرزندی اعزی که مجموعه معارف فقیر ست و نسخه مقامات سلوک وی نیز رمزی ازین اسرار دقیقه با او درمیان نمی آرد و به شیخ تمام در استتار آن میکوشند با آنکه سید اند که فرزندی از محرمان اسرار ست و از خطا و غلط محفوظ اما چه کند که دقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار لبها را می بندد یضیق صدری و لا ینطلق لسانی نقد وقت ست آن اسرار نه ازان قبیل اند که در بیان بیایند بلکه درمیان نمی آرند فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست * هم قصه غریب و حدیث عجیب هست * این دولت که با در استیفای آن میکوشم مقتبس از مشکوة نبوت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و ملائکه ملاء اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات شریک این دولت اند و از متابعان انبیا علیهم الصلوة و السلام هر کرا این دولت مشرف ساخته اند ابوهریره رضی الله تعالی عنه گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست که درمیان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم اسرار ست که فهم هر کس بآن نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم انتهی

کلام المقدس قدس الله سره الاقدس بعضی ازین اسرار که برمز و ایما هم ازان درمیان نمی آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و متشابهات آیات فرقانی بود چنانکه در فصل پنجم ایمای بر آن رفت قسم دوم آن بود که بمحرمان خاص و همنشینان زاویه اختصاص در خلوت درمیان می آوردند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که جز آن چند تن که لایق استماع و دیده
طلب نموده اند دیگرے داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
باب بر ابواب حاجبے تعیین می نمودند بل دروازه خانه را که درو بیان
اسرار می نمودند بسامعان امر میکردند که از درون زنجیر کنند روزی یکے
از طلبه علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال بیرون آن در مانده بود
خادمی برای کار ضرور در را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر
اقدس ازان اسرار مقدسه بشیوه که مذکور شد برخاست لیکن چون بر خموشی
نیز نبودند آن معرفت را بآئینے تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز دور از الورا
شد فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت
دوشینه برده اید یا نه معروض داشتند که معلوم ایشان ست فرمودند چون نامحرم
در آمد لاجرم خلوت بیان را از باین شیوه بر آمد باز آن اسرار را بشیوه که دور
ادراک سامعان بداماں آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان بدا
از خود ربوده بودند این گرامی اسرار را همین بقلم زبان محرمان درمیان می آوردند
اما زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوش هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم
زادهاے عالیمقدار یا دیگرے از خلفاے کبار التماس مے نمودند که چه باشد
که اسرار بتحریر رسد بحسب التماس آنان بعضے حواشی آن را بشیوه که هر کس
نفهمد بر رقم مے نمودند و بعض ازین معارف و اسرار ازان قبیل بودند
که غیر از حضرات مخدوم زادهاے عالیمقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس درآنجا
محرم نبود و بغیر ایشان دیگری را واقف و مطلع نمی ساختند و قسم دیگر از معارف
مفاضه آن بود که بالتماس سائلان یا به نیت افاده طالبان عموماً و شمولاً
بتقریر و تحریر میرسید این معارف ست که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

ورسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر معرفتے ازان شفا بخش دلہاے رنجوران و مقرب دوران و مہجوران نقل آنہا نقل ہر محفل اوازہ شان آویزۂ گوش ہر دل ہر فقرہ ازان خاتم اسرار فقر را نگینہ و ہر فصلے ازان جواہر اسرار وصل را خزینہ اقلام از مباشرت آن ارقام نیستان شکر صفحات از تضمین آن کلمات بوستان از ہر کامہا از شیرینی آن مقال بحلاوت ایمان ہمدوش دلہا از صفاے آن اسرار با نوار لایزال ہم آغوش جامع اسرار دین و انوار یقین مظہر راز مخفیہ کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین حلال مشکلات کلامیہ و فقہیہ حاوی دقائق معارف تشبیہ و تنزیہیہ ترجمان غوامض کلمات متقدمین کبرا دستور احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا قدس اللہ سرہ قائلہا این علو مقال کہ از زبان خامہ عنبرین بظہور میرسید چون ہمین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند صورت دیگر میگرفت یا آن کہ بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکہ بقلم زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و اعطاے نعمت یعنی در پردہ تقریر آن تصرفے مضمر میداشتند کہ سامعان را آن حضوری فرو میگرفت کہ تجبیر نگنجد چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند چنان بودے کہ مستی از میخانہ بیرون آید مخدوم زادہا و دیگر محرمان ہمیشہ آرزومند آن مے بودند کہ آن کدام روز فرخندہ فرجام باشد کہ آنحضرت بزبان مبارک معرفتے بسمع این مشتاقان رسانند ؎ از دل نرود لذت حرف لب او ٭ در بست کہ از گوش برون نتوان کرد ٭ شیوہ آن نازنین آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود کہ تا بماخذ و منشاء این علوم متحقق نمی شدند چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جلوه گری گشت بمجرد قوت علمی ازان سخن میکردند بسیار سوالات بود
که طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
تحققاً و حالاً معلوم مانگشته لعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
این بنده بضرورت روزے از معرفت خاتمه مکتوبے از دفتر ثانی که در اسرار
مصنفه نگارش فرموده اند حل مشکلے را سوال نمود فرمودند که مدتهاست که
ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید و آئین ما نیست لیکن چون
الحاح بنده را دران مشاهده نمودند روزی که بر عریش خود تکیه زده بودند دستار
مبارک را بر کشیده مدتی فرو رفتند آنگاه سر برآورده تبسم نموده باین حقیر
فرمودند که چون نگرانی تراجل آن معرفت بسیار دیده شد و بعد از سروا
نشد لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسئول تعلق بآن داشت
گشتم این بار چون نظر روشنائے وحدت دیگر یافته بود آن معاملہ بانبساط
و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر به تحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
صورت بندد و مجملاً آنچه بحل آن شبهه تعلق داشت و موجب تشفی سایل میشد
فرمودند و تفصیل آن لب نکشودند روزے در بلده اجمیر شیخ نور الحق بن
شیخ عبد الحق دهلوی که از علماء کبار ست اثنای نقال این طائفه علیه از حضرت
ایشان از سر گرفتارے حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی نبینا و علیهما
الصلوات والسلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بخموشی رفته
فرمودند که انشاء الله عنقریب در کشف این سر بیان وافے درمیان
آریم و بتفصیل بر نگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاست باین حقیر
خطاب نموده فرمودند که بکرات یاران و محبان سر اینمعنی را از ما سوال

کرده بودند لیکن چون مکشوف نگردیده بود جز خاموشی جوابی نداشت
چنانکه غلبوه باست از روی مهارت علم و عرفان بحل آن پرداختن
لائق نه اکنون که این جوان پرسید توجه بآن منصرف گشت و دری از
کشف این سر بر روی بصیرت کشودند و بشیوه خاص جلوه ازان راز
وا نمودند بدان مانند که کشف آن معنی بتفصیل بظهور رسید دوات قلم و کاغذ
حاضر مهیا داشته باش فردای آن روز دوات و قلم طلبیده فرمودند
که امشب بعد از ادای تهجد آن اجمال را تفصیل تمام دادند اینک بعنایت
الله سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم بکاغذ می آید پس به تحریر
پرداختند و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظارگیان آن
هویداست چون آن صحیفه جواب را بسائل سپردند یکی از مخلصان باین
حقیر گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علیه
حضرت ایشان برمز و ایما دران مندرج شده شیخ سائل بصحبت امرا و خوانین
آمد شدی دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسمع آن گروه باطن سقیم رساند
و در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال اجماعه گردد بنده این مقوله را
بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشای
آن در هراس انداخته کدام ست که مرا بخاطر نیست که اینچنین رازی را
درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصه بقیة النخل ست
تبسم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند بعد
ازان سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک راندند ٥ یارب
آن غنچهٔ خندان که سپردی بمنش ٭ می سپارم بتو از چشم
حسود چمنش ٭ بالجمله بآن ماجرا توجه نمودند و تکیه بر حفظ الهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب دران مردم دور از کار دائر گردید از انچه یاران پرسیده بودند
بظهور نرسید و این از جمله خوارق آنحضرت ست و بسیار بودی که باعث
بر تحریر معارف دل پذیر حل کلام مشکل و مغلق اکابر دین بودے
خصوصاً کلامے که ظاهرش باصول دین چندان موافقتے نداشت
و بهانه طلبان و نے از بان آن کلام را دست آویز تکاهل و تساهل
ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا برطبق شریعت غرامی فرمودند و اگر تاویل
قوے اثر نبودے ما بعد از توجه حضرت ایشان بحل کلام خلاف آن بقوله
که دران خلاف کمال مطابقت شرع بود مکشوف شدے ناچار تحریر
میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سرزده یا در کشف آن بزرگ خطائی
رفته و آن چون خطاے اجتهادے مغفور ست اما دیگران را بران متمسک
جستن و برخلاف فرموده مجتهدین و محققین رفتن ناشایسته و نازیبا
ست و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شدتے
میدیدند ایشان بغیر نشست رفته از راه جنون حمیت دین و کمال متابعت
سید المرسلین صلی علیه و آله وسلم برد و منع آن توجه مینمودم و
رقم میفرمودند ازین جمله است انچه تعریب سرے که وراے النفس
و آفاق معلوم شریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه
در بیان آن کلام سید الطائفه نوشته اند که فرموده چون حادث
بقدیم مقرون گردد از حادث اثرے نماند قدیم شود در اوقات دیگر
که از فرط جنون متابعت مشحون با فاقت آمدند از غایت محبت
که بقائلان آن کلام داشتند با فتقار تمام بیان معذرت مینمودند
و میفرمودند و فور تشرع را نیز سکرے ست قوے که اقتضاے آن

خلاف آنرا بر نتابد از ہر کہ باشد ہٰذا فراق بینی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ
والسلام بامر حضرت حق سبحانہ مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند
کہ ستجدنی ان شاء اللہ صابرا لیکن بمجرد مشاہدہ امرے کہ آن را
بظاہر شرع موافق نیافتند عنان بمصابرت از دست دادہ
بران بپیچیدند تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہٰذا فراق بینی وبینک
ونیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوارانیم
واز خوشہ چینان خرمن دول ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خداوندی
جل شانہ وعز سلطانہ فوق حقوق دیگران ست خصوصاً کہ سخن بذات
وصفات او سبحانہ متعلق باشد وبتقدیس وتنزیہ او مربوط بود والفرض
چون فلق صبح مکشوف ومشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر آنچہ موافق
تقدیس او سبحانہ ملہم وملقن شدہ درمیان نیاید ملاحظہ دیگران نماید
خیانت وعدم دیانت باشد کہ سر انتقاد وانکشاف آن معرفت ہمین
ست واز این باب ہم در ہمان مکتوب کہ سخن از وراے سیر انفسی
وآفاقی کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلہ ومعاملہ از مسائل
ومعاملات این طائفہ علیہ کہ آن را نزد علماے قشر بظاہر شرع
موافقتے نبود وحضرت ایشان را تائید و ولایت قوے علماً وحالاً
دران عطا فرمودہ بودند مہما امکن در اثبات آن معاملہ ومسئلہ
مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ ونقلیہ وذوقیہ مے کوشیدند ودر مدحت
علو حال ومقال این خداوندان کمال واکمال تحریرات بلند
وتقریرات ارجمند در بیان مے آوردند مثل مسئلہ وحدت وجود کہ در
وفاتر مکتوبات شریفہ بچہ تحقیقات والا وتدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ اند

و آن را بر طبق شریعت غرا اثبات نموده ما تا که یکے از علماء ظاہر گفته باشد
که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند و نوشته
که در کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد دران
موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلاے حق
ست و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیکست
که باطل از سایه ایشان بگریزد کجا بگرد دامن ایشان آویزد اینجا همه
حق ست و براے حق ست علماء ظاہر بین از حقیقت ایشان چه دریابند
و غیر از مخالفت صورے چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند لمنتهے
و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشته محبت با آنجناب
قدس قوے دارند و محبت ماسوے را فداے مطلوب حقیقی ساخته اند
ناچار بحکم المرء مع من احب از راه این معیت حبی بمطلوب حقیقی میرسند
و از تنگناے تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال ست وارسته باصل
الاصل مے پیوندند مقامے که آنجا علم علماے ظواهر میرسد این بزرگواران
بقلاب محبت منجذب سرگشته خود را میرسند و اتصال بیچونے پیدا میکنند
این فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب است و از غیر محبوب
گسسته است بمحبوب مے پیوندد و هر که این محبت ندارد بعلم کفایت
میکند و آنرا مغتنم میداند جل جانه که آن بزرگان خود را میرسند علم
اینان هم آنجا رسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا دہلیز مطلوب هست
و آنکه واصل بمطلوب است با مطلوب ست معیت هیچ دقیقه نمیگذارد
که نصیب واصل نشود انتهى و ایضاً بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور بر خلاف ایشان روند
کما ظن بعض الناقصین و نیز الهام این طائفه علیه مفید بسیار اسرار
خفیه ماذونات و مرضیات علیه است اما نه مثبت حل و حرمت شرعیه
کما توهم بعض الجاهلین رقم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعیه
کتاب سنت ست و قیاس مجتهدان و اجماع است نیز مثبت احکام
ست بعد این چهار ادله هیچ دلیلی مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید و
ارباب ولایت خاصه یا عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابر اند کشوف و الهامات
ایشان را فضیلتی نبخشد و از ربقه تقلید نی برآرد و ذوالنون و بسطامی
و جنید و شبلی رحمهم الله با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مومنان اند در تقلید
مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوی اند آری فضیلت این بزرگواران
از راه دیگرست اصحاب کشوف و مشاهدات ایشان اند و ارباب تجلیات
و ظهورات هم ایشان اند که بواسطه استیلای محبت محبوب حقیقی جل
سلطانه از ماسوای او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت
آزاد گشته اند اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند حضـ
عالم بعالم اند و باخود بیخود اند و اگر میزیند برای او میزیند و بندیان ایشان
مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مرات هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند
و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی او می یابند از منتهیان ایشان
چه نشان دهد که بی نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوی ست از قدم
ثانی ایشان چه وا نماید که برون آفاق و انفس ست الهام ایشان راست
و کلام با ایشان ست اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

مے نمایند در رنگ مجتهد کہ تابع رائے و اجتہاد خود ست ایشان نیز در معارف و مواجید تابع و الہام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد پارسا قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضہ علوم لدنی روحانیت حضرت خضر متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوات و السلام ظاہر این سخن نسبت با بتدا و توسط خواہد بود معاملہ منتہی دیگر ست کما یشہد بہ الکشف الصریح و مؤید این تخصیص ست آنچہ از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سرہ منقول ست کہ روزے بر سر منبر بیان علوم و معارف مینمودند درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلی بیا کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم مے شود کہ حضرت خضر از محمدیان نیست از ملل سابقہ است چون چنین باشد محمدیان را چگونہ واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ما وراء احکام شرعیہ کہ اہل اللہ بآن مخصوص اند چندان آن معارف ثمرات اوست و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات اوست و تا زمانے کہ درخت بر پاست ثمرات متوقع ست چون در اصل درخت خلل رفت ثمرات معدوم گشت نے عقلے باشد کہ درخت ببرد و ثمرات را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد ثمرہ اگرچہ مقصود ست اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن شریعت را برین معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت ست ہر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکہ مداہن از معرفت نے نصیب ست بالفرض آنچہ بزعم فاسد خود دارد اگرچہ ہیچ ندارد از قبیل استدراج ست کہ جوگیہ و براہمہ را ازان شرکت ست کل حقیقۃ

ردته الشریعة فهو زندقة والحاد پس رواست که خواص اهل الله در معارف
ذات وصفات وافعال او تعالی ببعضے از اسرار ودقائق فهم کنند
که ظاهر شریعت ازان ساکت ست ودر حرکات وسکنات اذن وعدم
اذن او تعالی دریابند ومرضے وغیر مرضے دانند بساست که در بعضے
اوقات اداے بعضے از عبادات نافله را غیر مرضے یابند وبترک آن
ماذون گردند گاہے نوم را به از یقظه فهمند احکام شرعیه باوقات موقتند
واحکام الهامیه همه وقت ثابت اند وچون حرکات وسکنات این
بزرگواران مربوط به اذن ست ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل وهمان
فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاهی ادائی نوافل
مینمایند وگاہے مرتکب امور مباحه میکردند واین بزرگواران چون کاررا
بامر واذن مولے جل سلطانه مے کنند همه از فرائض ادامی باید مستحب
ومباح دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان ازین بزرگواران
باید دریافت علماے ظواهر در امور دین اخبار غیبیه را مخصوص باخبار
پیغمبران مے دانند علیهم الصلوات والتسلیمات ودیگران را دران
اخبار شرکت نمیدهند این معنے منافی وراثت ست ونفی ست
مر بسیارے از علوم ومعارف صحیحه را که بدین متین تعلق دارند آرے
احکام شرعیه مربوطه به ادله اربعه است که الهام را دران گنجائش نیست
اما امور دینیه ماوراے احکام شرعیه بسیارست که اصل خامس درانجا
الهام ست بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام ست بعد کتاب وسنت
این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را به این بزرگواران

چه نسبت بود بسیار ست که دیگران در بعضے اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضے باشد و این بزرگواران در بعضے احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضے بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان بہ از فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میدانند و این را بیکار می شمارند سوال چون دین بہ کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال بالہام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالہام کامل گردد جواب الہام مظہر کمالات خفیه دین ست نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه اجتہاد مظہر احکام ست الہام مظہر دقائق و اسرار ست که فہم اکثر مردم ازان کوتاه است ہر چند در اجتہاد و الہام فرق واضح ست که آن مستند برأے ست و این مستند بخالق رائے جل سلطانه پس در الہام یکے قسم اصالت پیدا شد که در اجتہاد نیست الہام شبیه اعلام نبی ست لیکن ماخذ سنت ست چنانچه بالا گذشت اگر الہام ظنے است و آن اعلام قطعے ربنا اٰتنا من لدنک رحمة وهیٔ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی انتهی کلامه فی حق اولیاء مطلب از ایراد این فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقه آنست حضرت ایشان بحر ہا غرق محبت و مدحت اکابر اولیا الله بودند رحمهم الله سبحانه و اگر بندرت در بعضے کلمات ایشان سخن کرده اند بنا بر نیتی و حکمتے و کشف و مشاہدتے بوده بالجمله اگر منصفے علو حال و کمال و کثرت معرفت و علم و عمل و رعایت اتباع سنت بآن حضرت را تامل نماید دریابد که حضرت ایشان را میرسد که از روے اجتہادات کشفیه و الہامات لدنیه در بعضے کلمات مشائخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمایند و از ان ہیچ نفی قایل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این قسم میان
کمل مشائخ بظهور پیوسته و ہیچ از روی انکار ہم بنوده از مشاجره که شیخ
ربانی علاء الدوله سمنانی در مسئله از مسائل شیخ اکبر محی الدین العربی
رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیامده یعنی که ہم شیخ سمنانی
وی را عارف سبحانی گفته و در مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده اینچنین ست
احوال مجتهدین میان ہمدیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد اولی
متابعت رای خود ست و مرضی استادش نیز دران ست و تلامذه با وجود
کمال ادب در حقیقت مسئله با ساتذه مباحثات و مناظرات نموده اند
و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک مسئله شش ماه با امام اعظم مناظره
نموده و در بسیار مسائل وی و امثال او بر خلاف رای استاد خود
فتوی داده اند کما لا یخفی کذلک مرتبه الکمال و ارشاد و عرفان نیز
این صورت دارد اما ہر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبه نباشد
و بعضی فضلای وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شرحی چنانکه
باید ندارد و امروز در علم ظاهر و باطن یگانه زمانه ایشانند چه بود که شرحی
بر نگارند چون الحاح اعزه از حد شد بنده را بالقرآت عوارف امر نموده
بدین تقریب بشروع نمودند شرحی عرفانی در غایت بلاغت
معنی و فصاحت لفظ جز وی تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم که مبادا در محل از محال از کار بتقریب علو سخن و تدقیقات آن
ناگاه شیوه ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست رود
حال آنکه من کهترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن بزرگی
که مرد فاضل ست و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئله از مسائل صوفیه صافیه رحمهم الله پیچیده بود حضرت ایشان
بعتاب و رنجش تمام بوے نوشتند که این پیچیدن تو غایت بیجا و نابجا
واقع شده چنانکه در احوال مشار الیه این قصه بیاید ان شاء الله سبحانه و اگر
بعضے تصوف خوانان مقید ببدعت و هوا یا بعضے از ارباب شوکت و غنا یا
بعضے علماے طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفه بسوالے لب
میکشودند حضرت ایشان را خموشے بیهوده میفرمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطورست از انجا باید طلبید و گاه بدو کلمه در غایت اجمال
از سر وا میکردند روزے یکے از خوانین بزرگ در مجلسے از ایشان سوال
کرد اینکه صوفیه موحده عالم را نمودے بے بود میگویند عجب سخنے ست که
باین مسئله دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او همه نمود
بے بود خواهند شد که اینها نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اهل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئله ندیدند و ایضا بسکوت
مطلق آن سائل از سر وے نمیشد و نیز از فحواے سوال او رغبت او را
برفع قیود شرعیه دریافته بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویه که
فی الحقیقه حظوظ آنانیست و بشوق تمام آنرا جویان و از زوال آن سخت
هراسان و همچنین این عذابهاے دنیوے که می بینید و از ان خود را بصد حیله
بکنار میکشید و کمترین المے که خلیدن خارے باشد چه مقدار آزار می یابید
همین لذات و حظوظ در بهشت و همان رنج و آزارے در دوزخ اشد و ابقی
خواهد بود چنین لذتے را که آنجا تمام ترست و ابدیست طلب نمائید و هرچه
موجب حصول آن گردد باتیان آن سعی فرمائید و از چنین عذابے و
آزارے که آنجا سخت ترست و سرمدیست بپرهیزند و از هرچه باعث و حصول

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود یا نمود نے بود و کذلک مردمان از دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب میدیدند بجواب وی میپرداختند و گاه بودے که مامور بجواب او نمی شدند و اگر لائق می یافتند جواب آن می نگاشتند یا اشارتے میرسید ناچار بتفصیل یا اجمال کلمه چند بخامه مشکین شمامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره با وجود کثرت خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتداے توجه شریف ایشان بتحریر اسرار عالیشان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده و ایضا ارواح طیبه عارفین بل در بعضے معارف تحسین از سید المرسلین صلوات الله علیه و آله و اصحابه و احبابه اجمعین مشاهده فرمودند چنانکه در عریضه که بحضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین سخنے نموده اند آنجا که رقم فرموده اند هر و رقے هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضاے وقت مسوده کرده شد بعضے تتمات و تکملات آن علوم مسطوره نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عریضه داشت راهی شد انشاء الله تبارک و تعالے متعاقب بخدمت خواهد فرستاد الحال رساله دیگر به بیاض رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضی یاران بیسر شده که التماس نمودند که نصائح بنویس که در طریق نافع بود و بمقتضای آن زندگانی کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت ست بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه السلام و الصلوة و التحیة با جمع کثیر از مشائخ امت خود حاضراند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش آنرا بوسه میکنند و بمشائخ مینمایند که این نوع معتقدات می آمد اصل کرد

وجماعه که باین علوم مستعد گشته بود ز نور اسنے وممتاز ند وعزیز الوجود و بروی
آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند والقصّه بطولها و در جهان مجلس
باشاعت این واقعه را امر مودند ع باکریمان کارها دشوار نیست * انتهی
کلامه العالی بمقتضای آنکه ایشان را بوراثت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی الله عنه از محدثیت بفتح دال نصیبه فراوان داده بودند چنانکه
سابقاً اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از دست سبحانه
که بزبان این بنده برگزیده خود اظهار نموده ع زبانے زما بود و گوینده تو
شاهد این معنی ست قصه که راقم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز رقم نموده و مجملش اینست که بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان را از غایت
انکسار دید قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر خاطر
عاطر گذشته که آیا اینهمه معارف که به تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او
سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه ندا در رسیده که این علوم که در تحریر
و تقریر تو آمده همه مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا ملهم گشتند که اینهمه
که نوشته بلکه هر چه در گفتگوی تو آمده است همه مقبول و مرضی ماست
بل این همه را ما گفته ایم و بیان ماست و دران وقت آن علوم و معارف را
یکیک در نظر ایشان داشته اند و همه را دران حکم داخل یافته اند آنگاه
به تحریر مکاتیب جلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضاً حضرت در خاتمه مکتوب
دو صد و سی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصه عالیه رقم نموده اند
که این معارف که مسوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی
باشند که اصلا شائبه وساوس شیطانی را در انجا مجال نبود دلیل برین معنی آنکه

چون در صدد تحریر این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانہٗ گشت دید کہ ملائکہ کرام علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام از نواحی آن مقام دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند کہ در حوالی آن مکان بگردد و چون اظہار نعم جلیلہ از اعاظم محامد ست باظہار نعم عظمی جرأت نمودہ آمد رجا کہ از مظنہ عجب مبرا باشد چگونہ عجب ز اگنجایش باشد کہ بعنایت اللہ سبحانہٗ نقص و شرارت ذاتی خود ہمہ وقت نصب عین ست و کمالات منسوب باو والیضاً موید تحریر کثرت علوم الیشان آن دو خاصہ کہ ذکر یافتہ یکی فرمودن سید الانام علیہ الصلوٰۃ والسلام ایشان را مجتہد علم کلام دوم فرمودن مرتضی کرم اللہ وجہہ ایشان را کہ آمدہ ام کہ ترا علم سموات بیاموزم و باعث دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصہ ایست عجب کہ بندہ آنرا از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنودہ کہ او از زبان مبارک آنحضرت استماع نمودہ کہ روزے فرمودہ اند بر ما چنان ظاہر گردانیدند کہ مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مہدی آخر الزمان علیہ الرحمۃ والتحیۃ والرضوان خواہد درآمد مقبول حضرت او خواہد شد این تکثر تحریر از انست ؎ بر نوحہ شب و روز از ان مے نچپم ؛ تا بو کہ یکے نالہ بگوشش تو رسد ؛ و اگر آن قصہ را داخل آن خصایص حضرت ایشان کہ در فصل نجم ذکر یافت نیز مے نمودم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تحریر تحدیث نعمت و تشویق اہل طلب و ارادت و تخفیف باز غلبات حال و نسبت ست چنانکہ در مکتوبات باین بواعث مذکورات تصریح نمودہ اند انجا کہ فرمودہ اند مقصود ازین گفتگو اظہار نعمت حق ست سبحانہ و ترغیب طالبان این طریقت تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر انکس حرام ست کہ خود را

از کافر فرنگ بهتر داند فکیف از اکابر دین سے و لے چون شه مرا بر داشت
از خاک ؛ سنر دگر بگذرانم سر ز افلاک ؛ اگر بر روید از تن صد زبانم ؛ چو سوسن
شکر لطفش کے توانم ؛ و نیز رقم فرموده اند که طائفه از ارباب توحید آنانند
که استهلاک و اضمحلال در شهود خود بر وجه اتم پیدا کرده اند و همت ایشان
آنست که در شهود خود مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
ایشان ظاهر نشود رجوع انار ا بر خود کفر میدانند بعضے از ایشان۔
میفرمایند که اشتهی عدماً لا اعود ابداً عدمی میخواهم که هرگز او را وجودی نبود
ایشان اند مقبول محبت و حدیث قدسی من قتلته فانا دیته در شان ایشان
متحقق ست همیشه در زیر بار وجود اند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش در
غفلت ست بر تقدیر دوام استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
هروی میفرماید کسی را که مرا یک ساعت از حق سبحانه غافل سازد امید ست
که گناهان او را ببخشند و وجود بشریت را غفلت درکار ست حق سبحانه
بکمال کرم خویش هر یکے از ایشان را باندازه استعداد او بامورے
که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را بآن امور مشغول ساخته است
تا آن بار وجود فے الجمله از ایشان تخفیف یابد جمعے را بسماع و رقص الفت
داده اند و طائفه را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساخته
و گروہے را به بعضے امور مباحه مشغول داشته عبد الرحیم اصطخری
همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سر آن پرسید فرمود
تا نفسے از بار وجود خلاص شود انتهے کلامه العزیز بر خوانندگان معارف
حضرت ایشان مستور نیست که علوم ایشان را از علو و رفت و غموض
و دقت پایه دیگر ست و از نازکے سر مایه دیگر روزے این حقیر از

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاهرے از منقول
و معقول مهارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفه علیه خصوصًا دقائق
حقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سره اطلاع فراوان نباشد
قدر علو معارف ما و نارگیهاے آنرا در نیابد سه در نیابد حال پخته
هیچ خام ؛ پس سخن کوتاه باید والسلام ؛ از مرقومات متبرکات حضرت
ایشان یکی فقرات عالیات مبدء و معاد است و فقرات شریفه
معارف لدنیه و رساله جذب و سلوک و رساله مکاشفات غیبیه و رساله
شرح رباعیات حضرت خواجه باقی بالله طاب ثراه و رساله تهلیلیه و رساله
رد شیعه و تعلقات عوارف و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثه مکتوبات
قدسی آیات ست امّا دفتر اول متضمن بیست عریضه و دو صد و نود و سه
مکتوب ست که مجموع سے صد و سیزده گردد از خوارق حضرت ایشان
که فقیر مطالعه نموده یکی اینست که چون بنام هر یک از مخلصان
مکتوبی مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوے این دولت بر دل گذشت
و غیر مخطور دل مکسور شد که اگر بنا گاه بعنایت الله رقیمه بنام این احقر
گردد آن رقیمه خاتمه مکتوبات آن دفتر باشد که من فرود همه مخلصان
این درگاهم چه دولتی باشد اتفاقًا چون بتقریبی خواستند که نوازش نامه
باین غلام مهجور متردد بے برهان پور مرسل دارند چون بر نگاشته اند
فرموده اند که باین مکتوب که بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
که بر طبق عدد رسل و اصحاب جیش بدر گشته ختم نمایند محصل مرادی
بکرامت چون بنده تاریخ اختتام این مجلد را درالمعرفة یافته بود فرمودند
که نامش نیز همین باشد امّا جلد ثانی مشتمل ست بر نود و نه مکتوب

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست بر صد و چهارده مکتوب بر طبق سور
قرآنی بعد از تمامے جلد ثالث و مهجورے بنده از آستان بعضے مکاتب
دیگر که شروع دفتر چهارم بود بظهور آمده بود و هنوز بچهارده مکتوب نرسیده
که آن ماه چهارده آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیده

قدس الله سره الانور و نور مضجعه المعطر بحرمة سید البشر و الصلوة و السلام علیه

و علی آله و اصحابه و احبابه الی یوم المحشر ناچار آن مکتوب را داخل جلد ثالث
نموده شد اکنون وقت آن رسید که بیان این مطلب مزبور را بدین
فقره متبرکه از حضرت ایشان ست ختم نمایم آنگاه زبان خامه را به بیان
چند معرفت مسموعه که داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست تازه
و جدید ست بکشایم بعنایت الله سبحانه و کرمه فقره اولے در مکتوبی
بیکے از هم پیرهاے متردد الاخلاص طالب خوارق نوشته اند علوم
و معارف الهامیه از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لهذا معجزه قرآنی
از سائر معجزات اقوے واعلے آمد چشم بکشایند که این همه علوم معارف
که در رنگ ابر نیسان مے ریزد از کجاست علومے با این همه کثرت تمامها
موافق علوم شرعیه و سرموے مخالفت سنّت را دران گنجاے
نه این خصوصیت علامه صحت علوم ست حضرت خواجه ما قدس الله سره
الاقدس نوشته بودند که علوم شما همه صحیح ست الا چه فائده که سخن حضرت
خواجه بشما حجة نیست هر چند خود را پیر پرست نامیده آید فقره ثانیه در آخر
معارف عالیه مکتوب بیان طریق بر نگاشته اند که این ست بیان طریقی
که حضرت حق سبحانه تعالے این حقیر را باین طریق ممتاز ساخته است
از بدایت تا نهایت و بنیادش نسبت نقشبندیه است که متضمن اندراج

نہایت در بدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکہا بنا فرمودہ اگر این بنیاد نے بود معاملہ اینجا نے افزود تخم او از بخارا و سمرقند آوردہ در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک یثرب و بطحاست گشتند و بآب فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرنے ساختند چون آن کشتہ کار بکمال رسید این علوم معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی ھدانا لھذا وما کنا لنھتدی لولا ان ھدانا اللہ لقد جاءت رسل ربنا بالحق فقرہ ثالثہ در علوم معارف کہ ترجمان احوال و مواجید اند اگر تناقضے و تدافعے مفہوم گردد حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود چہ در ہر وقتے احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقامے علوم و معارفے جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام متناقضہ مے نمایند و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ مے شود آن تناقض و تدافع مرتفع میگردد للہ سبحانہ حکم و مصالح نے ذلک فلا تکن من الممترین انتہی کلامہ العزیز اما معارفے کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع نمودہ اگرچہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابے باید پرداخت لیکن بعضے را از ان اینجا در ضمن ہفت برکت مے نگارم و انتظار فرصت تحریر بقیہ آن در اوراق دیگر مے برم تا کے میسر آید ـ فرخندہ شی مکرر این دو بیت مولوی معنوی را قدس اللہ سرہ کہ سہ عشق معشوقان نہان ست و ستیر ٭ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ٭ لیک عشق عاشقان تن زہ کند ٭ عشق معشوقان خوش و فربہ کند ٭ بر زبان آوردہ اند فرمودند عشق معشوقان را از علو مرتبہ ہیچ مناسبتے بہ عشق عاشقان نیست

زیرا که متعلق عشق معشوق همان ذات عاشق هست نه آنکه صفتی از صفات
عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق ست مگر آنکه عاشق را
بمرور تصرف استیلاے عشق از صفات معشوق بذات معشوق برد تا
محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق بعاشقی نسبت پدید آرد
چنانکه در اواخر از مجنون عامرے نقل کنند و الا در ابتدا و توسط عشق
عاشق منظور صفات معشوق ست از صباحت خد و رشاقت قد و
ملاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشه چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
و امثالها اما در عشقے که معشوق را لعاشق ست هیچ یک ازینها ملحوظ نیست
آنگاه فرمودند عشق صفات را نه آرامے و تلوینے ناگزیر ست ازانست
که عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ست و عشق ذات موجب آرام و تمکین
است نزارے عاشق و فربهے معشوق آثار آن و این ست و آنکه عشق
معشوقان نهان و ستیر ست نیز بجهت ذاتیه مشعر ست لان الذات
اخفی من الصفات و اوثق منها این حقیر بعرض رسانید که آیا در عشقے
که معشوق را لعاشق ست ملحوظ معشوق آن نخواهد بود که این عاشق
ازین محبوب من ست که گرفتار من ست فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
مینماید و محبت معشوق نه کیف ظاهر میشود انتهی ما سمعت من لسانه الشریف
و این تعبیرے بود ازان حضرت بر رمزے که تعلق بکریمه یحبهم و یحبونه ؛
داشت فهم من فهم ب۲ روزے یکے از درویشان منظور حضرت
ایشان بعرض رسانید که در کتابے دیده ام که غوث ربانی شیخ ابو الحسن
خرقانی فرموده قدس سره در هر چیز رحمت ست الا در محبت که بکشند
و از کشته دیت خواهند معنی این کلام چه باشد حضرت ایشان

بر عرش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند با ضطراب از عرش
فرود آمده و ساعتے مراقب نشستند بعد ازان روے بحاضران کرده
ازین بیان این بیچاره دل آواره را منها طب ساختہ فرمودند این کلام
از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
بدین مقال کشوده با آنکه در حق او بیگے از معشوق رحمت اندر رحمت ظهور
مینماید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطشے که بیقا و تحقق معشوق دارد
آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن کشته محبت از معشوق دور بود
شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما وے
رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
بود رحمت قربت را میدانست چون برحمت محبوب از دورے
نزدیکے آمد آن قربت را عدم رحمت دانستہ رحمت مشاهدت معشوق را
میدانست چون برحمت محبوب بمشاهده رسید لتعطش او آنرا نیز عدم
رحمت دانستہ رحمت هم آغوشی محبوب را میدانست چون برحمت محبوب
هم آغوش محبوب شد از بس استسقا آن تشنه آنرا عدم رحمت دانستہ رحمت
عین معشوق شدن را میدانست چون برحمت معشوق آن نیز شود
چندان مرتبه دیگر درین تحقق و عینیت مندرج ست که تعطش او رحمت
آنرا داند و آنچه درست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفته از
کشته دیت خواهند او بدانستگی خود خود را کشته محض یافته و مواخذه
که بر دار فناے بقایاے آثار سپرده دیت فهمیده متحیرانه می گوید آنچه
میگویند ایما نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود رمقے باقی بود
و بعد از قتل دوم که ازاله آن رمق بود بمعنی دقیق تر در نظر قاتل مینمود

که بدفع آن بیکوشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
مقتول خود را همگی باو سپارد تا سرموئے ازو با دست قاتل مواخذه
دیت درمیان دارد و چه گویم که بر وچه میرود و چه مے بیند و چه میدہد
ع قلم اینجا رسید و سر بشکست ؂ و توجیه این کلام و توجیه نیز برین وجه
فرمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفنائے که زوال عین
و اثر لازمہ آنست مقتول سازند و با آن ازو تکالیف عبودیت خواهند
و وظائف شرعیه طلب دارند ب روزے در سفرے که هوا در
غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت خورمے و خضرت
و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
بمخدوم زاده عالے مشرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمه الله
و باین مسکین مغموم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانے شیخ ابوالمکارم
علاء الدوله سمنانے قدس سره میفرمایند رباعیه این وهم بود که زتو دوئے
برخیزد ؂ امکان و حدث بره روی برخیزد ؂ گر لطف خدا در رسد از راه کرم
شاید که دمے از تو توئی برخیزد ؂ این رباعیه شیخ اشاره بزوال عین میمایند
اگرچه قائل آن قدس سره آن زوال را جز لمحه نمی داند زیرا که ازاله عین
جز به تجلے ذاتے متیسر نمیگردد و چون تجلے ذاتے نزد قائل نیست مگر
برقے لاجرم اثر او که رفع توئے است و آن ایماست بازاله عین
دمے و لحظه باشد و آنکه گفتم زوال عین جز به تجلے ذاتے صورت
نمیگیرد اگرچه بیان آن تفصیلے دارد اما مجملش آنست که چون
اسمے و صفتے ملحوظ بود لاجرم عین ماهیت عارف درمیان
حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و انگاه فرمودند حضرت خصوص

قدس سرہ زوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلے ذاتے را جز بصورت متجلی
له اثبات نمینماید آنجاکه در فص شیثیه میفرماید التجلی من الذات
لایکون الا بصورت المتجلی له فالمتجلی له لا یرے الا صورته فی مراۃ الحق
و نیزے فرماید عین که معلوم ست از معلومات الهی اگر زائل گردد انقلاب
علم او سبحانه بجهل لازم آید و هذا محال و اعتقاده ضلال و بزوال اثر
برین بزرگوار قائل نیست میگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم مے شود که عین زائل شود اما اثر
ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرد چنانکه
کلام شیخ بلند سیر ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره العزیز مصرح این
مطلب است اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
مشهور ست این مقوله از وے بر آنکه زوال عین از و بکلیت محقق
نشده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود عرض
چگونه ثبات یابد چون سر رود درد سر چون ماند بعد ازان آن
رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر
نوشته فرستاده خواندند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
ما بزوال عین و اثر بشیخ مهنه موافقیم اما چون من همه معشوق شدم
عاشق کیست نگوییم بل چون شیخ سمنانے گوییم تو ے برخیزد
اما دوئی برنخیزد ولیکن شیخ سمنانے آنرا دے گوید و ما مستم
شناسیم که نزد ما تجلی ذاتے دائے بود ے و نیز فرمودند زوال
عین و اثر را لازم بود برخاستن دوئی بل نشاید زیرا که هستی
ظل را بود از اصل و دیعت بود که از خود می دهد چون با صل و ہد توے

بر خیز و چه تو ئی او همان ماهیت موده بود اما دوے هر جا باشد که حل
اصل نشود فهم من فهم و بسا تحقیق دقیق درمیان نهادند که حافظه بل
ادراک بنده بان کوتاهی نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
علاء الدوله ازان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گویند
آن همه غوغا ازان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میداند
و غیر خاص و عام قسمے ثالث نمیگوید والحق بحسب عرف و قانون منطقی
و کلامے این چنین ست اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلقی از قید
اطلاق نیز ورا گفته و این قسم ثالثے ست که مصطلح شیخ ست بدین تقریر
هیچ نزاعے نیست مگر بلفظے ست روزے بتقریب آن کلام صاحب فصوص
قدس سره که فرموده ان شئت قلت انه لے العالم حق و ان شئت
قلت انه خلق و ان شئت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه و ان
شئت قلت بالحیرة بعدم التمیز بینهما فرمودند تمیز نمودن میان موهوم و
موجود دیگرست و تمیز دشتن آن دیگر و نیز فرمودند که همچنین میان نفی
و انتفا فرقی ست بس شگرف که نفی در بدایت و توسط باشد و انتفا در
نهایت و هم بدین تقریب فرمودند در طریقه حضرت خواجگان ما قدس الله
اسرارهم هم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و هم نفی اثبات انچه ما را معلوم شده
آنست که هم ذات را بجذبه مناسبت بیشترست و نفی و اثبات را بسلوک
و چون درین طریقه در بدایت تقدم جذبه مناسب حال مبتدی ست
مبتدی این طریقه را اوے تکرار اسم ذات ست و چون بسلوک قدم شد
لائق حال او نفی و اثبات ست ۵ روزے یکے از اصحاب صاحب دل
ایشان در خلوتی که بنده نیز حاضر بود معروض داشت که معامله خود را عجیب یافتم

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می‌بینم و در خلوات و تنهایی
کمتر آیا سر این معنی چیست فرمودند که یکی از اصحاب حضرت خواجه احرار
قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان
بعد از اداء کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بخطاب سرفراز
کرده فرمودند این جوابی هست از حضرت خواجه بحسن ادا و لطافت طیبت
اسا اما حل این دقیقه در میان نیامد بنده معروض داشت که حل آن چیست
فرمودند ظاهر را با باطن الفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنایانه
و همنشینان باهم و هر یک از باطن و ظاهر سالک را بکاری که لائق اوست
داشته اند باطن سرگرم معاملات خودست از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز
مشغول معاملات خود از امور حسیه سالک را در محافل کثرت بنابر اختلاط و الفت
این و آن ظاهر از غایت اشتغال بامور متوجه الیها از الفت و مصاحبت
این رفیق و آشنای خود که باطن ست زائل کرد و باطن او ناچار بی حرج
و مزاحمت اختلاط او سرگرم کار خود باشد و این غلبه حضور و حلاوت او از ان
ست و چون سالک بخلوت رود ظاهرش از مشاغل پرداخته متوجه باطن
گردد و باطن بحکم الفت روی باختلاط مصاحب خویش آورد و در کلبه توجه
آنسوی بی سوی او تخللی رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیرد بنده بعرض
رسانید که بسا باشد که سالک این طریقه را در خلوات قیاس با انجمن آرام و حضور
نیز روی نماید وجه آن چه بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشته که بر ظاهر
او غلبه آمده او را نیز بکار خود آورده و بل برنگ خود بر آورده و ازین اتفاق نسبت آرام
تزاید پذیرفته پس وقت رخصت بنده را در خلوتی طلبیده از آنچه دیده بود و دانسته پرسیدند

معروض داشت تقصیری که در میان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه
در ادراک و مراقبات ما نیاید صفات او تعالی نیز چنین مینماید که هر چه از صفات
واجبی تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار ماست
آنست که بحکم اذکروا فی اوقات خود را بیاد و ذکر او سبحانه مستغرق دارے
تا او سبحانه بحکم اذکرکم ترا بکرم چگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و نے تخیل و
تکلیف تو از و سبحانه بر توجه ظاهر شود و ذکر بغرض حصول احوال و مکاشفات
نگوئی و مطلبے در تخیل جا ندهی و نے غرضانه بل بجان منت داشته بذکر
وعبودیت پردازی اگر قبول کند هر چه او سبحانه بآن نوازد و آن بر طبق
معتقدات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتمادے نمای و شکر بجا آورده بل من
مزید گوئی والا امتیازی نیست بعد ازان فرمودند سبحان الله و بحمده ما را باوجود
حصول کمالات ذاتیه از بس مراعات نیز باو سبحانه در مراقبات صفات و تصور
آنها خوف و حیرت می آید و بعضے مشائخ وقت را می شنویم که بمبتدیان مراقبت
ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بنورے رنگ نے چیز که محیط همه عالم ست تعبیر
مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را منبسط
و عریض در تخیل سے آرند حق سبحانه ازین تخیل ایشان منزه است بسیطی
حقیقی که آنجا انبساط را عرض و طول و مانند آن را و این تخیلات را راه نیست
ـــ روزے در محفل شریف سکریات و شطحات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
که خادمان و ناتمامان آنرا دست آویز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
حضرت ایشان فرمودند اگرچه از صوفیه صافیه فوائد بسیار بدین محمدی و ملت
احمدی صلی الله علیه وسلم رسیده که بسیار فاجران این امت به یمن انظار این طائفه
وصحبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بسا ظلمات بدع مندفع شد و بسیار

اسرار خفیه کتاب سنت بکشف ایشان بعرصه بیان آمد لیکن بسیار ضررها هم ازین
مستان این طائفه بدین بیین لاحق گشت و ناقصان هیبات رانکیه گاه آمده کلماتی
درسکر حال از ایشان سرزد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
اگرچه مقصد آنان ازان کلام معنی تمام بود اما چون دیده ادراک این ناقصان را
نوری که بآن نور جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی برآئید نبود لاجرم روی نمود
آنچه نمود و حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود
بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابهات بر سنت الهی رفته اند و انبیا
رحمهم الله از تخلق با خلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیراکه در کلام
او سبحانه متشابهات آمده چون ید و استوی و جنب که مجسمه باطله ازانجا بتجسیم رفته گمراه
شده با آنکه او تعالی عالم بود به لغزش اقدام افهام آنها ازان عبارات مع ذلک
بنابر حکمتی فرستاده همچنین در کلام نبوی چون ضحک الله و ان الله خلق آدم علی صورته
و امثالها آمده با آنکه انبیا سیما سرور ایشان علیه و علیهم الصلوة و السلام در غایه صحو
و نهایه رعایت کلام حقیقت و عدالت بانتظام اند پس از طائفه اولیای که مثل این
پا زیاده ازین سرزند عجیب نباشد ارباب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بر دل
فائض شود و اصحاب بطلان را معنی دیگر کنیل مصر ماء للمحبوبین و ماء للمحجوبین این قسم
کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد ازان فرمودند
که ما که همگی خود را بشریعت در داده ایم و بخدمت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها
الصلوة و التحیه همیشه برپا استاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکرآمیز برآمده
که تا دوران چه در یابند انتهی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامهم راقم این
حروف عفی الله عنه میگوید که این فرموده حضرت ایشان که درین صحیفه سمت
گذارش یافت رافع ست تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز بنمایند از جملهٔ آن تشکیکات یازده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بمکاتبات عریضه یازدهم ست از عرایضے که آن حضرت به پیر بزرگوار خود با سیران بزرگ مرسل داشته اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشائخ عبور و مرور بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین دست داده است تا آنکه سر و عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند بصاحب آن مقام لا این دریافت انان را از قوت تدبر کلمات این طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هر که اشنای اصطلاح و کلمات مورث الفلاح این طائفه باشند میدانند که مراد ایشان قدس الله سره خود نیز در دفاتر مکتوبات قدسی آیات تصریح و کنایات رفع این شبهات نموده اند که بر خوانندگان متصف بصفت عرفا متقصف مخفی نخواهد بود از انجمله مکتوبی ست که بشیخ حمید بنگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در احوال مشار الیه خواهد آمد انشاء الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر انجا نقل کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوبیست بنام سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شبهه باسلوب احسن نموده اند من اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که عجب تر ازین سخنان از بزرگان کمل سر بر زده بایزید که سلطان العارفین ست فرموده لوائی ارفع من لواء محمد آنرا چه تاویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العربی که خاتم النبوة را صلی الله علیه وسلم خشت فضه گفته و خاتم الولایت را که خود باشد خشت ذهب خوانده و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولایت مینماید و حل آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة المتاخرین خواجه بهاء الحق والدین قدس سره مرقوم است که حضرت خواجه بتقریب هدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام منصور و ابویزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجائیکه بنا بر گاهی رسیدم که از ان معظم تر بارگاهی نبود دانستم که بارگاه
محمدی ست علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم و انچه ابویزید کرده بود
من نکردم و همدران مقامات ست که حضرت خواجه فرمودند سلطان العارفین
ابویزید بسطامی قدس سره فرمودند در ینمقام سیر در صفات انبیا علیهم السلام
سیر میکردم ببارگاه محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
کنم رو بر پیشانی من نهادند حضرت خواجه بزرگ فرمودند که چون من بعنایت
الهی در سیر مقامات باینمقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانه احترام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانواده
مرقوم ست که حضرت خواجه فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بران آستانه
نهادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند انتهی در کلام این
او بزرگ دین چه میگویند هر تاویلی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی
رسید ناچار از مقامات سائر انبیا بالا رفته باشد پس اگر ازین کلام این طائفه
مساوات و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذا بالله سنه یکجا منجر خواهد شد
پس اکابر دین و روسای محققین رضی الله عنهم اجمعین را و را امثال این
همان مراد ست که ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان دران مکاتیب
که تعین نمودیم بوجه احسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید ست
که هیچ شبهه نماید و حضرت خواجه منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر الله تربته
در یکی از مصنفات شریفه خود می آرد چنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای
انبیا را علیهم السلام والصلوة اماکن خاصه هست که مسافران و سایر زایران
بزیارت آن میرسند و استفاضها میکنند و گدای وسیله مینمایند کذلک در

در عالم غیب نیز ایشان را مقامات است که سالک طریقت جهت در یوزه فتح کار و برای یوزه نعمت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای علام نیز میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز نهاده سالت کشایش مینماید بلکه لباست که کشایش در کار نه بیند تا بعتبه علیه مقام محمدی علی صاحبه السلام الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه الله باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام شیخ تو این قضیه مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من گفتم صاحب این سخن را فقیر سیدانند که از کمل علمای عاملین ست صاحب احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر دستگیر بکرات اینمعنی را شنوده پس این قسم کلام از ایشان متضمن معنی صادق و سر لائق ست گو مار او ترا معلوم و منکشف نباشد و حال آنکه از سلف مشکل تر ازین کلمات نشنوده ایم و هر یک را از روی عقیده تاویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن مشکک خاموش گشت بنا چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه بیان مرفا مشهور تر بود و از اذهان ناتمامان دور تر شبهات دیگر را ازان قیاس کنند و خود را از سوء ظن باکابر دین و دوا ایشان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل الصلوات والتسلیمات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعض خوارق حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس هر چند بحکم کلام ذو الاحترام قطب وقته ابو الحسن النوری نور الله مرقده که فرموده اعز العلامات فی زماننا شیئان عالم یعمل بعلمه و عارف ینطق عن حقیقته همان کثرت علم و عمل و معرفت اکمل حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود و نیز بحکم آنکه گفته اند ع اشرف معجزات قرآنست دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق ست و بعضی ازان خصائص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفت هر یک آیت اسنی بود

بر علو کرامت آن قطب الطرایق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری ست که از خارقی که بعالم کون متعلق ست نیز می نگارند ما نیز از
جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که در السنه محبان مذکور ست کرامتی چند که از
مخلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر مصداق این مقام
آنکلام حضرت شیخ الاسلام ست یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس سره که در حق
ذو النون قدس سرها فرموده نه ذو النون از آنست که وی را بیارایند بکرامات کیشانند
بمقامات که مقال و حال در دست او مسخره بود انتهی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام درویشان عفی عنه حکایت کرد که روزی بتقریبی وقت
حضرت ایشان بغایت گرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
از کمال کرم این کمترین را آن قدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت گمارم عالمی از و منور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه در ظهور
این امور ست و نه مراد دل برین ظهور ست خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد که برادر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چندروز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم همین
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که در
وقت بود احوال طبقات ارضی و ما فیها در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
بتقریبی یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود اینهمه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارقی که بعالم کون متعلق باشد
کمتر ظاهر میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالاتی که مشاهده میشد بستگی و قبض
تمام راه یافت چون از غلبه قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این خطره
است ناشایسته عذر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آمدم و دستار خود در گردن افگنده

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحه سر مرا برداشته فرمودند آری میر کرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد و شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقتباس نور فنا وبقا و دیگر کمالات از معرفت ذات وصفات میخواسته باشد باین فقرا چند روز بگذراند را وی گفت درین عتاب هم کرامت نمودند و هم مرا ازان ذولت بکلی خلاصے بخشیدند پیش از تحریر آن خوارق معارفی چند درین معنی که از زبان حضرت ایشان شنیده ایم وبعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده وآن متضمن ست فواید جلیله را در ضمن برکات جنس بیاریم و نیز یک مکتوبی را بتمام که درین باب رقم نموده اند بزرگواریم ب سفر مودند کرامات همه معجزات پیغمبرست وچنانکه معجزات پیغمبر برای ترویج وتقویت دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد ست طالب دیگر ایشان را و اظهار خوارق از حصول جاه و هنرنمای واشتهار خود وامثال آنها نسبت باوجود این نیست اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق نادم بوده اند بعضی از ایشان فرمودند

عقوبة الانبیاء حبس الوحی وعقوبة الاولیاء اظهار الکرامات وعقوبة المومنین التقصیر فی الطاعات و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون در دین ضعف پیدا میکند و رواج آن فرومی نشیند چنانکه احادیث کثیره مخبر این معنی ست لاجرم ظهور خوارق که برای تقویت وترویج دین بود نیز تقلیل پذیرد یعنی اولیاء مامور باظهار آن نگردند لاسیما چون هزار سال از انتقال حضرت سید الابرار صلی الله علیه وسلم بگذرد که مضی آن مدت را در تغیر امور دین وملت مدخلی تمام ست و ضعف اولیاء عصرت نیز چون اولیاء عزلت از اظهار خوارق غالبا ممنوع گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهادی ست که بارشاد و هدایت متعلق ست و آخر زمان مقتضی ظهور اسم المضل ست که به بدعت وضلالت وابسته است کما جاء فی الحدیث

ان بین یدی الساعة فتنا کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مومنا ویمسی کافرا ویمسی مومنا ویصبح کافرا الحدیث
والله اعلم بالصواب. ونیز فرمودند کرامتی که ارباب ارشاد را ضروری ست آنست که مریدان رشید
از خلقی بخلقی برند و از حالی بحالی گذرانند و مرید سعادتمند هر روز از مرشد خود کرامات
مطالعه مینماید و در خود آثار تصرفات پیری می بیند و اولیاء الله را هیچ لازم نیست برای
نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت باستتار الیق ست اولیای
تحت قبابی لا یعرفهم غیری برین مدعا گواه صادق سنت و تحریر نموده اند که خوارق نه از
ارکان ولایت ست و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوتست لیکن
ظهور خوارق از اولیاء الله شایع است تخلف کم کنند اما کثرت ظهور خوارق نیز دلالت
افضلیت و تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب الهی ست جل شانه تواند بود که از ولی کم
ظهور خوارق قلیل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعض اولیای این امت بظهور آمده
از اصحاب کرام رضی الله عنه عشر عشر ان نیامده تا آنکه افضل اولیاء بمرتبه ادنای صحابی
نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوته نظری ست و دلیل ست بر قصور استعداد تقلیدی شایان
قبول فیض نبوت و ولایة جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بلم نگشت
ولهذا اسبق سابقان این امت آمده ابو جهل لعین بواسطه قصور این استعداد با وجود
ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد.
ونیز فرمودند و هم بر نگاشته اند که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات
و خوارق مشائخ فرموده کل هذه مواهب الله سبحانه وقد یکاشف بها قوم ویعطی وقد
یکون فوق هولاء من لا یکون له شئ من هذا لان هذه کلها تقویة للیقین ومن منح صرف
الیقین لا حاجة الی شئ من هذا وکل هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الذکر
فی القلب و وجد ذکر الذات خوارق عادات بر دو نوعست اول علوم و معارف

الهی ست جل سلطانه که بذات وصفات وافعال واجبی جل وعلا تعلق دارد ووراء نظر
عقل ست وخلاف متعارف ومعتادست که بنده های خاص خود را بآن ممتاز ساخته
است ونوع ثانی کشف صور مخلوقاتست واخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد ونوع اول
مخصوص باهل حق وارباب معرفت ست ونوع ثانی شامل محق ومبطل ست زیرا که اهل
استدراج را نیز نوع ثانی حاصل ست نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت واعتبار دارد
که باولیاء خود مخصوص ساخته است واعدا را دران شرکت نداده ونوع ثانی نزد عوام
خلائق معتبر ست ودر انظار ایشان معزز ومحترم یعنی اگرچه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک ست
که از نادانی او را پرستش نمایند وبهر رطب ویابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع ومنقاد او
گردند واکثر این محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند واز کرامات نمی شمرند خوارق نزد
ایشان منحصر در نوع ثانی ست وکرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
واخبار از مغیبات ایشان ای بیخبران علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
کدام شرافت وکرامت در وی حاصل ست بلکه این علم شایان آنست که بجهل مبدل
گردد تا نسیان از مخلوقات واحوال ایشان حاصل آید معرفت واجبی ست تعالی وتقدس
که شرافت وکرامت شایان اوست وباعزاز واحترام شایان ~ پری نهفته رخ ودیو در کرشمه
وناز ~ بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی ست ~ وقریب مما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام
الهروی الامام الانصاری فی کتابه منازل السائرین وشارحه رحمة الله علیهم اجمعین
وایضاً میفرمودند که از اکثر متقدمین اولیاء رحمهم الله در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق
نقل نکرده اند جنید قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق
نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه وتعالی از حال کلیم خود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
چنین خبر داده است حیث قال عزوجل لقد آتینا موسی تسع آیات بینات واز مشائخ اینوقت
از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای الله را چه متقدم وچه متأخر

در هر ساعت ظهور خوارق ست مدعی آزاد اند یا نداند مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بیناییست
اکثر خوارق مشائخ را مریدان خاص و جلیسان مجلس اختصاص می بینند و بمرور ایام به تقریر السنه
و تحریر اقلام بین الانام شهرت میگیرد ب۵ ایضاً تحریر نموده اند که معنی تخلقوا باخلاق الله
که در ولایت ماخوذ ست آنست که حاصل شود اولیا را الله را صفاتی که مناسب
باشند صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت در عموم
صفات در خواص معانی که آن محال ست و مستلزم قلب حقائق در تحقیقات خواجه محمد پارسا
قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک ست و معنی ملک
متصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند شد و تصرف
او ورا با نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع ست و معنی سمیع
شنوا ست چون رونده سخن حق را از هر کس باشد بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را
بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر ست و معنی بصیر بینا ست
چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و
کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیر نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب
پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محیی ست و معنی محیی زنده
کننده بود چون رونده راه با حیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت ست و معنی ممیت میرانده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته اند
وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلقوا را
رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی احیا

حبدی در کاسبت اشیای علمی می باید که اکثر به منکشف شود و امثال اینها کما تری من الظنون
الفاسده ان بعض الظن اثم اما آن مکتوب اینست که بجناب خواجه حسام الدین احمد سلمه الله نوشته

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر

میرسد کہ چون درمیان احیاء بعد صوری حائل گشتہ است و ملاقات ظاہری عنقای
مغرب شدہ اگر احیاناً بعضے از علوم و معارف بایشان نوشتہ شود مناسب مینماید
بناءً علی ذالک گاہ گاہ ازین قسم چیز مینویسد امید ست کہ بملال نکشند مخدوما چون
مبحث ولایت درمیان ست و نظر عوام بر ظہور خوارق ازین مقولہ بعضی چند مذکور
میساز د استماع خواہند فرمود ولایت عبارة از فنا و بقاست کہ خوارق و کشوف
از لوازم آنست قلّت او کثرت لیکن نہ ہر کہ خوارق بیشتر دارد ولایت او تم و اکمل
باشد بلکہ بسا ست کہ خوارق کمتر ظاہر شود و ولایت اکمل بود ند از کثرت ظہور خوارق
برود چیز ست در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکہ
اصل عظیم در ظہور کثرت خوارق قلت نزول ست جانب عروج بہر کیف کہ باشد
زیرا کہ صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و جود اشیاء را مربوط باسباب
می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پردہ اسباب می بیند و آنکہ نزول نکردہ
یا نزول کردہ و باسباب نرسیدہ و نظرش بر فعل مسبب الاسباب ست و بس زیرا کہ
اسباب تمام از نظر او مرتفع گشتہ است لاجرم حضرت حق سبحانہ و تعالی بمقتضای
ظن ہر کدام با ہر کدام علیحدہ معاملہ میفرماید و کار اسباب بین را باسباب می اندازد
و آنکہ اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مہیا می سازد و حدیث قدسی
انا عند ظن عبدی بی شاہد این معنی ست تا مدتہا بخاطر می خلید کہ وجہ چیست کہ اولیای
کمل این امت بسیار گذشتہ اند اما آنقدر کہ خوارق از حضرت سید محی الدین جیلانی
قدس سرہ ظاہر گشتہ است از ہیچکدام آنہا ظہور نیافتہ آخر الامر حضرت حق سبحانہ
سر این معما را ظاہر ساخت و معلوم فرمود کہ عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شدہ است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمدہ اند کہ از عالم اسباب بلند تر ست
مناسب این مقام حکایة خواجہ حسن بصری و حبیب عجمی ست قدس سرہما منقول

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بود انتظار کشتی می برد که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی میبرم حبیب گفت چه احتیاج کشتی ست شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با او زندگانی میکردند اما افضل حسن ست رضی الله عنه که صاحب علم ست و عین الیقین را بعلم الیقین جمع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را در پس پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکر ست یقینی بفاعل حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کاین ست اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق ست زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد و مسترشد درکار ست که منوط به نزول ست و بدانید که اغلب آنست که هر چند از همه بالاتر رفت از همه بپایان تر فروتر آمد لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر فرود آمد ازینجاست دعوة او اتم گشت و بکافه انام مرسل شد چه بواسطه نهایت نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و بسا ست که از متوسطان این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع ازینجاست که شیخ الاسلام هروی قدس سره که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی من شما را بسوی قصاب فرستادمی نه بخرقانی که وی شما را سودمندتر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود

مرید از وی بهره کمتر یا فتی یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام در حق او غیر واقع ست زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم منتهی تر بود و از همه عالم وحال آنکه افاده او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده کمتر آن بر رجوع و هبوط آمد نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول نفس ولایت مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسا است که مردم از وی خوارق نقل میکنند و او را از ان خوارق اصلا اطلاع نه از اولیای که صاحب علم وکشف اند جائز ست که بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مشار الیه ایشان را در امکنه متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعید کارهای عجیبه و غریبه از ان صور بظهور آرند که صاحب ان صور را از آنها اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بهانه بر ساخته اند ؛ حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عجائب کاری بابست مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه دیده ایم در موسم حج حاضر بوده آید باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که در بغداد دیده بودیم و اظهار اشیائی مینمایند و من هرگز از خانه خود نه بر آمده ام و هرگز این قسم مردم را ندیده ام چه تهمتی ست که بر من میکنند والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها زیاده برین اطنابست اگر تعطش ایشان را معلوم خواهد ساخت زود تر بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی انتهی مکتوبة العالی چون این فوائد معلوم شد اکنون انجاز وعده نموده درین فصل سی و یک خارق از خوارق از حضرت ایشان که این عدد اشارت بنصف عمر مینماید مذکور میگردد و بعضی خوارق عظیمه ایشان در فصل آینده که متضمن احوال وفات ست نیز خواهد و برخی دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

آن حضرت را ضعفی روی نمود در آن ضعف ده یازده دانه مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد در مراقبه رفتند
بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب بظهور رسید چون این مویزها
پیش من نهادند مرئی و محسوس گشت که همه مناجات در آمدند و از حضرت
حق سبحانه صحت و شفای آکل خود داشتند و معلوم گردید که حق سبحانه سوال
ایشان را اجابت فرمود و صحت آکل آنها را در اکل آنها ودیعت نهاد خود چند
مویز از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او
نیز مریض بود و معامله بیاس رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذلک دو سه
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیماران را
موجب صحت شدی منها سیدی صاحبدلی رحمه الله نام که از مریدان حضرت
ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجه باقی بالله طاب ثراه حضرت
ایشان بلاهور تشریف برده بودند گاه گاه بملازمت ایشان میرسیده و حسن
عقیده بخادمان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای
ملک دکن من با دو سه درویشی دیگر بصحرای میرفتیم بتخانه دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ توشنوده بودم هر مقدار که از توهین اصنام و عبده آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غازیان سبیل الله می یابد تذکر این
نصیحت ایشان کرده بیاران گفتم که درین صحرا کسی حامی این بتخانه نمی نماید
بیائید هر مقدار که توانیم ازین بتخانه ویران کنیم بی شکستم و کمر در هدم بعضی دیوارها
بستیم درین میان یکی از مزارعان هنود از دور در آن صحرا این تخریب ما را دیده
دویده باهل قریه که عابدان بتخانه بودند خبر کرده ناگاه چشم که قریب بهزار کس بعضی
سنگ و بعضی چوب و بعضی حربه بر دست بخشم عام متوجه شدند ما و یاران ما را حیرت دست داد

فرو گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفره و فجره رهائی ده درین تضرع ونیاز
آوازے بگوشم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده ع تو بودی من آواز
رامی شناسم ؛ که میگفت خاطر جمع دار که اینک برائے حمایت تو لشکری
از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که در گوش
از حضرت شیخ این آواز رسید لشکرے خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
یک تیر پرتاب کفره مرتاب بما نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
سوارے چند که قریب بسی وچهل تن باشند نمایان شدند که بسرعت تمام
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپس
کشیدند بدالجماعه رسیده بعضے را ازین کفره تازیانه زده و برخے را ستم نموده
ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
که بتقریبے بیکے از قرای آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار بسرعت رفته بآن دیه که این
سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رهانیدند
واین نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره الله سره العزیز منها
سید جمال که از ارباب ذوق وحال ست وخداوند صدق مقال و از مقبولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت دریکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
از وحشت تنهائی وهیبت آن درنده سخت هراسان و لرزان شدم
واز آن بیشه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بجناب حضرت ایشان بردم بعجز
تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به نیروی هرچه تمامتر عصای مبارک بر دهان آن شیر دلیر فرو کوفتند
چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از ان شیر در ان بیشه
نشان یافتم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت
ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی بالحاح یکی از
دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر حسد و بعضی سخنان مخالف
شرع ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
لیکن در موافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم با
در نظرم آمد که شیر غرانی خشم آلوده بآن حظیره درون شد و من بجانب آن شیر
بدهشت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روے انسان از روی آن شیر هویدا
گشت در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از مراقبه کشیدم و زود برخاستم و استغفار
نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه بروی
غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
تا روزی در مجلسے یکی از یاران مخصوص او صریحاً از هم کاسگی او تنزه نمود خواجه
از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و التجا لبسده سینه آورد و دریوزه
توجه و عنایت نموده بحضرت ایشان رسید از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او بیکبارگی
سیارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که ازان بیماری اثری
نمانده بود و از مشاهده آن اگرچه مخلصان را اخلاص و عقیدت درجه دیگر گرفت اما ازانکه آن مرض
بحضرت ایشان منتقل گشت همه ایشان ازام و غمگین شدند چون جزع و فزع فرزندان و یاران را

حضرت ایشان دران باب مشاهده کردند باز بلتجی و متضرع شدند که از ایشان فرج
مرتفع گردد بعنایت الله سبحانه مرتفع گشت مژدهٔ آن بفرزندان و یاران رسانیدند
و آن اعضا را نمودند که اثری ازان مرض در آنها نمانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این
خارقی بود ازان حضرت ایشان بس شگرف قدس الله سره منظهره منها هم
از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و د
آنجا بود و متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرم گردد و از حرارت هوا و گرد
و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده همعنان
سیر رفتند غلبه نمود اما از غایت ادب جرات عرض نداشتند درین میان حضرت
ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدما اصحاب آن حضرت بل از هم
پیرهای ایشان بود خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب و تراکم غبار یاران را
آزاد رسید مولانا معروض داشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشانست چه حاجت
بعرض مخلصانست حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان
کرده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان
و اصحاب ایشان آمده سایه افگند و بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بوجان تا بجاید
متقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
نبود یاران را بمشاهده این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منها زبانی
از سادات که از طلبه علم بود و آشنائی راقم روزی بدیده گریان آمده باین حقیر واقعه
عجیب در میان نهاد که خارقی بود عظیم از حضرت ایشان و آن این بود که گفت مرا محاربان
حضرت امیر کرم الله وجهه خصوصا بمعاویه نقاری بود و بسوء عقیدت شبی مطالعه مکتوبات
حضرت شیخ بزرگوار توفی نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک شاتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهم
میدانست و همان حد که بر شاتم آنها میفرمودند بر شاتم معاویه میفرمود من ازین نقل برآشفتم و گفتم

این چه نقل معجزه است که این مرد اینجا ایراد نموده است این گفتم و مکتوبات را بر زمین انداخته
ببالین سر بخواب نهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش
مرا بدو دست مبارک گرفته فرمودند که ای طفل نادان تو هم نوشته ما اعتراض میکنی و رقیمه ما را بر زمین
افگنی اگر از من آن سخن که از دو آشفته گشته باور نمیکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
او را داشته برادران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته اما
غلط پنداشته همچنان مرا کشان کشان بباغی بردند در کنار آن باغ مرا بار داشته خود
تنها شده بجانب ایوانی که دران باغ بنمود رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
نشسته بود بتواضع تمام با آن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن عزیز به بشاشت و تبسم
تمام با ایشان ملاقی شدند بعد از ان حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی ادب پیش آن
بزرگ نشسته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
و اشارتها میکردند یقین داشتم که جانب من حرفی میگذرد بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار تو
برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیراند کرم الله وجهه
المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهرفشان فرمودند که زنهار با اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقاری در دل نداری و ملامت این بزرگواران بزبان نیاری
که ما دانیم و برادران ما که بچه نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
پیر بزرگوار ترا برده فرمودند او گفته ایشان نیز زنهار سر نپیچی را دمی گوید با وجود این نصیحت
ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و دشمنی آن جماعه یافتم ایشان
را آن معلوم شده در غضب رفتند بحضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است
و اشارت کردند که سیلی حضرت شیخ بقوت تمام سیلی بر قفای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود گفتم
عداوت آنها را بجای محبت و رضای ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین نقار
و عداوت از تو ناخوشنود می شده اند و برفع آن مراحمی اینچنین باش چون نظر کردم این قوم دل خود را

صاف دیدم و درین میان از خواب بر آمدم و همچنان سینه اکنون ازان کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب فی خطاب همگی حضور گشته ام و بشیخ بزرگوار تو و معارف
و گفتار این بزرگ اعتقادم یکی صد شده است منهما یکی از ارباب سپاه و اصحاب جاه
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
دلتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل دنیاداران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آنجا حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمانی
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دولتمند همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیده
بوی در آویختند چنانکه بر گنهگاری در آویزند و جریمهٔ اعتراض دوشینه را مذکور ساخته
کارد بر کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی بتضرع بسیار راه معذرت و توبه و استغفار
بیشمار درمیان آورد تا دست ازو باز داشتند ازان پس هرگز به هیچ کار ایشان اگرچه
بظاهر خاطرنشین او نگردد اعتراض نمود منهما جناب حاجی عبد الحق که متورع و فاضل
ست و از ارباب دل باین حقیر گفت مجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را مذکور شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان در آمد من با آن
عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و بسیاری عرفا و اولیا را دیده ام عیانم
که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویله درمیان نهاد که من و شما
هر دو وضوی تازه کنیم و دوگانه ادا نموده بتوجه و نیاز تمام مصحف را بر گشاییم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از آن شان حال آن مرد داریم و مشاجرت را همان ختم نماییم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز و هر دو دوگانه ادا کردیم و مصحف را
همچنان عالم بر دست گرفته بتوجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود نادم شد و من

شکر گفتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در همسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقه رفت صاحب مال برنای را از اقربای آنحضرت
بدزدی متهم گردانید آن جوان از بیم اهانت و آزار فرار نمود عسس سرهند چون آگاه شد
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را که میدانستند که تحمل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکارها هر سو گسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاده نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان بکمیت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا طاهر بدخشی رسید و بآن عسس بشورید و گفت ای چنین و چنان میدانی
که چه کس طلبیده حضرت ایشان مولانا را ازان گفتگو باز داشتند آن عسس را وداع
نمود روزی چند برین بی ادبی او نرفته بود که میان آن عسس و کروری آن
دیار منازعت عظیم برپا شد و بکار به انجامید آن عسس با قریب بست تن از
از فرزندان و خویشان ببالاخانه برآمده آن بالاخانه خانه بود پر از نفط که نفط انداز ان
برای مصالح حرب اماده کرده بودند بناگاه دران نفط از جائی آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد که از میت آنها هم
اثری ندیدند سزای بی ادب تنهانه خود را داشت بلکه آتش در همه آفاق
زد همچنانکه یکی از امرا از ادبار را سلطان وقت بغضب تمام از لاهور طلبید
که از وی تقصیرات بوقوع آمده بود از مشاهده کثرت غضب سلطان حاضران
را عقیده آن بود که بمجرد رسیدن او را زیر پای فیل افگند وی نیز
این معنی را دریافته سخت هراسان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
که غائبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
که انشاء الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ مکروهی نمیرسد بل سلطان التفات و مهربانیها خواهد نمود

وی از غایت اضطراب معروضداشت که دراینچه درحق این کمترین مخلصان بزبان مبارک رفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقیمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام حاصل گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از خوف غضب سلطان که نمونه غضب الهی ست بفقرا رجوع نمود فقرا او را در ضمن خود گرفته ازین مهلکه رهانیدند بعد از رخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن شخص را سلطان آزار ها داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید تبسم نموده فرمودند در نظر بعضے فقرا چون فلق صبح درآمده که وی بکلی از سلطان شفقت وعنایت بیند این خبر که میگویند صدقی ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد همین که بنظر سلطان درآمد سلطان بخندید و از روی نصیحت کلمه چند با و درمیان آورد و آنگاه بالتفات تمام خلعتش داد و رخصت فرمود منها یکی از سلاطین زمانها را پادشاه وقت در زندان کرد و رای ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره هر سوی دست و پای میزد و بفقرا رجوعی نمود دران اثنا حضرت ایشان بطالع او با گره گشتی آوردند آن محبوس مایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که اشنای قدیم او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان دریوزه توجه خاص الخاص برای رهائی و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید ایشان آنشب متوجه شده فرداش فرمودند که باو مژده رسان که از قتل خلاص شدی واز حبس نیز عنقریب رهائی خواهی یافت این مژده را باو رسانیدا ما وی را از غلبه اضطرابی که داشت اطمینان تمام روی نداد یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از توجه او نیز نمود آن مجذوب را بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر نقشبندیه آمده ماهی او را از گرداب هلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده بمنصب رسید این حقیر این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان زاده شنوده و ویرا ممنون احسان ایشان دید

واز مخلصان ایشان یافت عزیزی که درمیان این معامله بود حکایت کند که وقتی حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعرض رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی نفرمایند خاطر ها را جمع نمیشود و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافق فرموده فردای آن روز خلاص یافت منها دولتمندی را از پیرزادهای این سلسله شریفه که از سوی ماوراء النهر اخفا و ملوک نیز بود مرض قولنج عارض شد و بروزها کشید و بسیاری اطبا تداوی نمودند اما فائده بظهور نرسید آن عزیز ازین سخت متاذی و متالم وحیران بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود نزد فقیر فرستاد که ما از تو پس از آن میشویم و ارواح پدران خشنود میشوند که نوعی بعرض پیر دستگیر نمود که از کبار عزیزان سلسله ما اند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه گردند بنده آن التماس را از فرستاده او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشای همان شب خلوتی یافته حقیقت را بروجهی که مهربان شوند معروضداشت فرمودند که انشاالله تقصیر نخواهیم کرد چون حضرت ایشان فرض بامداد را ادا کردند بی واسطه بنده را طلبیده سر گوشی نموده فرمودند که بعد از تهجد متوجه رفع بلیه آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود رفته دعای ما را باین نوید برسان بنده حسب الامر بمنزل رفت بمجردی که مرا دید از جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورده پیشتر از آنکه بنده لب کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلحظه من بحاضران میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم که فلان که تو باشی التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم بتهجد برخاسته اند دعا و توجهی در رفع آن نموده اند تا خانه رسیده عنقریب ست که این مژده ایشان خواهد رسید فقیر گفتم که حقیقت تا مها همین ست که دریافته آید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن مژده این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت

محتاج بنامه و پیام نموده آید بعد از مشاهده این خارق لقد این عزیز با وجود علو جاه
و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جمله مخلصان و نیازمندان
گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان می‌رسید و شکرانه وجود شریف درین بار
روزگار می‌نمود منها درویشی که وی و اهلیه وی از مخلصان این آستانه بودند و آن
درویش بتقریبی ساکن ملتان شده بود و در آن ایام که حضرت ایشان بلاهور تشریف
داشتند آن درویش آمده بقدمبوسی مشرف شد روز دیگر بتوسط این حقیر بعرض رسانید
که اهلیه من که از مخلصان حضرت ست چندین سال ست که بانواع امراض مختلفه
گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از ادویه و ادعیه آنچه
مردمان درمیان آوردند سودمند نیامد اکنون از همه امید بگسسته و بتوجه خاص حضرت
ایشان سررشته رجا بسته امید که توجهی خاص فرمایند چون بنده معروضداشت
فرمودند که فاتحه شفا بخوانم و خواندند آن درویش لفقیر گفت که اهلیه من مرا تاکید تمام نموده
که آنقدر بخدمت ایشان تضرع نمائی که ایشان بگویند که او را در ضمن خود گرفتم و امراض
او را برداشتم خاطر جمع دار آنگاه دست از دامان خادمان درگاه خواهی کشید این فقیر
مسألت او را بعرض اشرف رسانید فرمودند که این چه تکلیف ما لا یطاق ست از ما
فقیران همین دعا و فاتحه است دیگر هرچه او کند سبحانه فقیر گستاخی نموده معروضداشت
که او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبه حضرت ایشان ما لا یطاق نمیداند بلکه بسیار
بسیار آسان می‌یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده جرأت نموده بعرض رسانید که
آن بیچاره بس امیدوار ست رجا که محروم نماند ساعتی خاموش گشته تبسم نموده فرمودند
خوش آنچنان باش که او میخواهد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن درویش روی
نیاز بر اقدام ایشان نهاده مرخص شد و بنده منتظر رسیدن خبر شفای اهلیه او می‌بود
تا آنکه بعد از چند روز نوشته او رسید که چون اینجا رسیدم اهلیه خود را صحیح و تندرست یافتم

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یکیک امراض او رخت بسته
بوده اند بنده بعرض ایشان رسانید تبسم نموده کلمه تحمید بزبان آوردند منها در بیاض
حضرت مخدوم زادها خواجه محمد معصوم سلمه الله بخط آن نوباوهٔ بوستان ارشاد دیدم که مرقوم
بود در ایام غلبه طاعون درباره عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیده بعرض حضرت
ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیده بختم حصن حصین امر فرمودند وی
ختم نموده آمد معروضداشت حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ادای فاتحه فرمودند که در
اثنای قرات فاتحه گرد اگرد تو قلعه دیدم برپا شده اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست ظاهر
میشود غالباً در قرات آن نسخه تقصیرے رفته باشد آن شخص رفته بار ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
این حصن در نظر قریب می درآید بعد از ان فرمودند عجیب معامله ایست آن حصن اول را می بینم
که از تو منتقل شد پیدا شتم که گرد من آمد دیدم که متوجه برادرزاده تو شد و او را احاطه درست نمود
و در مرض صعب گرفتار بود که اطبا عاجز بودند دران ایام آن برادرزاده صحت
یافت و عم او نیز بعافیت ماند منها مولانا محمد امین نام عزیزے که از مریدان
خواجه دیوانه سورتی رحمه الله بود بیمارے صعب ویرا پیش آمده بود و امید تهما
مانده نه از دعای فقرا و نه از تداوی اطبا تخفیفے یافته چون آوازه بزرگے
حضرت ایشان بگوشش طالعش رسید به نیازمندی تمام عریضه مرسل داشت
والتماس توجهی که شفابخش باشد باعنایت پیرے نمود حضرت ایشان برو ترحم
فرموده این عنایت نامه را با پیراهن متبرک فرستاده اند مخدوما تا چند برخود
چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی سر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و جمادے چند بے حس و حرکت باید پنداشت اِنَّكَ مَيِّتٌ
وَاِنَّهُمْ مَيِّتُوْنَ نص قاطع ست فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت یسیر نه گزشته از ایام
مهام ست و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بیاد رب جلیل از اعاظم

مقاصد دلی که گرفتار غیرست از وے چه توقع خیرست روحی که مائل بغیرست نفس امّاره ازو بهترست آنجا همه سلامتی قلب طلبند و خلاصی روح جویند و ما کوته اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات چه توان کرد و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از ممر ضعف ظاهر اندیشه نکند انشاء الله تعالے الصحت و عافیت تبدل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین رهگذر جمع ست جامه فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد بپوشند و مترصد نتائج و ثمرات آن باشند که کثیر البرکت ست ؎ هرکس افسانه بخواند افسانه است ٭ و آنکه دیدش نقد خود مردانه است ٭ والسلام علے من اتبع الهدے والتزم متابعة المصطفے علیه و علے آله من الصلوات اکملها و ی آن پیراهن را در پوشید و ازان مرض چندین ساله رسید و آمده از مریدان گشت منها فاضلے از مخلصان مقبول ایشان که ساکن آن حدود ست باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن باشد که مرا خویشی بود که محبت با و تمام داشتم او را بیماری صعب روی داد جهت ادویه و ادعیه با طبا و فقرا تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد بخدمت رسیدم والتماس توجه نمودم فاتحه خواندند و متوجه بحجرهٔ خاص شدند بعد از لمحه برآمده مرا یاد کردند که فلان طالب العلم که برائے مریض خود فاتحه شفا طلبیده بود بجاست حاضر شدم فرمودند فاتحه مغفرت بخوانیم من در حیرت واندوه رفته بمسکن خود که از سرهند چند فرسخ بود باز گشتم و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان با آن عبارت صریح ست بفوت و اگر چنین خواهد بود پس خارقی عظیم ست من آمده مرید خواهم شد چون بخانه رسیدم از دفن او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که بهمان وقت که شے فوت کرده بود حضرت ایشان را معلوم شده مرا طلبیده فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منها از عمر زیری صاحب فطرتی ذی قوتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنودم

که گفت جهت امر ضرور از لاهور متوجه برهان پور بودم چون بقدمبوس حضرت ایشان بسرهند رسیدم مرا ضعفے روی داد که در رفتن و بودن متردد گشتم حضرت ایشان فرمودند که کار ضرور در پیش داری بهرحال متوجه شو ان شاء الله خیر است حسب الامر در راه درآمدم دو سه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد شبے بغایت استیلا نمود و غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو بخیر است و عجب که اینصورت گرفت بعد ازین خطره در عین اضطراب و تب و تاب حضرت ایشان در نظرم آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا بردا شتیم در راه درآری چون صبح شد هیچ اثرے از ضعف در خود ندیدم چون بدهلی رسیدم انجا و قتی تناول معجونی از معجونات حاره مرا دلالت نمود بمجرد خوردن باز ان ضعف بیش از بیش عود نمود در بستر افتاده بودم و زبان التماس کرم بدرگاه حضرت ایشان کشاده و در وقتے بر من گذشته بود که یکی از دوستان قدیمی صمیمی من که در خدمت حضرت ایشان می بود ناگاه از در در آمد گفتم خیر است گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان یار خود برسان که ضعفها او را روی میدهد باید که مثل تو مهربانی کاردانی با او همراه باشد و وقت رخصت خریطه از نبات طلبیده بمن سپردند که بفلان برسان اینک حاضر است من گفتم این نبات داروی هست که حضرت ایشان برای رفع این مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشم اطبا مانع آمدند که در غلبات تب شیرینی و سردے خوردن مضرست من گفتم نا معقول مگوئید آن طبیب الهی برائے من فرستاده و ناچار شربت ساختند بمجرد نوشیدن نصف ضعف را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را باز شربت کرده نوشیدم بکلی آن ضعف و تب مرتفع شد حاضران ازین قضیه و فارق در حیرت رفتند داز معتقدان شدند منهااین حقیر راقم عفی الله عنه روزے در اثنائے تلاوة سورة

بنی اسرائیل چون بر کریمہ و تہجد بہ نافلۃ لک عسے ان یبعثک ربک مقاما محمودا
رسید بخاطرش خطور کرد کہ مراد اسے نماز تہجد را در نصیب از برکات مقام محمود
کہ مقام شفاعت ست دخلی نیست از حضرت ایشان باید رسید باین نیت بملازمت
آمدم کہ ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند بالفور فرمودند کہ تہجد را لازم داری
معروض داشتم کہ اکثر ادامے یابد فرمودند ہر کہ بخواہد کہ از مقام محمود مقام شفاعت
است بہرہ تمام گیرد گو نماز تہجد را ملتزم باشد و آن آیت مذکورہ را تلاوت نمودند
بندہ سر در قدم ہمایون نہادہ معروض داشت کہ بہ نیت استفسار ہمین
سر بملازمت رسیدہ بودم الحمد للہ کہ بکرامت ایشان بے آنکہ عرض نمایم
بظہور آمد منہا ہم این حقیر غفر اللہ ذنوبہ میگوید کہ دران ایام کہ حضرت ایشان
این کمترین را بطریق رابطہ مشغول ساختہ بودند و بندہ را راہ عشقبازیہا
بحضرت ایشان کشودہ بود روزے رباعی بنظم آوردہ بسمع شریف رسانیدم
و آن رباعی این بود ای آنکہ ملائک مگس قند تو اند چون دل سوختگان
عشق اسپند تو اند چون کان نمک از لعل تو آوارہ بکوہ چون عالم ہمہ در شور شکرخند
تو اند چون ایشان بمجرد استماع مصراع اول فرمودند کہ مدح کسے چنان نباید
کرد کہ قدح بزرگ دیگرے لازم آید ملائکہ بس بزرگ اند و جمہور اہل سنت
برانند کہ عوام ایشان از عوام بشر کہ اولیاء مومنند و نہم باشند فضل اقدس
قند گفتن نا ملایم است بندہ را برائے استشہاد آن این بیت مولوی کہ از زبان
شریف ایشان مذکور خواہد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا بنحوے
معارضہ دانستہ خموش بودم درین اثنا فرمودند کہ مبادا آن بیت مولوی روحہ
قدس سرہ کہ سے بی عنایات حق و خاصان حق چون گر ملک باشد سیاہش شد
ورق چون تکیہ کردہ باشی کہ مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات اللہ علیہم خواہند بود

یا از بس مبالغہ بغرض محال فرمودہ باشد یا در سکر حال از مولانا سرزدہ بود
منہا ثقات اصحاب ایشان نقل کردند کہ در سفرے حضرت ایشان برباطے
فرود آمدہ بودند ناگاہ بیاران فرمودند کہ معلوم کردید کہ درین سرا امروز بلیہ روے
خواہد داد و در عامہ اہل سرا سرایت خواہد نمود یاران مایکدیگر را خبر کنند کہ ہر
یک دعاے ماثورہ بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیئ فی الارض ولا فی السماء
گویند اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند کہ ہر کہ این دعا را
بخواند بعنایت اللہ سبحانہ وے و اسبابش محفوظ ماند ازین فرمودہ ایشان دو
ساعت نرفتہ بود کہ در بعضے خانہاے آن رباط آتش در افتاد و بشدتی ہرچہ
تمامتر مشتعل شد چنانکہ مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانہا سوخت
و بسا امتعہ چہ بحرقت وچہ بسرقہ رفت مولانا عبدالمومن لاہوری کہ فاضلے
بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند کہ مگر شما را بخواندن
دعاے ماثورہ مذکورہ خبر نکرد گفت نہ حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
مولانا عتاب نمودند و ہر یارے کہ آن دعا خواندہ بود وے و اشیاء وے بسلامت
رہائی یافت منہا فقیرے کہ در حدود دکن سکونت داشت و بشرف قدمبوس
حضرت ایشان نرسیدہ بود اما غائبانہ از آرزومندان و مشتاقان آن
درگاہ بود از غایت اشتیاق عریضہ مشتمل امتداد ایام محرومی فراق بخاد مان
آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضہ او باو نوشتند کہ
در وقت مطالعہ کتابت شما انبساط نورانیت شما دران نولحے بسیار بنظر در آمد و امید وار
ساخت اللہ سبحانہ الحمد والمنۃ علی ذلک انتہی آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاہ در آستان

گذرانیده تو از شما دید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک وز
ماصدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظهور پیوست جمع کثیر که زیاده
از هزار باشد بتوسط او داخل طریق نقشبندیه شدند و جم غفیر صاحب ذوق
و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان در
حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرمودند ع دلها اسیر آن نظر
دوربین او و منها هم در صوب دکن خانی عظیم الشانی که قدوة خوانین بود و از
محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادی تمام داشت بناگاه از
ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
بدگمان شد تا بیم آن بود که بقتلش رساند حضرت سیدی مرشدی میر محمد
نعمان سلمه الله که آشنای آن خان محب الفقرا بودند قضیه او را بحضرت ایشان
عرضداشت نموده التماس کردند که بتوجه خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعه عریضه سیدی بسیدی
نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شما آن خان در نظر بلبس عالیشان نمود خاطر
شریف از معامله او جمع دارند چون این رقیمه شمیمه بحضرت سیدی رسید همان
را بخصوصها بان خان فرستادند وی شکر آنها بجا آورد و گفت که بسیار بسیار
صعب مینماید گشایش معامله من که سلطان در حق من بغایت بدگمان شده
و حاسدان از در و دیوار فتوها بر جریمه من نوشته اند آری بتوجه بزرگان
علوشان من عجب نباشد از این نوشته شریفه ده دوازده روز نرفته بود که
خاطر سلطان بحال وی بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبه‌داری
برا باو مسلم داشت و بیش از بیش بوی الطاف و اعطاف بظهور آورد و منها شیخ
سجاده نشین از روی طلب و نیاز از راه دور بمحبت تمام بآستان آن قدوه

انام رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوهٔ نازنین ایشان بآیندگان خصوصا بمشائخ وصلحا کمال بشاشت وتواضع ومهربانی بود در حق آن عزیز آثار عنایت ونزهت چندانی بظهور نیامد بعضی مخلصان بعرض رسانیدند که این مرد از مشاهیر مشائخ نست وباخلاص تمام از راه دور باین عتبهٔ علیه رسیده حضرت ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند که آری چنین گمان می بردیم اما در پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینیم چه باید کرد یاران در تعجب رفتند مدتی بسر برد تا آنکه بعد از چندگاه آثار فراست ایشان بظهور پیوست اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله منها فقیرے گفت که هنوز بخدمت حضرت ایشان نرسیده بودم عرضه داشت بآنحضرت فرستادم که صحابهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بیک صحبت از کمل اولیا که غیر اصحاب باشند افضل شدند سرش چه باشد مگر درهمان صحبت ایشان را حالتے روے میداد که بر جمیع احوال اولیا شرف ومزیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند که حل این سوال منوط بصحبت ست وموقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد از ان بخدمت وصحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتے بر من روے داد که به بیان او شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز ورق ترا گردانیدم واحوال تو صورت دیگر گرفته فهمیده باشی باز سر در قدم ایشان نهادم بر خاک پاے آن سرو بوستان اقتباس انوار وراثت از جوئبار دیدهٔ دل وروان بر کشادم منها عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سیدی صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس رسید که آن سید را ذکر دل بر تهجی غلبه کرده بود که هر که در پهلوی او نشستی آواز ذکر دل از وی استماع نمودی لاسیما چون آن سید بخواب رفتی و چندان آواز آن ذکر فصعت

گرفتی از بعضی مشائخ وقت رخصت و اجازه و کلاه و خرقه یافته بود از حضرت نیز مترقب آمیغی می بود چون قضیه ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان شد فرمودند مردی مستعد ظاهر میشود اما ازین استیلای ذکر دل که بجهر کشیده و ازان اجازتهای بیحاصل که دیده وی را پنداری بر سر و دیده و سد راه ترقی او گردیده معالجه او سلب این حالت ست از دل او و دور روزی نرفته بود که آن ذکر جنان چنان ازو مسلوب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیداد حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید و مضمون این مصرع بزبان حال میسرائید ع هر چه اندر خانه بود آن طرهٔ طرار برد ؛ چون روزی چند حضرت ایشان در تاب انتظارش گداختند و بنای پندارش را از بیخ برانداختند بتفقد تمام او را طلبیده باحوالات مخفیه نواختند و فرمودند که معامله باطن مبطن باید نقشبندیه عجب قافله سالارانند ؛ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ؛ منها شیخ محمد مسعود که برادر خرد حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت خواجه عالیشان قدس الله سرهما جهته کفاف معیشت بر سبیل تجارت بقندهار رفته بود دران ایام سحری حضرت ایشان بخادمی که حاضر وقت بود فرمودند که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بدیدهٔ مکاشفه جستجو نمودم وی را هیچ جا در روی زمین نیافتم بعد ازان چون نیک متوجه شدم صورت قبر او که بتازگی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین فرموده ایشان بچند روز رفیقانش رسید خبر وفات او رسانیدند منها و از آیامیکه حضرت ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان در میان برشکال رسید حضرت ایشان بعادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در مسجدیکه بغایت تنگ بود نماز را ادا نمودند از تعفن باران درویشان آزار رسید بعد از ادای نماز حضرت ایشان

بر زبان مبارک راندند با تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی باران شبها فرصتی میداد
که بردن مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتی بود این حقیر بیکی از یاران گفت شنیدی
که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید انشاء الله سبحانه همچنان
شد که تا شب بست و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران اصلا در شب نشد
بعد از ادای این ختمات از شب بست و هشتم باران بختن گرفت و کان هذا من کرامته الشریفه
منها همان مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش سست بنیاد شده بود و بیک جانب
میل تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشی او می بودند یا از آنجا
عبور می نمودند مترقب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر سبیل
طیبت روزی فرمودند که ما تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده نخواهد
افتاد و بقول اکابر که فرموده اند هزلنا جد ع هزل من هزل نیست تعلیم ست
آنچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
فقیر بتقریبی ساعتی آنجا مانده بود و حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین
که از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار بیکبار بیفتاد و منها در ایامیکه بلاهور
تشریف داشتندی نماز خفتن را ادا نموده بنزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزد این دالان نباشد و نخسپد و حال آنکه
بعضی از یاران و امثال آن در میان نبود و شخصی هم طیبت وار بفقیر گفت که
خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتادن امشب
نسبت میدهند و حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد و یک کنیزی در آن
دالان خوابیده بود و رته آن خانه آمد و دیگری که نزدیک آن بود بپای او کلوخی رسید
حضرت ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
چون آن کنیزک را از آنجا بر آوردند اصلا آسیبی باو نرسیده بود و منها یکی از احکام

آن حدود خواسته که بر سر سرکشان رود و استیصال آنها نماید به یکے از مشائخ
آن نواحی استخارۂ مذکور ساخته آن عزیز وے را بشارت بالفتح داده ترغیب
بر قتل نموده آن امیر بحسب اشارۂ آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش
از آنکه وے با عدا ملحق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی
احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح داده ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشف رفته
معامله نزد ما بر عکس ست لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسے این فرموده
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود
که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان هزیمت یافت و به پریشانی تمام مراجعت
نمود و نشان و نقاره را بغارت داده آمد منها فرزند ثالث سلطان وقت را که
سائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه با پدر نزاعے در میان آمد از یکسو
پدر با لشکر عظیم و از یکسو پسر با سپاه شگرف باهم مقابل شدند و کار بمقابله کشید
و یکی از خوانین عمده که طلیعه لشکر پدر بود در عین کارزار بلشکر پسر ملحق گشت
و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و مشفق فقرا ء بلا
بود و حامی ملت بیضا بعضے از اعاظم مشائخ وقت نامه بآنحضرت نوشت که
درویشان و بزرگان دیار دهلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم
نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین
معرکه معامله بر خلاف آن مکشوف میگردد اما آخر کار معامله شاهزاده عالیمقدار بسیار خوب
در نظر می در آید همچنان روے داد که فرموده بودند قرب چهار پنج سال سرگردانیها
کشید انگاه حق سبحانه از سائر خوان ایشانرا گزیده و نائب مناب پدر گردانید و چه نائب به
از موسه و چه خلف به از سلف و بادشاهی جمیع مملکت هندوستان را بآن قدوۂ

سلاطین زمان سلمه الله بالعدل والاحسان عطا فرمود مملکت ازین بادشاه
انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت زینت دیگر پذیرفت ازین
راه این حقیر را تاریخ سال جلوس این بادشاه اورنگ شوکت و جاه بدیهه زینت شرع
از دل بزبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت قربت و
فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد بحق اهل الرشاد

فصل نهم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در
سال هزار و بیست و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه و آله وسلم که آفتاب
عمر گرامی ایشان در برج پنجاه و سه سالگی بود بر طبق شمار احمد روزی بخلص اصحاب
خود فرمودند که چنان وانمودند و ملهم گردانیدند که قضای مبرم در عمر زندگانی ما
بشصت و سه سالگی ست وازین معنی شادمی بودند که از غایت اتباع سید المرسلین
صلی الله علیه و آله اجمعین در سن عمر مطابقتی نیز بظهور میرسد بلکه
موافقتی با اعمار صدیق و فاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد در
سال هزار و سی و دوم در بلده اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و
بحضرت مخدوم زادهای گرامی سلمهم الله که آنوقت در سرهند بودند نوشته
فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این رقیمه
عظیمه آن نوردیدهای ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبه علیه
بروزی چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشته فرمودند که
مرا اکنون هیچ گونه نظری و هیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن
جهان شد و آثار رفتن هانیز مشهود میگردد و چون مخدوم زادها سلمهم الله
از آن خلوت بیرون آمدند آثار دلتنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این
احقر درویشان آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت ناچار

بنده گستاخی نموده استفسار سرکار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
این عاشق شیدائی را از استماع این خبر میدانستند وبهمین وجه حضرت
ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود وبنده را طلب
نموده اند فلاجرم از اظهار آن خود را برکران داشتند اما چون حضرت ایشان
کثرت اندوه وضیق صدر فرزندان عالی قدر را ازان واقعه دیده اند وایضاً
معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندان را طلب نموده فرموده
اند که چندگاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاهداشتند ازین نوید آن دو
سعادتمند جاوید مسرور ومبتهج گردیده این زمان قضیهٔ مذکوره را باین خادم درمیان
نهادند مع ذلک رخنهٔ جوئبار دیدهٔ بنده را کشادند اما ازین مژده چندگاه که بر
زبان مبارک رفته بود حضرات مخدوم زادهای کبار وهم این عاشق دلفگار
امیدوار سالهای بسیار گردید واز اتفاقات غیبیه آنکه دران ایام بزیارت
روضهٔ شریفه خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتے محاذی صدر
آن صدر الاولیا مراقب نشسته چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف
واشفاق بسیار نمودند واز تبرکات خاصه خود ضیافات بظهور رسانیدند وسخنان و
اسرار درمیان آمد یکی ازان مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
عسکر سعی نکنند وبرضای او تعالے واگذارید درین میان خادمان آن مزار فایض الانوار
آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند وقبرپوش متبرکه حضرت خواجه را
قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگردانند وآن قدیمه را بیکی از کبار مشایخ
میفرستاده اند یا بپادشاه وقت میداده یا تبرکاً چون لآلی وجواهر در صندوق
می نهاده آن روز آن قبرپوش فرود را برآورده نزد ایشان آورده معروض داشتند
که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان با دب تمام قبول نمودند وآنرا بخادم سپرده

آه سرد از دل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بحضرت
خواجه نبود لاجرم آنرا بالطف نمودند برای تکفین ما نگاه میداشته باشید و هم دران
ایام شبی وقت تهجد این بنده نزدیک بحجرهٔ خاص آمده قریب بآستان سر
بزانوی فکرت کشیده بود ناگاه ازان حجره آواز حزین گریه آلود بگوش هوشم رسید
گوش بر سوراخ دروازهٔ شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام با رقت تمام بیتی
را میخواندند و اشک نیاز از دیدهٔ حق بین میراندند و آن بیت اینست ؎ با دو روز
زندگی جای نشد سیر از غمت ٭ وه چه خوش بودی که عمر جاودانی داشتی ٭ چون
ازین سفر سعادت اثر بسرهند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقوله
العود احمد گشودند نزدیک بمنازل شریفه خویش دورتر از فرزندان زاویهٔ اختیار
اختیار نموده انزوا گزیدند چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه بمسجد برون نمی آمدند و در آن
خلوت ینابیع الانوار و الاسرار غیر از مخدوم زادهای کبار و این بمقدار دو و سه
تن از درویشان خدمتگار دیگری را رسیدن کمتر میسر میشد روزی در بدایت
اختیار آن خلوت نفسی سرد از دل حقیقت برور بر آورده این کلام شیخ الاسلام
را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان راندند
الحق در اواخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کاملان اصحاب
ایشان بطفلان نو در آمد این دبیرستان ملحق شده بودند دران ایام بعضی
دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استعفاد پیچلی کلمه درج می نمودند و در بعضی
کتابت تصریح میکردند که اواخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره
را بسبب هرج و مرج سلاطین که در صوبهٔ دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد
که اطفال را گرفته بجنت اقدام همایون برسد ناچار رخصت فرمودند بصد اندوه
و حسرت در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان

بهم

ملجاء حق پرستان مشرف گردم آنحضرت آہی کشیده فرمودند و عا کنم که در آخرت
باہم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز ہوش از سر در بود مع ذالک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدهٔ اشک
فشان و انشاء اشعار حسرت نشان که ازان اشعار ست این دو رباعیه که اشعار ست
باین مدعا مینماید ؎ مسکین بکسی حلقه هر در میزد ٭ هر سو طبل سراغ شکر میزد ٭ چون
یافت دکان قند با دش بر بود ٭ میرفت و زیاس دست بر سر میزد ٭ ؎ حرفی
نشنفته از دبستان رفتیم ٭ صبحے نشگفته از گلستان رفتیم ٭ آدخ که چو آدسر و اصحاب
خمار ٭ نا خورده شراب از دل مستان رفتیم ٭ و اواخر ماه رجب سنه هزار و سی و سه بود
که بنده مرخص گشت ازان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان که مدت هفت
ماه باشد شیخ بدر الدین سرهندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرات
مخدوم زاده هاے عالی شان سلمهم الله سوانح این شهور سبعه را رقم نموده ازانجا
قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
بعضے فوائد دیگر که زبان آن قیمه ازان ساکت ست منتصف شعبان سنه مذکوره
که کریمه انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین صفت آن شب متبرک است
حضرت ایشان در خلوت خانه احیاء لیل می نموده اند ناگاه دران نصف شب
بآن خانه که اطفال و والده ماجده آنها آنجا بودند تشریف قدوم ارزانی فرموده اند
آنشب بناگاه بر زبان شریف عصمت پناه یعنے والده مخدوم زاده ها سلمهم الله گفته که
امشب که شب تقدیر آجال و آمال ست خدا داند که نام کرا از ورق هستی محو کرده
باشند و نام کرا اثبات داشته چون حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن
شنوده اند فرموده اند که شما بشک و تردد مے گوئید چه باشد حال آنکس
که معائنه می بیند که نام او را از صحیفه زندگانی این جهانی محو ساختند این راز

زنہوش بر انداز را فرموده آنکه دل اسرار منزل کشیده اند ایضاً بعضی محرمان
خاص ومتعلقان ذوی اختصاص درین ایام اختیار انزوا و انقطاع حجرات نموده
پرسیدند که وجه این تبتل و عزلت و انقطاع از عیال وخلق الله درین روزها
چیست فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم
چون اینچنین باشد بکلگی خوبہ تنهائی وانزوا و همگی انس با ستغفار و استعفا ضروری
است وتمامی اوقات وانفاس درینوقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه
داشتن لازمی و اینمعنی بی انقطاع تبتل تام صورت پذیر نه پس شمایان امن دوست
بدارید و مرا او سبحانه وا گذارید و ایضاً درین ایام روزی که در دهلیز حرم سرا اضطجاع
نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرا که بعد از دو ماه می آید ما درین خانه نخواهیم غنود
حاضران معروض داشتند که مگر در خلوت خانه خاص خواهند گذرانید فرمودند
آنجا هم نه وازین خانها جای دیگر نیز نه عرض کردند پس کجا فرمودند ببینم که چه خواهد
شد در اواسط ذی حجه که اوائل بیماران بود عارضه ضیق النفس برایشان استیلا
نمود درین ایام روزے فرمودند که حضرت شیخ الانس والجن سید عبد القادر جیلانی
را رضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات بلانهایات نمودند و زبان مبارک
خود در دهان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت ماکه ۵ افلت شموس
الاولین وشمسنا ٭ ابداً علی افق العلی لاتغرب ٭ وآن قول ماکه قدمی هذه علی رقبة
کل ولی الله حیرانند شما حل آن بنویسید که ازین ضعف صحت ست ولیکن
حضرت ایشان را از انجاکه درین بیماری شوق لقا او سبحانه استیلا نموده بود و از
کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد وهمیشه درآن ضعف بدعای ماثوره
اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند ومیفرمودند اگر طبیب گوید که مرض
تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله نفقه اسلعنها بدا هیم لاجرم از وفور این شوق اشتیاق

شرح این بیت وآن کلام قطب الآفاق نیامد اما چون لفظ صحت درحق آنحضرت از زبان شریف آن بزرگ رضی الله عنهما رفته بود درین میان چند روزے صحت گونه روی نموده وبیش دل خستگان رایحه بهی شنوده درین چند روز صحت شد ایام آلام ضعف وسقام رالبشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم حرارت ضعف حلاوتی ونعمتی می یافتم که درین چند روز صحت معلوم نمیکردد درین میان تصدق وخیرات فراوان نیز بظهور میرسید یکی از ارباب اخلاص آن وفور شوق ایشان را بوصال رفیق اعلے مشاهده کرده بود ویاس ایشان را از زندگانی این جهانی دیده واین تصدقات وخیرات را دفع بیات گمان برده درحیرت بود تا روزی بعرض رسانید که آن چیست واین چه مصراع را از اشعار هندی بر زبان شریف راندند وسرشک مسرت از دیده برافشاندند مصرع هندی

آج ملاوا کنت سون سکھی سبھ جگ دیئون وار یعنی امروز روز وصال دوست است

ای محرم همه عالم را از شادی این دولت ونعمت نثار میکنم تا آنکه در دوازدهم شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که درمیان چهل وپنجاه روز تر از ین جهان بآن جهان باید شد وقبر مرا این نشان دادند مستمعان دراندوه وحسرت رفتند وریش جگر تازگی دیگر یافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله وحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید سلمه الله درهمان ایام روزے آنحضرت را درگریه دیده است از ان پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق سبحانه تعالے خواص بندگان خود را درین واربه اختیار اینها میگذارد وچون آرزوی خود ایشان این مشابه است الله ایشان را می برد چون ازین حروف مخدوم زاده تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند که حسرت براحوال خود میکنم از صمیم دل برد وکانون جان اندوه پرورد وبعرض رسانیدند

که قبله گاها باهمه بی شفقتی وکم رغبتی در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عز وجل ازشما احب است ونیز شفقت واعانت مابشما بعد از ارتحال ما زیاده زیاده از ایام حیات اینجهانی خواهد شد که اینجا علایق بشری دربعضی اوقات ماچار مانع اعانت وتوجه است وبعد الموت فراغ وتجرد است وازان روز که حضرت ایشان آن معاینه مذکوره در ایام مذبوره نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست ودوم صفر جمع اصحاب خسته جگر فرمودند امروز ازان میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز دیگر چه پیش آید ونیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزه صحبت که درمیان آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن ومتصور بود حضرت حق سبحانه بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات اکملها ومن التسلیمات افضلها مرا عطا فرمود مخدوم زادها عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان شدند که درین کلام رمزی مضمر بود که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بعد از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا بردل الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین ودنیا صلی الله علیه وسلم ع زمشک زلفت تو بوی شب فراق آمد ۞ روز پنجشنبه بست وسوم صفر بدرویشان بدست مبارک جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دار نبود سردی هوا اثر کرد وتب رجعت نمود باز صاحب فراش شدند وچون حضرت رسالت علیه الصلوة والتحیة از بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما یستفاد من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست ندادند وپیش ازین ضعف بخادم فرموده بودند که مبلغ کذا را انگشت جهت منتقل بیار بعد از ساعتی خادم رانزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت نمودند بر زبان مبارک راندند که واعظی در دل من گفت که فرصت اندک انگشت

سو خفتن نیست بار فرمودند که همان مقدار بیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاوردو ایشان
ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با طفال فرستادند
وآنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود درین ضعف
افاضه علوم عالیه بیش از بیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند روزی ازانجا
که گرم بیان دقایق حقائق بودند تکلم فراوان بظهور رسید حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان از تهیه
تکلم راتحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند که ای فرزند وقت کجاست و فرصت کو ابوقت دیگر زبان را دانم که یارای
اینقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعة ادا نفرمودند
مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاردند برای رعایت قوم وادعیه واوراد ماثوره لازمه
و ذکر مراقبه دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و طریقت
را فرو نگذاشتند شبی که ثلث آخر شب برخاسته وضو کردند و تهجد را ایستاده
گذاردند و فرمودند که این آخرین تهجد ماست و آنچنان شد که بعد ازان تهجد نشد
که معامله بآخر رسید تهجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرو رفتگی روی
میداد مخدوم زاده بزرگترین افاقت بعرض رسانیدند که این کثرت فرو رفتگی لوازم
ضعف ست یا از استغراق ست که بعضی معاملات عظیمه در میان ست توجه دارم
تا کماهو مکشوف و مشهود گردند و باتمام و اکمال رسند و کلی ازان غوامض اسرار
بگوش فرزندان کبار رسانیده اند و چون ازین فرو رفتگیها با فاقت می آمده اند و خنان
درد انگیز وداع اثر بدرویشان خسته جگر در میان می نهاده اند بیشتر آن وصایا تحریص
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبه بوده میفرمودند
که سنت را بدندان خواهند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

خاتمت داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بوقت انتقال چنین نصائح بظهور می آورده اند منها ماروی الترمذی وابو داود عن عرباض بن ساریه رضی الله عنه انه قال وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم موعظة وجلت منها القلوب وارقت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانها موعظة مودع فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان یامر علیکم عبد وانه من یعش منکم فیسری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة خلفاء الراشدین المهتدین عضوا علیها بالنواجذ ایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة و درین وصایا فرموده اند صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة دقیقه از دقائق نصح بحکم الدین هی النصیحة فرو نگذاشته از کتب معتبره دینی طریق متابعت کامله بگیرید و بران کار کنید و نیز فرموده اند در تجهیز و تکفین من مراعات اتباع سنت نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام نمائید و قبل ازین بوالده ماجده اطفال فرموده بودند که چون ارتحال من ازین دار ملال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ مهر خود کفن من سازی و نیز یکی از وصایا این بوده که فرموده اند قبر مرا در جای گمنام خواهند مقرر داشت مخدوم زادها معروض داشته اند که پیش ازین شرافت و برکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمة باشاره حضرت آنجا مدفون شده اند بیان فرموده اند که مرقد من دران زمین خواهد شد و تعین موضع دفن نیز در آنجا کرده اند واکنون چنین میفرمایند فرموده اند آری چنان بود اما الحال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ تربت من مقرر دارید و قبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی ازان نشانی نماند راقم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس سره اشاره مینماید بهم

بفنای اتم وہم بر آنکہ آنحضرت تخلق باخلاق حضرت بی نشان گرد یده بودند موید
این معنی ست آنکہ این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
که آنحضرت قدس سره ازینجهان انتقال نموده اند و من نالان و گریان ہر سوی
می پویم و گاه این احمد و گاه این الله میگویم درین میان یکے مرا گفت اینک
مسجدے ست بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد ست چون بآن مسجد درآمدم
بجز خطے که از صورت قبری طولاً و عرضاً ظاہر شود نبود و میگفتند قبر ایشان
اینست که جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
است از نسبتهای فنائیہ و بقائیہ این طائفه علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت
ایشان نیز در مکتوبی که کریمه ہل اتے علی الانسان حین من الدہر لم یکن شیئاً
مذکورا عنوان آن مکتوب ست از تحقیق باین حال تصریح نموده اند و آن خط را
ہمان شیخ عارف فرموده بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
بظهور رسید تواند بود که تعبیرش ہم آن و ہم این چون فقیر به برہان پور رفت
در اواسط ماه صفرے که دران انتقال حضرت ایشان خواہد بود درویشے از
مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجره عظیمه در کمال
سبزی و ثمر و رفعت چنانکه گویا نزدیک بآسمان رسیده و از کثرت اغصان
چنانکه ہزار کس در سایهٔ او آرمیده بیکبار از تندبادے بر زمین آمد غریو و
افسوس گریه از مردم بر خاست ؎ شور برخاست مگر دامن محفل بشکست
بگریه ز جوش مگر آبلهٔ دل بشکست ؛ این فقیر دلریش از واقعه آن درویش
ہراسان بود تا بعد از سے دانذر وز ازین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
به بنده رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بحکم کریمه کشجرة
اصلها ثابت و فرعها فی السماء الآیه اشاره می نماید بآنکه آنحضرت تمامی شریعت

غرا بودند باز گردیم بحرف وصایاے آن غوث البرایا قدس الله سره الاقدس
چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن فرموده جا که برای
قبر خود تعیین فرمودند توقف ونگرانی بل حیرانی دیدند به تبسم آمده فرمودند
شما مختارید هر جا صلاح دانید آنجا گذارید شب سه شنبه بست ونهم
صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخادمانے که شبها بیمارداری میکردند
فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشب هست وبس ودر آخر شب
فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند که جهت بول طشت ایک
ندار واحتمال جستن قطرات است ورعایت دقیقه در آن وقت نازک نموده ترک
بول نمودند وفرمودند که این ظرف را بردارید یکے گفت قاروره را حکیم باید
نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض وضوئی نمایم واستنجائی کنم
مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آرے چون معلوم ایشان گردید که بعد از
ساعتے انتقال خواهم فرمود وفرصت وضو نخواهد شد نقض وضو نفرمودند
وبطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیه دادند ایشان
بطریقه مسنونه دست راست زیر خد راست نهاده بذکر پرداختند مخدوم
زاده بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشت که حال شریف
چونست فرمودند خوبیم فقیر فرمودند آن دو رکعت نماز گذارده ایم کا
وبعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات بس از لمحه جان بجانان تسلیم نمودند
رحمه الله سبحانه رحمة واسعة ابدیة بثبوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز متابعت انبیا وسرور ایشان
علیهم الصلوات والتسلیمات نمودند واین واقعه عظمی در چاشت روز سه شنبه
قریب بیکپاس روز بست ونهم شهر صفر وبحساب شمسی نصف جدی گویند

بست ونهم صفر سنه هزار وسی وچهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله وسلم
بوقوع پیوسته وآن ماه بست ونه روز آمده بود شب اول شهر ربیع الاول که
ماه نبوی ست بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف وتپ
ایشان موافق سال عمر ایشان بوده وشصت وسه روز اعنی موافق مضمون
حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة بظهور آمده چون غسال آن بدن انور را بتخته
غسل آورد وجامهارا از تن مبارک برکشید همه حاضران معائنه دیدند که آنحضرت
بر شیوهٔ نماز دست بسته بودند وابهام وخنصر راست بر گرد رسغ دست چپ حلقه
داده وحال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد ارتحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم نمودند ومدتی همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
بر آمد واین قصه مصداق این قطعه گردیده یاد داری که وقت آمدنت ✿ همه
خندان بدند وتو گریان ✿ همچنان زی که وقت رفتن تو ✿ همه گریان شوند وتو
خندان ✿ دستهای شریف را غسال کشاده راست کرده بر یسار مضطجع
گردانیده غسال جانب یمین داد چون بر جانب یمین خوابانید تا یسار را نیز
غسل داده بار مرئی حاضران گردید که دستهای شریف بحرکت ضعیف که آن
از قوت ولایهٔ کامله نشان قوی بود متحرک شد تا بهم آمد وبطریق سابق ابهام وخنصر
یمین بر رسغ یسار حلقه گشت وحال آنکه چون مضطجع بر یمین بود بایستی که دست
راست بر چپ نمی ایستاد باوجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
برگ گل ملائم تر بود ولیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن وجدا شدن امکان
نداشته وقتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بظهور رسیده بود وهمچنین
پیش از آنکه آنحضرت را بر تخته غسل فرود آوردند قبض بدین برنهج مسطور واقع
گردیده وچون حاضران کشادند مشاهده میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

باہم جمع شدند و ہبرین سؤال دو سہ کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید کہ اینجا سری ست مبطن و رازی ست مخفی باز بکشادن آن متعرض نشدند و گفتند کہ حضرت خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ فرمودہ اند کہ چون مرضی حضرت ایشان اسکنہ اللہ بحبوبۃ الجنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کما تعیشون تموتون ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم مشاہدۂ این خوارق عظیم مخلصان را موجب مزید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و حصول اعتقاد و ارادت گشتہ و آنحضرت را موجب تبعیت آنحضرت و بصوابدید حضرت خواجہ محمد سعید کہ افقہ فقہای وقت اند و دیگر فضلای حاضر جامہ سفید کفن کردند لفافہ و قمیص و ازار و چاک قمیص را بروایتی مفتی بہ از دو جانب کتفین نمودند و عمامہ ندادند کہ باتفاق فقہا و محدثین ست کہ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر صدیق را رضی اللہ تعالی عنہ عمامہ ندادہ بودند در قہستانی مرقوم ست کہ اصح آنست کہ عمامہ در کفن مکروہ است و علامہ ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عمامہ در تکفین تاکید فرمودہ و حدیث ان اللہ وتر یحب الوتر نیز مقتضی اینست و حضرت مخدوم زادہ بزرگ خواجہ محمد سعید دامت برکاتہ امامت نماز جنازہ پیر و پدر بزرگوار خود رضی اللہ عنہ نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند کہ مقتضی سنت چنین نیست و در کتب فقہیہ معتبرہ مرقوم ست کہ بعد از نماز جنازہ ایستادہ دعا کردن مکروہ است ہرچند کہ عمل بعضے امام درین ایام چنین ست و روضہ منورہ ایشان بپہلوی مسجد متبرک آنحضرت جانب شمال در جوار مساکن شریف مواطن ایشان واقع ست و درہمان قبہ علیہ قبل ازین حضرت مخدوم زادہ بندگی خواجہ محمد صادق را قدس سرہ نگاہداشتہ بودند نورانیت و شرافت آن موضع را بارہا حضرت ایشان میفرمودہ اند و نیز در یکی از مکاتیب حال آن موضع را چنین تحریر نمودہ اند بعنایت اللہ سبحانہ و تصدق حبیبہ علیہ و علی آلہ الصلوات والسلام

والتحیه والبرکته بلده سرہند گویا زمین احباء عنست که بر آن چاه عمیق تاریک را پر کرده صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده و نوری دران زمین ودیعت گشته است که مقتبس از نوری صفتی و بی کیفی ست در رنگ نوری که اندر زمین مقدسه بیت الله ساطع و لامع ست پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه این نور را برین درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیران را نشان داده و نوری نمودند ساطع که گردی از صفت و شان بوی راه نیافته بود و از کیفیات منزه و مبرا بود آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود یعنی را بفرزندی اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و ازان نور وازان آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرده در پرده خاک در دریای آن نور مستغرق گشت ع هنیاً لارباب النعیم نعیمها. از شرافت این بلده معظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای الله ست در آنجا آسوده است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور موعود لمعه ایست از انوار قلبیه این فقیر که ازینجا اقتباس نموده دران زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروزند قل کل من عند الله الله نور السموات والارض انتهی مرقومه الشریف و راقم این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاده جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم سلمه الله شنود که ایشان از زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده عزلت و انزوا نموده که بگوشه از گوشها رفته منزوی شوم درین میان الهام نمودند و معلوم فرمودند که طریق محبوب و مرضی ما همین ست که الحال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش کرده دران وقت در نظرم بلده سرهند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمق راه بر آمد ندارد و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مراحاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
با حوالی آن که در آن وقت داخل محاوطه بودند روضه از ریاض جنت دیدم
سر آنکه مخدوم زاده هارا آخر مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان بهمان
نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدرجی دو جای
دیگر راکه فرموده اند از غلبه دید فنا و خمول و بی نشانیها سرزده بود کمالاتیکه مخفی
نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی درویشان و اخلاص
کیشان دیده اند برخی ازان مرقوم میگردد یکی ازان خوارق که بسیار مریدان
آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاده
بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان دیده
اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و گنج وجود حضرت
ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله باشد
بخاک سپرده بود و بالحال زایران متفق اللفظ والمعنی میگویند حضرت ایشان
که قبر مخدوم زاده تخمیناً یک زراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر
ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال وفات ایشان مولانا بدرالدین
سرهندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایة الغایة سرخ شده
بود و آن سرخی آسمان را اکابر گریه بر موت کمل دوستان او سبحانه گفته اند کما فی
شرح الصدور بلغنی ان السموات والارض یبکیان علی المومن وبکاء السماء حمرة اطرافها
و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زادهای عالیشان و بعضی درویشان
در واقعات و مکشوفات دیده اند بیش از انست که به تحریر در آید از انجمله است آنکه
حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرموده اند که ایشان را بعد از دفن
بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بظهور

آمده به بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مباهات میکنند عرض کردم که قبله
گاها از مقام شکر هیچ کس را نصیبے عطا کرده اند فرمودند بلے مرا نیز از جمله شاکران
گردانیده اند معروض داشتم که در قرآن مجید وقلیل من عبادی الشکور آمده و ازین
کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمل صحابه
پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آرے چنین ست اما مرا
بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالے فرمودند که ایشان را در واقعه دیدم
پرسیدم که سوال منکر ونکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت نخست
بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
که الٰهی و مولائی این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بنده مسکین
نیایند ایزد متعال نهایت رحمت و رافت خود را شامل من داشته ایشان را
پیش من نفرستاد پرسیدم که ضغطه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل
قلیل و گویا مولانا محمد هاشم و خادم که از مخلصان قدیم ست حاضر ست و بخدمت
سر پا ایستاده میگوید ایشان اقل قلیل را هم بر سبیل تواضع میگویند والا ایهم نشده
مخدوم زاده کلان فرمودند که در حجره جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود دعائی
دیدم که حضرت ایشان از در در آمدند و بر سر عریش من نشستند و مرا در بر گرفتند
هیبتی بر من مستولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غائب
شدند و فاضلے دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
ظهر که مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم که حضرت ایشان برابر من
ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعته فرجه بود دست مرا گرفته
بخود متصل ساختند که فاصله نماند تا آخر نماز ایشان را میدیدم و فرخی شامل

فستقی پوشیده بودند و گوشه پیچ بر سر دستار پیچیده و مسحی در پای ایشان
بود و من زمان زمان متحیر میشدم و تعمق میکردم که مبادا از وهم باشد اما بی ریب
و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشانرا
ندیدم مضمون ست آمدی و آتشم بر جان زدی * رفتی و بر آتشم دامان زدی *
با خود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم یکی از مخلصان ایشان که در
قریه برک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود و فرزند آن درویش
مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکرده باش
دران احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده فرموده اندکه
بابا ما بخدا رسیدیم و بهشت اعلی درآمدیم اول پاے راست در بهشت نهادیم
بعد ازان سر درآوردیم بعد ازان پاے چپ را و بلقای او تعالی مشرف گشتیم
رائی معروض داشته که مرا نیز به بهشت و بلقای حق تعالے برسانید فرمودند
که هنوز وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن مریض ازان واقعه برآمده
صحتش روے داده و بعد از ده دوازده روز خبر انتقال ایشان بدیار او رسیده مولانا
بدرالدین مذکور درآن رساله مذبوره نوشته که بعد از انتقال آنحضرت من هم در واقعه
ایشان را دیدم که بخواجه حسام الدین احمد کتابتی نوشته اند و عنوان آن مکتوب این
عبارتست که ما خود بخود نگاهبان این جهانیم ما ازین جهان گذشتیم و در آنجهان نشستیم
انا لله وانا الیه راجعون این حقیر جامع این کتابت عفی الله عنه گوید چون خبر انتقال آنحضرت
باین هندوی زاویه غربت و مسکنت رسید از غایه دلبستگی و اضطراب با جگر کباب و چشم پرآب
و دل آواره و گریبان پاره از شهر روے بیابان نهاد و زبان حال را بانشاد این رباعیه
خود بکشاد ست بی روے تو روی دل بصحرا کنمی * چون کوه ز بار غم دو وجا کنمی * و از هجر
غاری نشان آن گل پرسم * و ز هر مرغ سراغ عنقا کنمی * اتفاقا چون شب رسید و در کنار

شهر در ویرانه مسجدی بیاد آن گنج سر بجیب اندوه برده بودم و با سوز و حرقت تمام
آه سرد از دل و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرد و
چشم تر داریم ما ٭ از رسول عشق اعجاز دگر داریم ما ٭ هر رگی شد رشته سر و سوزن
اصلا کمی نیافت ٭ چاکهای کز تو بر جیب جگر داریم ما ٭ هیچ هر موی بتن هاشم زماتم
حلقه ایست ٭ در دل هر حلقه چندین نوحه گر داریم ما ٭ در بیان این گریه و سوز
حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد و باهزار پریشانی و حیرانی گفتم ای
قبله دو جهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
در آتش راه شکیبائی گرفت باوجود این گرامی پند دیوانگی این عاشق مستمند
افزوده و در روز بانم این رباعی خود بود ٭ دیوانه دلم ز پند مجنون تر شد ٭ در زخم کسان
ناله ام افزون تر شد ٭ هر شیشه که بشکست زمی گشت تهی ٭ هر چند دلم شکست
پرخون تر شد ٭ باز خواستم که سر بصحرا نهم چون پای بزینه آن ویرانه مسجد نهادم بزیر
در افتادم چنانکه از هوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
بزاویه خود برد و متعلقان مرا خبر کرد و تمام انجم احزان من بردند دانستم که آن اندوه از
عدم رضای ایشان بود و آن آوارگی لاجرم در ویرانه خود این مفلس بی نوا تا روز
جز بهوای آن گنج بصد رنج ورد زبان خود این ابیات حسرت نشان خود
وارد لمؤلفه اشکریزان بنشستم سر هر رهگذری ٭ هر که از هر طرف آید ز تو
پرسم خبری ٭ گاه برخیزم و گه سینه نشینم چو غبار ٭ ناتوانان ترا نیست ازین
به سفری ٭ بکف آرم طلبم بوسه کبابی جگری ٭ کاسه دیده نهم بر کف و دریوزه
کنم ٭ ز اشک رخسار گدایان درت سیم و زری ٭ خانه از نی کنم و نغمه نی
گیرم پیش ٭ ما گدایم ازین راه ز یوسف اثری ٭ همچو آن تشنه که از دشت
بدریا آمد ٭ سر نهم در ره آن کش نگرم چشم تری ٭ اهل این قافله سر گشته بیع

اندوشرا ۂ دل گرو ساختہ ہاشم بجائے نظرے ۂ ناچار خود را بفکر نظم و نثر مرثیہا
و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت و سہ فقرہ بر طبق عمر گرامی ایشان
در غایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت
بود کذلک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تعمیہ و امثالہما دران باب از
دل کباب سر زدہ کہ مخلصان آنحضرت جمع نمودہ اند و فقیر زادہ و دیگر
ہمنشینان ہر یک را ایجا جمع نمودہ اند بیک تاریخ ملنشور کہ آن کریمہ
اَلَا اِنَّ اَولِیَاءَ اللّٰہِ لَا خَوفٌ عَلَیہِم است باکتفا میرود و باین منظومہ غریبہ نیز
لمؤلفہ یا ایہا الانام لقد سافر الامام ۂ من کان ذیل رافتہ عروۃ
القبول ۂ قطبُ الّذی تفوّض ربّ السّماء لہ ۂ حال التی تحیر فی شانہا
العقول ۂ ما الموت کان بدر کمال قد انطلق ۂ من مشرق الظہور
الی مغرب الافول ۂ لما اصاب ارث رسول بحقہ ۂ الکتب لعام رحلۃ
وارث الرسول ۂ دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیہا و تاریخہا نثراً و نظماً
در بیان آوردہ اند عزیزے از ہم پیرہاے ایشان مولانا محمد صادق نام
حدیث الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب را بزیادتی ہو میان موت
و جسر تاریخ یافتہ یعنی الموت ہو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب قضیہ
انتقال را ہمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم و دیدہ دل را براہ انتظار فیوضات
و برکات حضرت و زبان قلم را بذکر احوال فرزندان عالیمقدار و خلفای
کبار آنحضرت بکشائیم بتوفیق اللّٰہ سبحانہ و کرمہ **فصل دوم** در ذکر احوال
حضرات مخدوم زادہاے کبار خواجہ محمد صادق رحمہ اللّٰہ نخستین
فرزند برومند حضرت ایشان بودند ولادت لازم السّعادت آن نخل برومند
بوستان ولایت در سال ہزار روی نمودہ از بدایت صبی و آغاز نشو

ونماسیمای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جد امجد ایشان
علیه الرحمة آنجناب را در کنف تعلیم و تربیت میداشته حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشت بصحبت گرامی حضرت سه خواجه فانی زخود
باقی بحق به قدس الله تعالے سره رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
خواجه و اخذ ذکر و مراقبه و جذبه و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علو استعداد
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از حفظ تصرفات و برکات پیر
عالیمقدار و پدر بزرگوار قدس سرهما دران ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نمودند تا آنرا نیز بنهایت رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که دران
ایام از وفور مستی و استیلای جذبات سر و پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق
سبق را بباد دادندی روزے در اثنائے باران با جمعے از طفلان و یاران
برهنه سر و آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از انجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بنگرید که چه میکند وقتے
یکے از درویشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
متوجه دیار خود بود بخدمت حضرت خواجه قدس سره آمده احوالات بلند خود
بعرض رسانید و مرادش آن بود که ما را باچنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
هم نهایت مصدع نباشیم و اگر فوق آن بود استفاضه نمایم حضرت خواجه
مخدوم زاده را طلب نموده فرمودند بابا احوال خود را بگوی که درویشان ما ان
بشنوند مخدوم زاده احوال بعرض رسانیده اند که بخصوصه احوالات آن درویش

بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
که دو سه ماه است قدم درین راه نهاده از حال پنجاه ساله او دم میزند پندار دید
آن احوال از سر نهاده غلبت و استهلاک مخدوم زاده قدس سره بانجای رسیده
که در غلبات و استیلای آن حضرت خواجه جهت تخفیف مغلوبی وی را طعام بازا
می داده اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی تصریح باینمعنی نموده
اند و نیز از مکتوبی که حضرت خواجه روح الله روحه بجناب مخدوم زاده نگارش
فرموده اند این مضمون هویداست از آن مکتوبست این چند فقره قرة العین
محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن گردد احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
حمد است بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء الله
العزیز از سکر بصحو آید و فنا و شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب و از زمان
صغر سن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
چنانکه حضرت خواجه قدس الله سره بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده همواره
آن مخدوم زاده را طلبداشته از امور کونیه غیبیه می پرسیدند و ایشان علی الفور از
هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر برده از احوال
هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد و چون حضرت خواجه
هم دران زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله بحضرت ایشان ماکردند مخدوم
زاده نیز از آن جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان انوار اقتباس
والد بزرگوار خود زده بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضه که بحضرت خواجه خود مرسل داشته
اند نجم قوم است محمد صادق از غروی خود را ضبط نمیتواند کرد و اگر در سفری همراه

می باشند ترقیات بسیار میکند و در سیر دامن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسبت تام دارد انتهی و آثار فنا و تبرید دل از ماسوا چنان از جمال و خصال آنجناب هویدا بود که بعضی از ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همینکه این جوان را می بینیم دنیا بر دل ما سرد میگردد و دیگری از درویشان بقوت آنکه ونیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفاء ملازمت بعضی همسایها بحضرت مخدوم زاده اظهار تنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی ایشان را تهدید و تنبیه نمایند مخدوم زاده آه سرد از دل بر آورد و بر شورید و گفت ای فلان اگر و در غصه رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان مبارکش رفت که من از آن عرض خجل شدم و کینه ملامت گران از دلم بیکبار رخت بست و قوت مدرکه ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بغایتی بود که روزی بصحبت یکی از فحول علما شیراز که بهند آمده بود و در معقولات بی‌نظیر بود رسیده عرض چند با وا از دقائق علوم هیئت و حکمت که زاده طبعش بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیرازی گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبه هندوستان کسی قوت ادراک مسائل دقیقه علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و غلبه انکسار و وفور تفرید و همت و انس بمناجات و خلوات از فقرات متبرکه والد بزرگوار ایشان قدس الله سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند نگارش نموده اند بر خوانندگان هویدا است ما بفقره چند از آن کلمات ارجمند التفات نمایم در مکتوب دو صد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزندی اعزی مجموعه فقیر است و نسخه مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزندی که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دو صد و چهل و چهارم

ازین دفترست که این مقام را بفرزندی ارشدی عنایت فرموده اند وداخل
ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
است ودر مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم ست که استفاده
که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است واستفاده
فرزندی اعظمی علیه الرحمه از راه تفصیل آن ولایت و ولایت این فقیر که از ولایت
موسوی مستفاد ست شبیه ولایت رجل مومن ست که از آل فرعون
بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمه شبیه بولایت سحرهٔ فرعون که ایمان آوردند
و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر ارجمند او یکی از دوستان
نیز نگاشته اند که فرزند اعظمی رضی الله تعالی عنه با دو برادر خود محمد فرخ و محمد عیسے
سفر آخرت اختیار نمودند انا لله وانا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اولا باقی ماندگان
را قوت صبر عطا فرمودند ثانیا بلیه را سر دادند خوش گفت شعر من از تو روی
نه پیچم گرم بیازاری ٭ که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری ٭ فرزند مرحومی آیتی بود از
آیات حق جل و علا رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در سن بست و چهار سالگی
آن یافت که کم کسی یافت پایهٔ مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال
رسانیده بود حتی که تلامید ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت
تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی
است از آنکه در بیان آرد معلوم شماست که در سن هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال
شده بودند که حضرت خواجه ما قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را بطعامهای
بازار که مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند که محتبلے که مراجحد صادق ست
هیچ کس نیست و همچنین محتبلے که اورا باست هیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را
باید دریافت ولایت موسوی را بنقطهٔ آخر رسانیده بود عجائب و غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع باتجی و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که هریکی از اولیا از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزے خواسته است و من التجا و تضرع خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود کافیه خوان و بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دعا میکرد که در سن طفولیت دنیای دینه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در مرض موت یارانی که بیمار داری او میکردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نموده اند کرامات و خوارق که از محمد عیسے تا هشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد بالجمله جواهر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد و المنه که امانات را باهل آن بی کره و بی اکراه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قندهار مخدوم زاده بمشایعت ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبد الاحد قدس سره که در سواد قصبه سرهند واقع است برفتند و لمحه بر مزار منور مراقب نشستند بعد ازان سر برداشته گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده دران ایام در صغر سن بودند فسخ عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشار الیه با بضاعت تجارت دران سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتهی انتقال حضرت مخدوم زاده بزرگ روز دوشنبه نهم ربیع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز دوشنبه نهم ربیع الاول ۱۰۳۴ تاریخ سال وصال ایشان نیز برمی آید گویند چون وبا در آن بلده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون لقمه چرب میخواهد تا ما نرویم تسکین نیابد ایشان را تپ گرفت و برفتند بعد ازان وبا در قبیله ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضے را که آثار

تپ طاعون پدیدا گشته بود صحبت یافته و در غلبات آن تپ دیده بودند که مخدوم زاده آمده آنهارا از دست جماعه که بر آن بلیهٔ موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما این بار ابر داشتیم شمارا بر مردمان پیچیدن روا نباشد و یکی در خواب دید که هر که نام مخدوم زاده نوشته باخود دارد از آن بلیه بر هد چند روز مردمان نام مبارک ایشان نوشته می بردند و اثرها می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بران بودند که در مقبرهٔ جد خود قدس سره مدفون کردند حضرت ایشان رضی الله عنه درین باب متوجه شدند باین مکان شریف که الحال مدفن ایشان ست مامور شدند چنانکه قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه بزیارت روضهٔ آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صباح پنجشنبه مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعای آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الهیه جل شانه و عنایات که بظهور می آمد مکشوف می ساختند و روزے بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز متوجه او بودم دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید و اسرار غریبه که برحمت الهی متعلق بود بشگفتگی بیان میکرد و حضرت مخدوم زاده قدس سره بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان بآنحضرت مرسل داشته اند که از انجا پی باحوال گرامی ایشان توان برد ب منها قبله گاها آرزوی جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف رضا او تعالے نگذرد و آن میسر نگر توجه خادمان آن درگاه مددے فرماید و دستگیری نماید مصرع باکریمان کارها دشوار نیست ٭ الحمد لله والمنته که بهمین توجه شریف بطریقے که امر فرموده اند استقامتے دارد و دران کم فتور راه می یابد بل روز بروز امیدوار ترقی و تزاید است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشینند و از حافظ قرآن می شنوند بعض اوقات مقبوض است و بعض دیگر مبسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن دارد و از آن تجاوز نمی نماید لطایف سته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند توجه آنها مثل علم حضوری ست بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه ظلال ظلال رسیده اند و از ظل هیچ تجاوز نمی یابد لطائف او ببدن مختلط بوده اند و در نظر بصیرت غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور پر نور السرور عرض کرده بود الحال از بدن در نظر متمایز می در آیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد ازین بقا باز یک نوعی از فنا به لطایف رو نمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا رو دهد تمامی کار میسر نیست الحال مقبوض ظاهر میشود فاما تا حال توجه بعالم نیامده است چون غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرأت نمود ب مشهما عریضه داشت کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و مغموم می بود آخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسطے عظیم روی نمود و دران بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقاً یا و توجه مثلاً از جانب این کس می بود الحال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود پیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیه الشمس فاحترق بذلک الطلوع کل ظلمة و کدورة من البدن و اللطائف وجعل فیهما کل نور و برکة ینبغی فانشرح الصدر و اتسع القلب و صار البدن کله نوراً مضیاً الطف من السر والروح الذین کانا قبل ذلک و وجدت التجلی الاکمل من بین اللطائف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی القلب قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الی القلب ظهر ان فی ذلک قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الی قلب القلب ظهر ان فی ذلک قلب آخر و التجلی علیه هکذا الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بسیط الا و قلب آخر فیه ولکن یتوهم الان انه انتهی الی القلب البسیط و لیس بمتیقن و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها

کانت کلها تکلفات صرفة وکان تخطیه سهم هذا المقام فما کتبها بسوء الادب قبله گاها این همه
کمترین اثریست از آثار توجه اظهر ع گر بر تن من زبان شود هر موی ٭ یک شکر تو از
هزار نتوانم کرد ٭ و آرزومندی دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد حق
سبحانه باحسن وجوه این دولت عظمی میسر گرداناد بحرمة النبی الامی و آله علیه وعلیهم من الصلوات
اتمها وافضلها حضرت سلامت و جماعة اعداء هر چند خیانتها میکنند و منصوبها می انگیزند
آخر الامر بتوجه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بندهای اینجای
همه عرض بندگی مینمایند و بجد و ذوق حاضر میشوند بمنها حضرت سلامت
شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع بس نورانی ظاهر شد گوئیا
مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقة
محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام مرکز و اجمال این مقام ست گوئیا دریای
عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی ست
انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره داشته اند
واز تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم نصیبی مفهوم نشد و این حقیر
نیز بهره یافت حق سبحانه بتوجه علیه نصیب کامل روزی گرداناد و هنوز این مقام
خوب واضح نشده است باقی احوال بجمعیت گذران ست درین ماه معظم خیلی برکات
مفهوم میشود و اخوی محمد سعید اوضاع هموار دارد و اوقات بجمعیت و ذکر میگذراند
یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر می شوند والعبودیة انتهی حضرت ایشان را قدس الله
سره العزیز نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیه است که اعظم آنها مکتوبی ست
در بیان طریق و آن مکتوب دوصد و شصتم ست از دفتر اول مکتوبات چون بغایت
تطویل و تفصیل بود و معارف دران باهم در یافته نقل آن یا فقره ازان دشوار
نمود خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اند بحسن مکارم

اخلاق بل وفور احوال وکثرت فضائل وبشاشت وجه ونرمی گفتار وصفای کردار آراسته اند ولادت شریف ایشان در حدود سال هزار وپنج هجری شهر شعبان بوده وحضرت ایشان قدس سره میفرمودند که محمد سعید چهار وپنج ساله بود که ویرا رنجوری پیش آمد در غلبات آن ضعف ازوی پرسیده شد که چه میخواهی بی اختیار گفت حضرت خواجه را میخواهم من این حرف او را بحضرت خواجه خود قدس سره عرض کردم فرمودند محمد سعید شمار ندی وحریفی نمود وغائبانه از ما نسبت در ربوده نیز حضرت خواجه قدس سره در بعضی مکاتیب که بحضرت ایشان رقم فرموده اند این مخدوم زاده را نیز بشفقت ورحمت تمام یاد فرموده دعا کرده اند در مکتوبی که بیکی از مخلصان در صحت حضرت ایشان ما قدس سره برنگاشته اند آنجا نوشته اند فرزندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند استعدادهای عجیب وارند بالجمله شجره طیبه اند انبتها الله نباتا حسنا واین کلام عزیز حضرت خواجه قدس سره اشارت است عظیم بعلو استعداد وفطرت همه مخدوم زاده ها ووصول ایشان بدرجات علیا این مخدوم زاده بعد از رسیدن بسن تمیز بتحصیل علوم صوری پرداخته حصه از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی الله عنه وبرخی را در ملازمت برادر بزرگ خود قدس سره وبعضی را در صحبت شیخ طاهر لاهوری سلمه الله بآخر رسانیدند تا در انواع علوم عقلی ونقلی مهارت تمام حاصل کردند واز حفظ تصرف ویمن توجه والد بزرگوار در عین این تحصیل از نسبت این طایفه بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و این مجموع کمالات صوری وترقیات معنوی با تمام وانجام رسانیدند در سن هفده وهیزده سالگی بار دیده شد گویا در ایشان بلوغ طبع ببلاغت معنوی توام گردید از ان وقت تا حال کتب علوم دقیقه را از معقول ومنقول بمهارت تمام درس میفرمایند وبعض کتب معتبره تعلیقات وحواشی زیبا رقم فرموده اند از انجمله است تعلیقات

مشکوة المصابیح که دران تحقیق صحت و قوت آن احادیث که ماخذ ائمه حنفیه است
غایة سعی مبذول داشته اند بعضے علما که مطالعه نموده اند بغایة پسندیده زبان بثنا
و دعای ایشان کشوده اند روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئله مشکله که
بر اصول فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایة تنقیح بیان فرمودند
و آن عالم سر بگوش راقم آورده گفت هیچ دانسته که مخدوم زاده تو در مهارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلده لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کرده بود
و علما و مشائخ آن بلده را و نیز اکابر نزیل آنرا دعوت نموده بود دران محفل بتقریب
سجده تحیت و سجده عبادت دقایق علوم درمیان افتاد حضرت مخدوم زاده با برادر عزیز
خود یکجانب بودند و جماعت کثیر از فحول علما یکجانب سخن را از هر علم بتقریبا بدرجات
عالیه رسانیدند طلبه علم از قوت علمیه این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس بنظاره
در آمدند و رخے که به خصوص مشار الیهما را نمی شناختند می پرسیدند که این دو عزیز
کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آرے
ازان صدف ولایت این قسم درّ هدایت چرا بظهور نیاید و نیز این مخدوم زاده سلمه الله
بتقریب عدم رفع سبابه در تشهد بمذهب مختار حنفیه رساله بنگاشته بودند و فرمودند
مقصد آنست که اولویت عدم رفع بثبوت رسد علمای که مثبت رفع سبابه بودند
در اقامت جواب متحیر ماندند روزے حضرت ایشان قدس الله تعالے سره بتقریب
جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمة فوت
شد گفتم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد از کجا خواهم یافت حق تعالے بفضل کرم این دو برادر برخوردار را نائب
مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علے الاحسان این مخدوم زاده سلمه الله
اخذ طریقت و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده بنسبتهای اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا سلوک و ظهور جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سرهند بدهلی
بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ
بجای نمی یابد بلکه دل را نمی باید اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون
مرده مان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذکر رفتگیها ور دل بمفهوم میشود و در
مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت
پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بوده دیدم که شیخ را ظهور شد و آن
نسبت غلبه کرد چندان غلبه میکردند آن متالم می شد درین میان ظهور حضرت
بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
و بیشتر تسکین شد انتهی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
اصیل است هیچ یکی از یاران را این خصوصیت روی نداد انشاء الله تعالی نیز بولایت
خاصه مشرف گردد و بعد ازان چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه و خواجه
محمد معصوم مدظلهما می بود و به نسبتهای بلند و احوال ارجمند می نواختند و محرم اسرار
غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
دیگران بوساطت ایشان مستفیدی گشتند در یکی از اسفار که این دو
مخدوم زاده عالیمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در سرهند
مانده بنده که در خدمت حضور بود مشاهده نمود که چون وارد تعظیم و معرفت
شگرف بحضرت ایشان روی میداد این دو نور دیده را بشوق تمام یاد
میکردند درهمان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل است بر این معنی
بمشار الیهما رقم فرمودند الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله فرزندا

گرامی هرچند مشتاق و خواهان صحبت ما اند و ما هم آرزومند حضور و ملاقات
ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست مصرع تجری الریاح بما لا تشتهی
السفن ۔ درین عسکر بے اختیار رغبت ماندن را بسیار مغتنم میدانند و یکساعت
این عریضه را به از ساعات کثیره امکنه کثیره می نمایند اینجا آن میسر است که در جاهای
دیگر معلوم نیست که بمثال آن میسر شود و علوم و معارف آن موطن جداست احوال
و مقامات این مجموعه علیحده منغی که از جانب سلطان ست آنرا ذریعه کمال رافت
و رضامندی مولاهی خود میدانند جل شانه و سعادت خود را درین جنس می انگارند
علے الخصوص درین ایام مشاهدات عجائب کار و بار ست و درین اوقات تفرقه
غرائب غنج و دلال لیکن هر دولت و نعمت تازه و بوالعجب که روز بروز میرسد
فرزندان در دل می خلند و از دوری و نایافت ایشان جگر در اضطراب می باشد
انکارم که شوق من بر شوق شما چرب و غالب ست و مقرر ست که آنقدر که پدر
خواهان پسر ست پسر خواهان پدر نیست هر چند قضیه اصالة و قوعیه مقتضی عکس
همعنی ست چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
چنین آمده و اشد شوق اصل را تا ثابت گشته آرمی مصرع درخانه بکد خدای ماند
همه چیز ۔ والسلام و در دفاتر مکتوبات قدسی آیات معارف خاصه بیشتر نامزد
این دو نخل برومند بوستان ولایت میگروند کما لا یخفی علی ناظر بها در سفر اجمیر
که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هر چند روز ایشان
این مخدوم زاده بفیض خاص و نسبت مخصوص سرافراز میساختند یعنی فرمودند
گویا این سفر اجمیر برائے محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در غلو
با این فقیر فرمودند بر عمر اعتمادی نمی بینم رفتن قریب مینماید میخواهم محمد سعید چنان
شود که تواند برین مسند نشست فقیر فحوای آنرا بسمع این مخدوم زاده سانیدم

به لینت و رقت و انکسار و افتقار تمام فرمودند من ناقابل چنین و چنان خود را
بهیچ وجه شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان سر جا تشریف برند برادرم محمد معصوم
را بجای خود بنشانند مرا بخدمت و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
اقدس ایشان نیاید بفقر بانید من بر مزار جد بزرگوار قدس سره که بیرون شهر
واقع است زاویه اختیار کنم و مسند داری خواجه قرة العین محمد معصوم باشد
فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم مدظله معروض داشتم ایشان
نیز بگریستند و فرمودند همانا اعزی مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله مرا لائق خدمت
خود نمیدانند من که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاطهای شرعیه و اخلاق
ملکیه و قوت علمیه و غیرها خود را اکثر بین مستفیض و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
خود را در خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعرض حضرت ایشان
رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب در چشم مبارک آورده باین فقیر
فرمودند می بینی انکسار و ایثار و داد و داد این دو برادر خجسته سیر را و دعا
در حق ایشان کردند باجابت قرین باد عریضه از بعضی عرائض این مخدوم زاده
که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات بلند بحضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
می آید تا بعد از آن چه حالات و مقامات دیده باشند بحسب عرضداشت
احقر العبید محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر مستولی میشود که بسر حد هلاکت و مرض شدید
میگردد و از خرابی احوال چه معروض دارد با وجود تعلقات شتی که دامنگیر شده تمنای
آن دارد که دیوانه وار از جمیع علائق گسسته و همه را سوخته عزلتی اختیار نماید
که جز لب گور این کس را نه بیند در حلقه پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند
ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی میسازند یا پر میسازند بنده را پر ساختن گرفتن بنوعی

که کیفیت آن از امید آنکه چگونه بعرض رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود ست از خود از آنکه عدم مطلق و شر محض بود وجود و خیر محض می انگاشتم آن توهم
زائل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پرساختن آن اینست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر ست ثبوت
مجدد هم منظور گوییا شئ فانی را پر کرده اند و گران باری آن واضح ست فرمودند آن روز
دیدم که آئینه دران مینماید که روی من داغهای مختفی دارد که در نظر مردم نمی درآید دیدم
که آئینه در کمال صفا نیست دانستم که زنگ گرفته صورت داغ دار ظاهر شد از آن
دلتنگ شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که داغهای زشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال ستی و صفا اول پاره از دو دران صفا ظاهر شد ثانی الحال
تمام داغدار دیدم دران وقت تعبیر نمودند که مرات شئ مغائر شئ ست پس اول
چون معامله در میان عدم و وجود مختلط بود آئینه بر متابه آن بود وقتیکه معامله بعدم
صرف کشید آئینه فانی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم می ایستد
ظاهر شد که نهایته اطلاق انا تا بقایای عدم ست که تلبیس انا باطل ست چون
عدم باصل خود میپیوندد انا منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق انا به ثبوت مبدل
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضر ست بعد
آنحضرت امید وار ست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد انتهی حضرت مخدوم
زاده بابت فقیر حکایت کردند شبی در صحن خانه خود دروازه را از درون بسته
خفته بودم و نصفی و زیاده از شب رفته بود یکی بشدت تمام دست کشد و میرا[ن]
[illegible] و هم جواب ندادم [illegible] بر در آمد [illegible]
در [illegible] خود کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بمجرد رسیدن آواز ایشان آینده
ناپدید شد صباح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از انکه من قصه
شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانهٔ تو میخواست در آید مزاحم شود
من مطلع شدم وبانگ بروی زدم وبراندم بدین تقریب بعضی ثقات اصحاب حضرت
ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شبی بخانهٔ
خواب خود دراز کشیده بودم ولغای آمده بود که ناگاه جنی خواست بمن تصرف
کند من کلمه لا حول ولا قوة الا بالله بزبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
برآمد دیدم که ملائکه باد دور باشها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند ومتعلقان او
را از نواحی با جلا وطن نمودند بفلان منزل کشیدند ناقل گفت همان روز یکی را
ازان منزل آوردند که امشب جن باین آسیب رسانیده این معنی نیز مصدق
فرموده ایشان گشت ب وایضاً حضرت ایشان خود در رساله مبدء ومعاد نوشته
اند که روزی احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند دیدم که جنیان در
کوچها در رنگ مردم میگردند وبرسر هر جن فرشته ایست موکل وآن جن
از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت وبه یمین ویسار خود نظر نمیتوانند انداخت
در رنگ مقیدان ومحبوسان می گشتند واصلا مجال مخالفت نداشتند الا
ان یشاء ربی شیئا ودران وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
موکلی گرزی ست آهنی که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
کار او کفایت کند خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
ایشان اند ولادت شریف ایشان درحدود سنه هزار وهفت ویازدهم
شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند قدوم
میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مارا بس مبارک وهمایون آمد که بعد آن

تولد او بچند ماه بعد از رحلت حضرت خواجه خود مشرف شدیم و دیدیم آنچه دیدیم و وقت دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی المشربان است و نیز آنحضرت مکتوبی بر نگاشته اند که از فرزندی محمد معصوم چه نویسد که وی بالذات قابل این دولت است یعنی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة و التحیة و نیز بر زبان شریف راندند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشوده میگفت من آسمانم و من زمینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق است ع چون زلیخا کز سپند آن تا بعود ❊ نام جمله چیز یوسف کرده بود ❊ آنگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض تساوی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت ایشان همیشه بنا بر مشاهده بلندی استعداد و آثار رشد و رشاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهده مینمودند نظر عنایات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در نهانی استعداد مودع می بوده می بودند و میفرمودند که چون علم مبداء حال است از تحصیل آن چاره نبود و از جهت تحصیل علوم از معقول و منقول نیز دلالت می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراة صفحه صفحه و ورق ورق امر کرده میفرمودند بابا زود از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم است تا بتوجه شریف آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگرچه در ضمن تحصیل قال در تحصیل حال و تنویر مال سرگرم می بود اما بعد از فراغ ازان بهمگی خود متوجه این گردید تا بعنایت الله سبحانه از احوال و اسرار خاصه والد بزرگوار خود رضی الله عنه بهره فراوان گرفت اهل مخلصان امیدوارند که بحکم واقعه که این مخدوم زاده دیده اند و از والد بزرگوار در تعبیر آن

اشارتی بمرتبه قطبیت یافته باین مرتبه والا برسند وآن واقعه اینست که بعرض
اشرف حضرت ایشان رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم ازان نور
منور است وآن نور در هر ذره از ذرات ساری ست چون آفتاب اگر آن فرو رود
عالم ظلمانیست حضرت ایشان بشارت داده فرمودند که تو قطب وقت خویش
میشوی واین سخن را ازمن یاد دار الحمد لله حمداً کثیراً این فقیر راقم گوید که از
زبان مبارک حضرت ایشان قدس الله سره العزیز شنودم که فرمودند اقتباس
محمد معصوم ازمن بی تهامار ایوما فیوما بصاحب شرح وقایه می ماند در حفظ وتعلیم وقایه از جد
بزرگوارش چنانکه خود در عنوان آن کتاب آورده الفهاے جدی الوقایه سبقا سبقا
وکنت اخرے فی میدان حفظها طلقا طلقا حتی اتفق تمام تالیفه مع تمام حفظے راقم گوید
در مدحت علو حال ومرتبه این نوباوه بوستان کمال همین سخن بسنده است
ونیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید وبرادر بزرگ
ایشان خواجه محمد سعید سلمهما الله سبحانه رقم فرموده اند که از انجا آشنایان ذوی الاخلاص
بحصول علو حال وکمال واکمال ایشانرا پی برند وآن اینست خاطر همیشه متوجه
احوال شماست وخواهان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد مجلس سکوت داشتم ظاهر
شد خلعتے که داشتم ازمن جدا شد وخلعت دیگر بمن متوجه شد که بجای
آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسے خواهند داد یا نه و
آرزوی آن شد که آنرا بفرزندارجمند محمد معصوم بدهند بعد از لمحه دید که بفرزندی
مرحمت فرمودند وآن خلعت او را تمام پوشانید وآن خلعت زائله کنایت از
معامله قیومیت بوده است که بتربیت وتکمیل تعلق داشته وباعث ارتباط باین
عرصه مجتمعه او بوده واین خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسد وستحق خلع
کرده بمید وار ست که از کمال کرم آنرا بفرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این

فقیر بتضرع مسالت این معنی می نماید واثر اجابت می فهمد و فرزندی را استعدادی این دولت می یابد هر کریمان کارها دشوار نیست اگر استعداد و ستعد هم داده اوست تعالی بنیاد روم از خانه چیزی بخویش تو دادی همه چیز من چیز تست و بدین تقریب سر و مخدوم زاده را بشکر دلالت نموده نوشته اند قال الله تبارک و تعالی اعملوا آل داؤد شکرا وقلیل من عبادی الشکور میدانند که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوی الظاهر والباطن الی ما خلق الله واعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر والله سبحانه الموفق انتهی بعد ازین بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زادها بشرف ملازمت رسیدند خلعت ثانیه موعوده مذکوره را فرمودند که بفرزندی محمد سعید عطا کردند حمد الله سبحانه علی ذلک چه آن خلعت ثانیه کنایت از خلعت ست وغیر ازین نیز چه در مکتوبات وچه در مکالمات اشارات بکمالات فرزندان ذو البرکات بسیار نموده اند حق سبحانه برکات این راهموار جاری دارد وازان دو سرچشمه زلال کمال بکام متعطشان این راه رشحه برساناد و هم از عنایات الهی در حق این مخدوم زاده ثالث آنکه درین ایام با وجود مشاغل از افاده طلبه علم وافاضه طالبان حق والتزام اوراد و وافیات در اندک روز حفظ قرآن مجید نمود وما نشا الا من اعطاف الله سبحانه والطافه مخفی نماند که این مخدوم زاده راغایته اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود و چه آن معارف که داخل مکتوبات گردیده وچه غیر آن از اسرار خاصه که در خلوات از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضی را از انها در بیاضه خاصه خود تسوید فرموده چون باین بنده نظر عنایتی داشتند و محرم میدانستند بالتر آنها اطلاع بخشیده بودند و به نقل بعضی اجازه فرموده و بعض از ان در

احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی ازانها چنان ست که اظهار بر
نمی تابد از بعض آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکا بمنصه تحریر می آید
ب امراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضة من ریاض الجنة
آنست که حجب و مسافتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و هیچ
حجابی و مانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه فنا بقای بجنت پیدا میکند
فافهم و هذا معنی قوله صلی الله علیه وسلم ما بین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة
این قسم روضه اخص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پرتوی از
جنت در آن بقعه تابد می شاید ب ۲ حیاتی که بنشاء دنیوی تعلق دارد و حیز
می طلبد حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است محض حس ست بی آنکه
بادی حرکتی بود حق سبحانه حکیم مطلق ست و موافق هر محل حیاتی داده است
و در برزخ از حس چاره نیست تا تالم و تلذذ صورت بندد و حرکت هیچ درکار نیست
ب ۳ علم که عبارت از انکشاف ست دو قسم ست که یا انکشاف احاطه بود و قسم
دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که بممکن تعلق گیرد داخل قسم اول است و علمی که بواجب
متعلق شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
آنست که کیفیت در درک نه درآید و رویة اخروی مماثل قسم ثانی ست که آنجا محض
انکشاف ست بی آنکه کیفیتی معلوم شود و چگونه معلوم شود که در ان حضرت کیفیتی
نیست تعالی شانه ب ۴ در مقام رضا که فوق مقام حب ست دو اعتبار ست
اعتبار اول رضای حق ست از عبد و اعتبار دوم رضای عبد ست از حق عز شانه
اعتبار ثانی فوق اعتبار اول ست چه اول رضای حق ست بعد ازان رضای
عبد کما قال سبحانه رضی الله عنهم ورضوا عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان کریمه
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنسا[illegible]

ملک مراد سیدارند و اسناد را مجازی میگویند اما مرا روزی درحین تکرار این آیہ بر دل گذشت که آیا درانکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقتے خواهد بود متوجه شد مشهود گشت که دران مرتبه استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت هست مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص ست یا عام ست فرمودند مخصوص بخصوصان ست که میان او تعالی ایشان امور میگذرد که نمیخواهد که ملک را بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم سر آنکه او تعالی از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد مینماید که همین باشد کذا النسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الله یتوفی الانفس حین موتها مع ان التوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفکم ملک الموت الذی وکل بکم الایة او یحمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک وما جاء فی بعض الاخبار من توسط الملک لبعض الخوص فیمکن حملها علی هذا المعنی بادنی تاویل وتوجیه حضرت مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده انداحوال علیه خود را بزبان عرضه داشت نموده اند بنقل دو عریضه که دو شاهد عدل علو احوال و اسرار ایشان ست اکتفا نمایم ب عریضه اولی عرضه داشت بنده کمترین محمد معصوم ذره وار بموقف عرض باریافتگان عتبه علیه میرساند سرفراز نامهای گرامی پے درپے رسیده معامله را از حضیض باوج برونده بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت الله سبحانه فنا و بقامی بان نسبت میسر گردید و تا مدتی دران استغراق داشت اگرچه در وقت تحریر عریضه مستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گاها از عنایات او تعالی بوسیله توجهات حضرت ایشان چه نویسد و از احسانهای او سبحانه چه بیان نماید کشان کشان مے برند هرچند نداند که از کجا می برند و به کجا رسانند اما کیفیات و حالات درین میان میدهند که ذوقے

است نه بیانی هاشم من نه باختیار خود میبردم از قفای اوه آن دو کنه عنبرین سیکشدم کشان کشان پس حق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تیز کامل عطا فرماید رب زدنی علماً عجب معامله ایست که با وجود ورود این احوالات بعضی از اوقات از وفور قبض آنقدر منجمد میشود که گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر نو معاملات خاصه تازه سیگردد و کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود و جه آن چه خواهد بود اینقدر رسیده اند که ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک و از این معامله مناسبت خود را براه انابت بیش از راه اجتبای می بیند و اجتبا را طفیلی میداند این حسرت می آید و خود را بآن تسلی میدهد که بنده را بجوست چه کار هر چه عنایت فرمایند بآن راضی باید بود حضرت حق سبحانه و تعالی شانه از محبوبیة ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت غنا فرماید العبودیة عریضه ثانیه عرضه داشت کمترین بندها محمد معصوم بذروه عرض خاک نشینان آستانه علیا میرساند سر فراز نامه عالی که دران این عاصی مهجور ناقابل دور از کار را بانواع عنایات سربلند ساخته بودند شرف از ورود آن یافت هاشم من که باشم که بران خاطر عاطر گذرم بلطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم قبله گاها از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و شکر او سبحانه توان بجا آورد مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق آنرا بجا نه آورده باشد چه هر عبادتی که باین طرف منسوب بوده باشد البته قاصر است و بعیب و نقصان متصف اللهم لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک مکتوبات و معارف شریفه جدیده را اخوی خواجه محمد هاشم از آگره فرستادند علو درجه آن نه بآن مثابه است که فراخور فهم هر لی هرجا باشد و آنچه اندراج یافته که افراد عالم همگی ظلال اسما و صفات واجبی است عز شانه پس همه اعراض بودند که جوهرے درمیان اینها کائن نباشد

تا قیام اینها بآن جوہر بود پس از ذات ایشان را بجز حرمان نصیب نبود و نصیب ایشان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبے در نماز تراویح در مراقبه و مطالعه این معنے افتاد دید که اعراضی که ذات اینکس بودند باصل خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی ازان نماند و تمام مضمحل و محو و متلاشی در اصل خود گشت هر چند عروج مینماید و وله انست که از ذات مجرد بهره یابد میسر نمیشود و هر چند سیر و و همه در اصول خود سیر و دوور اصول اصول الی ما شاء الله تعالی مشهود گشت که تا هر جا سیرے و همه در وجوه و اعتبارات سیر دی اصل اصول اند و ازین اصول وصول اصول بذات مجرد رسیدن محال است اصول همه انقطاع می پذیرند و ذات عز شانه ما ورار و راست چه اطلاق اصل دران حضرت جل سلطانه ساقط ست آخر الامر معامله بیاس رسید بیقین الیقین معلوم گشت که هرگاه اصل تو صفات و اعتبارات باشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در اصول خود مضمحل و متلاشی سازی و بعد از اضمحلال و رسیدن باصل از اصل گذشتن معنی ندارد و امرے دیگر باید که نصیبے از حضرت ذات فراگیر د جل سلطانه دران وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ محی الدین بن العربے قدس سره خوش میفرماید که و ما بعد هذا الا العدم المحض یعنے نیست که بعد از فنا و اضمحلال و وصول مگر عدم محض چه وصول را دران حضرت راهی نیست غیر از انقطاع و ذات مجرد وراء الوراست تا این را ذات عطا نفرمایند بذات تعالی رسیدن محال ست وانچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ یک عصر متعدد نمیشود و علاوه یاس که مذکور شد آنقدر غم و غصه روی داد که چه نویسد در ایام یاس گاہے بخاطر رسید که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب ست پس عدم تعدد کدام اعتبار خواهد بود یا فرق اصالت و تبعیت باشد اما این قسم خواطر مسکن آن اضطراب نمیشد حسرتے بود که با وی در دل توان درمیان آورد

بحکم حتی اذا استیاس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء بر آخر
مکتوبے کہ نامزد خواجہ محمد ہاشم گردیدہ اطلاع دادند ہرچند مکرر بران مکتوب
گذشتہ بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین
حرف میگذشتم الحال بتوجہ شریف امیدوارست کہ ازین معما ذرے بکشاید
چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت بتفصیل در خود مطالعہ نتوانست
نمود انشاء اللہ تعالے کہ بتوجہ آنحضرت بہرہ ور گردد والعبودیۃ انتہے
مکتوبہ الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زادہ والا مقام التفات نامہ
نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند واشارہ ببعضے امور کہ فقیر را بصدقہ
حضرت ایشان محرم آن میدانستند نمودہ تبرکاً آن را نیز می آرد کہ از انجا
بعلو حال وانکسار ایشان پے توان برد وہذا ہو الجواب الحمد للہ رب العالمین
والصلوٰۃ والسلام علے سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امیدواریم کہ آن برادر
گرامی از صنوف دوال وارستہ بمدلول حقیقے پیوستہ باشند و
از جزئے بکلے واز آنجا بمافوق ملحق گشتہ واز قوسین باو ادنے رسیدہ و
خالص را از مخلوط جدا ساختہ واز دائرہ صباحت گذشتہ چنگے بدامان نقطہ
ملاحت زدہ بل بمقتضای المرء مع من احب در بطون مرکز نقطہ مذکور نفوذ
کردہ باشند واز علم بنادانی واز گفت بخموشے آمدہ ومعاملہ نفی را پس
پشت دادہ وبجلیت نگران اثبات گشتہ بل از انجا نصیب مجهول الکیفیۃ
ولو فی الجملہ فرا گرفتہ باشند واز خلیل بحبیب رو آوردہ بودند علیہما الصلوات
والتسلیمات وعلے محبیہما مصرعہ باکریمان کارہا دشوار نیست چہ از علو فطرت
ومحبتہا ودیوانگیہاے شما این امور قریب ست بلکہ توان گفت ثابت اما
مثل من ناقابلے پست استعدادے را کہ تمام قابلیت خود را بر نزلات

ومعاصی صرف نموده چه یارا که این مطالب ارجمند را توان حظور نمود واین
سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقع حقیقت است آری اینقدر
مے یابد که باوجود این همه ناقابلیے وعصیان سرے ونشا در نهاد و ودیعت
نهاده اند که مستودع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نه داده اند همواره
واله نشاء خود هست وهمه وقت عاشقیها بطوے درمیان دارد بلکه آن سر
نزد مودع آن اکرم نیز محبوب ست امید از الطاف بے نهایات واهب
العطیات آنکه آن معنی کما هو در ظهور آید واز سر بطلانه کشد واز قوة بفعل آید
وما ذلک علی الله بعزیز پروردگارا این محبوس زندان دنیا را از حبس خلاصی
بخش واین مرغ شکسته بال را از قفص وارهان تا بے مزاحمت اغیار
مستهلک آن نشا بل منشاء آن باشد انه قریب مجیب انتهی
مکتوبة اللطیف مخفی نماند که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه
فرزند که ذکر شریف شان سبق ذکر یافت فرزندان دیگر بودند وهستند
یکی شیخ محمد فرخ بود ودوم شیخ محمد عیسے رحمهما الله که در زمان حضرت ایشان
با رفاقت برادر اعظم قدس سره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند
واستعداد بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله
عنه در ضمن احوال مخدوم زاده بزرگ مذکور ست وباعث تسمیه آن
مخدوم زاده بمحمد عیسے آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
عیسے علیه السلام بحضرت ایشان ظاهر شده فرموده اند که درخانه شما
پسرے متولد خواهد شد مسمے بنام ما گردانید دیگر محمد اشرف که در حین
شیر خوارگی که نیز در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود دیگر شاه محمد یحیے
هست طول الله عمره اصغر اولاد حضرت ایشان ست این مخدوم زاده

راشاه ازان لقب ست که خدمت شاه سکندر قادری رحمه الله
که سابقاً ذکر حال او محرر گشته نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
صاحبزاده برخوردار داشت و بشیوهٔ القاب اجداد و امجاد خود این قرة العین
راشاه خوانده بود وجه تسمیه ایشان به یحیے آن بود که پیش از ولادت آن
مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه ملهم شدند که در خانهٔ تو پسرے
آید یحیے اسمک یعنی نام ترا زنده دارد و چون متولد شد بان مناسبت بشارت
بان نام مسمے گردید و همواره از سمو فطرت و علو استعداد آن قرة باصرهٔ
ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده به یمن تربیت حضرت ایشان در سن
هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و دران سن کودکی از وے بتحصیل علم
رغبتے و محبتے دیده می شد و باوستادش رابطهٔ مشاهده می گشت که از هیچ
طفل کس ندیده و نشنیده وقتے که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
نمودند بعض خادمان این مخدوم زاده دو سه منزل باستقبال آوردند چون
ایشان را ملازمت نمود معلوم کرد که بنابر سببے آنحضرت بعد از سه چهار
روز بسرهند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود حضرت ایشان
فرمودند با این همه تعجیل برفتن چیست مگر یار را یاد کرده بعرض رسانید که درین
چند روز در سبق من تعطیل بسیر دود و فلان شریک من از من پیشتر رود و نیز
اوستاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
آرے چرا چنین نبود که از طبقهٔ علماست و از خاندان حفاظ و صلحا رخصتش
فرمودند در بلدهٔ اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
بود روزے فرمودند بخاطر آمد که محمد یحیے نیز چون برادران خود ازین نسبت
بهره ور گردد اما چه باید کرد که او طفل و معامله اجل ما بس نزدیک این بگفتند

واز بس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
از تمامی حفظ قرآن به یمن تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و
چه منقول بآخر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله
و نشر علوم بر منصه افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقه انقطاع و تبتل و
آزادی و بی تعینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنت سنیه
و رعایت این طریقه علیه بوجه اوفر مستقیم و مستدیم اند چنانکه آثار نجابت و
وراثت نسبت معنویه بر جبین مبین شان شاهد عدل است فی حلیه ایشان
از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلائل
قبول آن مخدوم زاده آنست که نبیره حضرت خواجه باقی بالله دختر خواجه کلان
خواجه عبید الله سلمه الله و ابقاه در حباله نکاح آن گوهر صدف ولایت منسلک
گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صوری نیز شرف امتیاز
یافتند امروز که سال عمر آن برخوردار به پانزده رسیده مطول میخوانند امید
که در عالم ظاهر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
سه صبیه بود یکی در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع درگذشته دوم که
به سن پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
صاحب احوال و کشوف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیه
سوم در حیات و از صالحات والسلام والاکرام **فصل یازدهم** در بیان احوال
خلفاء حضرت ایشان و دیگر یاران صاحبدل آن قدوه صفا کیشان میر
محمد نعمان سلمه الله تعالی والد انجاب خدمت شمس الدین یحیی معروف
بمیر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاهیر
بدخشان و ماوراءالنهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و تکسیر و امثالها دخیل بودند

ومولد ومسکن ومدفن ایشان بلدۂ کشم ست از بلاد بدخشان ووالد ماجد میر بزرگ امیر جلال الدین وجد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علماء پرہیزگار بوده اند واز مشاهیر آن روزگار وویاری از قدمای آبای ایشان عزیزی است که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوۃ قرآن مجید میکرده اند از اثر حلاوت آن تلاوۃ عندلیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش هوزه ووزبوده که آنجناب در سلسلہ عشقیه صاحب حالات وکرامات بلند بوده اند واز درویشان مختفی زوایای سمرقند جهت کفاف خود موزه میدوخته اند وخود ببازار برده آنرا میفروخته اند خدمت میر از ان پیر روشن ضمیر حکایت میکرده اند که روزی در جامع سمرقند ایشان را وجدے دررسید که دران وجد باوجود کبرسن ازین سوی منبر بدان سوی برجستند وهیچ الی بجسم شریف آنجناب نرسیده وحال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود وعرضش نصف آن ونیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کرمنی قدس سرہٗ رسیده اند ورساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالبًا نام حضرت شیخ را دران رساله به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما نام فقیر را عزیز ومحترم داشتید حق سبحانهٗ وتعالے شمارا معزز ومعظم کرداند خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن عارض بوطن بازرجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شاهزاده مشفق العلما والفقرا محمد حکیم میرزا کتابتے در غایتہ نیازمندی بمیر نوشته آنجناب را بکابل طلب فرموده بعد از رسیدن باحترام تمام تلقے نمود بعد از انتقال سلطان مذکور چون حاکم آن دیار یکے از هنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود از ان

ملال طلبیدند و باجابت رسید فی سنه اربع وتسعین وتسع مائة خدمت
مرشدی میفرمودند که مرا بوالد خود همین اعتقاد علم وعمل بود و ایشان را از عرفا واولیا
نمیدانستم روزی یکی از درویشان صاحبدل بمن گفت والد شمارا در واقعه دیدم فرمودند
که بمحمد نعمان گو که چرا با ما این همه سست اعتقادی ولادت مرشدی میر محمد نعمان
سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنه سبع وسبعین وتسع مائة پیش از ولادت
ایشان والد ایشان حضرت امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنه بخواب
دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد و او را بسمی اسم ما
گردان مرشدی میفرمودند هم در ایام صبی بعضی فکرتها و حیرتها مرا فرو میگرفت بعد
از آنکه در خدمت فقرا در آمدم و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
که فکرتها و حیرتها نیز شعبها بوده اند ازین راه و در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت
عارف آگاه امیر عبید الله بلخی عشقی رحمة الله علیه رسیده باشارهٔ آن بزرگ
انابت نموده اند چون بهندوستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین معنی داشته اند
از بعضی درویشان تعلیم اذکار گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را
باستان حضرت خواجه فانی ز خود و باقی بحق قدس الله تعالی سره
رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بذکر و مراقبه طریقه شریفه نقشبندیه
مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقر و
فاقه تمام بسر می بردند و از آن خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرای
مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
خانقاه شد تنها بفقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روزه
هر یک مستعد گردم حضرت خواجه چند تن از فرود اصحاب خود را تجویز نموده اند
درین اثنا یکی معروض داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال است

حضرت خواجه رضا نداده اند و فرموده اند اینها جزر بدن نااند یعنے با جز بدن
خود را باین امور قرین نگردانیم مرشدے فرمودند که باوجود که دران ایام چه
نوع فاقها بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر فقها رفتیم و امیدها بستیم در زیر
مسجد فیروزی خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت ننموده بوده اند و از
سراقین ابابیل وغیره تنگی نفس لازم آن بوده با مرحضرت خواجه قدس سره
سیدی با متعلقان آنجامی بوده اند و از اثر سکونت آنجا همشیرهٔ ایشان که از
صالحات خدا و ند حالات و جذبات بوده رنجور شده والده ماجده حضرت خواجه
بعیادت او آمده اند از رایحه کریه آن خانه ساعتے نشستن نتوانسته اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجه وانموده گفته اند اے خواجه من و نور دیدهٔ من این جماعة
که مرید شده اند کشتنے نشده اند آنحضرت فرموده اند اے والده اینها
بدعوی نیامده اند که ازین امور گران خاطر وملول دل گروند و هم سید فرمودند
که روزے چند بعضے واردات سکریه که نه بر وفق شرح اند بر من مستولی شد چندانکه
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجه خود
قدس سرهٔ معروض دارم چون بمسجد رسیدم نماز جماعت بر پا شده بود من
این کرانه صف بودم و آنحضرت آن کرانه صف خواستم نظرے به آن قبلهٔ حقیقی
کرده احرام بندم بمجردے که نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بمن افتاد
و از مین این نظران حال که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و هم سیدی
فرمودند که در مرض ارتحال خواجه بزرگوار خدمتگارے و بیدارے یکشب
بمن رسید آن شب نظرے بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
که هر کارے که از من وقوع می یافت درین اندیشه میرفتم که آیا رضاے او تعالی
دران باشد یا نه چنانکه اگر قدمی بجاے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون باز می گشتم سر درین اندیشه گم میشدم معلوم شد که آن وقت وقت تسلیم و رضای ایشان بوده و رشحه ازان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده از زبان سیّدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سرّه در حال حیات چون حضرت ایشان را رخصت ارشاد فرمودند و جمهور اصحاب را بایشان سپردند و هر کدام جدا جدا طلب داشته وداع فرموده بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را میفرمودند که در خدمت ایشان تعظیم ما مکنید بلکه توجه خود را بجانب ما منمائید و ران اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن باش بمقتضای هم پیرگی در نفوس چون رعونتها متمکن بود معروض داشتم که قبله توجه من درگاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستارگان در ضمن ایشان گم ست و از کمل اولیاء متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته باشند بعده باعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و اظهار عجز و نیاز انکسار نموده دریوزه عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان مایی الحال چند گاه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت ایشان ما قدس سرّه به دهلی آمدند خدمت سیدی عریضه مشتمل بر شکسته دلیها و غمزدیها و بی نصیبیها و بی استعدادیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند و معروض داشته که مرا وسیله برحمت ایشان جز آن نیست که نسبتی باولاد سید المرسلین صلی الله علیه وسلم دارم بصدقه آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعه این عریضه رقت رو داده فرموده اند میر بیدلی مکنید که حضرت خواجه ما رضی الله عنه حاضر اند انشاء الله خوبتر خواهد شد و نیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجه ما قدس سرّه میر را

با مناسبت دیگر ست بالجمله سیدی را در سلک اهل ارادت داخل ساخته در کنف
تربیت گرفته بسر هنه برده اند و مرشدے سالها در آستان آن قدوهٔ حق پرستان
گذرانده و دیده اند انچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس الله تعالی سرهٔ
ضعفے روی داده بتصور آنکه آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات ضعف شاید
فرصت سپردن امانت خواجگان رضی الله عنهم باهل آن میسر نشود بران آمده اند که به
بعضے مخلص اصحاب این نسبت شریفه را القا فرمایند شایان تحمل آن بار جز مخدوم زاده
بزرگ خود شیخ محمد صادق علیه الرحمة و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه الله ندیده اند و بعضے
احوالات که مناسب استعداد این دو عزیز بوده به هر یک افاضه فرموده اند بعد از ان
حضرت ایشان را صحت کامل روے داده فرموده اند سر آنکه این نسبتها درین ضعیف بشمایان
تلقی گشت آن بوده که بعضے احوالات عظیمه دیگر بما موقع بوده که ورود آن موقوف
باعطایای ایهامی بوده بعد از چند گاه مرشدی را بهدایت طالبه برهانپور مرخص گردانیده اند (برهان پور)
و این اجازت نامه رقم زده هو الله لا اله الا هو نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام و بعد (اجازت نامه)
فان الاخ الصالح السالک طریقة اهل الله العارف بالله السید الکامل محمد نعمان وفقه الله
سبحانه و ایانا لمرضاته لما دخل بتوسط هذا الفقیر فی سلک ارادة المشائخ النقشبندیه و سلک طریقتهم
العالیة قدس الله تعالی اسرارهم و ظهر منه الانتفاع للطلبة اجزته بتعلیم طریقة هولاء الاکابر للطلاب
و شرط الاجازة الاستقامة علی الشریعة و الثبات علی الطریقة و الحقیقة و السلام علی من اتبع
الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات دوبار سیدے مرشدی بان
بلدهٔ معظمه رفته اند چون دران شهر مذکور مشائخ معظم از طریق دیگر صاحب علوم قال و حال و
خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل الله و شیخ عیسی روح الله روحهما این طریقه
از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نموده حقیقت را معروض (اهل برهان پور)
داشتند حضرت ایشان مرتبهٔ ثالثه بمشیخت آن شهر امر کرده فرمودند این مرتبه مرتبه های

سابق نماند انشاء الله تعالی سبحانه چون سید درین مرتبه بشهر برهانپور صانها الله
وجمیع المسلمین عن البلیات والشرور درآمدند بحسب اشارات و عنایات معنوی مجلس
ایشان آنجا درگرفت که بتحریر نگنجد دیده میشد که جماعه که از دور نظاره آن مجالس میکردند
ناگاه جذب وحالتی ایشان را روی میداد که از غایت سکر و بی آرامی جامها پاره میکردند
وچون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاه مشاهده میشد که سی چهل تن بر هم افتاده بودند
ومصدوقه این مصراع سید قاسم تبریزی رحمة الله که ع درمیان شهر و در هر گوشه
غوغای اوست به ظهور پیوسته بودتا بجائی که بعضی مریدان مشائخ عظام
آن شهر نیز ناچار آمده داخل مستفیضان شدند و بسا مفسدان بصلاح رسیدند
و بسیار هشیاران باده بیخودی و جذبه چشیدند و درین اثنا عنایت نامه از حضرت
ایشان قدس سره بسیدی رسید اینکه فقره از انست روزی بعد از نماز
بامداد در حلقه یاران نشسته بود بخواست یا بی خواست توجهی بجانب شما پیدا شد
و در رفع بقایای آثار که بنظر می آمد گشت و اهتمام در رفع ظلمات و کدورات که
محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت و آنچه در آفتاب
هدایت ودیعت نهاده بودند همه در آن بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال
هیچ متوقعی و منتظرے نماند الا ان یتسع الظرف بعد ذلک ویاخذ بقدر وسعه شیئاً
فشیئاً وتا زمان طویل صورت مثالیه این معنی را در نظر داشت تا یقینی که مصداقست
حاصل آمد الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعه ست که
شما دیده بودید حصول آنرا مبالغه و تاکید مسالت مینمودید لله سبحانه الحمد والمنة دام شما
بتمام او یافت وموعود منجز شد و معهود موفی گشت امید وارست که تکمیل باندازه
این کمال حاصل آید و دشت و صحرائے آن حدود بوجود شریف شما منور گردد نهی
از سرایت حضور صحبت شریف بر هر قوی وضعیف چه گوید وانه راستیها و بے

تکلیفها آن عنصر لطیف چه دربیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این
بیچاره دل آواره گشته چه بنگارد و این ذره ناچیز تجدید توبه و انابت بخدمت این عزیز
نموده و بهدایت تعلیم ذکر این طریقه علیه از ایشان اخذ کرده بیمن صحبت ایشان از
وضع سپاه بشیوهٔ اهل خانقاه درآمده و بدلالت و سفارت ایشان بآستان بوسی
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس مشرف گردیده و بنظرات و عنایات آنحضرت
بقدر قابلیت خویش رسیده جزاه الله عنا خیر الجزاء و علمه الله علی رؤس الاحباء و
امید وارست که بحکم واقعهٔ صادقه که هم ایشان دیده اند قبول این بزرگان موجب
قبول او سبحانه و تعالی و حبیبه صلی الله علیه وسلم گردد و آن واقعه اینست که
فرمودند آن سرور را علیه الصلوٰة والسلام در مسجد جامع برهانپور با خلفاء کبار رضی الله
تعالی عنهم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد و بحضرت صدیق اکبر خطاب
نموده فرمودند هر که مقبول شیخ احمدست مقبول ماست و مقبول او تعالی و آنکه
مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست و مردود حق جل و علا مرشدی گفتند چون
این کلام از آن حضرت شنودم شکرها در دلم آمد که از مقبولان حضرت ایشانم پس
مقبول حضرت حق سبحانه و حبیبه المطلق باشم آنحضرت علیه الصلوٰة والتحیة بر مافی الضمیر
من مشرف شده فرمودند و قبول تو نیز اینچنین است روزی باین حقیر بتقریب
آنکه آزار و آلام سالکان را موجب گشایش کارست فرمودند شبی از صفهٔ مسجد
جامع برهانپور که بمقدار قامت آدمی ارتفاع داشت افتادم چنانکه یکدست من خسته
و شکسته شد اما افتادن همان بود و ظهور معامله و مقامی که آرزو میکردم همان و چنان
از آن افتادن مسرور شدم که بشکرانهٔ آن حلوا پختم و اعتقادم چنان بود که هر که از آن حلوا
تناول نماید به بهشت رود و نیز روزی باین حقیر بتقریبی بزرگیهای حضرت
ایشان قدس الله سره فرمودند در آن ایام که در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقه مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته وهمه خلائق زیر آن
بارگاه و متصدیان مهمات کارخانهٔ ظهور همه درتحت آن و در مرکز آن بارگاه روزنی
ست و آنحضرت از راه آن نگاهی دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر
بران روزن دارد ایشان باین خلائق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که
متصدی کاریست معامله خود را ازان یک اشاره فهم میکند و بدان عمل مینماید
وهمچنین هر که در زیر آن بارگاه ست بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارهای
متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجزئیات و کلیات
کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سیدی افاده نمودند
که چندین را فقیر میداند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند
راقم این حروف گوید شبی با جمعی از مخلصان سیدی در خدمت آن مرشدی
بمنزل یکی از مریدان ایشان میهمان شدیم جناب سیدی میزبان را تاکید فرمودند
که در طعام کمال احتیاط بجا آورد چنان کرد بعد از ساعتی شور برخاست
که بزی را درین میان بجهت دیگ ذبح کردند کرم بسیار در وی افتادند بنوعی
که در ساعتی آن گوشت به استخوان رسیده و عجب تر آنکه هیچ کرمی به
گوشتهای دیگر ذبائح با آنکه نزدیک بود رغبت ننمود سیدی فرمودند که این
ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی
از آشنایان آن بلاد که از عاملان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود و بخانه
این یار خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان وی را ذبح نموده اگرچه تحصیل
علوم ظاهر سیدی را کمتر ست اما آنجناب را ادراک حقایق این طائفه خصوصاً
علوم حضرت ایشان قدس سره حدت بصر ست و حضرت ایشان نیز
ذکر سیدی را بحدت بصر ستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

کثیره در جواب اسوله ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرموده اند کما لا
یخفی از ان مکاتیب بعض مراتب ضروریه راه را و ضمن دوازده برکته
نقل مینماید خوانندگان را مفید آید ب ۱ از تکثر طلاب و ترقیات آنها
نوشته بودند در تکثر اخوان بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امیدواریهاست
و کریمه سنشد عضدک باخیک نیز موید این معنی ست لیکن باید که منظور
نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکة خود بود مبادا که ترقیات
مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانهٔ مرشدان
برودت اندازد و ازین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان
را در رنگ شیر و ببر باید دانست چه جای آنکه بآنها مفاخرت و مباهات باید
کرد که مبادا ازین راه دروازهٔ عجب کشاده گردد بلکه بازکه بحکم الحیا شعبة من
الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
طالبان موجب غیرت و عبرت بود باید که قصور اعمال و تهم داشتن نیات
لازم وقت بود و لسان حال و قال بکلمه هل من مزید مرطوب باشد ب ۲
ای برادر مکرر بشما گفته که مدار این طریق بر دو اصل ست استقامة بر
شریعت بحدی که بترک ادنی اولی از ادب راضی نباید شد و رسوخ
و ثبات ست بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بنهجی که بر وی مجال اعتراض
نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر بعنایت
الله سبحانه این دو اصل مستقیم ست سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
ست ب ۳ پرسیده بودند که اسمائی که مبادی تعینات انبیا
علیهم الصلوٰة والتسلیمات اند همان اسماء مبادی تعینات اولیاست
یا نه و اگر هست فرق چیست ای عزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوٰة

کلیات اسماست ومبادی تعینات اولیا جزئیات آن اسماست که در تحت آن کلیات مندرج ست ومراد از جزئیات آن اسما همان اسما است که بقیدے از قیود ماخوذ گشته است کالارادة مطلقة والارادة المقیدة بشئ وچون اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات ترقی واقع میشود ودفع آن قید نموده ملحق خواهد بود واین فرق را در بعضی مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود ۴ عمل آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام بر دو نوع ست بر سبیل عبادتست یا بر طریق عرف وعادت عملے که بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتها منکر میدانیم ودر منع آن مبالغه مینمائیم که احداث در دین ست وآن مردود است وعملے که بنا بر عرف وعادت است خلاف آنرا بدعت منکر نمیدانیم ودر منع آن مبالغه نمی نمائیم که در دین تعلق ندارد وجود وعدم آن مبنی بر عرف وعادت است نه بر دین وملت چه عرف بعضے بلاد خلاف عرف بعضے از بلاد دیگرست وهمچنین در یک بلد وباعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع ست مع ذلک رعایت سنّت نبوی نیز مثمر نتائج ست ومنتج سعادات ۵ از فرق میان حصول ووصول سوال کرده بودند اے برادر حصول باوجود بُعد متصور است ووصول متعذر عنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنیم میتوان گفت که عنقا در مدرکه ما حاصل ست اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت از ظهور شی ست در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شی نیست اما وصول شی ظلیت را بر نتابد فافترقا ۶ شکر این نعمت عظمے بکدام زبان بجا آورد که حضرت حق سبحانه وتعالے ما فقرا را بعد از تصحیح عقائد موجب ادائے اهل سنّت وجماعة شکر الله تعالے سعیهم بسلوک طریقه علیه نقشبندیه

مشرف ساخت وازمریدان ومنتسبان این خاندان بزرگ گردانید
نزد فقیر یک گام درطریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگرست راهی که بکمالات
نبوة بطریق تبعیة ووراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتهیان
این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
متوسطان که ملتزم این طریق اند ومحبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز
امیدوار اند المرء مع من احب بشارتیست دورافتادگان را خائب وخاسر درین
طریق کسی ست که داخل این طریق شود ومراعات این طریق نکند وامور محدثه
درین طریق اختراع نماید وبه اعتماد منامات ووقائع خود یا بخلاف این طریق اقدام
کند درین صورت گناه طریق چیست ب پرسیده بودند که ذکر نفی و
اثبات بهترست یا تلاوة یا نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی واثبات در
رنگ وضوست که شرط نمازست تا طهارت درست نشود شروع در نماز
ممنوع ست همچنین تا معامله نفی بانجام نرسد تطهیر از کفر انفس و واجبات و سنن
هرچه کند از عبادات نافله داخل وبال ست اول ازاله مرض خود باید کرد که مربوط
بذکر نفی واثبات است بعد ازان بعبادات وحسنات دیگر که در رنگ غذاست
صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش اززوال مرض هر غذا که تناول نمایند
فاسد ومفسد است ع هرچه گیرد علتی علت شود ب حقائق ممکنات بعلم
این فقیر عبارت از عدمات ست که منشاء هر شر ونقص ست باعکوس صور
علمیه اسما وصفات الهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند نهایة مافی الباب
آن عدمات در رنگ هیولی اند وآن عکوس در رنگ صورت که دران هیولی حال
گشته است تشخیص وتمیز عدمات بآن عکوس ظاهر ست وقیام آن عکوس
بآن عدمات متمیزه واین چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که هیولی گفته اند از وی تشخص هیولی را بالصورت داشته اند و چون بتوفیق الله
سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعةً
فساعةً از ماسوا اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات واجبی جل سلطانه
در هر آن قوت و غلبه پیدا میکند و بر قرین خود که عدمات ست چیره و تسلط می یابد الا
آن حزب الله هم الغالبون معامله بانجا میرسد که عدمات که همچون اصل و هیولی بوده است
هر عکوس را چو باستتاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و
اصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایا اصول خودند نیز از نظر مختفی میگردد
چه مرایا را از اختفا چاره نبود و این مقام مقام فنای بلند است ب چون انسان
کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دائره ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط بسیر
فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق باصالته بی شائبه ظلیت
و بی توهم حالیه و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او
تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود و این مقام اعلی مقامات
قاب قوسین ست که متعلق بظهور اصلی ست بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
هیچ نخواهد درینوقت بفضل خداوندی جل سلطانه اسم و صفت بتمام از نظر او میخیزد و
جز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
ماند هر چند صفات نبود و ندرینحال سر او ادنی بظهور می آید و از قوسین اثری نمی ماند
ف بدانند که هر شئی بماهیت خود آن شئی شئی ست و از برای ثبوت ماهیت هر آن شئی
را هیچ جعل جاعل درکار نیست که ثبوت شئی مر نفس خود را ضروریست از آنجا گفته اند که جعل
در نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیات مجعول نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود

درکارست فعل صباغ در اتصاف ثوب ست بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد
یون راگر داند که آن محال ست که تحصیل حاصل ست پس جعل در نفس شی نشد
بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی بماهیت خود شی ست و بمعنی
در نظر کشفی در ظل شی و عکس مفقود ست که عکس و ظل شی بماهیة ظل و هم عکسے خود
ظل و عکسے نیست بلکه بماهیت اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیت ندارد
همان ماهیت اصل است که ظل خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از
نفس خود چه ظل باصل ظل ست نه بنفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی
جل سلطانه است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین
چون افعال ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم واز اصول
عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
الله تعالی اند حضرت ذات جل شانه اصل جمیع اصول ست لا جرم حضرت ذات
تعالی بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت و لقد
که در حین تحریر و بیان آمد ب ادب پرسیده بودند که چون اشیا ظلی بماهیت خود
اشیا نباشد بلکه ماهیت اصل بر پا بوند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو و انت و انا همان
اصل باشد این زمان حمل بعض صفات که بآن اصل نا ملائم اند بر ضمائر چون صادق آید در رنگ
انا اکل و انا نائم بدانند که ظل فی الحقیقة هر چند باصل خود بر پاست اما ثبوت ظلیت
خود اگرچه در مرتبه حس و حال بود همیشه بر جاست و احکام ظلیت او را دائم و بقاست
و خلقهم لا بد آن اکو است و حمل آن صفات بر آن ضمائر بملاحظه اعتبار ظلیت روا است
و بر مرتبه از وجود را حکم جدا است و هر چه در خدا کم ست نه خداست جل و علا ۱۳
بدانند که در مراتب عروج تا زمانے که از یکدیگر متمیز اند و از اصلے باصلے دیگر رفته
میشود آن کمالات داخل دائره ولایات است و چون این تمیز بر طرف شود و

واین تفصیل کم گردد و معامله به اجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات مرتبہ نبوت بود دران مرتبه نیز هرچند وسعت ست ان اللہ واسع علیم اما آن وسعت وسعت دیگرست واگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد وکه در یابد ربنا آتنا من لدنک رحمۃ وهیی لنا من امرنا رشدا شیخ طاهر لاهوری سلمه اللہ تعالے از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده و خداوند کرامات ظاهره و خوارق باهره و احوال عالیه و مناقب فاخره و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول و فروع و اصول چون شوق سلوک این راه گریبان همت آنجناب بگرفت خود را بآستان حضرت ایشان رسانید زیراکه وے از غایت تشرع جویاے مرشدے می بود که در علم و عمل و کمال متابعت آن سرور صلے اللہ علیه وسلم یگانه زمان خود باشد و بر همه هویدا بود بل اشهر من البیضا که درین امور سر آمد اولیاے وقت خود حضرت ایشان بودند قدس اللہ سره الاقدس پس خدمت شیخ سالها بانکسار و ذلت و افتقار تمام در عتبه علیه گذرانید چنانکه دران خانقاه از سالکان این راه در ظاهر بخاکساری و بیمقداری شیخ طاهر دیگری نمی نمود و بسیار بودی که از درویشان التماس آن نمودے که کناس راسنع کنند و تطهیر خلاها را باو واگذارند و ایضا خدمتش در تعلیم و تفهیم صاحبزادہاے کبار سلمهم اللہ سبحانه جهد بلیغ و سعی تمام مبذول داشت چنانکه از زبان مبارک مخدوم زادهامکرر شنودم که فرمودند حقوق حضرت شیخ طاهر بر مایان نه آنقدرست که از عهدهٔ شکر آن توانیم برون آمد جزاه اللہ عنا خیر الجزا روزے حضرت ایشان قدس سره نیز فرمودند که محمد یحیے را هم میخواهم بشیخ طاهر بسپاریم که چون او در انش از یمنت انفاس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاهر را آن دماغ کے مانده باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و هیبت آنحضرت آنقدر

بر شیخ مستولی بود که بتحریر نگنجد چنانکه روزی حضرت ایشان آنجناب را امر
بامامت کردند رنگش بگشت و لرزه بر اعضای او افتاد از غایت خشیت
باوجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان قراءة در گلویش گره می شد
لاجرم از برکت این دولت انکسار و ادب و خدمت بل بهمین نظر اکثر عنایت
آنحضرت قدس سره کار بجائی که رسید اما در اثنای راه سلوک کاری
کار بتقدیر و حکمت ملک الجبار او را بلیه عظیمی روی داده بود و مجمل آن قضیه آنکه
روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقه ذکر برخاستند و فرمودند که درین
حلقه دیدم که بر جبین یار را لفظ شقی مرقوم ست ازین سخن بر همه یاران هیبت عظیم
مستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام بر خود لرزیدند و آن شخص شیخ طاهر
بود و مقارن آن مکشوف [illegible] عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
که گنجور گنجینه رحمت رحمان بودند دعا و توجه علیه بر رفع آن بلیه گماشتند تا
آنکه حضرت حق سبحانه بمحض کرم خود مسالت ایشان را باجابت رسانید گویا
حضرت ایشان خود نیز در نامه اجازة او باین قضیه ایما نموده اند و ایضا در
مکتوبی بتقریب بیان قضای معلق و مبرم اشعار باین امر فرموده برنگاشته
اند که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ وقوع آن را معلق بامری
ندیدم مبرم دانستم حیرتی روی داد چه باثار و اخبار و اجماع امت معلوم
داشتم که بر قضای مبرم تغیر روا نبود درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
سید عبد القادر جیلانی قدس الله سره العالی بیادم آمد که فرموده هیچکس
را در قضای مبرم تصرف نیست مگر مرا گفتم الهی چون یکی از اولیای ترا
این دولت میسر بود من نیز امید دارم و الحاح نمودم باجابت رسید و
معرفت این سر نیز عطا فرموده دانانیدند که قضای معلق دو قسم ست معلقی

است که تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلقی ست که تعلیقش در علم
ماست این قضیه و آنکه شیخ عبدالقادر را دران تصرف عطا کرده ایم داخل
قسم ثانی ست لیکن چون بصورت مبرم نماست او مبرم انتهی ما حصل این
کلام الشریف و نیز روزی شیخ طاهر را در ایام کم کاری او از غلبه حال بر زبان رفت
که اگر حضرت ایشان خواهند سلب احوال من نمایند میسر نشود که من فانی
شده ام و اتفاق این طایفه است که الفانی لایرد این شطح او در ایکی بسمع
حضرت ایشان قدس سره رسانید در جلالیت رفته سلب احوال او نمودند
شیخ بیچاره بصد اضطراب چون ماهی بی آب بر خود می جنبید و جمعی از بزرگان را
وسیله شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمه او کشیدند
و باز به نسبتش رسانیدند بالجمله بعد التیا و التی شیخ مشار الیه را حضرت ایشان
قدس الله سره باحوالات علیه نواخته بخلافت تعلیم طریقت در سلسله شریفه
نقشبندیه سرافراز ساخته بارشاد طلبه بلده لاهور رخصت فرمودند آنگاه از
طریقه قادریه نیز مجازش گردانیدند شیخ به بلده مذکور رفته بارشاد و تربیت طالبان
پرداخت و جمعی را از برکات و افاضات خود بهره ور ساخت این فقرات که
از عرائض او منقول میگردد مبین علو حالات و فور برکات اوست ب منها
بعرض اقدس میرساند چون ازان آستانه علیا متوجه اینجانب شدم در هر قدمی
با خود میگفتم ای نادان مقصد خود را پس گذاشته کجا میروی اما از غیب
کسی میگفت راهی شو بالجمله کشان کشان باین شهر آوردند در گوشه مسجدی
حیران نشستم ناگاه روحانیت حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه ظاهر شد با
گشت که در پی کاری که فرموده اند باید شد امتثالا للامر و ام کم چندی را مشغول
ساختم و درین میان جوانی بلند استعدادی رسید و بجبر و شغل او دن

درتمام بدنش دفعةً نسبت سرایت کرد و سرتا قدم آگاه شد و دیگر طالبان
نیز جمعیت و حضورها بدست آوردند بعضے حاسدان سخنے را که پیر دستگیر دربیان
مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رقم نموده اند درمیان
آورده بعضے چیزهاے دیگر بآن از خود الحاق کرده راه طعن کشودند مولانا حامد
آن مکتوب را پیش علامة الانام مولانا عبد السلام برد و مولانا بعد از مطالعه گفتند
هیچ شبهه وارد نمیشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان حاسدان بسته شد
ب منها حضرت سلامت سگان آن درگاه را از نسبت مریدی ما نا
قابلان هزار عار است فکیف که خود را در زمره بندگان آن آستان شماریم
که هرچه از انجاست همه خیر محض است و هرچه از اینجاست شر محض پس
مایان را بآن عتبه علیه چه نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشته اند
و بعرض حال امر فرموده گستاخی میرود قبله گاها نسبتهای طرق ثلاثه جلوه
گر اند و مشائخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصاً
حضرت خواجه بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس الله
تعالیٰ اسرارهم و نیز در حلقه ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت بچندین هزار صحابه
و مشائخ علیه و علیهم السلام والتحیة آمده مدتے می نشستند و نوازشهای می نمودند
در عشره اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زهرا
علی ابیها و علیها الصلوٰة والسلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات نواختند
و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
کثیره خود را در خدمت روضهٔ منوره حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم یافتم بعد از ان روضهٔ مبارک را در منزل خود دیدم بعد از ان
نورے که از ان روضهٔ مقدسه ساطع شد متحقق گشت و بحقیقة آن

نیز مشرف ساختند و بتکرار آنجا سید بعد ازان ظاهر شد که صحبت بتمامه از روی
کار زائل شد و حقیقت وصل عریانی آشکار گشت مکالمه و محادثه نیز
وقوع یافت بعد ازان جهل و نکرت صرف روی نمود و حالا نه وصل ست
و نه فقد و نه طلب و نه غیر طلب هیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً و نه نفیاً
بامنها از کثرت تقصیرات خود چه عرض نماید که پایان ندارد و با این همه
از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد ست قبل ازین هر
یک از نسبت ثلاثه یعنی نقشبندیه و قادریه و چشتیه نوبت بنوبت
روی میداد و احیاناً باهم خلط می شدند گاه غالب و مغلوب نیز می بودند حالا
هر سه نسبت یکی شده اند مگر گاهی که یکی بر دیگری غلبه میکند و سیر در نسبت
نسبت مشائخ کم شده است مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر دستگیر
بطریق عنف و لطف بوده آثار نیز همچنین بترتیب میشود و آتی در اثنای این
گرمی ارشاد و هدایت قدوة مشائخ اند و فوری تعیینی و تفرید دل شیوه پیش
گرفت که آیندگان کمتر سجده منش باریابند بعد از استماع آنچنی و وصول عریضه
حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوی مرسل داشتند الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت
گشت از حلاوه و التذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود
ای برادر حق سبحانه و تعالی شما را این منصب کرامت فرموده است
شکر این نعمت را بر وجه اتم ادا نمایند و محافظت کنند که امری صادر نشود
که باعث نفرة خلق گردد که آن مناسب حال ملامتیه ست که شیخی و دعوة
کار ندارد بلکه مقام ملامت نقیض مقام شیخی ست مبادا این دو مقام را
خلط نمائید و در حین شیخی از روی ملامت کنید که ظلم ست و در نظر مریدان

خود را متحمل دارید و در اختلاط و موانست با مسترشدان افراط نه نمائید که باعث استخفاف ست که منافی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمائید مهما امکن عمل برخصت تجویز نکنید که هم منافی این طریقه علیه ست و هم مناقض دعوای متابعت سنت سنیه عزیزی فرموده ست که ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب ست بجناب قدس خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً اعمال عارفان اسباب تقلید ست و طالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص ست بلکه بهتر از اخلاص که برای نفع خود باشد از ینجا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان ست و عارفان را بعمل احتیاج نیست عیاذاً بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان در اتیان اعمال بسائر طالبان برابرند و از اتیان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایة ما فی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ ست و بآن اعتبار آنرا ریا می نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلائق درین اوان هنگامه طلب اند کاری بوقوع نیاید که منافی آن مقام باشد و جهال را الطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشائخ نوشته بودند وجه آن اگر به شما بالمشافه گفته شده است ما ورای آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست زیاده چه نویسد والسلام چون این تربیت نامه رحمت شمامه بآنجناب رسید عریضه بان حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبله هر دو جهان سلامت چنانچه بچه عصفور دهان واکرده بفریاد و فغان منتظر دانه میباشد

حال این حقیر نسبت بآن درگاه همین ست بی امداد آنحضرت جامی فقیر جز باده
خسارت وضلالت نیست هر حالے که درمعرض عرض می آرد شمه ایست از آثار
قبولیت آن درگاه وگرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمی چه مناسبت
الکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا ودین صلی الله علیه وسلم هیچ نیست مع
قطع النظر عن المشیخته والملامته همه را امر زاید بر اتباع میدادند و درخود سرانجام
این کار یعنی مشیخت نمی بیند غریب ومسکین افتاده بعد بینی هذا و یعیشنی آخر
حقیقت حال فقرست انتهی باجمله شیخ در بلده لاهور تا امروز بافاده طلبه علوم
دینی وافاضه سالکان براه یقین مشتغل ست و در تشرع واتباع وتبتل وانقطاع
وفقر وقناعت وانکسار ومسکنت وحید زمان هیچ یکے از اهل دنیا آشنائی نمی
نماید فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید واز کسب حلال خود کفاف میسازد و دیگر از
اهل توفیق وصلاح اگر جزوے چیزی می آورد میگرفت از همه رسیده است و پای
همت در دامن عزلت کشیده در هر سال چندین با پیاده با جمعے از درویشان
خرقه پوش زکوة وعصا بر کف وردا بر دوش از لاهور بقصد زیارت حضرت
ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی که حضرت
ایشان قدس سره در لاهور تشریف داشتند روزے سواره از پیش زاویه شیخ مرور
نمودند و راقم نیز در عنان بود شیخ مشار الیه خبر یافت همچنان با طاقیه وازار در عنان
آن شاهسوار شتافت حضرت ایشان متبسم گشته شیخ را بزاویه شیخ اشاره نموده
این مصرع خواندند ع آنجا اگر نسیم رسد یا صبا وزد ۰ وشیخ را رخصت فرموده در
غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایه افادت وافاضت او بر مفارق
تلامیذ و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگزادهای
هندوستان نسبت در بدایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس الله سره العزیز

توضیح و تلویح میخواندا ما بدرویشان اعتقادے نداشت بل باقامتہ صلوۃ مفروضہ نیز کمی
پرداخت از زبان شیخ مشارالیہ شنودم کہ گفت ہمدران سال کہ در خدمت حضرت
ایشان بتحصیل علوم مشتغل بودم مرا بیکے از جوانان صاحب جمال تعلقے بود درمیان
درس و سبق دلم می طپید کہ کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظارہ و مطالعہ ورق روے
او رسم در اثناء روزے حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنایات
شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ در حصول علم ظاہر نیز منتج بے
برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کرامتے
نمایند کہ بوسیلۂ آن در زمرۂ صلحا در آیم شاید و اگر نہ از نصیحت کارے نکشاید ایشان
لحظہ خاموش گشتہ فرمودند فردا این نیت پیش ما بیا تا چہ رود بعد اتفاقاً فردائے
موعود آن برنا کہ مرا بوے دلبستگی بود بخانہ من آمد مرا دل نداد کہ از صحبت او
بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بملازمت رسیدم فرمودند خوب نکردی
کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدہ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دوگانہ
ادا نمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
چنانکہ از مستی و بیخودی بر خاک افتادم و ہمچنان مرا برداشتہ بخانۂ من بردند
بعد از یک روز بافاقت آمدم پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا
سرد شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعادۃ شدم و ہمین نظر کیمیا اثر ہر روز
خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی بالجملہ مشارالیہ سالہا
دران آستان گذرانید دید آنچہ دید تا آنکہ حضرت ایشان او را اجازت تعلیم
طریقت دادہ او در بلدہ سہارنپور کہ وطن مالوف او بود رفتہ بارشاد
ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چندگاہ بہ بلدۂ آگرہ کہ آن بلدہ از خلفاے
این سلسلہ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام استقامت تبلیغ

نمائی و بی امر ما از انجا نه برای شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیره
بسکان آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد در ین ولا ابلیس پر تلبیس بعضی
عوارض مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
اصلاح بعضی امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد ازان بخدمت عالی مستسعد گشت و دریافت
که خاطر عاطر حضرت ایشان از همه مخالفت امر کرانست بعرض رسانید که باز متوجه
دار الخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف نگشت فرمودند
که وقت همان بود حالا اگر بروی تو دانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجه
دار الخلافت شد بامید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود و چون
رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
دار الامارة بود و مجمع عسکریان هنگام طلب دور از اخلاص و ادب ازان گروه
جمعی که بخدمتش رسیدند با آنها نصایح خشونت آمیز درمیان نهاد و از احوالات
بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقایع و کشوف که اظهار آنها ایقاظ فتنه مینمود
بگوش هنگران رسانید تا بجای رسید که دران شهر بودن نتوانست بلکه آن
شور و شر به پیر بزرگوار او قدس الله سره العزیز سریان نمود و سلطان آنوقت
که باین طایفه بی مناسبتی تمام داشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
نمود و حبس فرمود اگرچه بعد ازان سلطان ازین امر نادم و پشیمان شد و عذرها
خواست اما ویرا این سوء ادب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش پیدا
شد و بر بعضی دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و
خودش بضعفها و مهلک مبتلا گشت تا بهمان رفت بعد ازان قضیه مذکوره
شیخ بدیع الدین بوطن نمود و سهارنپور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشه

گزیده و بذکر و مراقبت وانس والفت آرمیده باوجودیکه سال عمرش به پنجاه رسیده بود حفظ قرآن مجید نمود و بافاده و افاضه طالبان علوم دینی و یقینی مشتغل است دران ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود عرضه داشت او رسیده دران مسطور بود که از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بشارتهای خاص می یابد وعنایتها مینمایند و نصائح میفرمایند روزے فرمودند انت سراج الهند دبازو یاد طاعت امر نمودند انتهی حضرت ایشان درجواب این چند کلمه نگارش فرمودند بسم الحمد للہ وسلام علی عباده الذین اصطفی رقیمه شریفه خوش وقت ساخت واقعات مبشر اند وقابل تاویل اما هرچند ما ول اند منور اند ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیٔ قدیر وچون بازو یاد عمل مامور شده اند هر قدر عمل که از دست آید مغتنم دانند که این دار دار عمل ست والله الموفق این چند فقره که از عرائض شیخ بدیع الدین منقول میگردد دلیل ست بعلو حال او وارشاد وکمال او باستقامت وشکیبائی او برآزار اهل ملامت بسم منها عرضه داشت کمترین خدمه آستانه معلی بدیع بعرض اقدس میرساند که احوال این شکسته بال همین توجه آن کعبه امانی وآمال بروجه استقامت ست وهیچ گونه در غربیت امور فتور راه نیافته امید سیدارد که بطفیل نظر عنایت آنحضرت درچند نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیابد هرچند حوادث گوناگون بیش از بیش می آیند مطلبے که گرفتار اوست خلل دران ندارد واکثر از قعات حوادث که بحکم الهی جل شانه بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن با آن اعلام مے بخشند بی آنکه قصد باو تعلق باشد واز غیب بشارتهای عجیب می یابد که عرض کردن بحضور گرامی تعلق دارد چند طالب صادق جمع شده اند سرگرم کارند و احوالهای بلند می گذرانند وحضور نقشبندیه را در اندک مدت بلکه ساخته اند و بعضے بفنای جسدی مشرف گشته واحوال اخروی وبرزخ رابدیهی اولے

میداننداین همه از صدقه آن درگاه است وگرنه این ناقابل سیاه بخت را باین مقدمات چه نسبت وباین نعمت عظمی چه مناسبت بعضے از طلبه از کثرت التذاذ ترک خانومان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف بوضع سابق مینمایند بعضے مردم اینجا که درسلاسل دیگر شغل کرده اند الحال که درین طریقه علیه داخل شده اند خیلے متلذذ اند وبرعمر گذشته متاسف ازینجهت یکی از مشائخ اینجا غایته عداوت گرفته تا بجائے که باین طریقه واعزه آن سخنان بیهوده میگوید روزی جمعے از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجه بزرگ وحضرت مخدومی خواجه باقی قدس سرهما وسائر اعزه دشنامها دادند چون از نالایقے قابل خطاب نبودند غیر از سکوت وصبر مناسب وقت نیافت قبله گاها بتوجه آنحضرت بدولت مشاهده سرافراز ساختند فیز آرزوئی که داشت که یکبار نظاره بارگاه محمدی علے صاحبها من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها نماید هم سر آستانید واز انوار وکمالات آن پرتوے یابد حق سبحانه بمحض فضل وکرم شبے بعد از نماز تهجد بآن دولت رسانید چنان معلوم گشت که اهتمام خدمت این مقام بحضرت غوث الثقلین قدس الله سره تعلق دارد وبوسیله ایشان بان درگاه رسیدن دشوارست واز انوار این مقام اقتباس مینماید مگر اولیا که بکمال متابعت سرور انبیا علیه وعلیهم الصلوات والسلام مشرف شده اند کعبه مقاصد سلامت اینهمه را بوسیله از صدقه خادمان این درگاه میداند درکونین غیر از توجه حضرت ایشان مربی ندارد وهمیشه از حضرت حق سبحانه مسالت مینماید که این ناقابل بی استعداد ازلی وابدی درمحبت وخدمت خاکروبان آن درگاه بزید ودرهمین بمیرد وبهمین محشور گردد بحرمة النبی الامی العربی علیه الصلوة والسلام انتهی از زبان مبارک مخدوم زادها سلمهم الله سبحانه می شنودم که فرمودند از مردم صالح صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ام ما ناکه ظهور خوارق از آنجناب از اثر
آن کلمه حضرت ایشان قدس سرہ باشد که در مکتوبے بآنجناب برنگاشته اند که طلب
کرامات نموده آید امیدوار باشید فان مع العسر یسرا انتهی از انجمله است
آنکه درایامی که حضرت ایشان را قدس الله سرہ سلطان وقت بعتاب تمام بگره
طلبیده بود یکے از نزدیکان سلطان که بشیخ بدیع الدین نسبت هم شهری بل
خویشے داشت لیکن باین دو عزیز در غایة عداوت بود شیخ مذکور را تصور آنکه مبادا
آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانه او رفت و بانکسار و
افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا هر چند دشمن و دل آزار اند
اما در وقت اضطرار خویشان را مدد گار اند آن بے سعادت بیش از پیش در نخوت
و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین ساله من برآمده هان بنگر که چه میکنیم
مولانا نیز در جذبه رفت و در شورید و گفت بنگریم که کدام پیشتر کار همدیگر می کنیم
و بخاطر خسته بزاویه خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
فرصت بدگوئی یابد درهمان ایام بمرد شیخ نور محمد پتنی سلمه الله تعالی
آنجناب چون از علوم رسمی بهره تمام برداشت همت بسلوک این راه گماشت
بخدمت بسیار خدا دوستان کشور هندوستان رسید اما از هیچ
یک مطلب بحصول نه پیوست تا آنکه قائد توفیق زمام بختی بخت او را به
آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم ذکر طریقه علیه نقشبندیه
مشرف شد باندک فرصت از برکات صحبت ایشان بآن نسبت رسید
که حضرت ایشان حقیقت آن روز یکے از عرائض بحضرت خواجه قدس
سرہما چنان نوشته اند شیخ نور به نقطه پایان فرو رفته است و کار
جذبه را بانجام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فرق را من

توجه بنهایت بر وه اول صفات بلکه نوری که صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده و
خود را شیخ خالی یافته بعد ازان صفات را از ذات جدا مشاهده نموده باین دید تا حد
مقام جذبه رسیده خالا عالم وخود را چنان گم ساخته که نه باحاطه قائل ست و نه بمعیت
وچنان باطن بطون متوجه است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد انتهی کلامه
الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشارالیه سالهاے بسیار در آستان حضرت
ایشان بتجدید خدمات شایسته گذرانید تا بمزید انچه ذکر یافت رسید پس
حضرت ایشان او را اجازهٔ تعلیم طریقت داده بشهر پٹنه که از بلاد مشهوره معموره
هندوستان ست مرخص فرمودند حسب الامر بآنجا رفت لیکن از وفور
تفرید اکثر در مفاوز و دوا میگذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون اینمعنی
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بسوے مرسل داشتند ب الحمد لله

وسلام علی عباده الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را هیچ انکه از امتثال اوامر حق جل
وعلا و اجتناب از نواهی چاره نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات با ایشان
نیز چاره نه التعظیم لامر الله والشفقة علی الله بیان اداے این دو حقوق پیغمبر باید و
بمراعات شطران دلالت می نماید پس اقتصار بر یکے ازان دو امر از قصور
است و اکتفا بیحز داز کل از کمالیه دور پس تحمل اذای خلق ضروری آمد
وحسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زیبد و ناپروائی
نمی شاید ع هر که عاشق شد اگرچه نازنین عالم ست ٭ نازکی کے راست
آید یار می باید کشید ٭ چون در صحبت بوده اند و مواعظ شنوده از اطاله
سخن اعتراض نموده بر فقره چند اقتصار افتاد ثبتنا الله سبحانه وایاکم
علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها السلام والصلوة والتحیة انتهی شیخ
حسب الامر در کنار شهر مذکور بر ساحل دریاے گنگ آمده چون بلبل شوریده

از کاه وگیاه کلبه پرداخته ونیز مثل آن مسجدے ساخته باعیال واطفال دران
کلبه میگذرانند ودران مسجد باداے صلوات وطاعات وافادات علوم
دینی ویقینی وارشاد وهدایت اشتغال مینماید از خلص اصحاب حضرت
ایشان شنودم که گفت ازان حضرت قدس سره استماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از نقبا فرمودند یا نجبا وهم از بعض مخلصان حضرت
ایشان مسموع گردید که بتقریب تربیت شیخ طاهر وشیخ نور محمد وکسر نفس ایشانان
حکایت کرد که یکبار حضرت ایشان بدهلی تشریف آورده بودند وخواجه حسام الدین
احمد سلمه الله وبعض اعزه دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجاب
رسید مولانا طاهر لاهوری وشیخ نور محمد راکه از سامعان بودند درین بین
بخاطر خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضے مستمعان بدقت نمی پردازند
وجز معنے عبارت مذکور نمی سازند ومعنے ظاهر عبارت خودمایان را نیز میسر
است پس مارا ازین استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطره مشرف
گشته بعتاب تمام مشار الیهمارا از فیروزآباد بیرون کردند تا چار روزها بر
ویرانهاے گشتند وشبها آمده بیرون دروازه قلعه فیروزی میگذرانیدند
تاآنکه جناب خواجه حسام الدین سلمه الله تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذراید که ایشان نفسهاے فربه دارند خواجه مذکور معروض
داشتند که بعض حجرهاے زیر مسجد فیروزی مدتهاست که از سرقین وغیرها
ملوث مانده اگر حکم شود مشار الیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند تاکه هم کسر نفس
وهم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند وآن دو خردمند
جوانمرد چنان کردند بعد ازان حضرت ایشان آنهارا طلبداشته باشفاق
نواختند لمؤلفه راه رو رنجور دل رهبر خردمند طبیب ٭ جان برد بیمار

گر جان بشنو و پند طبیب ؂

شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی

آنجناب از اقصاے ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی را بشهر معظم
لاهور آمده بود بعد از فراغ تحصیل متوجه وطن مالوف شد چون بدار السلطنة
آگره رسید در جوار خواجه عبد الرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجه مذکور شنودم
که گفت چون شیخ حمید را در علوم ماهر و متین دیدیم بشیخ قرار داده شد که
تا در آگره باشند باهم همسایه و همنشین باشیم و صحبت کتاب درمیان آریم
روزے بتقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را برین طایفه منکر و معترض یافتیم بیشتر
انکارش بسبب اعتقاد این طایفه بود بر مسئله توحید وجود و بحضرت
ایشان موصی الیه را منکر تر از همه دیدیم ازین مقوله دو سه روزے گذشته بود که
حضرت ایشان از سرهند بآگره تشریف آوردند و در همسایگی ما منزل گزیدند
چون شیخ حمید این خبر شنود با ضطراب تمام بخانه ما آمده گفت الحال من
ازین محله بجاے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزا و رسائل من که نزد شماست
بمن بسپارید گفتم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
برد که فلان اینجا آمده گفتم فلان مرد صالح و عالم ست اینهمه ناخوشی نازیباست
گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روے خواهد
نمود اگر جمع نشویم مشکل و اگر شویم ازان مشکل تر که تاب پیش آمدن این قسم شیخان
ندارم این گفت مرخص شده بجلد دیگر رخت کشید بعد از دو سه روز براے
جزوے که مانده بود بخانه ما آمد باهم نشسته بودیم و سخن علمی میرفت که ناگاه یکے
آمد که حضرت ایشان اینک بدروازه ایستاده اند مرا حیرت آمد که چه باشد و شیخ
حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیره ایشان شدم چون در
آمدند بنشستند فرمودند باستفتا آمده ایم عرض کردم که کدام مسئله باشد که از

ایشان پوشیده بود فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما پرسیده شود بعد از ادای مسئله که آن در غایة ظهور و اشتهار بود در جواب شیخ حمید کرده فرمودند که ای شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر بکیفیت تمام بجانب او دیده ساعتی مراقب شدند آنگاه برخاستند هر چند التماس نمود که لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفرهٔ مهمان آید نپذیرفتند و برخاستند بمشایعت تا بیرون دروازه شدم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود هم برخاسته باشد ندیدم که مشارالیه در قفای من می آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم شیخ حمید را برابر خود ندیدم دانستم که بخانه خود رفت یکی را فرستادم که بنگرد و خبر آورد که شیخ حمید از قفای حضرت ایشان می رود و آن حضرت باو غیر ملتفت تا همچنان بمنزل در آمدند و شیخ حمید بر دروازه گریان و حیران و ذو الیاس و ناکس الرؤس ایستاده بماند بعد از مدتی او را طلبیده بانابت و تعلیم طریقت و اعطای جذبه نسبت بنوافتند تا بحدی مغلوب شد و بخدمت صحبت ایشان مشغول که آشنایان او را و کتب خویش که بآنها تعلق تمام داشت از خاطرش بالکل رفت بعد از چندی روز حضرت ایشان در سرهند شدند همچنان پیاده در خدمت ایشان میرفت خواجه عبدالرحمن که ناقل این مقوله است گفت مرا مشاهده این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف ارادت روزی یکی از اعظم امرا که در حق حضرت ایشان اعتقادی درست نداشت از من پرسید که شما از علما و عقلای روزگارید از شیخ چه کرامت دیدید که مرید شدید گفتم ما جماعتیم از اهل علم هیچ کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد و در متابعت آنسرور صلی الله علیه وسلم اعتقاداً و علماً و عملاً کامل از اکابرین روزگار و درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفت این اعتقاد

طائم حال اہل علم ست کرامتی بگوئید کہ مناسب حال ہمہ باشد من قضیہ شیخ
حمید راگفتم تعجب بسیار نمو وگفت ما را بر صدق و دیانت وورع ودرایت
شما اعتقاد تمام ست قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم وچون
شیخ مشارالیہ بر معتقدان توحید وجودی انکار تمام داشت وآن انکار او منجر بقدح
بعضے اولیار کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
توحید وجودی بنہجے برو مستولی شد کہ بہر شئے از اشیا عشقبازی خاص داشتے
واز حرکات وسکنات ہر انسانی وحیوانی گداختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند دران ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجائے
میرفتیم در راہ حیوانی افتادہ بود مردہ ودندانہاے وے واماندہ شیخ را از دیدن
او حالی عجب درگرفت وگفت یارب این چہ ادا ست باین کسوت در
آمدن وخود را چنین وانمودن بالجملہ قرب دو سال در عتبہ حضرت ایشان
بخدمتگاری وآداب سلوک بسر بردہ احوالات عجیبہ ومقامات غریبہ بہم
رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ بوطنش فرستادند واین
اجازت نامہ نگاشتند ہو اما بعد الحمد والصلوۃ فیقول العبد المفتقر الے
رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
سبحانہ رحمۃ واسعۃ ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
الشرعیۃ والطریقۃ والحقیقۃ الشیخ حمید البنگالی وفقہ اللہ سبحانہ لما یحب
ویرضاہ لما قطع منازل السلوک وعرج معارج الجذبہ ووصل الے درجۃ الولایۃ
بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فے البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
طریقۃ المشائخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالے اسرارہم الطالبین المسترشدین
والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ وحصول الاذن من اللہ سبحانہ والمسؤل

اجازت نامہ

من الله سبحانه ان یعصمه عما لایلیق ویحفظه عما لاینبغی وان ثبت علی متابعة
سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات چون سنت مشایخ ست
قدس الله اسرارهم که در وقت خلافت خرقه عنایت میکنند شیخ عرض نمود
که کفش پاے مبارک مرا کافی ست حسب الالتماس کفش یک پاے عنایت
فرمودند شیخ آنرا در دهان گرفته رجع القهقری کرده مرخص شده تا حال که زیاده
از بیست سال گذشته آن کفش دران دیار متبرک ومزارست واهل حاجات
وارباب امراض در انجاح مشکلات وشفاے علل التجامی آرند ومرادات میرسند
تا بحدی که احتیاج اطبا در ان صوب کمترست بالجمله شیخ از دولت آن کفش یافت
آنچه یافت ؎ اگر خیالی ازین کو بهر آید بهر ابهتر ز چندین افسر آید ٭ چون وطن او در
اقصای بنگاله بود وذو العیال والاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نتوانست
تا امروز دران حدود بر مسند افاضه وافاده است جمعے از طلبه علوم دینی وطائفه
از سالکان طریق یقینی از برکاتش بهره ورند اللهم کثر اخواننا فی الدین وسلم ایماننا
بحق سید المرسلین وآله الطیبین واصحابه الکاملین واتباع العالمین این مکتوب
شریف که مشتمل ضروریات راه است حضرت ایشان قدس سره بشیخ نوشته اند
ب الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله و
اصحابه اجمعین احوال واوضاع فقرا اینجائی روز بروز موجب از دیاد شکرست
وهمین توقع را در مادهٔ دوستان دور افتاده دارد وسے عزیز درین راه عیب الغیب ا
فزلة اقدام سالکان بسیارست شهرستر شریعت را در اعتقادیات وعملیات
نیک نگاشته زندگانی فرمایند در حضور وغیبت همین نصیحت ست مبادا غفلت
واقع شود واز اغلاط این راه می نویسد ومنشا ر غلط ر التعین مینماید بنظر اعتبار خواهند
ملاحظه نمود ودر ماورا جزئیات مذکوره باندازهٔ آن کار خواهند فرمود بدانند که بعضے

از اغلاط صوفیه آنست که هرگاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران که فی الحقیقت افضلیه آنها باجماع علما ثابت شده است وبیقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگوار انست می یابد بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بانبیا که بهترین خلائق اند قطعاً علیهم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذاً باللّٰه سبحانه من ذلک منشاء غلط جمعی را آنست که هر یکی از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا باسما است که مبادی تعینات وجودی ایشان است وباین عروج اسم ولایت متحقق میشود وثانیاً عروج دران اسماست وازان اسما الی ماشاء اللّٰه تعالی اما با وجود این عروج ماوی ونزل هر کدام ایشان همان اسم است که مبدأ تعین وجودی اوست لهذا در مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسما یابد چه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج همان اسماست وعروج وهبوط ازان اسما بواسطه عروض عوارض است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم ازان اسما نیز بالاتر خواهد رفت وآن توهم پیدا خواهد کرد عیاذاً باللّٰه سبحانه ازان که آن توهم یقین سابق را زائل گرداند در افضلیت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات واولویت اولیاے که باجماع افضل اند اشتباه پیدا آرد این مقام از مزال اقدام سالکان است دران وقت سالک نمیداند که آن اکابر ازان اسما عروجات بی نهایت فرموده اند وبفوق فوق رسیده ونیز نمیداند که آن اسما امکنه طبعیه عروجی ایشان ست واو را نیز در انجا مکانے وطبعی هست که ادون آن اسماست وازمل آنها چه فضلیه هر شخصے باعتبار اقدمیت اسم اوست که مبدأ تعین او گشته است ازین قبیل است انچه از بعضے از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج برزخیه کبرے را حائل نیابد وبی واسطه او ترقی فرماید حضرت خواجه ما میفرمودند که رابعه نیز ازین جماعه هست این جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبدا

تعین

تعین برزخیه کبرے ست بفوق گذشته اند توهم کرده که برزخیه کبرے درمیان
حائل نمانده است واز برزخیه کبرے حضرت رسالت خاتمیته علیه وعلی آله
الصلواة والسلام مراد گذاشته اند وحقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشأ
آن غلط معنی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسمے واقع شود که مبدأ تعین او ست و
آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چه جامعیت ایشان بواسطه جامعیت
همان اسم ست پس ناچار درین ضمن اسمائیکه مبادی تعینات مشایخ دیگر ست بطریق
اجمال نیز بآن سیر قطع خواهد کرد واز هر یکے گذشته بمنتهای آن اسم خواهد رسید و
توهم فوقیه خود پیدا خواهد کرد و نمیدانند که آنچه او دیده است از مقامات مشائخ واز انها
گذشته انموذجی ست از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات وچون درین
مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزا خود می انگارد لاجرم توهم اولویته خود پیدا
می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لوای ارفع من لوا محمد از غلبه سکر نمیدانند
که ارفعیه لواے او از لواے محمد نیست علیه وعلی آله الصلواة والسلام بلکه از انموذج
لواے اوست علیه السلام که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین
قبیل ست آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش ومافیه در زاویه قلب
عارف بنهند هیچ محسوس نشود وایجا نیز اشتباه انموذج بحقیقت ست والا
عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب وے چه اعتبار
و چه مقدار ظهوری که در عرش ست عشر عشیر ازان در قلب نیست اگرچه قلب
عارف باشد رویته اخروی بظهور عرش متحقق خواهد شد این سخن را بمثالے واضح
گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک ست هرگاه نظر بر جامعیت خود افتد
وعناصر و افلاک را اجزا خود بیند وچون این دید غایت آید دور نباشد که بگوید
که من از کرهٔ زمین کلان ترم واز سموات عظیم تر درینوقت عاقلان می فهمند که

عظمت و کلانی او از اجزاء خود ست و کرهٔ زمین و سموات فی الحقیقت اجزاء
او نیستند انموذجات اینها را اجزاء آن ساخته اند و کلانی او از آن انموذجات است
که اجزای او اند نه از حقیقت کرهٔ ارضی و سماوی و بهمین اشتباه انموذج شیٔ بحقیقت
شیٔ صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الٰهی چه جمع محمدی
مشتمل است بر حقائق کونی و الٰهی پس اجمع باشد نمیدانند که آن اشتمال بر ظلی از ظلال حضرت
الوهیت است و انموذجی است از انموذجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه
بلکه نسبت بآن مرتبه مقدسه که عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ
مقداری نیست ما للتراب و رب الارباب و هم درین مقام که سیر سالک در اسمی که رب او است
واقع شود گاهست که پندارد که بعضی از اکابر که بیقین از وی افضل اند بتوسط او
بعضی از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام
سالکانست عیاذاً بالله سبحانه که باین گمان خود را افضل دانند و بخسارت ابدی پیوندند
و چه عجب و کدام فضلیت اگر بادشاه عظیم الشان تمام السلطان در تصرف
زمیندارے که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین واسعات از مقامات
برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایة ما فی الباب اینجا احتمال فضل جزئیست
که خارج بحث است چه سر حجام و حائک بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم و فنون
و حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچه معتبر است فضل کلی
است که عالم و حکیم را ثابت است این درویش را نیز ازین اشتباهات بسیار واقع
شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدتها این حالت داشت مع
ذلک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سر موئی تذبذب
نرفت و در اعتقاد مجمع علیه فتورے راه نیافت لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک
و علی جمیع نعمائه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در حیز اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

صرف سیکرد و مجملاً اینقدر رسید الست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی
راجع بفضل جزئی خواهد بود هرچند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب
الٰہی ست جل سلطانه و این زیادتی دران قرب ست پس جزئی چون شد
اما در جنب یقین سابق این وسوسه هباءً منثوراً گشت و هیچ اعتبار نداشت
بلکه بتوبه و استغفار و انابت التجا می آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم
کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اہل سنت و جماعة سر موئی منکشف
نگردد روزی این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین
توہمات سائلت فرمایند و غلبه این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع
را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و
معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانه در رسید و حقیقت معامله
را کماینبغی وانمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوات
والسلام که رحمت عالمیان ست درینوقت ازرانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود
و معلوم گشت که آری قرب الٰہی موجب فضل کلی ست اما این قرب که ترا حاصل
شده است قرب ظلی ست از ظلال مرتبه الوہیت که مخصوص باہی است که
رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نہجی منکشف
گردانیدند که جای ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضے
از علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته
بود و منتشر گشته خواست که منشاء اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوندی جل شانه لائح
گشتهاست بنویسد و انتشار دہد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کار است تا هر دم
ازان علوم خلاف شریعت فهم نکنند و بتقلید نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل نکنند

که درین راه غیب الغیب این گلهای بسیاری شگفد جمع را بهدایت می برد
جمعی رهنمونی سفر پایدار والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که میفرمودند
که اکثر از گروهای هفتاد و دو که بضلالت رفته اند و راه راست را گم کرده منشاء
آن دخول در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت
رفته والسلام انتهی مکتوبه الشریف راقم احقر حروف گوید که حضرت ایشان در رقیمه
که بحضرت مخدوم زاده کلان قدس سره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
آنجا معامله عروج سالک را از اسماء و مبادی تعینات بزرگان بمثالی واضح گردانیده
اند و آن اینست که رقم نموده اند که ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از
اجزای ارضی و اجزای ناری است وقتیکه دخان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحبت
اجزای ناری بالا خواهند رفت وبحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود و گفته اند اگر دخان
قوی باشد عروج او تا کرهٔ نار متحقق میشود درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای
آبی و اجزای هوائی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از انجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از
مرتبه اجزای آبی و اجزای هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات
و بعد از وصول بکرهٔ نار چون آن اجزای ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبیعی
خود رسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
ما نحن فیه عروج این سالک از مقامات باعتبار قسر است که آن قاسر افراط حرارت
محبت است و قوة جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
و فوق را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و
مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که سر گشته

باکابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین ست بلکه اینجا اشتباه ظل شئے ست
بنفس شئے اللهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی بحرمته
سید الاولین والاخرین علیه وعلے آله وصحبه الصلواة والتسلیمات اتمها واکملها
شیخ مزمل رحمه الله تعالے دی نیز از قدمای اصحاب حضرت ایشان
ست قدس سره واز مقبولان آنحضرت در سفر وحضر اکثر بجذبات حضور عالی
اقدام می نمود وبانواع الطاف وعنایات ممتاز میگردید ودر حسن اخلاق ومکارم
اوصاف بے نظیر روزگار ودر انکسار وایثار منفرد وحالی شیخ مشارالیه از
یمن تربیت آنحضرت اینست که حضرت ایشان در عرضه داشتے بحضرت
خواجه بزرگوار رقم نموده اند شیخ مزمل خود را کم می یابد وصفات را از اصل می بیند
ومطلق را در همه جا می یابد واشیارا در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه
هیچ نمے یابد انتهی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالهاے فراوان شیخ در خدمت
آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذرانده وزوایدوفوائد رسید
بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بمخلص نوشته اند
مسطور است که صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد وخود را با ایشان
باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شمارا مغتنم است وامثال این عزیز الوجود
اعز من کبریت الاحمر انتهی از خلص اصحاب ایشان شنودم که وقتے شیخ مذکور
ببعضے از جبال ومفاوز آنجد و بسیر رفته بود ناگاه جهت گرفتن جانورے
بلب غاری شد پایش بلغزید ودران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر شد
وازین قضیه هیچ کس را اطلاعے نبود حضرت ایشان را که آن دم در سرهند
تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیده
باشند که شیخ مزمل در جاے هولناک افتاده و دست وپای میزند که ازان

بر آید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسمع حضرت ایشان
و درویشان گردید و موجب مزید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحرائیان
که آنرا دیده بود و مردم آن نواحی خبر کرد و آن جماعه آمده شیخ را بر اسپها از ان
مغاک بر آوردند شیخ مذکور در حدود هزار و بیست و شش بآخرة شتافت حضرت
ایشان از فوت او اظهار تالم نمودند و ویرا بالفاتحه و دعا یاد و شاد فرمودند رحمه الله
تعالی شیخ طاهر بدخشی سلمه الله تعالی وی در اوائل از عسکریان
بود و در وقتیکه سپاه متوجه فتح یکی از قلاع بود و در راه آن سفر شبی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفای و اصحاب دیگر رضی الله
عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آن سرور ویرا فرموده اند که بعد از انقضای
این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
بامر آن سرور صلی الله علیه وسلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب
برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت از ان سفر چون عسکر بجزیره از
خارستان و اشجارستان رسید وی از مرکب پیاده شده در آن دل آمد
خاد مش دانست که بحاجت انسانی رفته مدتی انتظار کشید چون اثری
ندید بمنزل رفت و چند انکه آشنایانش تجسس نمودند چیزی نیافتند وی
دران جزائر بدهقانی ملاقی شد لباسهای خود بوی داد و پلاسی از وی بستد
و در پوشید و بصحبت درویشان آن حدود رسید چون نزد متعلقان او حیات
و ممات او مجهول بود به نیت آنکه اهلیه خود را مطلق العنان گرداند بخانه شد و بزن
خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا رای تو بر چیست آن شیر زن گفت
من نیز موافقت کردم فرزنده و در پوشید و عصا بگرفت و کمر در بست و با شوهر
رفیق الطریق شد بخدمت یکی از مشائخ آن حدود که از صاحبدلان

رسید وے گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد و بجدو دہلی و
لاہور شش اشارت کرد چون ازین طریقۂ علیہ دران ایام صیت حضرت ما
مصرعه خواجه فانی ز خود و باقی بحق ٭ قدس اللہ تعالی سرہ آفتاب جہانتاب
بود و سامعه افروز طلاب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
او بچندروز آنحضرت بسراے باقی رحلت فرموده بودند حیران بیماند زمانے
محرمے بلوے توفیق وے را بحضرت ایشان مارضی اللہ عنه که جانشین بزرگ
حضرت خواجه بودند دلالت نمود در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
مشرف شد و آن آستانه علیا را لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم که
مدتها در خلوات و جلوات ہمیشه صورت مبارک حضرت سید کائنات صلے اللہ
علیه وسلم مشاهد می بود گویند از انجا که مولانا ترک و ساده لوح ست بعضے احوالات
و مکاشفات خود را بآن شیوه بعرض میرساند که ناچار حضرت ایشان متبسم میگشتند
و گاه در استماع معارف بلند نوعے آرے و بلے بر زبان میراند و سر می جنبانند که
حضرت ایشان بطیّب میفرمودند بدان ماند که این اسرار بر مولانا ظاہر و ارشده
و ما مترجم آنیم بالجمله بعد از تحلے بزیور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
اجازت تعلیم طریقت داده بجونپور فرستادند لیکن وے به نیتی که او داده اند در
گفتگو و نشست و برخاست شیوه گرفته که جمعے او را از ملامتیه میدانند و طلاب
را نسوے ازین راه رجوع کمتر است در ایامی که حضرت ایشان در اجمیر تشریف
داشتند و راقم در خدمت بود عریضه مولانا رسید که دران مرقوم بود و طلاب
را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مردے ساده دل است
ملاک امر محافظه احوال و فکر کار و غم ایمان و مال خود ست درین ضمن هر کرا حق
سبحانه برساند و بتعلیم و تربیت او مامور گرداند حسب الامر خالصا لوجه اللہ

بدان باید پرداخت و نیز برای انجذاب ولهای طلاب وضعی که ملامت را انجا
راه نبود اختیار باید نمود و ایضاً حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بسوی
نیز نگاشته اند مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود که درین طور گرداب
ضلالت جمعی را راه حق جل وعلا رهنمونی نمایند و خود هم باتفاق طالبان
مشغولی کنند و ترقیات نمایند این معنی را نیک نگاه داشته سعی
کنند که بقایای هستی خود را بر دهند و کوشش نمایند که مسترشدان
نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در توهم کمال و تکمیل اندازد و
از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ انتهی و این مکتوب عزیز والاکه بطریق
اجمال آئینه جمال احوال حضرت ایشان است قدس الله سره نیز ازان حضرت
بمولانا صدور یافته الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین
وآله الطاهرین آنچه بر ما فقیران لازم است دوام ذل است و افتقار و انکسار
و تضرع و التجا و ادای وظائف عبودیه و محافظت حدود شرعیه و متابعت
سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
و تخلیص بواطن و تسلیم ظواهر و رویت عیوب و مشاهده استیلاء ذنوب و خوف
انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچه بسیار باشد و کثیر
انگاشتن سیئات خود را اگرچه اندک بود ترسان و لرزان بودن از شهرت و
قبول خلق قال علیه الصلوٰة والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع
فی دین او دنیا الا من عصمه الله و متهم داشتن افعال و نیات اگرچه مثل فلق
صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچه صحیح و مطابق باشد اعتماد
نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج
شریعت و دعوت خلق را بحق جل وعلا چه این قسم تائیدگاه است که از کافر و

فاجر هم آید قال علیه الصلوٰة والسلام ان الله لیؤید هٰذا الدین بالرجل الفاجر
مریدے که بطلب آید وارادهٔ مشغولی نماید آنرا در رنگ سیر و شیر باید دانست
و باید ترسید که مبادا ازین راه خرابی و استدراج او نمایند و اگر مرضا در قدوم
مرید در خود فرحے و سرورے یابند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن بندامت
و استغفار چندان نمایند که اثرے ازان سرور نماید بلکه بجائے آن فرح
حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند که طمعے در مال مرید و توقعے در منافع
دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید است و باعث خرابی هر چه آنجا هم چین
خالص میطلبید الا لله الدین الخالص شرک را دران حضرت هیچ وجه گنجایش نیست
و بدانید که هر ظلمتے و کدورتے که بر دل طارے گردد و ازاله آن بتوبه و استغفار
و ندامت و التجا باهل وجوه میسر است مگر ظلمت و کدورتے که از راه محبت
دنیا بر دل طارے شود که منغص میگرداند و تنجیس مینماید و دور ازاله
آن تعسیر تمام است و تعذر بر کمال صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم
حب الدنیا راس کل خطیئة سبحان الله سبحانه و اعاذنا عن محبة الدنیا و اربابها
والاضطهام والمصاحبه معهم فانها سم قاتل و مرض هالک و بلاء عظیم و داء
عمیم اغوے ارشد شیخ حمید ما حسن وجوه مترددان حدود و اندا استماع
سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند الباقے عند التلاقے مولانا
یوسف سمرقندی سلمه الله تعالی وے نیز از اصحاب صاحب
نسبت حضرت خواجه باقی بالله بود و از فضائل بهره تمام داشت و کان
حسن الاخلاق و طارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجه ملتزم آستان حضرت
ایشان شد و در خدمت ایشان بسر هند رفت و چندگاه آنجا گذرانید
و از برکات انظار میمنت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در میان سلوک

اجلش در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان بر بالینش قدم رنجه نمودند
بتضرع وحسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظرے و
وتوجهی فرمایند که از مقصد اقصے چیزے یابد حضرت ایشان را بر نیازمندی
او دل بخشاد متوجه شدند بعد از مدتے سر بر داشتند و فرمودند هان
مولانا یوسف بگوئید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد وگفت الحمدلله آنچه دل
طالب او بوده جلوه گر شد این بگفت وبعد از ان جان بجانان سپرد رحمه الله
سبحانه مولانا احمد برکے رحمه الله تعالی برک بلده ایست میان
کابل وقندهار آنجناب از علماء آن بلده بود تاجرے از هندوستان و
هم شهریان او که بهندوستان آمده بود وبشرف آستان بوسی حضرت
ایشان رضی الله عنه رسیده بوطن باز گشته بود وجزوے از مکاتیب
بلند آنحضرت با خود برده مولانا از وے احوال اکابر هند پرسید و
ثناے حضرت ایشان بر زبان آورد وگفت او راقے چند نیز از مقولات
ایشان آورده ام مولانا بشوق تمام مطالعه آن نموده از حسن درایت وآثار
سعادت بعلو حال قائل آن اقوال بے پرده بی هیچ اهمال متوجه بلده شریفه
سرهند شد چون از رسید بنظرات عنایات رسیده ودر خدمت علیه با خلاص
وآداب وخدمات تمام بسر برده از یمن وبرکت صدق ارادت وقبول
خدمت بلکه بمحض عنایت بدرجه کمال واکمال در مدت یک هفته که در حضرت
علیه بسر برده سرافراز گشت وبتعلیم طریقت مجاز شد وبوطنش رخصت
دادند رجعت نموده حسب الامر باین کار شگرف پرداخت ودر هر چندگاه
بزبان قلم احوال خود ومسترشدان خود را بعرض میرساند وبجواب وخطاب
مستسعد میگشت چنانکه از مکاتیبے که نام زد او گردیده معلوم گردد دریکی

از مکاتیب که حضرت ایشان بسوی مرسل دشته اند چنین برنگاشته اند بسبب عمو رونی
توجهی بجانب شما نموده آمد دید که مردم آن نواحی بجانب شما می دوند والتجا بشما
می آرند معلوم شد که شما را مداران زمین ساخته اند و مردم آن حدود را بشما مربوط
داشته لله الحمد والمنة علی ذلک ظهور این معامله را از جمله واقعات نه انگارند
که از مظان ریب واشتباه باشد بلکه از محسوسات ومشاهدات شمرند و
ایضاً در مکتوب دیگر چنین بسوی رقم فرموده اند از عدم اطلاع کما ینبغی باحوال
خود واحوال یاران خود در آزار نباشند وانرا دلیل اصفای خود ندانند
احوال یاران در آئینه داری کمالات شما کافی ست احوال شماست که بطریق
انعکاس در یاران ظاهر گشته اما آنکه از حال آن یار خود نوشته اند که شوق
است او از ترقی واقع شده آنچه در غیبت و بی شعوری میدید از ارواح
طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دیدن هیچ دلالت بر ترقی نیست در
شعور بیند یا در بی شعوری قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه
هیچ نه بیند واز ماسوی او سبحانه در سبدار اندیشه او هیچ نماند نه آنکه اشیا را
غیر او تعالی نه بیند و بعنوان ماسوی نداند این خود کثرت بینی ست بلکه
غیر او را سبحانه نه بیند و نه داند این حالت معبر بفناست و منزل اول است
از منازل این راه و بدو نه خرط القتاد ع هیچ کس را تا نگردد او فنا
نیست ره در بارگاه کبریا ب و نیز حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس
در مکتوبی که بشیخ یوسف برکی نگاشته اند بتقریب آن معرفت شهودی
که بمراسیای کثرت تعلق دارد ولذت بخش ومشهود تنزیهی که زود بجهل و فکر
وار دار التذاذ بعید است و بی مدد شیخ مقتدا این راه رفتن متعذر نوشته
اند که مولانا احمد برکی که عوام او را از علما ظاهر میدانند واو نیز علم باحوال خود

ویاران خود ندارد سرّش آنست که باطن او متوجه شهود تنزیهی است که موطن جہل ست وایمان او در رنگ علما بغیب ست باطن او از بلند فطرتی التفات بشهود کثرت آمیز نکرده است وظاهر او بتنزیہات صوفیه مفتون ومغرور نگشته وجود شریف او دران نواحی مغتنم ست اینحالت را که شما از حصول آن خبر داده اید مولا دیری ست که بآن حال متحقق ست علم او لم یعلم نزد فقیر مدار آن بقعه بر وجود مولاناست عجب ست که بر اہل کشف آن نواحی چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر ست انتهی کلامه الشریف خدمت مولانا در حدود هزار وبست وشش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاتحه وادعیه کثیره روح او را شاد کردند و دیده شد که هر گاه مذکور مولانا شد مدحت او نمودند و بالطاف تمام او را یاد کردند و بیاران مولانا نوشتند عزای مغفرت مولانا احمد علیه الرحمه مینماید وجود شریف مولانا درینوقت مر مسلمانان را آیتی بود از آیات حق جل وعلا ورحمتی بود از رحمتهای او تعالی اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده

مولانا محمد صالح کولابی رحمه الله تعالی وی از قدمای اصحاب حضرت ایشان بود وصاحب انکسار وافتقار وغربت وخاموشی از وی شنودم که گفت چون طلب اینمعنی درمن پیدا شد اکثر مشائخ وقت را که قریب بودند ملازمت کردم اما از هیچ یک کشادی دست نداد تا در یکی از جمعات در آگره در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سره دیدم بمجرد دیدن دلم را بآنحضرت انجذابی پدید ار گشت قدمبوس نموده بمنزل شریف رفته التماس تعلیم ذکر نمودم باجابت رسید مدتها دران آستان بسر بردم اما از پستی استعداد مرا فتحی نشد چنانکه دیگر خادمان ایشان را می شد ازینمعنی حیران وگریان می بودم

تا ماه مبارک رمضان که آمد حضرت ایشان معتکف شدند دران اعتکاف خدمت طشت و آفتابه بمن بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند من غساله را گوشه برده تمام درکشیدم آن آب شراب مستی افزای من شد که نوشیدن همان بود و کشایشی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین توجه و عنایت آنحضرت بدرجه کمال رسید باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید و جمعی از طلاب را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک حضرت ایشان شنوده روزی فرمودند که مولانا صالح از سیر صفات و تجلیات صفاتیه بهره تمام گرفته و نیز ازین عریضه مولانا که بآن حضرت نوشته هویدا میگردد بموعرضه داشت کمترین خاکروبان آن مقدس درگاه محمد صالح بعرض خادمان آن آستان میرساند غریب نوازا ذره پرورا از صدقه بندگان آن درگاه احوال و اوضاع حسب الدعا مخلصان ست همیشه بتجلیات مشرف میگردد و در هر تجلی فنای خاص حاصل میشود معلوم میشود که درآن تجلی تجلی نخواهد بود و ازین تجلیات بی نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات افتاده هست از راه تفصیل بمطلوب رسیدن بسی دشوارست رجا از درگاه آن قبله حقیقی آنست که چون ناقابل را از خاک مذلت برداشته اند و باحوالات مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کمینه خطور نمیکرد الحال نیز بتوجه خاص اخلاص نشان سرافراز گردانند که بغایة الغایت برسد و از منقصت وارهد و از مراد و نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظراً هیچ چیز بوقوع نیاید و این بتوجه و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید که ازین یدهای رحمت بیکران سیراب گردانند انهمه فضولیت این غریب را باخلاص نسبت خود راسخ دارند که متضمن جمیع سعادات است سایه تربیت ایشان بر مفارق

جمیع انام الی یوم القیام محمد و خو باو بالنبی و آله الامجاد انتهی مولانا وظایف یومی
و لیلی حضرت ایشان قدس الله سره باشاره و تائید حضرات مخدوم زادهای
کبار سلمهم الله تعالی جمع کرده و آنجا می نویسد که چون از حضرت ایشان بجمع وظائف
اجازة خواستم فرمودند که عملی که شایان اقتدا است عمل آنسرور ست صلی الله علیه
وسلم بکتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا اخذ نمود و معروض داشته شد
که عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سید انس و جان ست علیه الصلواة
والسلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظه نمایند که هرچه موافق نسبت
باشد قولی و فعلی آنرا در عمل آرید و هرچه نه چنانست موقوف دارید مولانا
در سال هزار و سی و هشت قبیل این تحریر بآخرت شتافت رحمه الله مولانا
محمد صدیق کشمی سلمه الله تعالی وی از کشم بدخشان ست در عنفوان کشم بدخشان
جوانی بهندوستان آمده و از آنجا که بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا
عبد الرحیم مشتهر بخانخانان اختیار نمود که خان مذکور مغفور را باین طایفه سری بود
کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت خواجه خالی ز خود و باقی بحق
قدس الله سره الاقدس مشرف شد و در خدمت آنحضرت ثابت نمود و ذکر
این سلسله بر داشت گویند حضرت خواجه قدس سره را اکثر تعریف استعداد
و قابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشته بود از وی شنودم که گفت صباح عیدی
با چندتن از درویشان بآستان حضرت رضی الله عنهم رفتیم ایشان از منزل
شریف بشیشه گلاب بر کف رسیدند در میان حاضران مرا بالباس جدید
و جامه مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند دران افشاندن
جمعیت بخش خاطر پریشان شدند ؎ ز دامان تو هر راشح گلابی چو زند بر روی
بخت خفته آبی ؎ اما مولانا مذکور در زمان حضرت خواجه بنابر اقتضای جوانی و

شغف شعرخوانی وکامرانی همگی خود دنیار است خود را بآنحضرت سپرده راهی به
نسبت خاصهٔ آن بزرگواران برده ملتزم مشرف صحبت و خدمت ایشان شد تا
رسید بجائیکه حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صالح کولابی از حال چنین
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشتند و از اهم جزئی باهم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر تفوق دارند از انجا نیز نصیب
حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء انتهی کلامه الشریف
مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان برخصت و همت حضرت ایشان
بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا مشرف شده سابقا بدهلی مراجعت
نمود چون وابستگان وی درین کثیر بود و زاد راه قلیل محنتهای فقر و فاقه بسیار دید
و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید مشار الیه است که قریهٔ شریفه سبلا
معاد را که حضرت ایشان در ریاضه خاصه برگماشته بودند از انجا برون آورده جمع کرده
نیز در دفاتر مکتوب بنام وی مکاتیب کثیر است و برا بحضرت ایشان اخلاص
وعشق فراوان در ایامی که آنجناب بولایت حجاز بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید که فرمودند این لحظه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد که محبت و اخلاص تمام متوجه ماست و در آوان این تحریر
در سیر بدخشان و ماوراء النهر است همه جا وقتش خود باد وی بعلوم و معارف
حضرت ایشان رضی الله عنه آشنائی تمام از شعر نیکو میگوید حکایت غریبهٔ شیشه
گر ما چین را که تعبیر تمام ست از حق الیقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
روم قدس سره در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم
خسرو شیرین از انجاست این چند بیت که مناسب حال راقم حروف ست
ب به تنهائی چنین میل دلم چیست ٭ درین تنها نشستن حاصلم چیست ٭ گم

من در سگے معذور باشم ٭ بدین عذر از خلایق دور باشم ٭ غلط گفتم اگر سگ داند این راز ٭
که خود را کرده ام نسبت باو باز ٭ زننگ این سخن افغان بر آرد ٭ چنانکه بد عهدی زما خود را شمارد ٭
سگان حق صاحب خود را شناسند ٭ بسے از ناشناسائی هراسند ٭ نه خود را می شناسد نی خدا را ٭ چرا
بد نام سازد مثل ما را ٭ درین بیت که عمر من بسر شد ٭ نه از کفرم نه از دینم خبر شد ٭ ندانم بر چه ملت زیستم من ٭
نه سگ نا آدمی پس کیستم من ٭ و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و درجات
کمال آنجناب ست بسیار بظهور آمده است از انجمله این عریضه که بخدمت حضرت

مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله و ابقاه نوشته اللهم صل وسلم علی سیدنا و
مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوٰة مدخلنا بها فی حفظ عنایتک عرضداشت
کمترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که همه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
خادمان درگاه مراد بخش ست عرضه میدارد که اگرچند دیریست که از دست
رفته و از پا افتاده و لیکن با مداد شوق گاه گاه حرکة المذبوح نموده خود را فریاد
صاحبان دین و دنیا امید بدارے از عنایت بے غایت آن قبله آگاه دلان همیشه
به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراخور استعداد از ریزهٔ آن خوان
عظیم الشان مرزوق ست هر چند از کار رفته است و لیکن هجو و بجو در زمزمه دارد
چنانچه از انجا به تحریر میرسد ٭ خوش وقت آن دلے که بجائے رسیده است ٭
خوش روز و شب روے که بیارے رسیده است ٭ از فرق تا قدم همه عطر عجب
دارد ٭ دستم بچین زلف نگارے رسیده است ٭ خوش روزگار نیش هدایت که در
خزان ٭ رخشش بتازه رنگ بهارے رسیده است ٭ و چند بیت در ایام ضعف
شیب که روے داده بود گفته شد آن نیز بخدمت عالی معروض میدارد ٭
طلوع شمس من از وجه جهت عالیست ٭ توجه دلم از رتبه صفت عالیست ٭
مرا نظر بجمالی ست بے حجاب نقاب ٭ فضای آن نظر از وهم منقصت عالیست ٭

چه دست رد بگناهم زنی که نشناسی ٭ حقیقت لمنی کان زمغفرت عالیست ٭
بعلم خویش چه نازے بسوے من می نازی ٭ که شان جهل من از طور معرفت عالیست ٭
قبله ام سلامت از انچه مقصد ست چون نیک در می نگرد دست الفاظ را
بدامان معانی رسانیدنی نمی بیند دریغا آن سخنهای که داند گفت نتواند مولانای
مذکور باین بر حکایت کرد که درویشے ژنده پوشی که آثار ذوق و وجدان آزادگی و
تفرید از وے هویدا بود بمن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست تام نامی
حضرت ایشان بردم گفت از ایشان هیچ خارقی عظیمے دیده بگو من انچه دیده بودم
بیان کردم گفت من از شیخ تو خارقی بس شگرف دیده ام بتو میگویم بشنو
چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسرهند آمدم
از شب پاسی گذشته بود که بشهر درآمدم و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان
ایشان گردم بیکے از مساجد درآمدم همسایه مسجد از من اطلاع یافت و مرا
بخانه خود برد و مهربانی نمود و در اثنائے پرس وجوها من از احوال حضرت
شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کرد مرا
حیرت فرو گرفت مکدر گشتم بباطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در
درآمدند شمشیر برهنه بر کف آن منکر طاعن را بآن شمشیر پاره پاره کردند و بیرون
رفتند من از مشاهده این معامله دهشتے که یافته بودم باضطراب بر قفای
ایشان بیرون برآمدم و ایشان را ندیدم باز بان خانه نتوانستم رفت و
ندانستم که آن چه بود علی السحر که بملازمت ایشان مشرف شدم و همچنان
در رعشه و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند
هاے مضی باللیل لم یذکر فی النهار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفته ام
شیخ عبد الحی سلمه الله تعالی که در حضار شادمان ست که از

بلاد اصفهانیان ست و خداوند مسکنت و خموشی و از فضیلت بهره ور سالها
ملتزم آستانهٔ علیاے حضرت ایشان نور الله مضجعه بود و نظرات عنایات آنحضرت
شامل حال او تا دید آنچه دید و بسا اسرار خاصه از زبان مبارک شنید بل از انواع
احوال که آن معارف ترجمان آن بوده او را بهرها رسید و دفتر ثانی مکتوبات
عالیات را باشارت و تائید حضرت مخدوم زاده معصوم نام معصوم گرداسلمه الله
تعالے فراهم آورده و در دفاتر مسکوت مکتوبات مکاتیب متعدده بنام
اوست حضرت ایشان او را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر پٹنه فرستادند
در کنار آن شهر خدمت شیخ نور مذکور با غربت و مسکنت و بافاده و افاضه
طالبان میگذراند و در میان شهر شیخ عبد الحی بشیوهٔ پسندیده در تمکین و
صفا بسر مے برد شرف ایشان در مکتوبے بیکے از مخلصان نوشته اند که وجود
این دو عزیز یعنے مولاناے مذکور و شیخ نور محمد در آن یک شهر چون قران السعدین
است و در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبد الحی چنین خبر داده اند که شیخ
عبد الحی هم شهرے شماست و بجوار شما آمده است نسخهٔ علوم و معارف غریبه
است و چیزهاے ضروریه این راه نزد او موجود است ملاقات او و یاران را اغتنام نیست
اغتنم ست که نو آمده است و چیزهاے نو آورده است از فنا و بقا نزد او نشانها
و از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماوراے فنا و بقاے متعارف و از گذشت
جذبه و سلوک سفر نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را در آنجا گذر گاه است
بیشترے از معارف غریبه مکتوبات گوش زد او شده است و مهما امکن تفسار
نموده دریافته است والله سبحانه الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
رحمه الله تعالے وی را قدیم ازان خوانند که بعد ازوے یار محمد دیگر
که جامع مکاتیب دفتر اول ست بآستان حضرت ایشان رسید

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمه را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدمای
اصحاب ایشان ست قائم اللیل صائم النهار ست نسبت و حضور این بزرگان
از جبهت او پدیدار وکثیر السکوت والمراقبه و حسن الوجه است روزی باین فقیر
گفت که من از حسن جبهه و بزرگی لحیه خود بسیار شاکرم که چون ببازارها میگذرم
هر کسیکه از عوام مرا می بیند ناچار درود میفرستد آنجناب بفقر و غربت تمام
متوجه طواف بیت الحرام و روضه نبی علیه السلام شد بعد از مراجعت از ان
سفر کثیر البرکت در خلوتی براقم گفت در محل بیانی در بوده که بر آن سرور
صلی الله علیه وسلم آراسته بودند آنحضرت را صلی الله علیه وعلی آله الصلوٰة
والسلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوٰة والسلام با نور وآراستگی
هر چه تمام تر دیدم و از لذت و حلاوت آن از خود برفتم چون بخود آمدم رقصان و
پاکوبان شدم حاجیان در تعجب رفتند و بعضی عربان میگفتند هذا انتم مجنون
وزبان حال من بمضمون این بیت تو ناطق بوده گر این لیلی از خیمه بیرون شود
بسا کوه و صحرا که مجنون شود ه حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را العبد
اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند هو مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا
یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه وتعالی
بذروه کمال و تکمیل رسانا د بحرمة النبی المختار وآله الامجاد وعلیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که
در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز هست یا نه بدانید که این قسم امر
درین راه بسیار واقع میشود و بزبان می آید این نوع معدن تجلی صوریست که
صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می انگارد تعالی شانه سخن همانست
که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند تلک خیالات

تربیت بها اطفال الطریقه دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده
است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوش هوش استماع نموده بعمل خواهند
در آورد وبدانند که چون طالبی باراده پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار
باید کرد ومبادا درین امر استدراج شما خواسته باشد وخرابی منظور باشد علی الخصوص
که در آمدن مرید فرحی وسروری پیدا شود باید که درین باب راه التجا وتضرع
اختیار نموده استخاره ها متعدی نمایند تا آنکه یقین بپیوند که طریقه را باید گفت
واستدراج وخرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن و
وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بی اذن او سبحانه مجوز نیست
کریمه لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت بدین معنی دارد عزیزی
فوت کرده خطاب آمد که تو آنی که زره پوشیده بودی ودرین من بر بندهای
من گفت بلی فرمود هیلا وتکلمت حلقی رالی واقبلت بقلبک علی واجازتی
که بشما ودیگران را کرده شده است مشروط بشرائط است ومنوط است بحصول
علم بمرضی او تعالی هنوز آن وقت نیامده است که اجازۀ مطلق کرده شود
تا ورود آن وقت شرائط را بایک مرعی دارند خیر شرط است وبمیر هم این معنی را
نوشته است از انجا نیز معلوم خواهند نمود بالجمله سعی نمایند که آن وقت برسد
وازتنگی شرائط وارهند والسلام مولانا قاسم علی رحمه الله تعالی او نیز
از ان اصحاب حضرت خواجه قدس سره است که تربیت او حواله بحضرت ایشان
شده بود در یکی از عرایض حضرت ایشان بان خواجه عالیشان از احوال او چنین
رقم فرموده اند حال مولانا قاسم علی بهتر است در غلبه استغراق واستهلاک
است واز جمیع مقامات جذبه بفوق قدم نهاده وصفات را که اول اصل میدید
حالا با وجود آن صفات را از خود جدا میبیند وخود را از ان نور در طرف

دیگر مے یابد و نیز درین عریضه نوشته اند که چنان مے نماید که مولانا قاسم علی از مقام تکمیل نصیبے ہست و ہمچنین بعض یاران اینجائی را نیز ازان مقام نصیبے معلوم میشود واللہ سبحانہ اعلم بحقیقة الحال شیخ حسن برکی وی از تلامذہ مولانا احمد برکی بود بآستان حضرت ایشان رسیده به انابت و ذکر و مراقبت مشرف شده از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بهرها یافت و بوطن مالوف شتافت در صحبت مولانائے مذکور میگذرانند حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند که شیخ حسن از ارکان دولت شماست و ممد و معاون معامله شما اگر فرضا شما را میل سفرے شود نائب مناب شما اوست التفات و توجه در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند تا از تحصیل علوم دینیه ضروریه زود تر فارغ شود این سیر ہندوستان هم در حق او مغتنم بود و هم در حق شما رزقنا اللہ و ایاکم الاستقامه انتهی بعد ازین مقوله بمدتے قلیله مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان رسید بیاران مولانا نوشتند که اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در طریقه ذکر و حلقه مشغولے باید که فتور نرود و یاران جمع شده بنشینند و دیگر فانی باشند تا اثر صحبت ظاهر شود این فقیر قلیل ازین بر سبیل اتفاق نوشته بود که اگر مولانا سفرے اختیار کند باید که شیخ حسن را بجائے خود نصب کند قضا را این سفر مراد بوده است الحال هم مکررا ملاحظه می نمایم شیخ حسن را متابعت این امر یاهم این معنے بر بعضے یاران گران نیاید که باختیار ما و ایشان نیست انقیاد لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتے که ازین جانب گرفته بودند شیخ حسن را دران نسبت شرکت است و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند هر چند کشف و شهود پیدا کنند انتهی

بالجملہ حسب الامر سر حلقۂ یاران مولانا احمد لشیخ حسن قرار گرفت و بافادہ و
افاضہ پرداخت و شیوۂ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت
و مراقبت و مجاہدت و رفع بدعت ہمت گماشت تا ترقیات نمود و بمقامات
رفیعہ رسید چنانکہ از عرایض او کہ باستان حضرت ایشان مے آمد علو حال او
معلوم میگردید در یکے از عرائض بعضے اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمودہ بر آنہا
چسپیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفے کہ این بے بضاعت را تسلی سید ہد
معارف شرعیہ ست گویا ہر حکمے از احکام شرعیہ دریچہ ایست کہ بوصول آن
بشہر مقصود و نشانہ است ازان شاہ بی نشان و ہمین بیت نصب العین ست
کہ ما بشہر میرویم عزم تماشا گرہست ٭ ما براو میرویم گر ہمہ عالم ورہست حضرت
ایشان را آن اعتراضات و سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نافہمیدگی
است زنہار این قسم سخن مکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ بترسید مدعیان این وقت
ظاہر اشما را در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محدثات و مخترعات
مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما انچہ مقرر مر قوم ست ولابد راہ آنجا سخن گفتن
نامناسب ست و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
این را بر فنا بسیار اصل ست بس عالی و امید واری بحسب مطالعہ این معرفت محظوظ
ساخت و نا ملایمت اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود
رساند انتہی و در سفر اجمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بو دنیز عریضہ شیخ حسن
رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود
در رفع بدع سخن راندہ حضرت ایشان عریضہ او را بفقیر سپردند تا وقتیکہ مرضے
بہند حاضر سازد و ہر یک را جوابی بر نگارند اتفاقا از تردد ات و شوریدہ حالیہا
آن عریضہ را گم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بوے نوشتند

که آن مکتوب صد و پنجم ست از جلد ثالث مولانا شیخ محمد عبد الهادی بداوانی
نیز از اصحاب حضرت خواجه قدس سره بوده که حواله تربیت آنها بحضرت ایشان
نموده بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بهره یافته واز
فضل بهره ورست و از انکسار و افتقار نصیب دو عرایضے که حضرت ایشان بجناب
پیر بزرگوار خود نوشته اند و از ترقیات مستر شدان مذکور ساخته آنجا مذکورست که مولانا
عبد الهادی حضور باستغراق در نقطه فوق پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه
جل شانه را از اشیا بصفت تنزیه می بینم و افعال را هم از و تعالے میدانم انتهی بعد
ازان که مدتها در خدمت حضرت ایشان گذرانده اند بترقیات وحصول کمالات رسیده
و با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف برکی سابقا ویرا بیکی از مشائخ
اتفاق صحبت افتاده بود و مشرب توحید خیالی روے داده تا در وقائع ویرا
باین آستان فی لالت فرمودند نخست مصحوب یکی احوال خود را بعرض رسانید
حضرت ایشان بوے نوشتند که این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راه
را بسیار دست میدهد هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن مینمایند وصل کو و نهایت
کدام و امثال آن بسیار برنگاشته اند و بهمت بلند و احوال ارجمند ترغیب نمودند
وی به نیاز تمام وبعطش شوق و محبت هرچه حاصل کرده بود از ان تهی شده
بخدمت عالیه شتافت وچندگاه گذراند و نسبتهای اصیل عالی دید اجازت
یافت وبجلندر که از قرائے آن حدودست اقامت نمود وبعد از چندگاه باستان
میرسید و در ایام مهاجرت بزبان قلم عرض احوال مینمود وجوابها می یافت کما یفهم
من المکتوبات الشریفه یکبار بخدمت شریف رسیده بود دیده شد که هنگام
وداع فریاد وگریه هاے بے طاقتانه کرد حضرت ایشان در مکتوبی برنگاشته اند که
شیخ یوسف بما نزدیک اند تا عدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند وبحقیقت

آن اطلاع یافتند و میعاد باز آمدن بخانہ رفتند مرد مستعد و صادق الاخلاص است
سید محب اللہ مانکپوری از علوم دینی بہرہ نیورست نخست بخدمت
قدوۃ المشایخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و
خدمتہا بجا آوردہ و مدتے آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازۃ و خلافت ارشاد رسیدہ
بود و بعد ازان در برہان پور بخدمت مرشدی میر محمد نعمان رسیدہ بود و از
ایشان ذکر این طریقۂ علیہ گرفتہ بود و چون دران مجلس ہمیشہ ثنای حضرت ایشان
قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در میان بود وی را شوق
خدمت و رویت آنحضرت قدس سرہ العزیز بآن عتبہ علیہ برد و مدتہا آنجا گذرانید
و بہرہا یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سیدے سلمہ اللہ
نوشتہ بودند مرقوم بود کہ سید محب اللہ نبیان ماسوی و بعض درجات
فنا رسید او را اجازت گونہ دادہ بہ مانکپور فرستادیم بعد از چندگاہ وے از اذیۃ
اہل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود یکبار حضرت ایشان بوے نوشتند
بے ہوا از تحمل ایذاے خلق چارہ نبود از صبر بر جفاے اقارب گذر نہ
قال اللہ تعالے آمر انجیبہ علیہ و علے آلہ الصلوۃ والسلام فاصبر کما صبر اولوا العزم
من الرسل ولا تستعجل بہم یکے کہ در سکونت آنمقام ست ہمین ایذا و جفاست و شما در
مقام فراریدزان نمک آرے شکر پروردہ تاب نمک ندارد چہ توان کرد
ہر کہ عاشق گشت اگرچہ نازنین عالم ست ﴿ نازکی کے راست آید بارمی باید
کشید ﴿ انتہی چون وے دربارۂ اجازۃ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
ایشان بوے نوشتند کہ امشب بنظر درآمد گوئیا رخست شمارا از مانکپور
کشیدہ بالہ آباد بردہ اند ہم آنجا ویرانہ اختیار کنید داوقات را بذکر الٰہی جل
سلطانہ معمور دارید و ہیچ کس کار ندا شتہ باشید و جمیع مرادات را بنگر این

کلمهٔ طیبه از ساخت سینه بر آرید تا مقصود و مطلوب بجز یکے نباشد اگر دل از ذکر گفتن مانده شود بزبان بگوئید بشرط خفا که جهر درین طریق ممنوع ست باقی روش و اوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا توانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطرهاست زیاده چه نویسید والسّلام

علے من اتبع الهدے والازم متابعة المصطفی علیه وعلے آله الصّلوات والتسلیمات

اخی سید ستار الیه وقتیکه در آستان حضرت ایشان بود روزے از حجرهٔ خاص کاغذے یافت که در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود که گویند بران معرفت جز حضرت مخدوم زاده بزرگ قدس سرّهٔ کسے مطلع نبود سید التماس نمود که این معرفت بنام وے باشد بعز اجابت رسید آن اینست

بدان ارشدک الله تعالے مدتها که سیر درظلال داشت وصول بظل عین حصول می یافت حالانکه وصول باصل میسر شده است حصول جز ظل ندارد کالمراة الکائنة فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیب لها من الشخص الا ظله فافهم فان کلا منا اشارة بدانید عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود مناسب اهتمام دانسته درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جنان با نحو و از پیر زاده و آن مداومت بران بازگشت بفضل رحمن وصل عریان فی همه حسان والسّلام علے من اتبع الهدی حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود و از آن حضرت قدس سرّهٔ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیده و خلق بسیار از وے بفیض رسیده و صاحبان اذواق و مواجید و ولوله و سرور صعقه و نعره بسیار داشت و اکثر شب بگریه و زاری بسر بردے خداوند سکنت و انکسار و صفا و حضور و او قات بتلاوت و اذکار و نوافل و اشغال معمور در یکی از قریهای تابعه قریه بسر هند سکونت داشت و بعد از هر چند روز بتقبیل عتبه علیه رسیده باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کردکه فرمودند روزے ابلیس را
دیدم وخبرہا ازو پرسیدم ناچار شکر آلہی راستی را وانمود درمیان پرسیدم
کہ در یاران ما کیست کہ در وترا تصرف کمترست گفت حاجی خضر آنجناب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمۃ اللہ شیخ احمد دیبنی دیبن
موضعی ست از مضافات سہارنپور میان دو اب پیش از توجہ حضرت ایشان
قدس سرہ بسلوک این راہ مدتی در خدمت آنحضرت بشیوۂ تلمذ گذرانده بود
وخدمتہا بجا آوردہ بعد ازان بتقریبے بہ برہانپور افتادہ آنجا در خدمت شیخ معظم
محمد بن فضل اللہ قدس سرہ العزیز تعلیم ذکر گرفتہ بود ومدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر بردہ وخلافت ارشاد یافتہ بعد ازان کہ باگرہ رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بملازمت آنحضرت مستسعد گشت وذکر این
طریقہ علیہ از آنحضرت میگرفت ودر خدمت ایشان بود تا آنکہ حضرت سیدی
سندی را خلافت دادہ بہ برہانپور رخصت نمودہ تربیت شیخ را بحضرت
سید نمودند ہمراہ کردند در صحبت سیدی بحضور ونسبت حضرت خواجگان قدس اللہ
اسرارہم مشرف گشت ولذتے یافت ملتزم ہمین ذکر طریقت وصحبت شد بعد ازین
قضیہ پرسیدند بذکرے کہ فرمودہ ایم اشتغال مینمائے گفت چندگاہ بآن
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقہ خواجگان رحمہم اللہ
گرفتہ ام ولذتے دیگر یافتہ بہمین مشتغلم اگرچہ از استماع این جواب فی الجملہ آثار غیرت
از شیخ ظاہر شد لیکن چون شیخ فانی ومنصف وحقانی بود فرمودند مقصد فائدہ
وحضور ست از ہرجا رسد ملتزم آن باش مبارک ست بعد ازان باز بآستان
حضرت ایشان برسید الطاف وعنایت دید وازان حضرت اجازت یافت
ودو طالب را ذکر طریقت گفت ومتاثر گشتند واحوال از آنہا ظاہر شد.

واز حضرت ایشان رضی الله عنه در عریضه سوال کرد که با وجود کهن در شهود حماسی
نمی فهمم و دو طالب را ذکر داده ام از اینها احوالها ظاهر شده چه باشد واز سر ذهول
با وجود دوام آگاهی نیز پرسیده آنحضرت مکتوبی در کشف آن دو
مقوله بوی نوشتند که آن مکتوب شانزدهم ست از جلد ثالث دران مکتوب
احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرموده اند که در آئینه استعداد آنها
بظهور آمده چون آن دو تن صاحب علم بوده اند درک احوال نموده اند و مولانا را
نیز دلالت تعلیم حصول احوال مستور کرده نوشته اند که مقصود حصول احوال ست
علم باحوال دولتی دیگرست جمعی را این علم بدهند و جمعی را نه بهر دو واز ارباب ولایت
اند واز مقوله ثانیه برنگاشته اند که آگاهی عبارت از حصول باطن ست بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه شبیه بعلم حضوری که دوام لازم اوست هیچ
شنیده آید که شخصی در وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذهولی
نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذهولی در علم حصولی متصورست که مغایره
درمیان است و در علم حضوری حضور دران متصورست الخ آنجناب مدتی
درنگ کرده در گوشه فقر و نامرادی بافاضه طالبان بوده جذبه و بیخودی این کاسب
از دو مریدان وی هویدا یکی از اعاظم اغنیا که بوی اخلاصی درست کرده
بودند و ذکر این سلسله ازوی گرفته وی را به بنگاله برد و شیخ دران دیار قبول
عظیم یافت وطالبان بسیار الفیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
حسن ابدالی باباحسن ابدال موضعی ست میان کابل ولاهور که راه اتجاه هوی
به کشمیر جدا گردد مشار الیه از ان حدود است از قدمای یاران حضرت ایشان
است و صاحب حالات علیه وجذبات قویه دراوائل حال بسیاحی و طلب
حق برآمده چون در سهرند رسید و بدلالت معنوی بملازمت شریف

بپیوست بمجرد حصول دولت حضور حالش دگرگون گشت و مشمول عنایت گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت سرافراز شد و ازیمن نظر کیمیا اثر باندک فرصت اوراترقیات رو نمود حضرت ایشان اجازت تعلیم طریقش دادند و جمعے از ساکنان و خلق و بسیار از اهل آن دیار از و بتوبه و ذکر این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند دران ایام که حضرت انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسے راکه از یاران دران خلوتگاه بار بود و بعلتے که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با یاران خود می آمده باشد و هیچکس مانع نشود و دران زمان که آنحضرت در لاهور تشریف داشتند با جمعے از مسترشدان بعتبه بوسی رسیده بود و چندروز گذرانده عنایات دیده بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلے از مقتدایان دیار سند بایماء مشار الیه تلقین ذکر این سلسله بر داشته بود و بعد اخذ طریقت بست و یک شب متواتر حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دیده که انواع لطفها باو نموده اند و شرح عریضه در کمال شوق و اخلاص والتماس خاص بحضرت ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علحده رقم نموده شد که آن واقعه اینست میگوید بنده بیمقدار امیدوار برحمت حضرت رزاق فقیر اسحاق ولد موسے که چون تقلب حال بعنایت نظر عالیقدر مولوی شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنے حضرت هادی الزمان قطب دوران مخدوم مخدومنا شیخ احمد سرهندی سلمه الله تعالی حاضر گشتند سفید محاسن بلند بینی ذهب رنگ گویا در مراقبه نشسته بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه قلم برگرفتند و این چند کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السرہندی الی اسحاق السندی یا اسحاق انت ولدی وخلیفتی فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقی وانی مغفور وانت ومن توسل بک ایضا مغفور واقراب لحبیب مولانا کریم الدین منی السلام انتهی واین صحیفه واقعه ومکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشے که در سکر توحید وجودخیالی بود فرستاده بود وسفارش نموده درویش که اورا ازین مقام برآرند حضرت ایشان آن درویش را ازان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقیمه را بشیخ اسحاق مرسل داشته ب الحمد للّٰه وسلام علی عباده الذین اصطفی المکتوب شریف که مصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون مبنی از ذوق وشوق بوده مسرت بخشید در کاغذ علیحده واقعه که روی داده بود نوشته بودند از مطالعه آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مبشرات است سعی باید نمود که از قوت بفعل آید واز گوش بآغوش رسد امروز که تدارک تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت شمرده بتسویف وتاخیر نباید انداخت حضرت خواجه احرار قدس اللّٰه سره فرموده اند که جمعے از درویشان بودیم سخن از ساعت مرجوه که در روز جمعه ودیعت نهاده اند درمیان آمد که اگر میسر شود وآن از حضرت حق سبحانه وتعالی چه باید طلبید هر کسے چیزی گفت چون نوبت بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادات میسر است بعضے از مکاتیب را یاران نقل گرفته مصحوب درویش رحمے فرستاده اند حضرت حق سبحانه تعالی منقطع گرداناد وشیخ کریم الدین چندگاه است که آمده اند شاید از احوال خود بشما نویسند درویش رحم علی نیز باصلاح آمده است توقع از دوستان دعاست ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی

مولانا عبد الواحد لاهوری وے ازان جماعه است که حضرت خواجه فانی
ز خود باقی بحق وی را بخدمت حضرت ایشان با رضی الله عنهما فرستاده اند
کثیر المراقبه والعباده است روزے در حالته ذوقی که از عبادت یافته بود
ازین فقیر پرسید که در بهشت نماز هست گفتم نه که آن دار جزای عمل است
نه دار عمل وے آهے برکشید و بگریست و گفت آه بے نماز و بندگی آن عصا حب
بے نیاز چون توان زیست وقتی بحضرت ایشان عریضه می نوشت نظر
کردم نوشته بود که گاه گاه در نماز حین سجده حالتے روے میدهد که هرگز خوش
نمی آید سر از سجده برداشتن از وی شنودم گفت بشهر فاخره بخارا صانها الله و
جمیع بلاد المسلمین عن البلایا بر سبیل تجارت رفته بودم و در مسجد منا کے که از امکنه
متبرکه آن بلده شریفه است بنماز میرفتم و بعد از ادائے صلوة عشا بنوافل اشتغال
مینمودم یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازه مسجد میدهم بخانه خود رفته
نوافل بگذارد و امعنی را بخشونت ادا نمود و همان شب آن خادم حضرت خواجه
بزرگ رضی الله عنه را بخواب دیده که باو فرمودند که آن درویش سوداگر هندی
از دوستان ماست رعایت و عذر خواهی کن او معذرت فراوان نمود و معذرت
بسیار خواست از وی شنودم که گفت دران ایام که حضرت ایشان به لاهور
تشریف آورده بودند آنجا پیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
ایشان وے را احترام بسیار نمودند حیرانی روے داد در خلوتی از ایشان سر
آنهمه تواضع را بآن پیر پرسیده شد فرمودند که وی از ابدال است مولانا
امان الله لاهوری وی از مریدان اجازت یافته حضرت ایشان ست
و صاحب تجرید و تفرید تمام در هزار سال وسی و یک همچنان پیاده و آزاده مرا
پلاسے پوش ژنده بر دوش و کوزه بر کف متوجه سفر حجاز شد و با آنکه جمعے از محبان

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند میخواستند او را بزاد و راحله طوعاً و
اعتقاداً اعانت باشند بآن التفات ننمود همچنان به آزادی و بیزادی تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات
شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین شیوه مرضیه مستقیم دارد و من بیچاره دل آواره
را نیز از برکات این وارستگان بهره بخشاد بالخرقه صد پیوند و دل صد پاره و سرگردم
بهر دیار در جستجو زنم طبل سراغ یوسف خود کو بکو زنم پنهان نماند که غیر ازین
جماعه مذکوره نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بوده اند و هستند ذوق
و اصحاب فضل و آداب و نسبت و انکسار اند و بعضے ازانها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعاظم خلفاست و شیخ محمد حری که از مشائخ
مشهور این دیار ست ترک شیخیت نموده بملازمت حضرت ایشان سیده
و بهره ها برده و خلافت یافته و شیخ داؤد ساکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد بهاری و شیخ حامد بهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد هاشم خادم و مولانا غازی تو گجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سارنگپوری
و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدر الدین سرهندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبد الرحیم برکی چون تحریر احوال هر یک موجب
تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضے از مخلصان مقبول منظور از جمله اند که بظاهر
از اهل سپاه اند و بعضے از اجله اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد خضر کتے و مولانا
عبد الغفور سمرقندی و حافظ محمود گجراتی از مکاتیب شریفه حضرت ایشان
که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات مثبت ست وفور رابطه بر
کمال اینها و نسبت و ذوق و حال اینها معلوم گردد و راقم این حروف گوید

دو سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند بغایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که بر داشته اید و از چه طول آئی کدام سعادتمند ازین سلسله شریفه این تخم در مزرعه دل خود کاشته اید سلیم خان سلیم خان نامی عسکری را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت بتعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعی دیگر از اصحاب مقبل صاحبدل آنحضرت بفقر وانزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از کار و بار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان شنوده بود که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقعه عظیم دیده بملازمت رسیده بهره یافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزی در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا نقل بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آری چنین ست اما آن درویش از نواحی بلخ بود نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ در واقعه دیده که تابوت شگرف حاضر آمده و جمعی کثیر از گذشتگان اکابر ما وراء النهر چون خواجه عبد الخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و مثالهم رحمهم الله تعالی حاضر اند گویا انتظار کسی می برند رائی گویدش دران میان از بزرگی پرسیدم که میت کیست و این اعزه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود و این اعزه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه نماید ناگاه عزیزی گندم گون بلند بالای دوموی که کذا و کذا در آمد همه تعظیم او کردند او پیش رفته امام شد چون جنازه را بر داشتند از یکی پرسیدم که نام این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت و گفت در سرهند می باشند صباح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

متوجه هندوستان شد بملازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقعه دیده بود در بیداری چنان دید وروی نیاز بآستان ایشان مالید و چند گاه در خدمت بوده بهره گرفت چون ذو العیال والاطفال بود وطن مخص گردید ع هر کجا هست خدایا بسلامت دارش ✿ والیضا این حقیر میگوید بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار وشیوه حیرت بروغالب بود روزی دیدمش که بر برگی خشکی چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم که اینهمه توجه بآن برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ میدیدم ناگاه دروی عالمی بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته از قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد دیجوشی بعد از تجدد بروح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدرالدین که از خلفاء حضرت مخدومی محمد زاهد بلخی بودند قدس سرهما سالها طلاب سلسله شریفه کبرویه را راهنما و پدر من مراد طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود متوجه شدم والتماس نمودم که شما ازجهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بسیار بزرگ باشد دلالت نمائید خوابم در ربود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار بملازمت ایشان رسیدم و دیدم آنچه دیدم ونیز این فقیر راقم گوید در مسجد جامع برهانپور در گوشه نشسته راه آیندگان مسجد میدیدم که بناگاه درویشی ژولیده موی پیرهن چاکی شوریده که آثار صفا والفت وانزوا وانکسار وفنا ازوی هویدا بود پدیدار گشت جذب ملاقات وهم آغوشی او مرا ناچار از مسجد باستقبال او کشید بعد از معانقه وپرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه ناسلوک وجزائر غیر ذی زرع باینجا میرسم گفتم عزم کجا داری اگرچه رغبتش بستر حال مینمود

برمان ار

ناچار گفت کہ متوجہ سفر حجازم از سلسلہ و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزی
از سلسلۂ نقشبندیہ از سرہند باگرہ تشریف آوردہ بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی اللہ عنہ گرفت در آغوش کشیدم
و اشک حسرت از مژگان بباریدم و بزاویہ خود بردہ گفتم بتفصیل نیز بگو مصرعہ
کز تو بوی گلشن جان میرسد ٭ گفت بتقریبے از وطن خود بدار السلطنة آگرہ
آمدہ بودم درین میان یکے ذکر خیر حضرت ایشان کرد شبے بملازمت شریف
رسیدم والتماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم باجابت رسید تلقین نمودند
و نظر مرحمت فرمودند نسبتے و حالتے مرا در گرفت کہ دیوانہ وار ہمان شب
برآمدہ و بجزائر و صحرائے افتادم و خواب و خورد و آرام و سکون از من رفت
چہ گویم کہ چہ دیدم و برمن چہ رفت و چہ می بینم ؎ چنان در دہر برمن بگذرد
روز ٭ کہ در صحرا بر آہو بگذرد یوز ٭ چندین سال بدین منوال در ان بوادے
تشنگی و نامرادی بسر بردم اکنون ہم از راہ بیابان و کوہستان بقصد مذکور
میرسم و دیگر از ان پیر دستگیر و راہ نمای ہر غریب و فقیر سلمہ اللہ خبری ندارم
کہ کجا تشریف دارند انشاء اللہ زیارت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و سلم
نمودہ اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکہ
بعضے ضروریات راہ این عزیز را از دوستان التماس نمایم و باکابر قافلہ سفارش
او کنم گفتم جمعے از آشنایان ما متوجہ این سفر سعادت اثر اند شما با آن جماعہ رفیق
میشوید از کلام من دریافت کہ در اخفا و توکل و تبتل او خلل خواہم افگند پنہا بہ
از نزد من بیرون رفت و بعد ازان نہ وے را دیدم و نہ از احوال او خبرے
شنیدم ؏ ہر کجا ہست خدایا بسلامت دارش ٭ و نیز این فقیر
سیدے تاجری را دید کہ بمصداق رجال لا تلھیھم تجارة ولا بیع عن ذکر اللہ بو

وبعد از پرسش معلوم شد که صحبت درویشان بسیار رسیده و از هر یک بذکری و مراقبه مامور گردیده و بآستان حضرت ایشان هم شتافته و از ان حضرت نیز نظرے عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان را ملازمت نمودم متوجه ادای فرض بودند مجملی پرسش حال و مطلب من نمودند و فرمودند ترا ذکری تعلیم داده خواهد شد من انداه و لتنگے گستاخی نموده معروض داشتم که صورت اذکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین ندیده ام فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آرے دست مرا گرفته گفتند بنشین تا ما از نماز فارغ شویم چون نشستم خود را بشیوه دیگر یافتم تا آنکه خود را نیافتم و قرین مرا چنان گرفت که از بانگ نماز صبح بخود آمدم روئیدن در اقدام مبارک افتادم و التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند فی الحال برین حالت که خدا عطا نموده مشغول باش وچون تجارت موجب حصول لقمه حلال ست و سبب نفقه عیال از ان مگذار و بنگر تا بعد ازین در حق تو چه خواسته اند و رخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد

یک لحظه عنایت تو اے بنده نواز به بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز ه و نیز سیدی صاحبدلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت در یکی از بلاد دکن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنودم که گفت سلطان وقت حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ و بی آرام شدم ببازار آن بلده در آمدم تا باشد که آینده دیگرے در رسد و خبرے فرحت اثرے رساند دیدم که در کنار بازار بازارگانے چند که سیماے صلاح از ایشان هویدا بود فرود آمده اند نزد آن جماعه رفتم و سلام کردم و نشستم پیش آنکه من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کثرة اندوه و دلتنگی

درین مشاہدہ نمودہ از سران سوال کرد باعث را درمیان نہادم آن سائل آہ سخت از دل برکشیدہ و سر بگریبان فرو برد و دیدم کہ متلون میشد تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتے سر برآورد و گفت خاطر جمع دار کہ ایشان زندہ اند این قدر ہست کہ در مجلس اندوز نجیرہا بپای مبارک پیچیدہ چنانکہ مابے پیرامون گنج حلقہ زندد یک شبے دیوانہ باز نجیر گفت پس من چکردم تا سزاوار توام پا گفت زنجیرش تو در کنج خراب پنج پنہانی من بارہ توام پس مرا ازین مراقبہ و اخبار او حیرت فرو گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیدہ آید و میدانید گفت من نیز از مریدان کمترین آن حضرتم برجستم و باوے بشوق تمام معانقہ نمودم و گفتم من درین بلدہ خانہ دارم ملتمس آنکہ ساعتے بفقیر خانہ قدم رنجہ نمائید تا لحظہ در خدمت تسلے خاطر محزون وہم قبول کرد چون بیامد در خلوتی از وی پرسیدم کہ شما چندگاہ در خدمت ایشان بودید و از ایشان چہ نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از مخلصان حقیقی دانست باجمال بیان احوال خود را و باعث ارادت را وانمود و گفت من در قریہ از قرائے تابعہ پنج آب ساکن بودم و از انجاکہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس والجن رضی اللہ عنہ محبت و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتہجد و تلاوت و اذکار و دیگر نوافل نیز مے پرداختم تا شبے حضرت غوث الثقلین را قدس سرہ میان خواب و بیداری می دیدم و ر اقدام مبارک ایشان سر نہادم فرمودند

که در ظاهر نیز پیر راه از ضروریات است عرض کردم که بهر که ایشان
از مشایخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سرهند عزیزیست
جامع علوم ظاهر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بردند صباح آن
روز بصد درد و سوز متوجه آستان ایشان شدم و حقیقت واقعه را معروض
داشته التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجذبه و احوال
بنواختند دیدم آنچه دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاه حضرت
ایشان از خانه برآمدند و دروازه بغیر از من کسی از درویشان حاضر نبود
مرا پیش طلبیده فرمودند ای فلان میروی نزدیک باغ حافظ رخنه
زیر فلان درخت جمعی از فقیران لاابالی نشسته اند و بعضی کوکنار
می مالند و بعضی بنگ می سایند درین میان مردی ژنده پوشی چنین
و چنان که بران درخت تکیه زده نشسته و بظاهر با ایشان ست و بمعنی
بری از ایشان دعای ما باو میرسانی و میگویی فقیرخانها قریب ست
میتوان ساعتی رسید رفتم و بهمان نشان که فرموده بودند جمیع را زیر آن
درخت یافتم آن عزیز که تکیه زده بود چون مرا بدید تبسم نمود و پیش از آنکه من
تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان برده گفت خادم ایشانی گفتم بلی گفت
خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب است همچنین باشد و بآن همنشینان گفت
ما درین شهر یاری داریم او را دیده خواهیم آمد و در راه درآمده بتعجیل تمام
میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم تا
آنکه ساعتی بدروازه خانه حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
همان و برآمدن ایشان از خانه همان و بآن درویش معانقه سخت نمودند
و دست او را گرفته بحجره که درمیان دو خانه بیرون و درون نهاده بودند

انشانده باهم نشستند و دو سه حرفی باهم گفته بیشتر بخاموشی گذرانیدند درین
میان آن مهمان آب طلبید فقیر و دیده ظرفی را پر آب کرده آوردم چون
نزدیک آن عزیز رسیدم چه بینم که حضرت ایشانند گفتم مانا که بعد از رفتن
من برای آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان
تبدل کرده چون بسوی که عزیز دیگر نشسته بود رفتم که آب بدست
او بدهم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان بر جای خود است از
هیبت مشاهده این حال بر دیوار تکیه زده بیخود بماندم چون بخود آمدم نماز
شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش برخاسته بعد از آن حضرت
ایشان بمن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان مستور داری اکنون چون ترا از
محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راوی گوید بعد از استماع
سر گذشت او با خود گفتم آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده
اگر بصدق مقرون است پس این درویش از صاحبدلان صادق القول
است بعد از چند روز موافق اخبار اخیار متواتره در رسید و مرا بآن
درویش و به پیر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی نماند
که از جماعه که نظری قبول از حضرت ایشان یافته اند اینچنین احوال
واقوال چرا غریب باشد که بعضی طالبان که از فرد اصحاب ایشان
بوده اند و بامر آنحضرت متوجه طالبی شده اند که آنانرا آزادگیها
و رفتگیها روی داده از ایشان چه گوید و از آن حضرت چه
نویسد مولانا عبد المومن لاهوری که فاضلی بوده و راقم نزد
مومی الیه ورقی چند از مشکوة و ورقی چند از مطول گذرانده
بوده و در اکثر علوم خصوصا در فقه و اصول آن مهارت تمام داشت

روزی در مجلسی که جناب استادی واین فقیر یکجا نشسته بودیم مردی
یکی از مشائخ اعلام وقت را نام برده گفت که او فلان شخص را خلافت
داده است وبفلان بلده فرستاده اما هیچ از صحبت او اثری
و حالتی واز نصیحت وتعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتی حاصل نمیگردد مولانا
گفت مخبر ومکمل تام المشاهدة والمعرفة باید تا از مرید مجازش برکات
بظهور آید پس آب درچشم گردانید وبفقیر گفت حرفی میگویم
نه برای فخر خود بل برای آنکه ازین نقل باثر وبرکت امر وانفاس حضرت
پیر دستگیر پی برده شود گفت من بعد از چند روزی که در خانقاه
ایشان گذرانده رخصت لاهور خواستم وقت وداع فرمودند که
دوتن را تعلیم ذکر خواهی کرد از انجا که بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
متعجب شدم اما ادب را عذر در میان نیاوردم چون بلاهور رسیدم
روزی یکی از طلبه علم آمده گفت شنودم که ایشان ترا فرموده اند که
دوتن را تعلیم طریقت بگو یکی ازان من باشم بشنویدم وگفتم ایشان
بنده نوازی کرده اند من مردی ام طالب العلم چنین وچنان چه این
لایق این باشم چندانکه به لینت وخشونت عذر گفتم آن سائل از سر
وا نمی شد بل بیشتر الحاح می نمود تا روزی گفتم تا کسی وقت بمشاجره
او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش داده از سر واکنم در گوشه مسجد او را برده طوری
که از حضرت ایشان دیده بودم وشنیده با او گفتم وخود نیز مشغول
شدم مرا نسبتی وحالتی عجب فرو گرفت وآن متعلم را کیفیتی روی
داد که همچنان مست وبیخود بیرون رفت دیگر از وی نام ونشانی
نیافتم بالجمله اگر یک از مستفیضان ایشان ومستفیضان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گردد بتطویل انجامد اینقدر زیرکان سعادتمند را بسنداست ع بس کنم خود زیرکان را این بس ست پانگ دو کردم اگر در ده کس ست حق سبحانه برکات آنحضرت و فرزندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گرداناد و این نسبت شریفهٔ ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری دارد واین کمترین را درین جهان بمحبت و متابعت ایشان داشته دران جهان در زمرهٔ ایشان محشور گرداناد بحق اهل الرشاد و بمدح هر یک ازین دو بزرگ قدس الله سرهما سه رباعیه بسلک نظم کشیده جهت اختتام این نامه آن منظومه را مسک الختام آن میگرداند

رباعی

قطبی که ز رازش انفس و آفاق ست | هم نظرش هزار دل را ساقی ست
باقی مدحش به نه گویم این بس | کان جمله چو نام خویش با حق باقی ست

ایضاً

باقی ز فنا و نیستی لعل مذاب | کلکم ز حدیث سوز او سیخ کباب
فلینظر الی ابن ابی قحافه | بشنو سر فنای او ز ارباب

ایضاً

باقی که ازو مرده بصد جان رسد | مفلس ز وزش بگنج پنهان برسد
نقاش ازل بکاخ هند آوردش | کاین خانه بزیب نقشبندان رسد

ایضاً

احمد که بود عیسی دلهای سقیم | از ساقی باقی ستد این راح قدیم
زان ساقی او سال چهل رفت که بود | برزخ بمیان احد و احمد میم

ایضاً

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق است — هر جوهر اسرار نبی صندوق است
آن سایه که از احمد مرسل بنهفت — ظاهر شده اینکه احمد فاروق است

ایضاً

از و شد دل افسردهٔ رندان تازه — چون زابر چمن غنچهٔ خندان تازه
از خانهٔ بی رنگی احمد شده است — نقش دیرین نقشبندان تازه

الهی بحق بنی فاطمه
که بر قول ایمان کنی خاتمه

بر خامه بنازم که اشارات نوشت — آغاز و توسط و نهایات نوشت
بنوشت کتاب را و تاریخ کتاب — بر دل هو زبدة المقامات نوشت

خاتمة الطبع

المنة لله که کتاب فیض انتساب المسمی به زبدة المقامات که در ضمن احوال برکت اشتمال خواجگان بلند مکان است وفیها اسرار و غوامض قرانی که از پردهٔ خفا بمنصهٔ شهود در جلوه گر شده اند سالکان را خیر جلیس ست و گوشه نشینان را نیکو انیس۔ صاحب نظری باید که از دقائق و نکات این حظی وافی بر دارد۔ در مطبع عالی جناب منشی نول کشور صاحب سی۔ آئی۔ ای۔ واقع کانپور حرسها الله عن شر الدهور۔ باهتمام منصرم باکمال منشی بھگوان دیال صاحب سلمه المتعالی در ماه جنوری ۱۸۹۰ سنه عیسوی بار اول حلیهٔ طبع در بر کشیده منظور نظر نظارگیان مشتاقان گردید۔

قطعهٔ تاریخ طبع کتاب هذا از اسوهٔ سخنوران عذب اللسان افضل الامثال والاقران مولنا محمد حامد علیخان حامد خلف اکبر حافظ غلام علیخان شاه آبادی مظلهما اللّٰه الهادی مصحح مطبع هذا

غریق بحر تحیر بچون شوم حامد	که طبع گشت عجب زبدة المقامات است
کلام صوفی صافیست پُر مذاق و لذیذ	زہے کلام که همتاش از محالات است
چو گشت طبع بفضل خدای عزّ و جلّ	بحکم منشی عالی که ذی کمالات است
نولکشور که ممدوح هفت کشور هست	بلند رتبه و عالی صفات خوش ذات است
غریب پرور و عالی همم رفیع الشان	کسیکه پرور او هست بس خوش اوقات است
هر آنکه هست نمکخوار او بدل او را	مقام شکر گذاری و هم مباهات است
کنون که هست درین چیده هزار عالم	مگر که معترف لطفش و عنایات است
مدام طبع گرامیش مائل نیکیست	همیشه همت والاش صرف خیرات است
برون ز حیز تحریر هست اوصافش	فزون ز حد شمارش همه کمالات است
غرضکه فکر نمودم بسال طبع این	که این کتاب مقدس ز انتخابات است

نوشت خامهٔ من در حروف منقوطه
بسال طبع که از عمدة المقالات است

سنه ۱۲[illegible] هجری

ایضاً

چنین طبع شد در تصوف کتابے	که از ماه مشهور شد تا بماهی
دعائیه تاریخ طبعش نوشتم	که مقبول مخلوق باشد الٰهی

سنه [illegible]

فہرست کتب اخلاق و تصوف موجودہ مطبع مقام کانپور

اخلاق ناصری مشہور علم اخلاق کی کتاب۔

اخلاق محمدی مصنفہ محمد علی یزدی علم اخلاق مین۔

مصباح الہدایت۔ ترجمہ عوارف مشہور کتاب ہے۔

رسالہ ہدایۃ المومنین۔ موعظت مین۔

سرور العباد۔ شرح قصیدہ بانت سعاد۔

مجالس العشاق۔ باتصاویر مطبوعہ جدید۔

ایضاً باتصاویر تصنیف میر سلطان حسین نبیرہ شہنشاہ امیر تیمور گورکان ہر نظم و نثر۔

پندنامہ مصنفہ حضرت فریدالدین عطار تصوف مین۔

بہارستان جامی۔ بجواب گلستان سعدی۔

کیمیاے سعادت۔ فارسی از امام محمد غزالی رح۔

حدائق العشاق۔ مصنفہ ملا رضی در تاثیرات عشق۔

اخلاق جلالی محشی از ملا جلال الدین محقق دوانی علم اخلاق مین نہایت خوشخط۔

منطق الطیر تصنیف فرید الدین عطار تصوف مین۔

نظم اللآلی۔ شرح قصیدہ امالی نصائح مین۔

گلشن اسرار۔ تصنیف مولوی انور علی صاحب در تصوف۔

مثنوی بزم وصال۔ عرفان مین مصنف شاعر اہل زبان ہے۔

می باید شنید۔ مولوی محمد علی رفعت کی تصنیف وتالیف کیسی پاکیزہ عمدہ اندرزو نصائح سے انتخاب ہے فی الواقع می باید شنید کا لائق کلام ہے اسم بامسمے ہی کتاب ہے۔

کتب اخلاق و تصوف اردو

جامع الاخلاق۔ ترجمہ اردو اخلاق جلالی از مولوی امانت اللہ۔

نکات احسانی۔ از مولوی حکیم احسان علی مرحوم وکیل گورنمنٹ۔

مجموعہ صفات انسانی مصنفہ لالہ لال جی صاحب سری بیدبہ جی کے پرانون سے انسان کی صفات ہیں۔

ذخیرہ سعادت علم اخلاق مین تصنیف لالہ لال جی صاحب بھامنی بلاسرنگ کی دو فصل اول وآخر کا ترجمہ۔

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

[illegible]

۱- [illegible]

[illegible]

[illegible]

۵- بشرط موقع [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] کتابیں گم [illegible] جائیں تو [illegible]

[illegible] کتابوں پر کسی قسم کا نشان سیاہی یا پنسل [illegible]

[illegible] نسخہ [illegible] کی کتاب [illegible]

[illegible] فقط